

بررسی

فضائل
امیرالمؤمنین
علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

دفتر پنجم

روایت ۱۱۲۰-۱۶۱۲

صلوات
مهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شناسنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى : ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة (٩) ٣٢] .

آنها می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند، ولی خدا نمی گذارد و نورش را کامل می گرداند هرچند کافران خوششان نیاید .

راهنمای دفتر پنجم و ششم

پیشگفتار	۱۷۲۵
بخش پنجم : انگیزه‌های مخالفت با فضائل	۱۷۳۱
بخش ششم : بررسی انواع واکنش‌های مخالفان	۱۷۵۹
واکنش اول : منع از نقل و تدوین	۱۷۹۷
واکنش دوم : کتمان فضائل	۱۸۰۵
واکنش سوم : انکار و تکذیب فضائل	۱۸۵۱
واکنش چهارم : منکر دانستن روایات فضائل	۱۸۸۹
واکنش پنجم : برخورد با راویان فضائل	۱۹۰۵
واکنش ششم : تضعیف راویان فضائل	۱۹۳۹
واکنش هفتم : تشکیک در روایات	۲۱۹۱
واکنش هشتم : تلاش در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل	۲۲۰۱
واکنش نهم : تحریفات معنوی	۲۲۳۷
واکنش دهم : تحریفات لفظی	۲۲۸۳
واکنش یازدهم : لزوم سنجش با مسلمات و ...!	۲۳۵۱
واکنش دوازدهم : تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک	۲۳۷۳
واکنش سیزدهم : شکستن حرمت امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> و اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۵۱۱
واکنش چهاردهم : از بین بردن آثار مربوط به امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small>	۲۶۰۹
پیوست‌ها	۲۶۴۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين،
لا سيما بقيّة الله في الأرضين، واللّعن الدائم على أعدائهم إلى يوم الدين.

فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام در كتب اهل تسنن فراوان نقل شده، به گونه‌ای که
حیرت‌افزا است و به حدّی که ضرب المثل شده و اگر بخواهند چیزی را
بی‌شمار معرفی کنند به فضائل آن حضرت مثال می‌زنند.^۱

جماعتی از نویسندگان، حفاظ و پیشوایان علم حدیث مانند احمد بن حنبل
(متوفی ۲۴۱)، نسائی (متوفی ۳۰۳) و ... گفته‌اند: فضائلی که درباره‌ی علی بن
ابی طالب عليه السلام با اسناد صحیح، معتبر و نیکو نقل شده، درباره‌ی هیچ یک از اصحاب
پیامبر صلى الله عليه وآله روایت نشده است.^۲

در دفترهای پیشین، چهل فضیلت از روایاتی - که دانشمندان اهل تسنن
تصریح به تواتر یا صحت و اعتبار آن کرده بودند - انتخاب و تقدیم شد و سپس
به واکنش مخالفان در برابر هر یک و نقد و بررسی آن پرداختیم.

۱. عماد البلاغة للواحدی (المتوفی ۳۸۵) / ۱۳۹، ثمار القلوب للثعالبی (المتوفی ۴۲۹) / ۸۷،
نظام الحكومة النبوية (التراتب الادارية) للكتاني الإدريسي الفاسي / ۲ / ۳۷۷،
۲. الاستيعاب / ۳ / ۱۱۱۵ و منابع فراوان دیگر، رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۵۰ - ۵۳.

در دفترهای پنجم و ششم این نوشتار برآنیم که - به یاری خداوند متعال - «واکنش‌های مخالفین در برابر فضائل امیرالمؤمنین (ع)» را به صورت گسترده بررسی نموده و به پرسش‌هایی که در این زمینه پیش می‌آید پاسخ دهیم.

تعجب از روایات فضائل و پاسخ به چند پرسش

هنگامی که صحبت از فضائل امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) در کتب مخالفین می‌شود پرسش‌هایی پیش می‌آید که :

۱. آیا واقعاً این همه فضائل در مصادر و منابع آنها موجود است؟
۲. بر فرض وجود، آیا آنها این روایات را معتبر و صحیح می‌دانند؟
۳. اگر پاسخ مثبت است آیا مفاد آن را می‌پذیرند؟! پس چرا دیگران را بر اهل بیت (ع) ترجیح می‌دهند؟!

چگونه ممکن است این همه روایات معتبر در منابع عامه وجود داشته باشد و دلالت آن هم واضح باشد ولی آنها از پذیرفتن آن امتناع ورزند؟! آیا آنها عناد داشته‌اند و دانسته حقیقت را انکار کرده‌اند؟! شاید سؤالات دیگری نیز در ذهن بعضی ایجاد شده باشد که با پاسخ به پرسش‌های گذشته - به یاری خداوند - بقیه شبهاست نیز برطرف خواهد شد.

پاسخ پرسش اول : وجود روایات بیشمار در فضائل

اما این که آیا فضائل اهل بیت (ع) در مصادر و منابع آنها موجود است؟ پاسخ آن است که : با آن که بسیاری از مخالفین ، فضائل اهل بیت (ع) را انکار یا کتمان کرده و سعی در عدم انتشار آن داشته‌اند ولی آن قدر در کتب اهل تسنن

آمده که از حدّ شمارش بیرون است. گذشته از روایاتی که به صورت پراکنده در بخش‌های مختلف نقل کرده‌اند، عده‌ای از آنان کتب مستقل در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و بویژه امیر مؤمنان علیه‌السلام تألیف کرده‌اند و جمع کثیری از آنان بابتی مستقل از کتاب خویش را به این موضوع اختصاص داده‌اند.^۱

پاسخ پرسش دوم: اعتبار روایات فضائل

اما این که آیا آنها این روایات را معتبر می‌دانند یا نه؟

پاسخ آن است که: علی‌رغم تضعیف بسیاری از روایات فضائل و خدشه در راویان آن، عمده‌ی احادیثی که شیعه به آن استدلال می‌کند در صحاح و منابع معتبر آمده و بزرگان و دانشمندان اهل تسنن حکم به صحت آن کرده‌اند به گونه‌ای که هیچ تردیدی در اعتبار آن باقی نمی‌ماند. احادیث دفترهای پیشین این نوشتار، شاهدهی است بر این مدعا و مشتی است نمونه از خروار.

پاسخ پرسش سوم: عناد و لجبازی در برابر روایات فضائل

اما این که آیا مفاد آن را هم می‌پذیرند؟

پاسخ آن است که: با آن که روایات فضائل و اعتبار آن نزد آنان ثابت است، انگیزه‌های مختلف - که شرح و توضیح آن خواهد آمد - موجب شده که به گونه‌های متفاوت به رویارویی با آن برخاسته و از پذیرفتن و التزام به آن امتناع ورزند.

[۱۱۲۰ / ۱] سردمداران سقیفه که به اکراه و اجبار امیر مؤمنان علیه‌السلام را وادار به بیعت نمودند، برای رسیدن به اهداف خویش به انکار روشن‌ترین منقبت‌های آن حضرت، مانند اخوت و برادری با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرداختند^۲ و با جعل حدیث در

۱. رجوع شود به دفتر نخست، بخش سوم، صفحه‌های ۶۵ - ۸۴.

۲. فقال علی علیه‌السلام: «الله الله، یا معشر المهاجرین! لا تخرجوا سلطان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» [فی العرب ←

برابر دلائل امامت و خلافتش امر را بر مردم مشتبه نمودند .

امیرمؤمنان علیه السلام در مقام احتجاج و استدلال ، فضائل خویش را بیان و بر آنان اتمام حجت نمود ، بلکه بنابر روایات شیعه ، آن حضرت ، نصّ حدیث غدیر ، حدیث منزلت و ... را نیز ذکر فرمود ، ولی آنها به دروغ ادعا کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن (مطلبی بیان نمود که باعث نسخ مطالب گذشته می شود ؛ زیرا) فرمود: خدا برای خاندان ما بین نبوت و خلافت جمع نخواهد نمود!^۱

→ عن داره وقعر بيته إلى دوركم وقعور بيوتكم ، ولا تدفعوا أهله عن مقامه في الناس وحقّه ، فوالله - يامعشر المهاجرين ! - لنحن أحقّ الناس به ، لأننا أهل البيت ، ونحن أحقّ بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارئ لكتاب الله ، الفقيه في دين الله ، العالم بسنن رسول الله صلی الله علیه و آله ، المضطلع بأمر الرعية ، المدافع عنهم الأمور السيئة ، القاسم بينهم بالسوية ، وإنه - والله - لفينا ، فلا تتبعوا الهوى فتضلّوا عن سبيل الله ، فتزدادوا من الحقّ بُعداً» ... وبقي عمر ومعه قوم ، فأخرجوا علياً عليه السلام ، فمضوا به إلى أبي بكر ، فقالوا له : بايع ، فقال : «إن أنا لم أفعله فمه ؟ قالوا : إداً - والله الذي لا إله إلا هو - نضرب عنقك ، فقال : «إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله» ، قال عمر : أما عبد الله فنعم ، وأما أخو رسوله فلا . (الامامة والسياسة ۱ / ۱۹ - ۲۰ (تحقيق الزيني) ۱ / ۲۹ - ۳۱ (تحقيق الشيري)

ورواها العقيلي مع إبهام و تحريف ، عن أبي حرب بن أبي الأسود الدثلي ، قال : بعثني أبي إلى جندب بن عبد الله البجلي ، قال : سله ما حضرت من أمر أبي بكر وعلي عليه السلام . قال : جيء بعلي عليه السلام حتى أقعد بين يديه ، فقبل له : بايع ، قال : «فإن لم أفعل» .. فذكر كلاماً ، قال : «إذا أكون عبد الله وأخو رسوله ..» وذكر الحديث . (ضعفاء العقيلي ۳ / ۳۳)

۱ . در مورد استناد غاصبين خلافت به حدیث جعلی : (لا يَجْتَمِعُ لِأَهْلِ بَيْتِي الْخِلَافَةُ وَ النَّبُوَّةُ) رجوع شود به کتاب سلیم ۵۸۹ ، ۵۹۳ (حدیث چهارم) ، ۶۳۰ - ۶۳۱ (حدیث دهم) ۶۴۹ - ۶۵۰ (حدیث یازدهم) ، ۶۹۳ (حدیث چهاردهم) ، ۷۲۶ - ۷۲۷ (حدیث نوزدهم) ، الاحتجاج ۱ / ۸۱ ، ۸۴ ، ۱۵۰ و ۲۸۷/۲ ، العدد القویة ۴۹ ، بحار الانوار ۲۷ / ۲۱۱ - ۲۱۲ و ۲۸ / ۱۲۵ ، ۲۷۳ - ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۹۵ - ۲۹۶ و ۳۰ / ۳۱۶ و ۳۱ / ۳۵۶ ، ۴۱۶ و ۴۴ / ۹۹ - ۱۰۰ و ۸۲ / ۲۶۶ - ۲۶۷ و نیز رجوع شود به روایت آینده : شماره ۱۱۲۱ .

متقی هندی نقل کرده که : إن علیاً وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام [دخلو علی النبی صلی الله علیه و آله فسألوه الخلافة ، قال : ما كان الله ليجمع فيكم أمرين : النبوة والخلافة . (كنز العمال ۱۲ / ۱۰۵)

[۱۱۲۱ / ۲] امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من ورود در شورا را پذیرفتم تا برای مردم روشن شود که رفتار عمر با مطلبی که از پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از رحلت آن حضرت] نقل کرد - که خدا برای خاندان ما بین نبوت و خلافت جمع نخواهد نمود - تناقض دارد (و مُشت او باز شود)!

پیروان سقیفه در برخورد با روایات فضائل نیز همان راه را ادامه دادند، عده‌ای راه‌های کتمان، انکار و تضعیف را در پیش گرفته و بعضی دیگر در مقام توجیه دلالت آن برآمده، مکابره کرده و گفتند: این روایات برای اثبات مدعای شیعه کافی نیست.

اگر گفته شود: دلالت آن روشن است، متفاهم عرفی از الفاظ روایات همان است که شیعه می‌گوید و قرائن و شواهد نیز به روشنی دلالت بر مراد دارد.

در پاسخ می‌گویند: پس چرا صحابه که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند چنین برداشتی نداشته‌اند؟!

آنها مدعی هستند که: اگر مطلب به نحوی باشد که شیعه می‌گوید باید صحابه را - که امامت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته‌اند - از عدالت ساقط کرد بلکه لازمه‌اش ارتداد آنهاست، و این اصلاً قابل قبول نیست!

۱. ولکنی أدخل معهم فی الشوری، لأن عمر قد أهلتني الآن للخلافة، وكان قبل ذلك يقول: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إن النبوة والإمامة لا يجتمعان في بيت، فأنا أدخل في ذلك لأظهر للناس مناقضة فعله لروايته. (شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۸۹)

البته ابن ابی‌الحدید در این روایت اشکال کرده و گفته: این مطلب از عمر معروف نیست! بنا بر نقل شیخ طبرسی رحمته الله، امیرمؤمنان علیه السلام پس از مرگ عمر، خطاب به افراد شورا فرمود: فلیم أدخلني فيكم، فهلاً أخرجني، وقد قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله أخرج أهل بيته من الخلافة، وأخبر أنه ليس لهم فيها نصيب؟! خلاصه آن که: اگر حدیث گذشته درست بود، چرا مرا یکی از افراد شورا قرار داد؟! (الاحتجاج ۱ / ۱۵۱، بحار الأنوار ۳۱ / ۴۱۸)

و عده‌ای دیگر فضائلی برای صحابه و خلفا ساختند تا جایی که در برابر استدلال شیعه گفته می‌شود: شما باید فضائل اهل بیت (ع) را در یک کفه ترازو و فضائل دیگران را در کفه دیگر گذاشته و سپس قضاوت نمایید.

در مجموع از واکنش‌های مختلف که ملاحظه خواهید کرد، زورگویی، لجبازی، تعصب، عناد و اصرار در پایمال کردن حق امیرالمؤمنین (ع) در رفتار و گفتارشان موج می‌زند!

ترتیب مطالب

در بخش پنجم این دفتر، انگیزه‌های مختلفی را که موجب شده با فضائل اهل بیت (ع) مخالفت شود، بیان و شواهدی برای آن ذکر می‌نماییم. در بخش ششم به بررسی واکنش‌های گوناگون مخالفان نسبت به احادیث فضائل اهل بیت (ع) پرداخته و برای هر مورد نمونه‌هایی ارائه می‌کنیم.

تذکر چند نکته

۱. شماره روایات واکنش‌ها و فضائل، ادامه شماره روایات گذشته است.
۲. سعی شده که در موارد لزوم تکرار مطالب دفترهای پیشین، شماره روایت گذشته ذکر و تمام یا قسمتی از آن نقل شود.
۳. گاهی در تبیین واکنش‌ها ناگزیر به تکرار برخی از واکنش‌های دفترهای گذشته و یا تکرار مواردی که مصداق واکنش‌های متعدد بوده شده‌ایم.
۴. مطالبی که از مصادر شیعه نقل شده، و آنچه حاکی از فضائل و یا واکنش‌های مربوط به فضائل نباشد، بدون شماره یا در پاورقی آمده است.

انگیزه‌های مخالفت با فضائل

اسباب مختلفی باعث شده که گروهی در برابر حق و حقیقت ایستادگی کرده و به مخالفت با فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و انکار و کتمان آن بپردازند، چنان‌که این مطلب درباره امت‌های گذشته و این امت سابقه داشته و خداوند در نکوهش آنان فرموده: با وجود آن‌که به آیات روشن ما یقین داشتند آن را انکار نمودند، ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ...﴾ [النمل (۲۷): ۱۳-۱۴].^۱

و خداوند آنها را از آمیختن حق و باطل به یکدیگر و کتمان حقیقت - آن هم دانسته! - تحذیر نموده که: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة (۲): ۴۲].^۲

در آیات قرآن بارها آمده است که عده‌ای از مشرکین و اهل کتاب به خوبی از رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آگاه بودند و با وجود شناخت کامل، از ایمان به آن حضرت امتناع داشتند، و حقیقت را دانسته ولی کتمان می‌نمودند، چنان‌که فرموده:

۱. هنگامی که آیات روشنگر ما به سوی آنان آمد گفتند: این سحری آشکار است و با آن‌که بدان یقین داشتند از روی ستم و (تکبر و) برتری جویی آن را انکار نمودند.

۲. حق را به باطل نیامیزید و حقیقت را با آن‌که می‌دانید کتمان ننمایید. و نیز رجوع شود به آیه شریفه: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران (۳)]: ۷۱] ای اهل کتاب، چرا حق را با باطل می‌آمیزید و با آن‌که می‌دانید حق را کتمان می‌کنید.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾
[البقرة (۲): ۸۹].^۱

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة (۲): ۱۴۶].^۲

و به تقلید کورکورانه آنان از پدرانشان ، و تعصب باطل نسبت به قوم و عشیره خویش در آیات متعدد تصریح شده است که :

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ * قَالَ أُولُو حِجَّتِكُمْ بَاهِدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ [الزخرف (۴۳): ۲۳-۲۴].^۳
﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [المائدة (۵): ۱۰۴].^۴

۱ . و هنگامی که کتابی از جانب خدا بر آنان آمد - که تصدیق‌کننده همان چیزی بود که نزد خودشان بود - ... هنگامی که بر ایشان چیزی آمد که آن را می‌شناختند به آن کافر گردیدند . و نیز رجوع شود به آیه شریفه : ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ...﴾ [البقرة (۲): ۱۰۹].

بسیاری از اهل کتاب پس از آن‌که حق برایشان آشکار شد - از روی حسدی که در وجودشان بود - آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند ...

۲ . کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم پیامبر [ص] را مانند پسرانشان می‌شناسند و گروهی از آنان ، حق را می‌دانند و کتمان (و انکار) می‌کنند .

در مورد مذمت کتمان نیز رجوع شود به آیه‌های ۱۵۹ - ۱۶۰ و ۱۷۴ - ۱۷۵ همین سوره .

۳ پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که خوشگذرانان گفتند: ما پدران خویش را بر آیینی یافته‌ایم و در پی آنان می‌روییم. [پیامبرشان] گفت : هر چند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافته‌اید، برایتان بیاورم؟! گفتند: ما بدانچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم .

۴ . و هنگامی که به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش بیاید، ←

و در حسادت آنان فرموده :

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ [النساء (۴): ۵۴].^۱

و درباره نادانی و لجبازی و ... آنان می‌خوانیم :

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [الأنعام (۶): ۷].^۲

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ
أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾ [الحجر (۱۵): ۱۴ - ۱۵].^۳

﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا
مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ [الأنعام (۶): ۱۱۱].^۴

و در واکنش آنان نسبت به حقائق و تحریف آن ، با وجود فهم و درک و علم به آن ، فرموده است : « أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ

→ می‌گویند : آنچه پدران خویش را بر آن یافته‌ایم برای ما بس است . آیا هر چند پدرانشان چیزی ندانسته و هدایت نشده باشند [باز آنان حاضر هستند که از پدرانشان پیروی کنند]؟! و نیز رجوع شود به البقرة (۲) : ۱۷۰ ، یونس (۱۰) : ۷۸ ، الأنبياء (۲۱) : ۵۳ - ۵۴ ، الشعراء (۲۶) : ۷۴ ، لقمان (۳۱) : ۲۱ .

- ۱ بر مردم حسادت می‌ورزند بر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا فرموده؟! به تحقیق ما به خاندان حضرت ابراهیم کتاب و حکمت داده و به آنان فرمانروایی عظیمی عنایت کردیم .
- ۲ . و اگر نوشته‌ای بر روی کاغذ بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست خویش لمس نمایند باز کافران می‌گفتند : این چیزی جز سحر آشکار نیست .
- ۳ . و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که پیوسته از آن بالا روند ، باز می‌گفتند : ما چشم‌بندی شده‌ایم ، بلکه ما را سحر کرده‌اند .
- ۴ . و اگر فرشتگان را بر آنان نازل می‌نمودیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند ... باز ایمان نمی‌آوردند ... بیشترشان نادانی می‌کنند .

كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿البقرة (۲): ۷۵﴾.^۱

بنابر روایاتی که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق نظر دارند و اعتبار آن را پذیرفته‌اند، آنچه در اُمت‌های گذشته روی داده، در اُمت اسلام نیز واقع می‌شود^۲ پس این اُمت نیز به تقلید کورکورانه از پدرانشان، و به جهت تعصب باطل نسبت به قوم و عشیره، و از روی نادانی و لجبازی و یا حسادت، حقائق را انکار و با وجود فهم و درک و علم به آن، آن را تحریف می‌کند.

در این بخش به جهاتی از انگیزه‌های مخالفت با فضائل اشاره می‌شود.

عداوت و دشمنی^۳

بدون شک عده‌ای به جهت بغض و عداوتی که نسبت به امیرمؤمنان (ع) و پیروان آن حضرت داشته‌اند - با وجود علم به فضائل آن بزرگوار! - به انکار آن پرداخته‌اند، برخی صریحاً مخالفت نموده و برخی دیگر در پس پرده نفاق سعی در کتمان، توجیه و... آن داشته‌اند.

۱. آیا طمع دارید که به [آیین] شما ایمان بیاورند با آن که گروهی از آنان کلام خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن آن، آن را تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند. و رجوع شود به آیه شریفه: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رَأْيًا بِهٖ نَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ [البقرة (۲): ۷۹]. پس وای بر آنان که با دست خویش نوشته‌ای می‌نویسند و سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند، پس وای بر آنان از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۱۹.

۳. به جهت اشتراک برخی از مطالب مربوط به عداوت با حسادت، بخشی از شواهد تحت عنوان حسادت خواهد آمد.

انگیزه‌های مخالفت با فضائل / ۱۷۳۵

بزرگان اهل تسنن اعتراف کرده‌اند که عده‌ای برای مخالفت با شیعه به رویارویی با روایات فضائل امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته‌اند، چنان‌که در کلام ابن قتیبه خواهد آمد،^۱ در اینجا به نمونه‌ای دیگر اشاره می‌کنیم. حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال علامه حلّی علیه السلام اشاره کرده که ابن تیمیه در ردّ منهاج الکرامه کتابی نوشته به نام منهاج السنه، او در این زمینه می‌نویسد:

[۱۱۲۲ / ۳] او برای تضعیف مطالب علامه حلّی گاهی به عیبجویی از

علی علیه السلام پرداخته و بسیاری از روایات معتبر را انکار کرده است!^۲

[۱۱۲۳ / ۴] گویند: از محمد بن ادریس شافعی - امام شافعی ها - پرسیدند:

نظرت درباره‌ی علی علیه السلام چیست؟ پاسخ داد: چه بگویم درباره‌ی رادمردی که دوستانش از ترس و دشمنانش از روی حسادت (و عداوت) فضائلش را کتمان می‌کنند ولی با این همه، فضائل و مناقبش شرق و غرب عالم را پُر کرده است!^۳

[۱۱۲۴ / ۵] ابو جعفر اسکافی (متوفی ۲۴۰) می‌گوید:

اگر روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در شهرت و استفاضه و فراوانی نقل به این اندازه فوق‌العاده و بی‌نهایت نبود به دست فراموشی سپرده می‌شد به جهت ترس و وحشت و تقیه از بنی مروان که دوران خلافتشان به طول انجامید و عداوتشان بسیار شدید بود.

اگر نبود سرّی که خدا در ذات این رادمرد نهاده اصلاً فضیلتی درباره‌ی

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۶۳.

۲. لکنّه - أي ابن تیمیة - ردّ في ردّه كثيراً من الأحادیث الجیاد!... وکم من مبالغة لتوهين کلام الرافضي أدّته أحياناً إلى تنقيص علي علیه السلام! (لسان المیزان ۶ / ۳۱۹ - ۳۲۰).

۳. غایة المرام ۱۴۵/۵، الکنی والألقاب ۳۴۹/۲ - ۳۵۰.

او نقل نمی شد و کسی منقبتی از او نمی دانست. نمی بینی که اگر رئیس قریه ای بر یکی از اهالی خشمگین گردد و قدغن کند که کسی از او به نیکی یاد نماید، مردم او را از یاد می برند و با آن که زنده است مانند مردگان خواهد شد!^۱

[۱۱۲۵ / ۶] ابن شهاب زهری - که منابع عامه مملو از روایات اوست - می گوید: خالد بن عبدالله قسری^۲ از من درخواست تدوین سیره نمود، به او گفتم: در آثار سیره نویسان به مطالبی درباره سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برخورد می کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد: نه (هرگز)، مگر آن که او را ...!^۳

تذکر

سخن در انگیزه های مخالفت با فضائل است و بحث از اسباب دشمنی آنان نیز مفصل است و خارج از حوصله این نوشتار، ولی در آثار فراوان اشاره به کینه های بدر، أحد، خیبر و... شده است .

عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: به من چه ربطی دارد که قریش شما را دوست ندارد، تو روز بدر ۷۰ نفر از آنان را کشتی!^۴

۱. شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۷۳ .

۲. او در سنه ۸۹ هجری قمری از طرف ولید بن عبدالملک حاکم مکه، و در سنه ۱۰۵ از سوی هشام والی عراقین (کوفه و بصره) شد و در کوفه اقامت نمود. (الأعلام زرکلی ۲/۲۹۷)
وی در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بلکه در کفر و زندقه زبانه زد خاص و عام بوده است.

۳. قال أبو الفرج الأصفهاني: قال المدائني: وأخبرني ابن شهاب بن عبد الله، قال: قال لي خالد بن عبد الله القسري: ... واكتب لي السيرة، فقلت له: فإنه يمرّ بي الشيء من سير علي بن أبي طالب صلوات الله عليه فأذكره؟ فقال: لا، إلا أن تراه في فعر الجحيم! (الأغانی ۲۲/۲۸۱)

۴. عن ابن عباس، قال: وقع بين عثمان وعلي علیهما السلام كلام، فقال عثمان: ما أصنع إن كانت قریش ←

حسادت

امیرالمؤمنین علیه السلام از کودکی در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته، در شعب و در شب هجرت در بستر آن حضرت خوابیده و هر خطری را به جان خریده، در نصرت و یاری دین سعی فراوان داشته و از هیچ تلاشی دریغ نورزیده، فداکاری‌های او در جنگ‌های بدر و ... ثابت ماندن در نبرد احد و حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، کشتن عمرو بن عبدود و مرحب خیبری، کندن درب قلعه خیبر و ... همه از اموری است که باعث انگشت‌نما شدن آن حضرت و نیز موجب شعله‌ور شدن آتش حسادت در درون برخی از اصحاب گشته است.

گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام - مانند حدیث طیر، عقد برادری، بستن درب دیگران به مسجد و باز گذاشتن درب خانه او، تزویج حضرت زهرا علیها السلام به فرمان خداوند آن هم پس از منع دیگران و ... - همه از اموری بود که بر حسادت و کینه آنان می‌افزود.

آیا ممکن است صحابه - برخلاف آنچه در نظام هستی از ابتدای آفرینش تا آخر جریان داشته و دارد - همه با یکدیگر مهربان و همدل باشند و بین آنها هیچ حسادت و تنافسی وجود نداشته باشد؟!^۱

→ لا تحبکم ، وقد قتلتم منهم یوم بدر سبعین ...! (شرح ابن ابی الحدید ۹ / ۲۲ - ۲۳).
وفي معرفة الصحابة لأبي نعیم ۳۰۱/۱: ما ذنبی إن لم یحبک قریش وقد قتلتم سبعین رجلاً...
۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا فتحت علیکم فارس و روم ، أی قوم أتمتم؟! قال عبدالرحمن بن عوف:
نقول كما أمرنا الله . قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أو غیر ذلك .. تنافسون .. ثم تتحاسدون .. ثم تتدابرون ..
ثم تتباغضون .. أو نحو ذلك ...». (صحیح مسلم ۸ / ۲۱۲ - ۲۱۳) یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب
فرمود: پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: آن‌گونه که
خداوند فرمان داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا بر خلاف آن! بر یکدیگر فخر فروشی کرده
و حسادت ورزیده و با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه‌ورزی و عداوت خواهید کرد.

این برخلاف حس و وجدان است و نگاهی گذرا به تاریخ، ما را از شرح و بیان آن بی‌نیاز می‌نماید.^۱

برخی از زمینه‌های حسادت

ابن عباس می‌گفت: خدا صحابه را در قرآن مورد عتاب قرار داد و ملامت نمود ولی از امیرالمؤمنین (ع) جز به نیکی یاد نفرمود.^۲

هنگامی که پیامبر (ص) فرمود: علی برترین شماست و ... بعضی از صحابه - العیاذ بالله - گفتند: او دیوانه و مفتون علی شده و هیچ عیبی در او نمی‌بیند، سپس این آیات نازل گردید که: ﴿فَسْتَبْصِرْ وَتُبْصِرُونَ * يَا أَيُّهَا الْمَقْتُولُ﴾ [القلم (۶۸): ۶].^۳

در روایتی دیگر آمده است: هنگامی که قریش دیدند پیامبر (ص) علی را در کارها مقدم داشته و او را محترم و بزرگ می‌شمارد، نسبت به امیرمؤمنان (ع) جسارت نموده و (نیز) گفتند: پیامبر دیوانه علی شده است.

پس از آن خدای تعالی آیات ابتدای سوره مبارکه قلم را نازل فرمود که: تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی ... پروردگارت خود بهتر می‌داند چه کسی از راه او منحرف شده، - یعنی کسانی که سخن گذشته را گفتند - و او به راه یافتگان داناتر است - یعنی علی بن ابی طالب (ع) -.^۴

۱. رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۵۱۱: «بی‌احترامی به امیرمؤمنان (ع) در دوران خلفا».

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۵.

۳. پس به زودی خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مجنون هستید.

رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۷۷ - ۱۷۸ روایت شماره ۸۰ به نقل از شواهد التنزیل ۳۵۶/۲ - ۳۵۷.

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۱۲۵ روایت ۱۵۵۶ به نقل از شواهد التنزیل ۳۵۹ / ۲.

[۱۱۲۶ / ۷] پیامبر ﷺ فرمود: من از خدا درخواست نمودم که قلب علی را خالص گرداند و یاری و همراهی او را به من عنایت فرماید، و خداوند اجابت فرمود. مردی از قریش گفت: اگر محمد از خدا پوست خشکیده‌ای حاوی سه کیلو خرما خواسته بود بهتر از این درخواست بود! این مطلب به گوش آن حضرت رسید و برای حضرت ناگوار آمد، در پی آن این آیه نازل گردید:

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾ [هود (۱۱) / ۱۲].^۱

[۱۱۲۷ / ۸] انس بن مالک در ضمن حدیث طیر اعتراف می‌کند که پس از دعای پیامبر ﷺ - «بارالها! محبوب‌ترین خلق خویش را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده میل نماید» - امیرالمؤمنین ﷺ مکرر می‌خواست نزد پیامبر ﷺ بیاید ولی حسادت من مانع شد که به او اجازه ورود دهم، و از خدا خواستم که این دعا را درباره یکی از انصار مستجاب نماید!^۲ آری، و همین انس حدیث غدیر را کتمان کرد و با نفرین امیرالمؤمنین ﷺ به پیسی مبتلا شد.^۳

در ضمن داستان بریده اسلمی خواهد آمد که خالد - چون می‌دانست بریده از امیرالمؤمنین ﷺ کینه به دل دارد - به او گفت: این فرصت مناسبی است ... و هنگامی که بریده برای عیججویی از آن حضرت وارد مدینه شد، عده‌ای در خانه حضرت ایستاده بودند، بریده به آنان گفت: آمده‌ام تا به پیامبر ﷺ اطلاع دهم که

۱. ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه: پس شاید بعضی از آنچه را به تو وحی می‌شود ترک نمایی و سینه‌ات از آن تنگ گردد.

قال رسول الله ﷺ: «سألت ربِّي خلاص قلب علي وموازته ومرافقته، فأعطيت ذلك»، فقال رجل من قریش: لو سألت محمد ربه شيئاً فيه صاع من تمر كان خيراً له مما سأله. فبلغ ذلك النبي ﷺ فشق عليه، فأنزل الله تعالى: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ ...». (شواهد التنزيل ۱ / ۳۵۷)

۲. مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ۱۷۴ حدیث ۲۱۲.

۳. شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۷۴.

علی، کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده، آنها گفتند: (آری) بگو تا او را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازی!^۱ حضرت این سخنان را شنید، خشمگین بیرون آمد و فرمود: «ما بال أقوام ینتقصون علیاً» چرا عده‌ای از علی عیبجویی می‌کنند؟! هر کس از علی عیبجویی کند از من عیبجویی نموده ...^۲

در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر به مواردی برخورد می‌کنیم که دیگران (بویژه شیخین) خود را جلو انداخته و پیش قدم می‌شدند تا فضیلتی را به خود اختصاص دهند و برخلاف میل آنها فضیلت به امیرمؤمنان علیه السلام تعلق می‌گرفت مانند: تزویج حضرت زهرا علیها السلام،^۳ حدیث خاصف النعل در هر دو مرتبه^۴ و گاهی پس از آن که ناتوانی آنها در کاری ظاهر می‌شد پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار می‌فرمود، مانند: پرچمداری در جنگ خیبر،^۵ و در مواردی در معرض فضیلتی قرار می‌گرفتند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را کنار زده و علی علیه السلام را به آن اختصاص می‌داد، مانند: حدیث طیر،^۶ و بالاخره در ابلاغ سوره براءت، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، ابوبکر را عزل و علی علیه السلام را برای انجام آن امر مهم و خطیر فرستاد.^۷

۱. بنابر روایت شیعه: فقال له عمر: امض لما جئت له؛ فإنه سیغضب لابنته ممّا صنع علی! (الإرشاد ۱ / ۱۶۱، كشف الیقین للعلامة الحلی ۱۵۰، بحار الأنوار ۲۱ / ۳۵۸)
۲. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۹۵۹، روایت شماره ۶۷۵.
۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۹۱۹ - ۹۲۰.
۴. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۹۶۱، ۹۷۱، فضیلت‌های شماره ۲۵ - ۲۶.
۵. رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت شماره ۱۳. بویژه که صفحه ۷۶۷ در روایت معتبر شماره ۵۷۲ و باورقی آن گذشت که: إن رسول الله صلی الله علیه و آله أخذ الراية فهزّها، ثم قال: «من يأخذها بحقّها»؟ فجاء الزبیر فقال: أنا، فقال: «أمط» ثم قام رجل آخر فقال: أنا، فقال: «أمط»، ثم قام آخر، فقال: أنا، فقال: «أمط» ... قال ابن الاثیر: «أمط» أي تنحّ واذهب. (النهاية ۴ / ۳۸۱)
۶. رجوع شود به دفتر نخست، فضیلت شماره ۱، صفحه ۸۵ - ۸۶.
۷. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۹۵، فضیلت شماره ۱۵.

طبیعی است که امثال این موارد، حساسیت فوق‌العاده‌ای در افراد ایجاد کند.

[۱۱۲۸ / ۹] گویند: هنگامی که پیامبر ﷺ فرمود: «من كنت مولاہ فعلي مولاہ» شیخین چهره در هم کشیدند و متغیر شدند و این آیه نازل گردید که: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الملك (۶۷): ۲۷].^۱

هنگامی که بعضی نتوانند تحمل دیدن فضائل آن حضرت را داشته باشند، و نسبت به رفتار پیامبر ﷺ تسلیم نباشند، مانند قضیه نجوای پیامبر ﷺ با امیرالمؤمنین علیه السلام^۲ و گاهی مطالبی بگویند که پیامبر ﷺ مجبور شود تذکر دهد: «من آنچه را که از جانب خدا مأمور بودم، انجام داده‌ام» چنان‌که در سدّ الابواب^۳

۱. ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه: و هنگامی که آن را از نزدیک ببیند چهره‌های کسانی که کافر شدند در هم رود.

ذهبی در شرح حال اسفندیار بن الموفق واعظ (متوفی ۶۲۵) می‌نویسد: وکان وافر الفضل، وملیح الخط، جید النظم، والنثر، والإنشاء... وجود القرآن، وأحكم التفسیر، وقرأ الفقه علی مذهب الشافعی، والأدب، حتی برع فیہ... وکان ظریف الأخلاق، غزیر الفضل، متواضعاً، عابداً، متهجداً، کثیر التلاوة.

وقال الصفدي: وکان غزیر الفضل، واسع العلم، فصیح اللسان، حسن البیان، ملیح الإیراد، لطیف الأخلاق، متودّد، ذو صورة مقبولة وبشر وتبسم، کثیر العبادة والتهجدة بالأسحار، کثیر التلاوة. قال ابن الجوزي في درة الإكليل: عزل اسفندیار الواعظ من كتابة الإنشاء. حکى عنه بعض عدول بغداد: أنه حضر مجلسه بالكوفة، فقال: لما قال النبي ﷺ: «من كنت مولاہ فعلي مولاہ» تغیر وجه أبي بكر وعمر، فنزلت هذه الآية: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الملك (۶۷): ۲۷]. (رجوع شود به تاریخ الإسلام للذهبي ۴۵ / ۲۲۳ - ۲۲۴، الوافي بالوفيات ۹ / ۳۰، لسان الميزان ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸، فیض القدير شرح الجامع الصغير ۶ / ۲۸۲)

۲. رجوع شود به روایت معتبر ۹۲۸ گرچه در منابع اهل تسنن سعی شده نام کسی برده نشود لذا تعبیر کرده‌اند: «فرأى الكراهية في وجوه رجال، فقالوا / أو فقیل له / أو فقال الناس / أو فقال أصحابه / أو فقال بعض أصحابه / أو فقال أحد الرجلين» ولی در برخی از منابع تصریح شده که معترضین چه کسانی بوده‌اند! (رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۶۹ - ۱۴۷۲)

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۸۳۸ عنوان: «واکنش صحابه در برابر پیامبر ﷺ». ←

یا غدیر اتفاق افتاد،^۱ آیا طاقت می‌آوردند که فضائل آن حضرت را نقل کرده و یا به آن ملتزم شوند؟!

پیش از این گذشت که برخی از صحابه حدیث غدیر را کتمان کردند و به نفرین آن حضرت مبتلا شدند!^۲

و در پاسخ به شبهات غدیر، اعتراف قاضی عبدالجبار، فخر رازی، ابن کثیر و محدث دهلوی به دشمنی عده‌ای از آنان با امیر مؤمنان علیه السلام گذشت.^۳

آثاری دیگر در این زمینه تحت عنوان «اتهام پیامبر صلی الله علیه و آله و برخوردارهای نامناسب با آن حضرت» خواهد آمد.^۴

[۱۱۲۹ / ۱۰] در منابع کهن در ضمن گفتگویی آمده است که عمر - در توجیه کار اهل سقیفه و انتخاب ابوبکر - به ابن عباس گفت: قوم شما - یعنی قریش - تنفر داشتند که نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود و سبب تکبر و فخرفرشی شما بر آنان گردد، آنها دست به انتخابی درست زدند و در کارشان موفق بودند!

ابن عباس پاسخ داد: اگر قریش انتخاب الهی را پذیرفته بود راه صواب را پیموده بود. خداوند می‌فرماید: پرودگارت آنچه بخواهد می‌آفریند و اختیار

→ و در روایتی دیگر فرمود: «أَحَبُّوا عَلِيًّا لِحَبِّي وَأَكْرَمُوهُ لِكِرَامَتِي ، وَاللَّهِ مَا قَلْتُ لَكُمْ هَذَا مِنْ قَبْلِي وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِذَلِكَ ...» . (شواهد التنزیل ۴۹۵/۱ و رجوع شود به المعجم الکبیر للطبرانی ۸۸ / ۳)

۱ لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت : «من كنت مولاه فهذا مولاه»، فهذا شيء منك أو أمر من عند الله؟! قال صلی الله علیه و آله : «أمر من عند الله» . قال: الله الذي لا إله إلا هو إن هذا من الله؟! قال صلی الله علیه و آله : «الله الذي لا إله إلا هو إن هذا من الله» ... (شواهد التنزیل ۲ / ۳۸۱ - ۳۸۵)

۲ . رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۲۶، شماره ۱۲ .

۳ . رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۹۰ - ۳۹۱ .

۴ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۳۱ .

انگیزه‌های مخالفت با فضائل / ۱۷۴۳

می‌نماید، و مردم (در برابر آنچه خدا فرموده) حق انتخاب ندارند. [القصص (۲۸):
[۶۸] و نیز خدا عده‌ای را مذمت کرده که: از آنچه او نازل فرموده متنفرند! [سورة
محمد ﷺ (۴۷): ۹] (یعنی خلافت علی علیه السلام را که از آن تنفر دارید امری الهی است).
عمر گفت: شنیده‌ام که تو می‌گویی: خلافت از روی حسادت و ظلم و ستم از
اهل بیت علیهم السلام غصب و به دیگران واگذار شده است.

ابن عباس پاسخ داد: ستم به اهل بیت علیهم السلام (در امر خلافت) بر همه روشن است!
امیر خود می‌داند که صاحب حق چه کسی است.

اما حسادت به ما؛ این میراثی است که از پدرمان حضرت آدم به ارث
برده‌ایم که ابلیس بر او حسادت ورزید و باعث بیرون شدن او از بهشت گردید.
[۱۱۳۰ / ۱۱] بنا بر گزارشی دیگر عمر افزود: شاید تصور کنید ابوبکر سبب
محرومیت شما از خلافت گردید، او تدبیری بهتر از این نداشت، اگر شما
سرکار می‌آمدید، خویشی و قرابت (نسبی شما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) سودی به حالتان
نداشت و با وجود قریش، خلافت برای شما هموار نمی‌گردید (زیرا آنها
کارشکنی کرده و نمی‌گذاشتند شما آسایش داشته باشید)، نگاه آنها به شما
مانند نگاه گاو به قصاب است [اشاره به آن‌که کفار و مشرکین قریش به دست
مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده‌اند و این باعث تنفر بازماندگان آنها شده و از
آن حضرت کینه به دل دارند]!!^۱

۱. قال ابن عباس: ما شئت عمر بن الخطاب يوماً فقال لي: يا بن عباس ما منع قومكم منكم، وأنتم
أهل البيت خاصة؟! قلت: لا أدري، قال: لكني أدري، أنكم فضلتهم بالنبوة فقالوا: إن فضلونا
بالخلافة مع النبوة لم يُبقوا لنا شيئاً، وإن أفضل النصيبين بأيديكم
(العقد الفريد ۳۵/۵ چاپ مكتبة العصرية، بيروت)

→ وفي رواية: قال عمر: يا ابن عباس، أتدري ما منع قومكم منكم بعد محمد؟ [قال ابن عباس: فكرهت أن أجيئه، فقلت: إن لم أكن أدري فأمر المؤمنين يدريني، فقال عمر: كرهوا أن يجمعوا لكم النبوة والخلافة فتبجحوا على قومكم بَجْحاً بَجْحاً [البَجْح: أي الفَرَح . (لسان العرب ٢ / ٤٠٦)] فاخترت قريش لأنفسها فأصابت وُوفِّقت، فقلت: يا أمير المؤمنين، إن تأذن لي في كلام وتُهمِّط عني الغضب تكلمت، فقال: تكلم يا ابن عباس، فقلت: أما قولك يا أمير المؤمنين: (اخترت قريش لأنفسها فأصابت وُوفِّقت) فلو أن قريشاً اختارت لأنفسها حيث اختار الله عزَّ وجلَّ لها لكان الصواب بيدها غير مردود ولا محسود .

وأما قولك: (إنهم كرهوا أن تكون لنا النبوة والخلافة) فإن الله عزَّ وجلَّ وصف قوماً بالكراهية فقال: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [سورة محمد ﷺ (٤٧): ٩] ...

فقال عمر: بلغني أنك تقول: إنما صرفوها عنَّا حسداً وظلماً! فقلت: أما قولك يا أمير المؤمنين: ظلماً؛ فقد تبين للجاهل والحليم، وأما قولك: حسداً؛ فإن إبليس حسد آدم فنحن ولده المحسودون ... (رجوع شود به تاريخ الطبري ٣ / ٢٨٨ - ٢٩٠، الكامل لابن الأثير ٣ / ٦٣ - ٦٤) وفي رواية: قال عمر: كرهت قريش أن تجتمع لكم النبوة والخلافة فيجحفوا جحفاً [جحف: أي تكبر . (لسان العرب ٩ / ٢٢)] فنظرت قريش لنفسها فاخترت وُوفِّقت فأصابت .

فقال ابن عباس: أيميط أمير المؤمنين عني غضبه فيسمع؟! قال: قل ما تشاء، قال: أما قول أمير المؤمنين: (إن قريشاً كرهت ...)، فإن الله تعالى قال لقوم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [سورة محمد ﷺ (٤٧): ٩] ...

وأما قولك: (فإن قريشاً اختارت) فإن الله تعالى يقول: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [القصص (٢٨): ٦٨] وقد علمت ... أن الله اختار من خلقه لذلك من اختار، فلو نظرت قريش من حيث نظر الله لها لُوفِّقت وأصابت ...

أما قولك ...: (حسداً)، فقد حسد إبليس آدم فأخرجه من الجنة فنحن بنو آدم المحسود .
وأما قولك: (ظلماً)، فأمر المؤمنين يعلم صاحب الحق من هو! (شرح ابن أبي الحديد ١٢ / ٥٣ - ٥٥) وفي رواية أخرى قال عمر: يكرهون أن تجتمع فيكم النبوة والخلافة فيكون بَجْحاً بَجْحاً . لعلكم تقولون: إن أبا بكر قفل ذلك، لا والله ولكن أبا بكر أتى أحزم ما حضره، ولو جعلها لكم ما نفعكم مع قريكم . (تاريخ الطبري ٣ / ٢٨٨، ورجوع شود به أنساب الأشراف ١٠ / ٣٧٩)

وفي رواية ثالثة: ... إن قومكم كرهوا أن تجتمع لكم النبوة والخلافة، فتذهبون في السماء بذخاً

دنیاطلبی

گروهی برای رسیدن به مال و ثروت و یا جاه و ریاست به کتمان و یا انکار فضائل اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته‌اند.

[۱۲ / ۱۱۳۱] ابن حبان (متوفی ۳۵۴) می‌گوید: من از مالک و زُهری در فضائل علی علیه‌السلام اصلاً هیچ روایتی ندارم!^۱

[۱۳ / ۱۱۳۲] خواهر زُهری تصریح کرده که او تمایل به بنی‌امیه دارد و جوایز آنها را دریافت نموده و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را کتمان می‌کند.^۲

به یاری خدا در آینده خواهد آمد که زُهری می‌گوید: به خدا سوگند من فضائلی از علی می‌دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می‌رسانند!^۳

و مَعَمَرٌ به زُهری گفته: تو که این مطالب را شنیده‌ای چگونه با بنی‌امیه

→ وشمخاً، لعلکم تقولون: إن أبا بكر أراد الإمرة عليكم وهضمكم! كلاً، لكنه حضره أمر لم يكن عنده أحزم مما فعل، ولولا رأي أبي بكر في بعد موته لأعاد أمركم إليكم، ولو فعل ما هناكم مع قومكم، إنهم لينظرون إليكم نظر الثور إلى جازره! (شرح ابن أبي الحديد ۱/ ۱۸۹ - ۱۹۰)

وفي رواية رابعة: قال: ... إن قومكم كرهوا أن يجتمع لكم النبوة والخلافة فتذهبوا في السماء شمخاً وبذخاً، ولعلكم تقولون إن أبا بكر أول من أخرجكم، أما إنه لم يقصد ذلك، ولكن حضر أمر لم يكن بحضرتة أحزم مما فعل، ولولا رأي أبي بكر في جعل لكم من الأمر نصيباً، ولو فعل ما هناكم مع قومكم، إنهم ينظرون إليكم نظر الثور إلى جازره. (شرح ابن أبي الحديد ۱۲ / ۹ و رجوع شود به الأغاني ۱۰ / ۴۴۳ - ۴۴۴، شرح ابن أبي الحديد ۲ / ۵۷ - ۵۸ و ۲۰ / ۱۵۵)

۱. ولست أحفظ لمالك ولا للزُهری - فيما روي - شيئاً من مناقب علي عليه‌السلام اصلاً. (المجروحين ۲۵۸/۱)

۲. عن جعفر بن إبراهيم الجعفري، قال: كنت عند الزُهری أسمع منه، فإذا عجوز قد وقفت عليه، فقالت: يا جعفري، لا تكتب عنه؛ فإنه مال إلى بني أمية وأخذ جوائزهم! فقلت: من هذه؟ قال: أختي رقية، خرفت. قالت: خرفت أنت، كتمت فضائل آل محمد عليهم‌السلام! (تاريخ مدينة دمشق ۲۲۸/۴۲)

۳. أسد الغابة ۱ / ۳۰۸.

هستی؟! او پاسخ داد: آنها بهترین عطایا را به ما داده‌اند لذا ما مطابق میل آنها تنزل کرده‌ایم!^۱

پس زهری درباری - بلکه سرباز بنی‌امیه!^۲ - برای خوشایند حاکمان اموی این‌گونه با آنها همراه شده ، و فضائل اهل بیت (ع) را کتمان می‌کند .

توییح او بر کتمان حقائق در ضمن نامه‌ای ، در مصادر عامه به عنوان نامه یکی از برادران دینی و در تحف العقول به نقل از امام سجاد (ع) آمده است .^۳
در منابع عامه مکرر آمده که او از حاکمان بنی‌امیه درخواست اموال فراوان نموده و آنان هزاران سکه طلا به او بذل و بخشش کرده‌اند !!

أدّى هشام بن عبد الملك عن الزهري سبعة آلاف دينار .^۴

۱ . مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۳۱ .

۲ . كان الزهري جندياً جليلاً! (تذكرة الحفاظ للذهبي ۱ / ۱۰۹)

۳ . ففي تحف العقول ۲۷۵ : كتابه (ع) إلى محمد بن مسلم الزهري يعظه : «كفانا الله وإياك من الفتن ورحمك من النار ، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك بها أن يرحمك ... فانظر أي رجل تكون غداً إذا وقفت بين يدي الله فسألك عن نعمه عليك كيف رعيته؟! و عن حججه عليك كيف قضيتها؟! ولا تحسبن الله قابلاً منك بالتعذير ، ولا راضياً منك بالتقصير ، هيهات ! هيهات ! ليس كذلك أخذ على العلماء في كتابه إذ قال : «لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» [آل عمران (۳) : ۱۸۷] ، واعلم أن أدنى ما كتمت ، وأخف ما احتملت أن أنست وحشة الظالم و ...» إلى آخر الكتاب .

و في إحياء علوم الدين للغزالي ۵ / ۱۱۳ - ۱۱۴ ، وعنه شرح ابن أبي الحديد ۱۷ / ۴۳ ، قال : لما خالط الزهري السلطان كتب أخ له في الدين إليه ...

ونقله الزمخشري في الكشاف ۲ / ۲۹۶ في تفسير قوله تعالى : (وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ) [هود (۱۱) : ۱۱۳]!!!

در برخی از منابع نویسنده نامه ابو حازم الأعرج - که همان سلمة بن دينار ، و از اصحاب امام زین العابدین ، امام باقر و امام صادق (ع) است - معرفی شده است . (رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۲۲ / ۴۱ - ۴۲ ، حلیة الاولیاء ۳ / ۲۴۳ - ۲۴۶ ، صفة الصفوة ۲ / ۱۶۰ ، جواهر التاریخ ۴ / ۱۲۰)

۴ . صحیح ابن حبان ۲ / ۴۳۸ ، المعجم الأوسط للطبرانی ۷ / ۳۴ ، مسند الشامیین للطبرانی ←

انگیزه‌های مخالفت با فضائل / ۱۷۴۷

قال الزهري لهشام : اقض ديني ، قال : وكم هو ؟ قال : ثمانية عشر ألف دينار ... فقضاها عنه .^۱

إن هشام بن عبد الملك استعمل ابنه ... على الحجّ - سنة ست عشرة ومائة - وأمر الزهري أن يسير معه إلى مكّة ، ووضع عن الزهري من ديوان مال الله سبعة عشر ألف دينار!!^۲

از آثار گذشته استفاده می شود که خلیفه اموی هشام بن عبدالملک در نوبت‌های مختلف ، هفت هزار ، هفده هزار ، هجده هزار سکه طلا بابت دیون زهري پرداخت کرده ، و گزارشی دیگر حاکی از آن است که ارزش بخشی از اموال او بالغ بر دوپست هزار سکه طلا بوده است!!^۳

آنچه گذشت نمونه‌ای بود از برخورد با فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و کتمان آن به جهت دنیاطلبی ، و از سوی دیگر ، همین دنیاطلبی عده‌ای را وادار به نقل فضیلت‌های ساختگی برای دیگران نمود ، به شرحی که خواهد آمد .^۴

→ ۱۶۱/۱ ، شعب الإيمان للبيهقي ۷ / ۴۵۰ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۵ / ۹۷ ، ۳۷۲ - ۳۷۳ ، تذکره الحفاظ ۱۰۹/۱ ، سیر اعلام النبلاء ۵ / ۳۴۰ و ۱۴ / ۴۲۸ ، تاریخ الإسلام للذهبي ۸ / ۲۳۰ ، ۲۴۶ ، كشف الخفاء ۲ / ۳۷۵ ، فیض القدير ۶ / ۵۸۸ .

۱ . تاریخ الإسلام ۸ / ۲۳۴ .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۵۸ / ۶۷ .

۳ . قيل له : إنهم يعيبون عليك كثرة الدين ! قال : وكم ديني ؟! قيل : عشرون ألف دينار ، قال : ليس كثيراً وأنا مليء ، لي خمسة أعين ، كل عين منها ثمن أربعين ألف دينار! (سیر اعلام النبلاء ۵ / ۳۴۰) .
۴ . قاضی نعمان در کتاب الإيضاح درباره حدیث : (سدّوا الأبواب إلّا باب أبي بكر) نقل می کند که : إنما هذا حدیث حدّثه الزهري لبني أمية . یعنی زهري روایت گذشته را به جهت بنی امیه (ساخته و) نقل کرده است . (رجوع شود به کتاب الإيضاح که در ضمن میراث حدیث شیعه ۱۰ / ۱۵۱ چاپ شده است)

ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی^۱ گزارشی طولانی نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است:

[۱۴ / ۱۱۳۳] معاویه به کارگزاران خود دستور داد تا مردم را تشویق کنند که دربارهٔ صحابه و خلفا فضیلت نقل نمایند و هر کس بپذیرد اکرام شود. از این رو انبوه فضیلت‌های دروغین برای صحابه پدید آمد و مردم برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغی دریغ نکردند.^۲

جهل و نادانی

عده‌ای از روی جهل، نادانی به مقابله و رویارویی با فضائل اهل بیت (ع) پرداخته‌اند که مسلم است در انجام وظیفه خویش نسبت به تعلم و یادگیری و دریافت حقیقت، تقصیر و کوتاهی کرده‌اند و معذور نخواهند بود.

تعصّب‌های قومی

بعضی به جهت تعصّب‌های قومی و قبیله‌ای، پیروی از پدران و بزرگان، به مخالفت با فضائل اهل بیت (ع) و انکار و کتمان آن پرداخته‌اند.

۱. ابوالحسن علی بن محمد مدائنی از دانشمندان قرن دوم هجری، صاحب تألیفات مشهور و فراوان است. در سال فوت او اختلاف شده و برخی سنه ۲۲۵ هجری ذکر کرده‌اند. (الفهرست لابن الندیم ۱۱۳، اللباب فی تهذیب الأنساب لابن الأثیر ۳ / ۱۸۲)
یحیی بن معین درباره‌اش گفته: ثقة، ثقة، ثقة. (معجم الأدباء ۱۴ / ۱۲۴ - ۱۲۶)
ابن اثیر نیز او را به راستگویی و ... ستوده است. (اللباب ۳ / ۱۸۲)
و اتابکی گفته: کان اماماً حافظاً ثقة ... وتاریخه أحسن التواریخ، وعنه أخذ الناس تواریخهم. (النجوم الزاهرة ۲ / ۲۵۹)

۲. شرح ابن ابی الحدید ۴۴ / ۱۱ - ۴۶. بخش‌های دیگری از این روایت - که ارتباط تنگاتنگ با عنوان گذشته: «دنیاطلبی» دارد - در دفتر ششم صفحه ۲۳۸۴ و ۲۴۶۹ خواهد آمد.

تعصبات مذهبی

تأثیر تعصبات مذهبی در این زمینه فوق العاده است. به عنوان مثال: صحیح بخاری و مسلم مبتنی بر باورهای عمومی جامعه اهل تسنن و نماد آن باورها بوده‌اند، و از آوردن روایات مخالف با مبانی صحّت خلافت، عدالت اصحاب و ... بویژه از نقل فضائل مسلم و مشهور امیر مؤمنان علیه السلام خودداری کرده‌اند.

بخاری هنگام نقل فضائل صحابه حتی معاویه را بی بهره نگذاشته و بابتی با عنوان «باب ذکر معاویه» گشود!^۱ این روش باعث ماندگاری صحیح بخاری و مسلم شد، برخلاف حاکم که احادیثی چون «طیر مشوی»، «من کنت مولاه» و ... را صحیح دانست که افضلیت مطلق امیر مؤمنان علیه السلام را اثبات و فضل دیگران را زیر سؤال می‌برد، و چه بسا باعث به هدر رفتن خون طلحه و زبیر و ... می‌گردد. حاکم با ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام و امتناع از آن که از معاویه به نیکی یاد کند مورد انتقاد شدید قرار گرفت.^۲

تعصّب شدید مخالفان نسبت به صحابه باعث شده که در صدد انکار برآمده و برخی از روایات فضائل را نپذیرند و بگویند: لازمه پذیرفتن مفاد آن، تکفیر و تفسیق صحابه است!

[۱۱۳۴ / ۱۵] ابن کثیر پس از نقل روایتی ساختگی در انکار علم و دانش و

۱. صحیح البخاری ۴ / ۲۱۹. قال ابن حجر العسقلانی: لم یصحّ فی فضائل معاویه شیء، فهذه النکة فی عدول البخاری عن التصریح بلفظ: (منقبة) اعتماداً علی قول شیخه، لکن بدقیق نظره استنبط ما یدفع به رؤوس الروافض! (فتح الباری ۷ / ۸۱)

نگارنده گوید: البته بخاری مادر معاویه را نیز بی بهره نگذاشته و با آن که ... از او نیز با عنوان: «باب ذکر هند بنت عتبة بن ربیعة رضی الله عنها» یاد نموده است! (صحیح البخاری ۴ / ۲۳۲)

۲. حاکم نیشابوری و المستدرک علی الصحیحین، حیدری نسب ۱۵۷ (با تلخیص و تصرّف).

وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام^۱ می نویسد :

این حدیث که در صحیحین از علی علیه السلام [علیه السلام] نقل شده ردیه ای است بر شیعه که خیال می کنند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت به جانشینی او نموده است . اگر چنین اتفاقی رخ داده بود هیچ یک از صحابه با آن مخالفت نمی کرد؛ زیرا آنان فرمانبردارتر از آن بوده اند که دیگری را مقدم بدانند و کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقدم داشته و تصریح به جانشینی او نموده کنار بزنند. هرگز، هیچ گاه، ابدأ چنین چیزی ممکن نیست ! هر کس چنین گمان بدی به صحابه داشته باشد در حقیقت به آنان نسبت (خیانت ، فسق و) فجور و توطئه بر دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مخالفت صریح و ضدیت با فرمان و نص صریح آن حضرت داده است . کسی که کارش بدین جا کشید - به اتفاق پیشوایان و بزرگان - از اسلام خارج و ریختن خون او از ریختن شراب حلال تر است !^۲

گاهی تعصب آنان نسبت به صحابه و تأکید بر برداشت صحابه از روایات ، موجب شده که مدلول و مفاد روایات فضائل را نپذیرند و بگویند : اصلاً صحابه از این روایات چنین برداشتی نداشته اند ؛ لذا باید برای این روایات معنای دیگری در

۱ . من زعم أن عندنا شيئاً نقرأه ليس في كتاب الله وهذه الصحيفة

۲ . وهذا الحديث الثابت في الصحيحين وغيرهما عن علي عليه السلام [عليه السلام] يرد على فرقة الرافضة في زعمهم أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أوصى إليه بالخلافة، ولو كان الأمر كما زعموا لما رد ذلك أحد من الصحابة ؛ فإنهم كانوا أطوع لله ولرسوله في حياته صلی الله علیه و آله و سلم وبعد وفاته من أن يفتاتوا عليه فيقدموا غير من قدمه ويؤخروا من قدمه بنصّه ، حاشا وكألا ولما ، ومن ظنّ بالصحابة ... ذلك فقد نسبهم بأجمعهم إلى الفجور والتواطؤ على معاندة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ومضادّتهم في حكمه ونصّه ، ومن وصل من الناس إلى هذا المقام فقد خلع ربة الإسلام وكفر بإجماع الأئمة الأعلام ، وكان إراقة دمه أحلّ من إراقة المدام . (البدایة والنهاية ۵ / ۲۷۲ ، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۴۹۹)

نظر گرفت و آن را توجیه کرد. گذشت که تفتازانی می‌نویسد:

اگر حدیث غدیر متواتر و دلالت آن تمام بود چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟! چرا به آن استدلال نکردند؟! چرا کار به توقف (نزاع، تشاجر و اختلاف در امر خلافت) کشید؟^۱

نمونه‌هایی از تعصب حافظ شمس‌الدین ذهبی

یکی از کسانی که در این زمینه ضرب‌المثل شده ذهبی (متوفی ۷۴۸) است. سُبکی (متوفی ۷۷۱) بارها او را متعصب افراطی دانسته و گفته:

ذهبی استاد ما است - ولی از حق نباید گذشت - آن قدر در تعصب افراط کرده که مورد تمسخر واقع شده، روز قیامت علما با او چه خواهند کرد؟! کلام او در حق کسانی که (هم‌مذهب او نیستند مثلاً) حنفی، شافعی (و...) باشند پذیرفته نیست.^۲

نگارنده گوید: کسی که به جهت تعصب شدید کلامش دربارهٔ سنیان پذیرفته نیست،

آیا نظریه‌اش دربارهٔ روایات و راویان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام قابل قبول است؟!

ذهبی در « تلخیص المستدرک » بر حاکم نیشابوری در موارد مختلف - به جهت نقل فضائل اهل بیت علیهم‌السلام ! - خُرده می‌گیرد و اشکال تراشی می‌کند و با عبارتهای رکیک او را می‌کوبد و با عصبانیت بر او اعتراض می‌کند.

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۷۶ به نقل از شرح المقاصد ۵ / ۲۷۲، ۲۷۴.

۲. طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۲ / ۱۳، ۲۲ و ۷ / ۱۶.

نکته‌های دیگری که سُبکی اشاره کرده شگفت‌آور است: مع قلة معرفته بمدلولات الألفاظ [!!] ومع اعتقاده أن هذا مما يوجب نصر العقيدة التي يعتقدونها حقاً، ومع عدم ممارسته لعلوم الشريعة [!!] (طبقات الشافعية الكبرى ۲ / ۱۴)

مثلاً درباره حدیث: «أنا مدينة العلم...» می‌گوید:

[۱۱۳۵ / ۱۶] در شگفتی که حاکم چگونه جرأت کرده این روایت و

احادیث باطل مانند آن را صحیح بگوید.^۱

و نیز درباره حدیث گذشته به نقلی که در صدر آن آمده: «هذا امیر البررة،

وَقَاتِلُ الْفَجْرَةِ، منصورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ» - خطاب به حاکم می‌گوید:

[۱۱۳۶ / ۱۷] ای شیخ با آن که (در علم حدیث) شناخت وسیعی

داری، چقدر جاهل و نادان هستی!!^۲

و درباره حدیث: «أنا شجرة وفاطمة فرعها، وعلي لقاحها، والحسن والحسين

ثمرتها، وشيعتنا ورقها ...» می‌گوید:

[۱۱۳۷ / ۱۸] ای مؤلف، آیا حیا نمی‌کنی که این روایات ساختگی

سرراهی را به عنوان استدراک بخاری و مسلم می‌آوری؟!^۳

ولی همین ذهبی کتاب «المستقى من منهاج الاعتدال» را در تلخیص

«منهاج السنة» نگاشته و دروغ‌های واضح ابن تیمیه، تنقیص‌های او نسبت به

امیرالمؤمنین (ع)، خطاهای روشن او را در نقل مطالب و ... نادیده گرفته و اصلاً

به رو نیآورده است. به عنوان مثال، حاکم و ذهبی حکم به صحت روایت

عمر و بن میمون - در فضائل ویژه امیرالمؤمنین (ع) به نقل از ابن عباس - کرده‌اند^۴

و البانی نیز آن را تأیید نموده و گفته: وهو كما قال^۵.

۱. المستدرک ۳ / ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲. المستدرک ۳ / ۱۲۹.

۳. المستدرک ۳ / ۱۶۰.

۴. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۲۸ به نقل از المستدرک ۳ / ۱۳۲ - ۱۳۴.

۵. سلسلة الأحادیث الصحيحة ۴ / ۳۴۱ و ۵ / ۲۶۳.

انگیزه‌های مخالفت با فضائل / ۱۷۵۳

[۱۱۳۸ / ۱۹] ولی ذهبی در المنتقی کلام خود را فراموش نموده و با ابن تیمیه هم‌نوا شده و گفته :

این روایت مرسل است ، اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده!^۱

[۱۱۳۹ / ۲۰] ذهبی روایت «أنا حرب لمن حاربكم» را مکرر با الفاظ مختلف - به نقل از احمد، ترمذی و حاکم - نقل کرده،^۲ ولی در المنتقی - به تبعیت از ابن تیمیه! - می‌نویسد :

به اتفاق علما این حدیث جعلی است و هیچ اصلی ندارد، در کتاب‌های حدیثی معروف نیامده و سند شناخته شده‌ای ندارد!^۳

[۱۱۴۰ / ۲۱] او در ترجمه صبیح گوید :

ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند. او غلام أم سلمه است و روایت : «أنا حرب لمن حاربكم» را از زید بن ارقم نقل کرده. ترمذی گفته: او شناخته شده نیست.^۴

محشی در حاشیه کتاب میزان الاعتدال از کار ذهبی شگفت‌زده شده و نوشته: ذهبی خودش صبیح را در کاشف ذکر کرده و گفته : او توثیق شده است .

۱. هذا الخبر مرسل، لو ثبت عن عمرو بن میمون، ومنه [فيه ظ] أَلْفَاظٌ مَنكْرَةٌ . (المنتقی من منهاج الاعتدال ۳۰۹ - ۳۱۰ و رجوع شود به منهاج السنة ۵ / ۳۳)

۲. سیر أعلام النبلاء ۲ / ۱۲۲ - ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، با الفاظ: «أنا حرب لمن حاربكم، سلم لمن سالمكم» و «أنا سلم لمن سالمتم، وحرب لمن حاربتم» .

۳. وهذا الحديث ليس في شيء من كتب الحديث المعروفة، ولا روي بإسناد معروف، بل هو كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث . (المنتقی من منهاج الاعتدال ۲۷۴)

۴. صبیح - بالضم - ت ، ق ، مولى أم سلمة . عن زید بن أرقم - مرفوعاً : أنه قال لعلي وابنيه وفاطمة [رضي الله عنهم]: «أنا حرب لمن حاربكم» . رواه عنه السُّدِّي . قال الترمذی : صبیح غير معروف . (میزان الاعتدال ۳۰۷/۲)

و در کتاب تذهیب التهذیب گفته: ابن حبان او را از ثقات شمرده است .
محشّی تأکید کرده که : من خودم این مطلب را در آن دو کتاب دیده‌ام.^۱
نگارنده گوید: ذکر این نکته را لازم می‌دانم که ذهبی میزان الاعتدال را پس از
تذهیب التهذیب و کاشف تألیف کرده پس نمی‌شود او را معذور دانست . اتمام
تذهیب التهذیب سنه ۷۱۹، کاشف ۷۲۰ و میزان الاعتدال ۷۲۴ بوده است.
در مورد تعصّب ذهبی نیز رجوع شود به مطلبی که در ترجمه حاکم حسکانی
گفته: او گرایش به تشیع دارد زیرا تألیفی در جمع‌آوری اسناد حدیث ردّ شمس
نگاشته است .^۲

تأثیر فضا و محیط

بدون شک فضا و محیط پرورش تأثیر فراوانی در شکل‌بندی شخصیت،
اعتقاد، رفتار و کردار افراد دارد . برای نمونه مقایسه‌ای بین بخاری و مسلم و
بین حاکم نیشابوری در تفاوت استادان ، تفاوت دوران حیات و تفاوت محیط
راهگشاست .

الف (تفاوت استادان

از مهم‌ترین استادان حاکم، محمد بن حبان (متوفی ۳۵۴) و استادش
محمد بن اسحاق بن خزیمه معروف به ابن خزیمه (متوفی ۳۱۱) است که

۱ . حاشیه میزان الاعتدال ۳۰۷/۲: قال المؤلف في الكاشف [۱ / ۵۰۰]: وثق . وفي التهذيب: ذكره

ابن حبان في الثقات [۳۸۲/۴] . انتهى . وقد رأيت فيهما (هامش س) .

۲ . همین دفتر صفحه ۱۹۰۶ .

برخی از موارد تعصب او صفحه ۱۹۴۶ - ۱۹۵۳ خواهد آمد .

علاقه شدید به اهل بیت علیهم‌السلام داشته و امیرمؤمنان علیه‌السلام را بر عثمان مقدم می‌داشته و پس از نقل حدیث «تقتل عمّاراً الفئّة الباغیة» گفته: هر کس در جریان خلافت با امیرمؤمنان علیه‌السلام به نزاع برخاست باغی و سرکش بوده است، بزرگان ما بر این مسیر رفته‌اند و ابن ادریس شافعی نیز اعتقادش همین بوده است. شایان ذکر است که ابن حبان از ناقدان بخاری و مسلم است.^۱

ب) تفاوت دوران حیات

بخاری و مسلم در عصر اقتدار بنی عباس می‌زیستند - که مرام اهل حدیث به شدت ترویج می‌شد - ولی حاکم در روزگاری زندگی کرد که تمرکز قدرت خلافت از میان رفته بود و برخی از نواحی به دست علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم‌السلام اداره می‌شد، و رفتار دیگران هم با شیعیان مانند خلفای پیشین نبود.^۲

ج) تفاوت محیط پرورش

بخاری در آغاز جوانی به عراق و حجاز منتقل شد و در آنجا ماند و مسلم هم که شاگرد بخاری است، برخلاف حاکم که در خراسان می‌زیست.^۳

نمونه‌هایی از تأثیر محیط

[۱۱۴۱ / ۲۲] ابن عساکر دمشقی از ابوامامه صحابی نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین مردم عقد اخوت برقرار می‌کرد، علی علیه‌السلام را برادر خویش قرار داد. سپس می‌نویسد: حاکم گفته است:

۱. حاکم نیشابوری و المستدرک علی الصحیحین ۷۷ - ۷۸، ۱۷۱ (با تلخیص و تصرّف).

۲. همان ۱۶۹ (با تلخیص و تصرّف).

۳. همان ۱۶۸ (با تلخیص و تصرّف).

این مطلب از مکحول فقط به همین سند نقل شده و برای مشایخ کوفه جالب بود که اهل شام روایتی را در فضائل (امیرمؤمنان علیه السلام) نقل کنند.^۱

و این بدان معناست که اهل شام حاضر نیستند فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنند .

[۱۱۴۲ / ۲۳] لذا اوزاعی^۲ می گوید: دوست داشتند که برای شامیان فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل کنند تا (هدایت شوند و) از عقیده ای که داشتند برگردند!^۳

[۱۱۴۳ / ۲۴] از ثوری نقل شده که می گفت: وقتی در شام هستی فضائل علی را نقل کن . و این به جهت انحرافی بود که اهل شام از اهل بیت علیهم السلام داشتند.^۴

[۱۱۴۴ / ۲۵] و شاء (متوفی ۳۲۵) در ضمن کلامی از منصور دوانیقی نقل می کند که: شامیان کینه علی علیه السلام را برای فرزندان ایشان به ارث می گذارند همان گونه که اموال منقول و غیر منقول (مانند خانه و

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۱ - ۵۲ .

۲ . عبد الرحمن بن عمرو بن یحمد، شیخ الاسلام، و عالم اهل الشام، أبو عمرو الأوزاعي . (رجوع شود به سیر أعلام النبلاء ۷ / ۱۰۷ - ۱۰۹)

۳ . الأوزاعي يقول : كانوا يستحبون أن يحدثوا أهل الشام بفضائل أهل البيت علیهم السلام [ليرجعوا عمّا كانوا عليه . (تاریخ مدینه دمشق ۱ / ۳۶۴)

قالوا: ... علي بن المديني إذا قدم علينا أظهر السنة وإذا ورد إلى البصرة أظهر التشيع . قال الذهبي: كان يظهر ذلك بالبصرة ليؤلفهم على حبّ علي علیه السلام [؛ فإنهم عثمانية . (میزان الاعتدال ۳ / ۱۳۹)

۴ . إذا كنت بالشام فحدث بفضائل علي علیه السلام ... وهذا لما كان في أهل الشام من الانحراف عن أهل بيت الرسول صلی الله علیه و آله و سلم . (تاریخ مدینه دمشق ۱ / ۳۶۴)

البتة تأثير فضای بصره در خود سفیان ثوری به گونه ای بوده که ابونعیم در شرح حال او می نویسد: او مطابق رأی و نظریه اهل کوفه امیرمؤمنان علیه السلام را بر ابوبکر و عمر ترجیح می داد ولی پس از انتقال به بصره قائل به ترجیح آن دو بر آن حضرت شد! (حلیة الأولیاء ۷ / ۳۱، جواهر العقدین ۴۶۳، الصواعق المحرقة ۴۵، ینایع المودة ۳ / ۲۲۹)

زمین) را به ارث می‌گذارند!^۱

تبلیغات وسیع بنی‌امیه تأثیر بسزایی بر مردم گذاشته بود، و شدت علاقه و احترام مردمان آن زمان - زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس - به عموم صحابه قابل وصف نیست. کار به جایی رسیده بود که حتی خلفا هم نمی‌توانستند به صراحت رأی خویش را در ملاء عام اظهار کنند و برای آنها گران تمام می‌شد. بهترین شاهد برای این مطلب فرمان معتضد است که از اجرای آن باز ماند و شرایط جامعه، عرصه را بر خلیفه عباسی هم تنگ نمود!

[۱۱۴۵ / ۲۶] معتضد عباسی منشوری تهیه نمود که پس از نماز جمعه خوانده شود. بنابر تصریح سیوطی: ذکر فیه کثیراً من مناقب علی [ع] و مثالب معاویة. یعنی بسیاری از مناقب و فضائل امیرمؤمنان [ع] و مطاعن و معایب معاویة در آن ذکر شده بود، ولی یوسف قاضی او را ترسانید و به او گفت:

مردم علیه تو شورش خواهند نمود، گذشته از آن سادات علوی از هر گوشه و کنار علیه تو خروج کرده‌اند، وقتی مردم این فضائل را درباره‌ی اهل بیت بشنوند به آنان گرایش پیدا خواهند نمود.^۲

۱. أهل الشام یورثون أبناءهم بغض علی [ع] كما یورثونهم العقارات والأموال ... (الفاضل ۱۵۳) (چاپ شفیق، بغداد)

۲. فقال المعتضد: إن تحرکت العامة وضعت فیهم السیف، قال القاضي یوسف: فما تصنع بالعلویة الذین هم فی کل ناحیة قد خرجوا علیک، وإذا سمع الناس هذا من فضائل أهل البيت مالوا إلیهم، وصاروا أبسط السنة، فأمسك المعتضد.

برای اطلاع بیشتر از مضمون آن مراجعه شود به تاریخ طبری ۸ / ۱۸۲ - ۱۹۰، شرح ابن ابی الحدید ۱۷۱/۱۵ - ۱۸۰، بحار ۳۳ / ۲۰۳ - ۲۱۳، ترجمه آن در کتاب البکاء ۳۱۶ - ۳۲۴. این منشور

[۱۱۴۶ / ۲۷] تبلیغات مسموم چنان بر فضای جامعه تأثیر گذاشته بود که وقتی مأمون برتری امیرالمؤمنین (ع) بر شیخین و دیگر صحابه را اظهار می‌کند مردم از او متنفر می‌شوند.

این کثیر این نظریه مأمون را گناهی عظیم دانسته است!^۱

و خواهد آمد که شعبه پیش از ورود به بصره سنی نبوده و اهل بصره گفته‌اند: ما باعث تغییر عقیده او شدیم!^۲

* مطالبی که در واکنش پنجم تحت عنوان «برخورد با راویان فضائل» خواهد آمد نیز می‌تواند تا اندازه‌ای تأثیر فضا و جو حاکم بر اجتماع را در زمینه نقل فضائل ترسیم نماید.

→ به اجمال یا تفصیل - در کتب عامه فراوان آمده است ، مانند : العبر فی خبر من غیر ۷۸ / ۲ تاریخ الإسلام للذهبي ۲۱ / ۱۷ - ۱۹ ، مرآة الجنان ۲ / ۱۵۰ - ۱۵۱ ، الكامل لابن الأثیر ۴۸۶ / ۷ ، شذرات الذهب ۲ / ۱۸۶ ، نهاية الأرب ۲۲ / ۳۵۱ ، تاریخ الخلفاء للسيوطي ۴۰۰ - ۴۰۱ .

۱ . وفي سنة اثنتي عشرة أظهر المأمون القول بخلق القرآن مضافاً إلى تفضيل علي (ع) [علي أبي بكر وعمر فاشمأزت النفوس منه . (تاريخ الخلفاء للسيوطي ۳۳۴ ، و مراجعه شود به تاریخ الإسلام ۸ / ۱۵ ، سير أعلام النبلاء ۲۸۶ / ۱۰ ، مرآة الجنان ۱ / ۹۲ ، النجوم الزاهرة للأتابكي ۲ / ۲۰۳) وقال ابن كثير: وفي ربيع الأول - أي في سنة مائتين و اثنتي عشرة - أظهر المأمون في الناس بدعتين فظيعتين إحداهما أطم من الأخرى ، وهي القول بخلق القرآن ، والثانية تفضيل علي بن أبي طالب (ع) [علي الناس بعد رسول الله (ص) . وقد أخطأ في كل منهما خطأ كبيراً فاحشاً ، وأثم إثمًا عظيماً . (البداية والنهاية ۱۰ / ۲۹۱)]

۲ . قدم علينا شعبة البصرة ، ورأيه رأي سوء خبيث - يعني الترفض - ، فما زلنا به حتى ترك قوله ورجع وصار معنا ! (تاريخ بغداد ۹ / ۲۶۱)

بررسی انواع واکنش‌های مخالفان

قال الله تعالى: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنْ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ ... ﴾ [البقرة (٢): ٢١٣-٢١٤].^١

خدا بشر را آفرید و برای راهنمایی او پیامبران ﷺ را فرستاد پس از هر پیامبری برای او جانشینی تعیین کرد تا پاسخگوی نیازهای جامعه باشد و حجت بر مردمان تمام گردد. این سنت در این امت نیز جاری گردید.

١. مردم یک امت بودند، خدا پیامبران را برای بشارت و انذار برانگیخت و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا بین مردم در آنچه اختلاف نمایند حکم نماید، و جز کسانی که کتاب به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم (و حسادت) که بین آنان بود (کسی) در آن اختلاف نکرد، پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند به اذن خویش بر حقیقت آنچه در آن اختلاف کرده بودند هدایت نمود و خدا هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند. آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید با آن که هنوز مانند آنچه بر سر گذشتگان آمده بر سر شما نیامده است؟! ...

امت پس از پیامبر (ص) در این آزمون موفق نبود و مانند امت‌های گذشته راه خطا را پیمود.^۱ و اکثر آنان در برابر حق جبهه‌گیری کردند.^۲

آری، خداوند نمی‌خواهد که مردم به زور و اکراه و اجبار راه مستقیم را بیمایند؛ زیرا اساس این جهان را بر آزمایش و امتحان نهاده است.

شقاوت‌مندانی که آن روزگار نبودند تا غاصبان حق امیرالمؤمنین (ع) را یاری نمایند، در دوران‌های بعد به دفاع از غاصبان و مخالفت با فضائل امیرمؤمنان (ع) پرداخته و با شگردهای گوناگون، نصوص کتاب و سنت را پایمال هوی و هوس خویش نمودند و نسبت به نسل‌های آینده ستمی روا داشتند که بالاتر از آن تصور نمی‌شود. و البته تبلیغات تأثیر بسزائی در جهت‌گیری و گرایش افراد به هر سویی دارد ولی واقعیت‌ها هیچ‌گاه تغییر نخواهد کرد، هر چند حق و حقیقت مظلوم واقع شود.

مخالفت با اهل بیت (ع) و فضائل آنان به گونه‌های مختلف در رفتار، کردار و گفتار مخالفان و آثار و تألیفات آنان ظاهر شده که به برخی از اقسام و انواع آن اشاره می‌شود:

۱. منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت (ع) از روی حسادت، دشمنی، و... یا به بهانه مصلحت‌اندیشی
۲. سعی و تلاش در کتمان فضائل اهل بیت (ع) و امتناع از نقل از روی ترس، طمع و...

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۱۸ - ۱۷۲۲.

۲. رجوع شود به دعای روز عاشورا از امام صادق (ع) که در ضمن آن آمده است: اللَّهُمَّ إِنَّ الْأُمَّةَ خَالَفتِ الْأَئِمَّةَ... (إقبال الأعمال ۵۶۹ - ۵۷۰، بحار الأنوار ۹۸ / ۳۱۰ - ۳۱۱)

۳. انکار وجود آن، در صورت نقل دیگران به بهانه دروغ بودن، به جهت مصلحت‌اندیشی و ...

۴. منکر، ناشناخته و غیر قابل قبول دانستن احادیث فضائل اهل بیت علیهم‌السلام

۵. توهین به راویان، مخالفت با آنان، ضرب و شتم، حبس، قتل و ...

۶. حکم به عدم اعتبار حدیث و تضعیف راویان. حتی اگر روایات این راویان در جاهای دیگر - مانند احکام فرعی و ... - پذیرفته باشد در خصوص فضائل اهل بیت علیهم‌السلام پذیرفته نیست.

۷. گاهی که راهی برای تضعیف سند حدیث نیست، از راه دیگری در آن تشکیک و تردید نموده و می‌گویند: چرا در صحیحین نیامده؟ یا گفته می‌شود: فقط مسلم آن را نقل کرده است!

۸. تلاش در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل

۹. تحریف معنوی و توجیه معنای احادیث فضائل

۱۰. سعی در تحریف احادیث به کم کردن، افزودن، تبدیل و تغییر الفاظ و مبهم آوردن عبارات، مانند بکار بردن الفاظ: (کذا و کذا) (أو کما قال) و ...

۱۱. اگر روایتی از همه مراحل جان سالم بدر برد، می‌گویند: گرچه ظاهر روایت با مدّعی شیعه سازگار است ولی باید آن را با مسلمات - یعنی آنچه نزد خودشان مسلم است - سنجید. یعنی باید آن را با فضائل دروغین و ساختگی که خودشان برای صحابه روایت کرده‌اند مقایسه کرد و با توجه به اجماع و اتفاق صحابه از آن نتیجه گرفت!

۱۲. تبلیغات وسیع و دروغین با تأکید بر اشتراک امیرمؤمنان علیه‌السلام با دیگر صحابه و سلب امتیازهای آن حضرت به روش‌های گوناگون:

الف) به ساختن روایت در برابر هر فضیلتی به نفی و انکار همان فضیلت

ب) انتقال آن فضیلت‌ها به دیگران

ج) فضیلت‌تراشی برای صحابه، و هم‌درجه قرار دادن آنها با حضرت

د) اگر کسی بخواهد فضیلتی برای امیرمؤمنان علیه السلام نقل نماید باید در کنارش از دیگران نیز به نیکی یاد کند تا امتیازی برای آن حضرت قائل نشده باشد.

۱۳. شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

۱۴. از بین بردن آثار مربوط به آن بزرگواران

کلام ابن قتیبہ دینوری در واکنش مخالفان نسبت به روایات فضائل

مناسب است در ابتدای این بخش کلامی از ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) - که به تصریح اهل تسنن از اهل بیت علیهم السلام منحرف است و تمایلی به آنها ندارد^۱ - نقل شود و پس ذکر چند مثال، به شرح و بیان نکات گذشته پردازیم.

ابن قتیبہ می‌نویسد:

[۱۱۴۷ / ۲۸] اینها - اشاره به جمعی از مخالفین - هنگامی که غلو رافضیان را دیدند در برابرشان جبهه‌گیری کرده و از مقام علی علیه السلام کاستند و در تقدیم دیگران بر او زیاده‌روی نمودند، و به کنایه به او نسبت ستم داده و در حق او تعدی نموده و گفتند: به ناحق خون دیگران را ریخته و در کشتن عثمان نیز مساعدت داشته است.

آنها به سبب جهل و نادانی او را از زمره امامان هدایت خارج و از پیشوایان فتنه معرفی کرده و گفتند: نمی‌شود علی را «خلیفه» گفت؛ زیرا در خلافت او اختلاف شده و همه آن را نپذیرفته‌اند، با آن‌که یزید را «خلیفه» دانسته‌اند و ادعا کرده‌اند که خلافتش اجماعی بوده!

هر کس از علی علیه السلام به نیکی یاد کرد متهمش ساختند.

بسیاری از دانشمندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرّم الله وجهه امتناع ورزیدند و وظیفه خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند، گرچه آن احادیث توجیه صحیح دارد.

۱. قال ابن حجر: إن الدارقطني قال: كان ابن قتیبة يميل إلى التشبيه، منحرف عن العترة، وكلامه يدلّ عليه... إلى أن قال ابن حجر - في ضمن كلام له - : والذي يظهر لي أن مراد السلفي بالمذهب النصب؛ فإن في ابن قتیبة انحرافاً عن أهل البيت علیهم السلام والحاكم على ضدّ من ذلك. (لسان الميزان ۳/ ۳۵۷ - ۳۵۹)

کار به جایی کشید که فرزندش حسین علیه السلام [خارجی، تفرقه‌انگیز و مهدورالدم دانسته شد چرا که] به [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] نسبت داده‌اند که [فرمود: هر کس بر امت من خروج نماید در حالی که آنها (بر خلیفه‌ای) اتفاق نظر داشتند، او را بکشید هر که خواهد باشد].
 آنها علی علیه السلام را در فضیلت با دیگر افراد شورا برابر دانسته و گفتند: اگر عمر او را برتر می‌دانست او را بر دیگران مقدم می‌داشت و کار را به شورا واگذار نمی‌کرد.

اگر کسی از علی علیه السلام یاد می‌کرد یا حدیثی از فضائل او را نقل می‌کرد مهمل واقع می‌شد (و در شمار راویان قرار نمی‌گرفت و او را توثیق نمی‌کردند) لذا بسیاری از محدثین از نقل روایات فضائل او امتناع نمودند.

به جمع‌آوری فضائل عمرو بن عاص و معاویه اهتمام گماردند، گویا هدفشان بالا بردن آن دو نبود بلکه می‌خواستند از منزلت علی علیه السلام بکاهند.

اگر کسی بگوید: علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پدر نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، یا بگوید: اصحاب کساء: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، چهره‌ها متغیر، نگاه‌ها دگرگون و کینه‌ها از سینه‌ها ظاهر می‌گردد!

اگر کسی حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» یا «أنت مَنِّي بمنزلة هارون من موسى» و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه‌توزی با روافض و ... - برای آن توجیهاتی را دنبال می‌کنند که حَقّش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند.

بررسی انواع واکنش‌های مخالفان / ۱۷۶۵

جالب آن است که ابن قتیبه - با آن که خود را مدافع امیر مؤمنان علیه السلام دانسته، در جایگاه پند و اندرز قرار گرفته و دیگران را سفارش به اعتدال و میانه‌روی نموده و در حقیقت بین حق و باطل راه سومی را برگزیده و - در ادامه می‌گوید:

سلامتی (دین) تو در آن است که نه به دوستی علی و نه به دشمنی علی خود را هلاک نگردانی ... به جایگاه او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، تربیت او بر دست آن حضرت، برادر و داماد آن حضرت بودن، صبر و استقامت او در مبارزه با دشمنان، از خودگذشتگی در جنگ‌ها، جایگاه رفیع او در دانش، دین، شجاعت و فضیلت، به همه این امور معترف باشی و او را محترم شماری ولی با شنیدن فضائل بسیارش، او را از مرتبه‌ای که بهترین گذشتگان (صحابه و تابعین) برای او قائل بوده‌اند بالاتر نبری (و او را بر دیگر صحابه ترجیح ندهی) چون:

[الف] گذشتگان، علی و دیگر صحابه را بهتر (از ما) می‌شناخته‌اند.

[ب] مطالبی که مورد اتفاق آنها باشد جای شک و تردید نیست.

[ج] گاهی در نقل احادیث تحریف روی می‌دهد.

ابن قتیبه در ادامه زبان به نصیحت ناصیبانی گشوده که به جهت طرفداری از صحابه، با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی نموده‌اند و می‌گوید:

اگر تو به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله، گرایش به دوستی کسانی داری که با علی به نزاع برخاسته و با او جنگیده و او را لعن و نفرین کرده‌اند و تسلیم و مطیع آنان شده‌ای به دلیل آن که یاور و خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، علی از آنان (به محبت و تسلیم) سزاوارتر است به جهت سابقه (درخشان)، فضیلت، ویژگی‌ها [ی منحصر بفرد]، ارج و قرب و

خویشاوندی که خدا بین او و پیامبر ﷺ قرار داده است . در آیه مباحله که خداوند فرمان به دعوت (أَبْتَاءَنَا) داد پیامبر ﷺ ، امام حسن و امام حسین ﷺ را دعوت نمود ، و برای (نِسَاءَنَا) فاطمه ﷺ و برای (أَنْفُسَنَا) علی ﷺ را فراخواند .^١

١ . كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبّهة ٣٤ - ٣٦ (با تلخیص) .
واليك نصّ عبارته : وقد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي [ﷺ] وتقديمه على من قدّمه رسول الله [ﷺ] وصحابته عليه ، وإدعائهم له شركة النبي [ﷺ] في نبوته وعلم الغيب للأئمة من ولده [ﷺ] وتلك الأقاويل والأمور السرية التي جمعت إلى الكذب والكفر إفراط الجهل والغبوة ، ورأوا شتمهم خيار السلف وبغضهم وتبرأهم منهم قابلوا ذلك أيضاً بالغلو في تأخير علي كرم الله وجهه وبخسه حقّه ، ولحنوا في القول - وإن لم يصرّحوا - إلى ظلمه ، واعتدوا عليه بسفك الدماء بغير حقّ ، ونسبوه إلى الممالة على قتل عثمان ، وأخرجوه بجهلهم من أئمة الهدى إلى جملة أئمة الفتن ، ولم يوجبوا له اسم الخلافة لاختلاف الناس عليه ، وأوجبوا ليزيد بن معاوية لإجماع الناس عليه ، واتهموا من ذكره بخير ، وتحامى كثير من المحدثين أن يحدثوا بفضائله كرم الله وجهه أو يظهروا ما يجب له . وكلّ تلك الأحاديث لها مخارج صحاح . وجعلوا ابنه الحسين [ﷺ] خارجياً شاقاً لعصا المسلمين ، حلال الدم لقول النبي [ﷺ] : من خرج على أمّتي وهم جميع فاقتلوه كائناً من كان ، وسوّوا بينه في الفضل وبين اهل الشورى ؛ لأن عمر لو تبين له فضله لقدّمه عليهم ولم يجعل الأمر شورى بينهم .
وأهملوا من ذكره أو روى حديثاً من فضائله حتى تحامى كثير من المحدثين أن يتحدثوا بها ، وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص ومعاوية كأنهما لا يريدونهما بذلك وإنما يريدونه .
فإن قال قائل : اخو رسول الله ﷺ علي [ﷺ] ، وأبو سبطيه الحسن والحسين وأصحاب الكساء: علي وفاطمة والحسن والحسين [ﷺ] تمعرت الوجوه وتنكرت العيون وطرت حسانك الصدور . وإن ذكر ذاكر قول النبي ﷺ : «من كنت مولاه فعلي مولاه» ، و«أنت مني بمنزلة هارون من موسى» وأشبه هذا التمسوا لتلك الأحاديث الصحاح المخارج ليتقصوه ويبخسوه حقّه بغضاً منهم للرافضة ، والزماً لعلي [ﷺ] بسببهم ما لا يلزمه ، وهذا هو الجهل بعينه .
والسلامة لك أن لا تهلك ببغضه ، وأن لا تحتمل ضغناً عليه بجناية غيره ، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط في بغضه ، وأن تعرف له مكانه من رسول الله ﷺ بالتربية والأخوة والصهر والصبر في

نمونه‌هایی از واکنش‌های گوناگون نسبت به یک روایت!

گاهی مخالفان نسبت به یک فضیلت واکنش‌های مختلف داشته‌اند که نمونه‌هایی از آن را نقل می‌نماییم.

نمونه اول: حدیث: «علیُّ خیر البشر»

[۱ / ۱۱۴۸] حدیث: «علیُّ خیر البشر» با تعابیر گوناگون و اسناد متعدد روایت شده و برای آن هشت طریق معتبر حَسَن یا صحیح ذکر شده^۱ ولی مخالفین سعی در تضعیف آن نموده و به بهانه‌های واهی آن را کنار گذاشته‌اند.

واکنش‌های مختلف نسبت به حدیث: «علیُّ خیر البشر»

واکنش اول: تضعیفات سندی

۱. ذهبی می‌گوید: حرّ بن سعید نخعی آن را از شریک نقل کرده

است. من درباره این شخص مطلبی نیافته‌ام.^۲

→ مجاهدة أعدائه وبذل مهجته في الحروب بين يديه مع مكانه في العلم والدين والبأس والفضل من غير أن تتجاوز به الموضوع الذي وضعه به خيار السلف لما تسمعه من كثير من فضائله، فهم كانوا أعلم به وبغيره، ولأن ما أجمعوا عليه هو العيان الذي لا يشك فيه والأحاديث المنقولة قد يدخلها تحريف وشوب، ولو كان إكرامك لرسول الله ﷺ هو الذي دعاك إلى محبة من نازع عليك وحاربه ولعنه إذ صحب رسول الله ﷺ وخدمه وكنت قد سلكت في ذلك سبيل المستسلم لأنت بذلك في علي ﷺ أولى لسابقته وفضله وخاصته وقرابته والذناوة التي جعلها الله بينه وبين رسول الله ﷺ عند المباهلة حين قال الله تعالى: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» فدعا حسناً وحسيناً، «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»، فدعا فاطمة ﷺ «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» [آل عمران (۳): ۶۱] فدعا علياً ﷺ، ومن أراد الله تبصيره بصره، ومن أراد به غير ذلك حيّره.

۱. سلسله‌الاحاديث الصحیحة والحسنه فی فضائل الإمام علي ﷺ بروایة أهل السنة ۴۴۸ - ۴۵۹.

۲. الحرّ بن سعید النخعی الکوفی، عن شریک بذلك الحدیث الباطل: «علیُّ خیر البشر». وهذا الرجل لم أظفر لهم فيه بكلام. (میزان الاعتدال ۱ / ۴۷۲)

۲. عسقلانی و ... از خطیب نقل کرده‌اند که او را مجهول دانسته .
۳. گذشته از آن، کسی غیر از حرّ بن سعید آن را از شریک نقل نکرده.^۱
۴. ابن عدی جرجانی آن را به سندی دیگر از جابر انصاری نقل کرده و در سند آن اشکال نموده که کسی جز صالح بن ابی الاسود حنّاط کوفی آن را از اعمش نقل نکرده است.
- و روایات صالح بن ابی الاسود مستقیم و سراسر نیست، گاهی مطالب منکر (و غیر قابل قبول) در آن وجود دارد و خودش هم شخص معروفی نیست.^۲
۵. ذهبی و ابن حجر - در جایی دیگر - گفته‌اند : عبدالله بن جعفر تغلبی [تغلبی] به نقل آن متفرد است .
- او ثقه نیست و متن روایت هم باطل است .
۶. عبدالله بن جعفر مذکور روایت را از محمد بن کثیر نقل کرده که او هم ضعیف است.^۳

۱. لم یرو هذا الحدیث عن شریک غیر الحرّ بن سعید . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۲)
قال الخطیب فی المؤلف والمختلف : لم یروه عن شریک غیر الحر، وهو فی عداد المجهولین .
(لسان المیزان ۲ / ۱۸۵ ، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴)

۲. حدّثنا الحسن بن علی بن الحسین السلولی ، حدّثنا محمد بن الحسن السلولی ، حدّثنا صالح بن ابی الأسود ، عن الأعمش ، عن عطیة العوفی ، قال : قلت لجابر : کیف کان منزلة علی فیکم ؟ قال : کان خیر البشر .

قال عبد الله بن عدی الجرجانی : ما رواه عن الأعمش غیر صالح . وأحادیثه لیست بالمستقیمة ...
وفی أحادیثه بعض النکرة ، ولیس هو بذلك المعروف . (الکامل لابن عدی ۴ / ۶۶ - ۶۷)

۳. عبد الله بن جعفر التغلبی [التغلبی] شیخ لأبّی الحسین بن المظفر . لیس بثقة . انفراد بخبر : «من لم یقل علی خیر البشر فقد کفر» ، فرواه بإسناد انفراد به . وهذا باطل ، رواه عن محمد بن منصور الطوسی ، عن محمد بن کثیر الکوفی ، أحد الضعفاء . (مراجعہ شود به میزان الاعتدال ۲ / ۴۰۴ ، لسان المیزان ۳ / ۲۶۸ ، المغنی فی الضعفاء ۱ / ۵۲۹)

۷. ابن الجوزی می‌گوید: اصلاً محمد بن کثیر متهم به ساختن این حدیث است، احمد بن حنبل احادیث او را سوزانده و یا پاره کرده!^۱
۸. ابن الجوزی آن را از عبدالله بن مسعود نیز نقل کرده و پس از تضعیف سند آن گفته: ابواحمد جرجانی متهم به جعل آن است.^۲
۹. ابن الجوزی آن را به دو طریق دیگر نیز از جابر نقل کرده و گفته: در سند اول ابومحمد (حسن بن محمد) علوی واقع شده که منکر الحدیث است و کسی جز او این را نقل نکرده است.
- در سند دوم هم احمد بن نصر الذراع [الذراع] وجود دارد که دارقطنی او را دروغگو دانسته است.^۳
۱۰. ابن الجوزی آن را از ابوسعید نیز نقل کرده و گفته: احمد بن سالم در سند آن وجود دارد که ابن حبان درباره‌اش گفته: او قابل استناد نیست و از افراد مورد اطمینان مطالبی ناگوار (ناجور و غیر قابل قبول) نقل می‌کند.^۴

۱. ... ففیه محمد بن کثیر الکوفی، وهو المتهم بوضعه؛ فإنه کان شیعیاً. وقال أحمد بن حنبل: مَرَقْنَا [حرقنا] حدیثه. وقال ابن المدینی: کتبنا عنه عجائب وخططت علی حدیثه. وقال ابن حبان: لا یحتج به بحال. (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹، و مراجعه شود به تنزیه الشریعة ۱ / ۳۵۳)

۲. وأما حدیث ابن مسعود... والمتهم به الجرجانی الشیعی. (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹، و مراجعه شود به تنزیه الشریعة ۱ / ۳۵۳)

۳. وأما حدیث جابر ففی الطریق الأول أبو محمد العلوی، ولم یروه غیره، وهو منکر الحدیث. وفی الطریق الثانی الذراع - یعنی أحمد بن نصر الذراع [الذراع] -، وقد ذکرنا عن الدارقطنی أنه کذاب دجال. (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹، و مراجعه شود به تاریخ بغداد ۷ / ۴۳۳، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۵۳)

۴. وأما حدیث أبي سعید - : «علی خیر البریة» - ففیه أحمد بن سالم. قال ابن حبان: لا یحل

۱۱. ذهبی از رهاوی نقل کرده که شریک می‌گفت: «علی خیر البشر، فمن أبی فقد كفر» سپس می‌گوید: چنین مطلبی از شریک ثابت نیست.^۱

او در جای دیگر می‌نویسد: بعضی از دروغگویان این را به عنوان روایت مرفوعه نقل کرده‌اند.^۲

پاسخ

۱- ۲. احمد بن یحیی صوفی - که ثقه است^۳ - تصریح کرده که حرّ بن سعید از بهترین مردم بود.^۴

۳. این حدیث اسناد دیگر هم دارد.^۵

→ الاحتجاج به؛ فانه یروی عن الثقاة الطامات . (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹، و مراجعه شود به تنزیه الشریعة ۱ / ۳۵۳)

۱. روی ابو داود الرهاوی، أنه سمع شریکاً یقول: علی خیر البشر، فمن أبی فقد كفر . قلت: ما ثبت هذا عنه ... (سیر أعلام النبلاء ۸ / ۲۰۵)

۲. قلت: بعض الكذابين یرویه مرفوعاً ... (میزان الاعتدال ۲ / ۲۷۱ - ۲۷۲)

۳. توثیق او را بنگرید در الجرح والتعديل لابن أبی حاتم الرازي ۲ / ۸۱ - ۸۲، الثقات لابن حبان ۸ / ۴۰، مجمع الزوائد ۹ / ۲۲۲ و ۱۰ / ۱۶۹ .

نسائی با آن‌که در رجال سختگیر و متعنت است از او روایت کرده (رجوع شود به سنن النسائی ۳ / ۱۲۲ و ۷۹ / ۶ - ۸۰ و ۹۲ / ۷، السنن الكبرى للنسائی ۱ / ۳۷۷، ۵۸۸ و ۲۹۲ / ۲ و ۲۸۷ / ۳، ۳۵۰ و ۲۸۹ / ۴ و ۱۷۵ / ۵، ۳۳۶) و ابن حبان در صحیح ۶ / ۲۴۷ و دارقطنی در سنن ۲ / ۹۵، ۲۴۵ و ۴ / ۱۴ نیز از او روایت نقل کرده‌اند .

۴. قال أحمد بن یحیی الصوفی: حدّثنا الحرّ بن سعید النخعي، وكان من خيار الناس. (الكامل لابن عدي ۴ / ۱۰)

۵. ففي ترجمة أحمد بن سالم [سلمة] بن خالد بن جابر أبو سمرة: قال الشيخ: وهذا قد رواه غير أبي سمرة عن شريك، وروي عن غير شريك - أيضاً - عن الأعمش. (الكامل لابن عدي ۱ / ۱۷۰)

۴. نظیر همین روایت را شریک و دیگران از اعمش نقل کرده‌اند و برخی از اسناد آن معتبر است.^۱

علت تضعیف صالح بن ابی الاسود هم نقل فضائل است.^۲

۵- ۱۰. گذشت که این حدیث اسناد دیگری هم دارد و افراد مذکور به نقل آن متفرد نیستند.

→ وقال الذهبي: ويروى عن غير أحمد عن شريك. (میزان الاعتدال ۱ / ۹۹)
و نیز رجوع شود به: تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۲ - ۳۷۴ (روایات متعدد).
قال ابن حبان - في ترجمة يوسف بن عيسى المروزي - : كنيته أبو يعقوب، يروى عن وكيع والفضل بن موسى، روى عنه أهل بلده، مات سنة تسع وأربعين ومائتين، حدثنا إبراهيم بن نصر العنبري، حدثنا يوسف بن عيسى، حدثنا الفضل بن موسى، عن شريك، عن عثمان بن أبي زرعة، عن سالم بن أبي الجعد، قال: سئل جابر بن عبد الله عن علي [عليه السلام]، فقال: «ذاك خير البشر من شك فيه فقد كفر». (الثقات لابن حبان ۹ / ۲۸۱)
۱. روایات دیگر اعمش:
عن شريك، عن الأعمش، عن عطية، عن جابر، قال: علي خير البشر لا يشك فيه إلا منافق. (تاريخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳)
عبد الرحمن بن شريك، حدثني أبي، عن الأعمش، عن عطاء، قال: سألت عائشة عن علي [عليه السلام]، فقالت: ذاك خير البشر لا يشك فيه إلا كافر. (تاريخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۴)
حدثنا محمد بن كثير الكوفي، قال: حدثنا الأعمش، عن عدی بن ثابت، عن زرّ، عن عبد الله، عن علي [عليه السلام]، قال: قال رسول الله ﷺ: «من لم يقل علي خير الناس فقد كفر». (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹)
أخبرنا شريك، عن الأعمش، عن سالم، عن جابر، قال: سئل عن علي [عليه السلام] فقال: ذاك خير البرية لا يبغضه إلا كافر. (تاريخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳)
در کتاب سلسله الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة صفحه ۴۵۰ سند روایت اخیر را بررسی کرده و گفته: وسنده حسن كالصحيح.
۲. برخی از روایات او صفحه ۲۰۵۰ خواهد آمد.

درباره محمد بن کثیر مناسب است بدانید او استاد یحیی بن معین و سعدویه^۱ است و یحیی او را توثیق کرده است.^۲

و علت تضعیف ابو محمد علوی نیز نقل فضائل است. ذهبی از او عصبانی شده که چرا این فضیلت را به سندی که بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح است نقل کرده و نقل این روایت را دلیل دروغگو و رافضی بودن او دانسته است!^۳

و شگفت آن که ابن الجوزی گاهی محمد بن کثیر را متهم به ساختن این روایت می کند و گاهی ابواحمد جرجانی را، چنان که در مطالب شماره ۷ - ۸ گذشت.

۱۱. در پاسخ مطلب ۴ گفته شد که این روایت به سند معتبر از شریک نقل شده است.

واکنش دوم: تحریفات معنوی

۱۲. ذهبی پس از تضعیف سند روایت، به تحریف معنوی آن پرداخته و گفته: البته معنایش صحیح است، یعنی او در زمان خودش (یعنی زمان خلافت ظاهری) از همه برتر بوده، اما این که به

۱. سعید بن سلیمان، الحافظ المسند، أبو عثمان الضبّی، البزاز الواسطي. (شرح حال او را بنگرید در تذکره الحفاظ ذهبی ۱ / ۳۹۸، الکاشف ۱ / ۴۳۸، سیر أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۸۱)

۲. کان یحیی بن معین یحسن القول فیہ ... العباس بن محمد الدوري، قال: سمعت یحیی بن معین یقول: محمد بن کثیر الکوفی - الذي یحدّث عن لیث - هو شیعی، لم یکن به بأس، قد حدّث عنه سعدویه، وسمعت أنا منه. (الجرح والتعدیل للرازي ۸ / ۶۹ و مراجعه شود به تاریخ ابن معین ۱ / ۳۴۶).

قال یحیی بن معین: شیعی، ولم یکن به بأس. (رجوع شود به سؤالات الآجری لأبي داود ۱ / ۲۰۶ - ۲۰۷، میزان الاعتدال ۴ / ۱۷)

وقال: فإني قد رأيت حديث الشيخ مستقيماً. (تاریخ بغداد ۳ / ۴۱۰، تهذیب التهذیب ۹ / ۳۷۲)

۳. رجوع شود به المغني في الضعفاء ۱ / ۲۵۷، میزان الاعتدال ۱ / ۵۲۱، لسان المیزان ۲ / ۲۵۲.

بررسی انواع واکنش‌های مخالفان / ۱۷۷۳

صورت مطلق از همه بهتر باشد، مسلمان چنین چیزی نمی‌گوید.^۱ او در جای دیگر پس از نقل مطلب فوق از شریک می‌نویسد: بدون شک ظاهر آن مراد نیست. قطعاً شریک معتقد نیست که علی [ع] از پیامبران بهتر است. چیزی که هست آن که او بهترین بشر در زمان خلافتش بوده است.^۲

۱۳. و نیز ذهبی نقل کرده که عطیه از جابر پرسید: جایگاه علی [ع] در بین شما چگونه بود؟ جابر پاسخ داد: او برترین فرد بشر بود. ذهبی می‌گوید: شاید منظور جابر، بهترین فرد در زمان خودش بوده است!^۳

اشکال

۱۲. تقیید اطلاق روایت به «بهترین در زمان خلافتش» هیچ وجهی ندارد. مسلمان وقتی حدیث فوق، حدیث طبر، آیه مباهله و ... را ببیند یقین می‌کند که آن حضرت پس از پیامبر [ص] از همه برتر و والاتر است.

چه اشکال دارد که علی [ع] از پیامبران [ص] هم بالاتر باشد؟! مگر عده‌ای از عامه روایت نکرده‌اند که حضرت عیسی [ع] در نماز به حضرت مهدی [ع] اقتدا خواهد نمود.

۱. ومعناه حق . یعنی : خیر بشر زمانه، وأما خیرهم مطلقاً، فهذا لا یقوله مسلم . (سیر أعلام النبلاء

۲۰۵ / ۸)

۲. قلت : ... ولا ریب أن هذا لیس علی ظاهره ، فإن شریکاً لا یعتقد قطعاً أن علیاً [ع] خیر من الأنبياء [ص] ما بقی إلا أنه أراد خیر البشر فی وقت ، وبلا شك هو خیر البشر فی أيام خلافته .

(میزان الاعتدال ۲ / ۲۷۱ - ۲۷۲)

۳. حدّثنا صالح بن أبي الأسود ، عن الأعمش ، عن عطية ، قال : قلت : لجابر : كيف كان منزلة علي [ع] فيكم ؟ قال : كان خیر البشر . قلت : لعله عنى في زمانه . (میزان الاعتدال ۲ / ۲۸۹ ،

لسان المیزان ۳ / ۱۶۶)

[۱۱۴۹ / ۲] حافظ مزّی (متوفی ۷۴۲) به نقل از ابوالحسن آبری (متوفی ۳۶۳)

می نویسد:

روایات متواتره توسط راویان فراوان از پیامبر (ص) درباره حضرت مهدی (ع) وارد شده که دلالت دارد او از خاندان پیامبر (ص) است و زمین را پر از عدل و داد می نماید، حضرت عیسی (ع) در کشتن دجال او را یاری می فرماید . حضرت مهدی (ع) بر این امت امامت کرده و حضرت عیسی (ع) در نماز به او اقتدا می کند.^۱

پس معلوم شد که فرزند امیر مؤمنان (ع) - یعنی حضرت مهدی (ع) - از حضرت عیسی (ع) برتر است که بر او امامت می کند چه رسد به خود امیر مؤمنان (ع) .

۱۳. کلام جابر هم اطلاق دارد و تقیید آن به «بهترین در زمان خودش» وجهی ندارد و تعبیر «لعل» در کلام ذهبی حاکی از تردید اوست!

۱ . قد تواترت الأخبار، واستفاضت بكثرة روايتها عن المصطفى (ص)، یعنی فی المهدی (ع) [ص] وأنه من أهل بيته ... ويملاً الأرض عدلاً، وأنه يخرج عیسی بن مریم، فيساعده على قتل الدجال بباب لدّ بأرض فلسطين . وأنه يؤمّ هذه الأمة، وعیسی صلوات الله عليه يصلّي خلفه . (مراجعته شود به تهذیب الكمال ۲۵ / ۱۴۹، تهذیب التهذیب ۱۲۶/۹، التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة ۷۰۱، شرح سنن ابن ماجه للسيوطي وغيره ۱ / ۲۹۳، سلسلة جامع تراث العلامة الألباني في العقيدة للواحدي ۱۱ / ۱۶۶ به نقل از سلسلة الصحيحة ۵ / ۳۷۱ - ۳۷۲، فرائد فوائد الفكر في الإمام المهدي المنتظر (ع) للشيخ مرعي بن يوسف المقدسي الحنبلي ۳۳۹، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد لصالح الفوزان ۱ / ۲۲۷ - ۲۲۸)

شایان ذکر است که همین مطلب از حافظ عسقلانی، سیوطی در الحاوی للفتاوی، ابن حجر هیثمی به نقل از ابوالحسنین آجری، و برخی دیگر از بریهاری (متوفی ۳۲۹)، ابن القیم (متوفی ۷۵۱)، ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۴) و ... نیز نقل شده است .

واکنش سوم: تحریف لفظی

۱۴. برخی برای حفظ قانون اشتراک [!] دست به تحریف لفظی روایت جابر زده و با افزودن لفظ «مِنْ» قبل از «خیر البشر» چنین وانمود کرده‌اند که: امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بهترین انسان‌هاست نه این که بهترین انسان باشد. و نیز به جابر نسبت داده‌اند که او گفته: **كُنَّا نَعُدُّ عَلِيًّا مِنْ خَيْرِنَا [خيارنا]**.

اشکال

۱۴. روایات معتبر به نقل از جابر فاقد لفظ «مِنْ» است.^۱

گذشته از آن‌که آنان روایت تحریف شده را از اعمش از عطیه از جابر نقل کرده‌اند، و در برخی از منابع، روایت به همین سند از جابر نقل شده و فاقد لفظ «مِنْ» است!^۲

اما مطلبی را که به جابر نسبت داده‌اند: **كُنَّا نَعُدُّ عَلِيًّا مِنْ خَيْرِنَا [خيارنا]**، آن نیز تحریف لفظی دیگر است و گذشته از منافات آن با روایات دیگر، این مطلب روشنی بوده و جابر نیازی به گفتن آن نداشته است.

واکنش چهارم: انکار و حذف!

۱۵. بنا بر نقل مخالفان، حاکم آن را در مستدرک نقل نموده و دیگران بر او انکار کرده‌اند که چرا چنین حدیثی را روایت کرده است.

۱. الثقات لابن حبان ۹ / ۲۸۱، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳ و در مورد اعتبار سند این دو روایت رجوع شود به سلسله الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام ۴۴۸ و ۴۵۰.
۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳، الكامل لابن عدی ۴ / ۶۷.

آنان این حدیث را نظیر حدیث طیر سبب تقویت عقیده شیعه دانسته‌اند .

قال السُّبكي : ويقرب من حدیث الطیر حدیث : «علي خير البشر من أبي فقد كفر» ، أخرجه الحاكم - أيضاً - وهو مما ينكر على الحاكم إخراجہ .^۱

از کلام سُبکی (و هو ممّا ینکر علی الحاكم إخراجہ) معلوم شد که حاکم آن را در مستدرک نقل کرده ، ولی در مستدرک موجود اثری از این حدیث نیست !!

کنانی (متوفی ۹۶۳) نیز گفته : أخرجه الحاكم في المستدرک .^۲

و حذف آن از مستدرک حاکم ، حاکی از امانتداری حافظان امین شریعت است !!

۱ . طبقات الشافعية الكبرى ۱۷۰ / ۴ .

۲ . قال الكناني (المتوفى ۹۶۳) : أخرجه الحاكم في المستدرک ، وقال: حدّثنا السيد أبو الحسين محمد بن يحيى العلوي ، حدّثنا الحسن بن عثمان الشيباني ، حدّثنا عبد الله بن محمد أبو عبد الله الهاشمي ، قال : قلت للحزب بن سعيد النخعي : أهدّتك شريك ؟ قال : حدّثني شريك ، عن أبي إسحاق ، عن أبي وائل ، عن حذيفة ، قال: قال رسول الله ﷺ ... فذكره . وهذا ممّا أنكر على الحاكم إخراجہ . (تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴)

نمونه دوم : حدیث : «قسیم النار»

یکی از فضائل مشهور امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که تقسیم بهشت و دوزخ در قیامت به آن حضرت واگذار می‌شود. عده‌ای از اعلام عامه این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام ، حدیثه ، ابوذر و ابوالطفیل روایت کرده‌اند.^۱

-
۱. مانند: ابوداود طیالسی (متوفی ۲۰۴) (کنوز الحقائق للمناوی الشافعی)
سرقسطی (متوفی ۲۴۷ یا ۲۵۵) در کتاب الدلائل ورق ۱۶، (تعلیق غریب الحدیث لابن قتیبة)
ابن قتیبة (متوفی ۲۷۶)
دارقطنی (متوفی ۳۸۵)
أبو الحسن شاذان فضلی (قرن چهارم) در کتاب بیان ردّ الشمس علی أمير المؤمنين علیه السلام،
(کنز العمال)
ابوعبید هروی (متوفی ۴۰۱) در الغریبین ۳۰۷ ماده قسم .
ابن مغزلی (متوفی ۴۸۳)
ابوشجاع دیلمی (متوفی ۵۰۹) در الفردوس بمأثور الخطاب
قاضی ابوالحسین محمد بن ابی‌یعلیٰ حنبلی (متوفی ۵۱۶)
زمنشیری (متوفی ۵۳۸)
قاضی عیاض اندلسی مالکی (متوفی ۵۴۴)
اخطب خوارزم (متوفی ۵۶۸)
حافظ ابن عساکر (متوفی ۵۷۱)
ابن اثیر جزری (متوفی ۶۰۶)
ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶)
کنجی شافعی (متوفی ۶۵۸)
ابن منظور (متوفی ۷۱۱)
شیخ حمّوئی (متوفی ۷۲۲) صاحب فرائد السمطین
ابن فوطی (متوفی ۷۲۳) در مجمع الآداب فی معجم الألقاب ۳ / القسم الأول / ۵۹۴
سمهودی شافعی (متوفی ۹۱۱) صاحب جواهر العقیدین
حافظ سیوطی (متوفی ۹۱۱) ، در جمع الجوامع

برخی آن را به نقل مستفیض ثابت دانسته^۱ و برخی در جمع آوری راویان آن کتابی مستقل تألیف نموده‌اند.^۲

[۱۱۵۰ / ۳] روایت برخی از آنان چنین است: عن أبي الطفيل : ان علياً عليه السلام قال حديثاً طويلاً في الشورى ، وفيه أنه قال لأهل الشورى : فَأَنْتُمْ كُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم : «أنت قسيم النار والجنة» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .^۳

→ ابن حجر هيثمی مکی (متوفی ۹۷۴) در صواعق

متقی هندی (متوفی ۹۷۵) در کنز العمال

شیخ محمد طاهر فتنی صدیقی (متوفی ۹۸۶) در مجمع بحار الأنوار ۱۴۴/۳

مناوی شافعی (متوفی ۱۰۳۱) در کنوز الحقایق ۹۸

شهاب‌الدین أحمد خفاجی (متوفی ۱۰۶۹) در نسیم الرياض

میرزا محمدخان بن رستم‌خان بدخشی (قرن دوازدهم) در مفتاح النجا ۴۶

زبیدی (متوفی ۱۲۰۵)

قندوزی حنفی (متوفی ۱۲۹۳)

آمرتسری حنفی (معاصر) در أرجح المطالب ۳۲

(روایات و مطالب برخی از آنان در صفحه‌های آینده خواهد آمد و نیز رجوع شود به ینابیع المودة

۱ / ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ و ۲ / ۲۷ ، ۷۸ ، ۲۲۹ ، ۴۰۳ - ۴۰۴ ، ملحقات إحقاق

الحق ۴ / ۲۵۹ - ۲۶۳ و ۱۵ / ۱۷۲ ، ۱۸۶ و ۱۷ / ۲۰۹ و ۲۰ / ۲۵۲ ، ۳۲۸ - ۳۲۹ ، ۳۹۲ - ۳۹۵ ، ۶۵۲ ،

أهل البيت عليهم السلام في المكتبة العربية للسيد الطباطبائي رحمته الله (۵۵۵ - ۵۶۷)

۱ . قال ابن أبي الحديد : فقد جاء في حقه الخبر الشائع المستفيض : «إنه قسيم النار والجنة». (شرح

ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۵)

۲ . حافظ ابن عقده (متوفی ۳۳۳) در این زمینه تألیفی دارد با نام « کتاب من روى عن علي عليه السلام أنه :

«قسيم النار والجنة». (رجال النجاشي ۹۴ ، الفهرست للشيخ الطوسي ۷۴ ، معالم العلماء ۵۳ ،

الذريعة ۲۲ / ۲۲۷)

ابوطالب عبیدالله بن ابی‌زید احمد بن یعقوب انباری که دارای تألیفات فراوان است نیز کتاب

« طرق قسيم النار » را در این موضوع نگاشته است . (رجال النجاشي ۲۳۲ - ۲۳۳)

۳ . جواهر العقدين ۴۴۶ ، ینابیع المودة ۱ / ۲۴۹ - ۲۵۰ ، قریب به همین مطلب در الصواعق

بررسی انواع واکنش‌های مخالفان / ۱۷۷۹

ابوالطفیل می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به اهل شورا فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در بین شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: «تو تقسیم‌کننده دوزخ و بهشتی»؟! همه گفتند: خدایا (شاهد باش)، نه.

[۱۱۵۱ / ۴] ابن مغزلی (متوفی ۴۸۳) نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی، انک قسیم النار، وانک تفرع باب الجنة فتدخلها بلا حساب»^۱.

یعنی ای علی تو تقسیم‌کننده آتش هستی، تو بهشت را دقّ الباب کرده و بی حساب وارد آن خواهی شد.

[۱۱۵۲ / ۵] قاضی عیاض اندلسی مالکی (متوفی ۵۴۴) می‌نویسد: وأخبر صلی الله علیه و آله ... أنه صلی الله علیه و آله - یعنی علیاً علیه السلام - «قسیم النار، یدخل أولیاءه الجنة وأعداءه النار»^۲.
یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که علی علیه السلام تقسیم‌کننده آتش است، دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را داخل دوزخ خواهد نمود.

[۱۱۵۳ / ۶] خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «یا علی، انک قسیم النار»^۳. یعنی ای علی تقسیم آتش دوزخ به دست توست.

[۱۱۵۴ / ۱۱۵۵] این مطلب آن‌قدر مشهور است که در اشعاری منسوب به امام شافعی نیز چنین آمده است:

→ المحرقة هیتمی مکی ۱۲۶ آمده است: إن علیاً علیه السلام قال - للسته الذین جعل عمر الأمر شوری بینهم کلاماً طویلاً، من جملته - : أنشدکم بالله، هل فیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله : «یا علی، أنت قسیم الجنة والنار یوم القیامة» غیري؟! قالوا: اللهم لا.

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغزلی ۸۱ (چاپ اسلامیة ۶۷).

۲. الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله علیه و آله ۱ / ۳۳۵، ۳۳۸ - ۳۳۹.

۳. المناقب للخوارزمی ۲۹۴.

عليُّ حُبُّهُ جُنَّةٌ قسيم النار والجنة
وصيُّ المصطفى حقًّا إمامُ الانس والجنة^۱

وینابر نقل عاصمی (از علمای قرن چهارم) ، شاعری دیگر گفته :

قسیم النار والجنة عليُّ سيّد الأمة^۲

[۱۱۵۶ / ۷] گفتگو درباره این حدیث بالاگرفت و برای داوری نزد احمد بن حنبل رفتند. او [با اطمینان از صحّت حدیث] گفت: مگر در این حدیث چه نکته قابل انکاری وجود دارد؟ مگر این روایت از پیامبر (ص) نیست که: «جز مؤمن تو را دوست ندارد، و جز منافق کینه تو را به دل نگیرد»؟! گفتند: آری. گفت: جایگاه مؤمن کجاست؟ گفتند: بهشت. پرسید: جایگاه منافق کجاست؟ گفتند: دوزخ. گفت: پس معلوم شد که علی تقسیم کننده آتش دوزخ است.^۳

البته احمد بن حنبل این مطلب را - مستقیم یا غیر مستقیم - از حضرت ثامن الحجج (ع) گرفته است که در مجلس مأمون فرموده اند.^۴

۱. ینابیع المودة ۱/۲۵۴، ملحقات إحقاق الحق ۲۰/۲۵۲، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۹۲-۳۹۳، ۳۹۴-۳۹۵.

۲. العسل المصفی من تهذیب زین الفتی ۲/۴۰۴.

۳. کنا عند أحمد بن حنبل، فقال له رجل: ... ما تقول في هذا الحديث الذي يروى أن علياً (ع) قال: «أنا قسيم النار» فقال: وما تنكرون من ذا؟! أليس روينا أن النبي (ص) قال لعلي: «لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق»؟ قلنا: بلى، قال: فأين المؤمن؟ قلنا: في الجنة، قال: وأين المنافق؟ قلنا: في النار، قال: فعلي (ع) قسيم النار. (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلى ۱/۳۲۰)

در برخی از مصادر دیگر تصریح احمد بن حنبل به صحت حدیث فوق آمده است. (رجوع شود به مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۶۲ به نقل از المنهج الأحمدي في طبقات أصحاب أحمد ۱/۱۳۰، تاریخ الخلفاء لأحد أعلام القرن الخامس الورقة (۱۱) ۴. قال الجمال الزندي: قال المأمون له - أي لمولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا (ع): بأي

واکنش‌های مختلف در برابر حدیث: «قسیم النار»

روایت «قسیم النار» از روایاتی است که مخالفان به شدت با آن برخورد کرده و به گونه‌های مختلف در صدد تضعیف، توجیه، انکار و مقابله با آن برآمده‌اند گرچه آن روش‌ها غیر منطقی و ضدّ و نقیض باشد!

مثلاً گاهی سندش را تضعیف کرده‌اند که برخی از روایانش غالی هستند، و البته همان کسی را که غالی گفته‌اند بر مذهب اهل شام - یعنی عثمانی مذهب - معرفی شده است!!

بنابر مشهور یکی از کسانی که آن را نقل کرده اعمش است. برخی نقل او را انکار کرده و گفته‌اند: اعمش اصلاً آن را روایت نکرده، بعضی گفته‌اند: آن را بر سبیل استهزا نقل کرده است، و گاهی گفته‌اند: برای آن معنا و تفسیر دیگری نموده، چنان‌که جمعی از آنان به تحریف معنوی و توجیه معنای آن پرداخته‌اند. بعضی از مشایخ حدیث از اعمش خواسته‌اند که از نقل آن خودداری کند و برخی دیگر او را موعظه نموده‌اند که از نقل آن توبه نماید!!

در ادامه به شرح و بیان چند واکنش آنان با این حدیث شریف می‌پردازیم.

→ وجه جدك علي بن أبي طالب قسيم الجنة والنار؟ فقال: يا أمير المؤمنين، ألم ترو عن أبيك، عن آبائه، عن عبد الله بن عباس، قال: سمعت رسول الله ﷺ: «حبّ عليّ إيمان وبغضه كفر»؟ فقال: بلى. قال الرضا [ع]: فقسمة الجنة والنار إذاً على حبه وبغضه. فقال المأمون: لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن، أشهد أنك وارث علم رسول الله ﷺ. قال أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي: فلما رجع الرضا [ع] إلى بيته، قلت له: يا ابن رسول الله، ما أحسن ما أحببت به أمير المؤمنين! فقال: يا أبا الصلت، إنما كلمته من حيث هو، ولقد سمعت أبي يحدث عن أبيه، عن عليّ [ع]، قال: قال رسول الله ﷺ: «أنت قسيم الجنة والنار يوم القيامة تقول للنار: هذا لي وهذا لك». (جواهر العقدين ۴۴۶ و رجوع شود به عيون أخبار الرضا [ع] ۲/ ۹۲، بحار الانوار ۴۹ / ۱۷۲ - ۱۷۳)

واکنش اول : تضعیفات سندی

۱. برخی اشکال کرده‌اند که :

- (الف) این روایت از جهت سند ضعیف است چون فقط موسی بن طریف آن را از عیایه اسدی نقل کرده است.^۱
- (ب) هر دو نفرشان شیعه غالی بلکه ملحد هستند.^۲
- (ج) ابوبکر بن عیاش، موسی بن طریف را تکذیب کرده است.^۳
- (د) دارقطنی سند آن را ضعیف دانسته است.^۴

پاسخ

(الف) این حدیث به سندهای دیگر هم نقل شده است.^۵
خفاجی - در شرح کلام قاضی عیاض (متوفی ۵۴۴) - می‌نویسد : ظاهر کلام

۱. موسی بن طریف ، شیخ للأعمش ، واه ، تفرّد بحدیث : «أنا قسیم النار» . (المغنی فی الضعفاء للذهبی ۲ / ۴۳۹)

۲. قال الذهبی وابن حجر : عبایة بن ربیع ... وعنه موسی بن طریف كلاهما عن غلاة الشيعة . (میزان الاعتدال ۲ / ۳۸۷ ، لسان المیزان ۳ / ۲۴۷)

وقال العقيلي : كلاهما غالیان ملحدان . (ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۱۵)
قال ابن عدي الجرجاني : وموسی بن طریف هذا كان غالباً في جملة الكوفيين ، ولا أعلم يروي عنه غير الأعمش . (الكامل لابن عدي ۶ / ۳۴۰)

۳. موسی بن طریف ، فقد كذبه أبو بكر بن عیاش . (میزان الاعتدال ۴ / ۲۰۸ ، لسان المیزان ۶ / ۱۱۳ ، ۱۲۱)

۴. ضعّفه الدارقطني وجماعة . (المغنی فی الضعفاء للذهبی ۲ / ۴۳۹)

۵. حدّثنا قیس بن الربیع ، عن أبي حصین ، عن عبایة ، سمعت علیاً (ع) [ع] يقول : «أنا قسیم النار» . (الكامل لابن عدي ۶ / ۴۱)

وروي عن الدارقطني ، عن أبي الطفيل عامر بن وائلة الكناني . (جواهر العقدين ۴۴۶ ، ينابيع المودة ۱ / ۲۴۹ - ۲۵۰)

و بعضی آن را از ابوذر و بعضی دیگر از حدیفه نیز روایت کرده‌اند .

قاضی آن است که این مطلب از اموری است که پیامبر ﷺ از آن خبر داده، ولی کسی جز ابن اثیر آن را نقل نکرده، و چون او ثقة است و این امر هم مطلبی نیست که اجتهادی و استنباطی باشد، لذا نقل او در حکم حدیث مرفوع است.^۱ (ب) عامه گفته‌اند: موسی بن طریف عقیده اهل شام را داشت^۲ (یعنی عثمانی مذهب بود) پس چگونه می‌شود شیعه غالی باشد؟

(ج) ابوبکر بن عیاش خودش می‌گوید: من در نماز بر جنازه موسی بن طریف حاضر شدم.^۳ این با تکذیب او چگونه قابل جمع است!؟

(د) دارقطنی حدیث را به سندی ضعیف دانسته ولی در سند دوم اشکالی نکرده و گفته: «وإنما روی هذا الحدیث الأعمش، عن موسی بن طریف، عن عبایة، عن علی [رضی الله عنه].»^۴

۱. قال الخفاجي: ظاهر كلامه أن هذا مما أخبر به النبي ﷺ إلا أنهم قالوا: لم يروه أحد من المحدثين إلا ابن الأثير... قلت: ابن الأثير ثقة، وما ذكره لا يقال من قبل الرأي فهو في حكم المرفوع، إذ لا مجال فيه للاجتهاد. (الغدیر ۳ / ۳۰۰ عن الخفاجي في شرحه ۳ / ۱۶۳) مرادش از حدیث مرفوع در اینجا آن است که سندش ذکر نشده است.

۲. عن سلام الخياط، عن موسی بن طریف، عن عبایة الأسدي، قال: سمعت علیاً [رضی الله عنه] يقول: «أنا قسيم النار، [أقول:] هذا لي وهذا لك».

قال سلام: وكان موسی يرى رأي أهل الشام، وكان يتحدث بهذا يتعجب به، ويشنع به. (ضعفاء العقيلي ۱۵۸/۴، ميزان الاعتدال ۲۰۸/۴، و مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق ۳۰۰/۴۲، لسان الميزان ۱۲۱/۶)

۳. ضعفاء العقيلي ۱۵۸ / ۴، لسان الميزان ۱۲۱ / ۶ - ۱۲۲.

۴. وسئل عن حدیث یزید بن شريك، عن أبي ذر، قال رسول الله ﷺ: «عليّ قسيم النار، يدخل أوليائه الجنة وأعداءه النار» فقال: حدّثنا الشافعي أبو بكر، قال: حدّثنا محمد بن عمر القبلي، قال: حدّثنا محمد بن هاشم الثقفی، حدّثنا عبيد الله بن موسی، حدّثنا الأعمش، عن إبراهيم التيمي، عن أبيه، عن أبي ذرّ، قال النبي ﷺ ذلك.

قال الشيخ: وهذا الحدیث باطل بهذا الإسناد، ومن دون عبيد الله ضعفاء، القبلي ضعيف جداً،

واکنش دوم: انکار نقل، ادعای نقل به جهت استهزا و ...

۲. بعضی گفته‌اند: راوی از موسی بن طریف، اعمش است ولی

اعمش خودش گفته من چنین چیزی نقل نکرده‌ام.^۱

۳. دیگران گفته‌اند: اعمش تعجب کرده که: این چه حدیثی است که

موسی بن طریف نقل می‌کند؟!^۲

۴. عده‌ای گفته‌اند: اعمش درباره این حدیث گفته: دزدان و راهزنان

قبائل دنبال این حدیث هستند و از من خواهش می‌کنند که من آن را

بر ایشان روایت نمایم. به خدا سوگند من این حدیث را - به نقل از

موسی بن طریف از عبایه - نقل نکردم مگر به قصد استهزا و

تمسخر به عبایه اسدی.^۳

→ وإنما روی هذا الحديث الأعمش، عن موسى بن طريف، عن عبابة، عن علي (ع). (العلل للدارقطني ۶ / ۲۷۳)

۱. قال شبابة: حدثنا ورقاء، قال: انطلقتُ أنا ومسرعر إلى الأعمش نعاتبه في حديثين: «أنا قسيم النار»، وحديث آخر: «فلان كذا وكذا على الصراط»، فقال: ما رويتُ هذا قط. (میزان الاعتدال

۳۸۷ / ۲، لسان المیزان ۳ / ۲۴۷، ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۱۵)

۲. عبد الله بن داود الخريب، قال: كنا عند الأعمش فجاءنا يوماً - وهو مغضب -: فقال: ألا تعجبون

من موسى بن طريف [طريف] يحدث عن عبابة، عن علي (ع): «أنا قسيم النار»؟! (ضعفاء

العقيلي ۳ / ۴۱۵ - ۴۱۶ و ۴ / ۱۵۸، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۰)

۳. حدثنا قيس، سمعت الأعمش يقول: يأتيني سراق القبائل يسألوني عن حديث علي (ع): «أنا

قسيم النار»، والله ما حدثت عن موسى بن طريف، عن عبابة إلا استهزاء بعبابة. (الكامل

لابن عدي ۶ / ۴۱، ۳۴۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱)

... حديث علي: «أنا قسيم النار» فليل للأعمش: لم رويت هذا؟! فقال: إنما رويته على الاستهزاء.

(الكامل لابن عدي ۶ / ۳۳۹، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۰، ميزان الاعتدال ۴ / ۲۰۸، لسان

الميزان ۶ / ۱۲۱)

قال ابن عدي الجرجاني: وأنكر على الأعمش حديث روى عنه حتى حلف أنه روى عنه على

۵. عده‌ای دیگر گفته‌اند: اصلاً خود موسی بن طریف این حدیث و احادیث مشابه آن را به قصد تمسخر و استهزا نقل کرده است.^۱

پاسخ

اگر این مطالب صحت داشته باشد حاکی از فشار شدید و خفقانی است که بر اجتماع آن روز حاکم بوده و آنها مجبور شده‌اند بگویند: ما اصلاً این حدیث را روایت نکرده‌ایم یا به قصد استهزا نقل نموده‌ایم .

مطالبی که در واکنش چهارم - برخورد با راویان ، شماره‌های ۱۱ تا ۱۴ - خواهد آمد، قرینه روشنی است بر این مدعا .

این مطلب از اشکال ابوبکر بن عیاش بر اعمش نیز استفاده می‌شود که به او می‌گوید: تو می‌گویی من آن را به قصد استهزا نقل کردم در حالی که مردم آن را در دفاتر حدیثی خود ثبت کرده‌اند!!^۲

→ الاستهزاء: «أنا قسیم النار». (الكامل لابن عدي ۶ / ۳۴۰)

و يقال: إن الأعمش إنما رواه على سبيل الاستهزاء بالروافض والتقيص لهم في تصديقهم ذلك. (البداية والنهاية ۷ / ۳۹۲)

۱. حدّثنا أبو بكر بن عیاش ، قال : رأيت موسی بن طریف ، وصليت على جنازته ، وكان يقول في هذه الأحاديث التي يرويها ، مثل «قسيم النار» وغيره إنما أسخر بهم . (ضعفاء العقيلي ۴ / ۱۵۸ ، لسان الميزان ۶ / ۱۲۱ - ۱۲۲)

وكذا نقل يحيى الحماني عن أبيه ، قال : سمعت الأعمش يقول: يا عجباً لسراق القبائل وسراق خلق الأثواب يجيئون يسألوني عن حديث عبّاية ، عن علي [رضي الله عنه]: أنه قسيم النار ، فما حدّثني موسى بن ظريف إلا يهزأ بعبّاية . (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱)

۲. قال أبو بكر بن عیاش : قلت للأعمش : أنت حين [جئت] تحدّث عن موسى بن ظريف ، عن عبّاية ، عن علي [رضي الله عنه]: «أنا قسيم النار»؟! فقال : والله ما رويته إلا على جهة الاستهزاء! قال: قلت: حملته الناس عنك في الصحف، وترعم أنك رويته على جهة الاستهزاء!! (ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۱۶ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۳۸۸ ، لسان الميزان ۳ / ۲۴۷ و مراجعه شود به الكامل لابن عدي ۶ / ۳۴۰)

واکنش سوم : تحریفات معنوی

۶. ابومعاویه - که از مشایخ حدیث عامه است - می‌گوید : اعمش خودش گفته: معنای حدیث آن است که هر کس با من است بر حق و هر کس با معاویه باشد بر باطل (وجهنمی) است . (پس تقسیم آتش جهنم در روز قیامت واقعاً با آن حضرت نیست)^۱.

۷. ابو عبید هروی (متوفی ۴۰۱) می‌گوید: عده‌ای از پیشوایان لغت عرب آن را چنین تفسیر کرده‌اند که : از جهت آن‌که دوست آن حضرت اهل بهشت و دشمنش اهل دوزخ است، به این اعتبار امیرالمؤمنین علیه السلام گویا تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است.^۲

شهاب‌الدین احمد خفاجی (متوفی ۱۰۶۹) قریب به مطلب گذشته را چنین بیان کرده : یعنی من و هر کس که با من باشد اهل بهشت و قسیم اهل آتش هستیم یعنی در برابر آنان قرار داریم.^۳

۸. ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) و ابن اثیر (متوفی ۶۰۶) حدیث را این‌گونه معنا کرده‌اند که مردم دو گروه هستند: گروهی با من که اهل هدایت‌اند و گروه دیگر مخالف من که اهل ضلالت‌اند، پس نیمی از آنان با من در بهشت و نصف دیگر که مخالف من هستند در جهنم هستند.^۴

۱. قال أبو معاوية: قال الأعمش: وإنما يعني بقوله: «أنا قسيم النار» أن من كان معي فهو على الحق،

ومن كان مع معاوية فهو على الباطل. (بغية الطلب ۱ / ۲۸۹)

۲. ذكر أبو عبید الهروي - في الجمع بين الغريبين -: أن قوماً من أئمة العربية فسروه، فقالوا: لأنه لما كان محبة من أهل الجنة، ومبغضه من أهل النار، كأنه بهذا الاعتبار قسيم النار والجنة.

(شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۵)

۳. قال الخفاجي: ومعناه: أنا ومن معي قسيم لأهل النار، أي مقابل لهم، لأنه من أهل الجنة. (الغدیر

۳ / ۳۰۰ به نقل از نسیم الرياض ۳ / ۱۶۳)

۴. فی حدیث علی علیه السلام: «أنا قسيم النار» أراد أن الناس فريقان: فريق معي، فهم على هدى، ←

۹. زبیدی و ابن منظور نیز مطلب گذشته را نقل کرده‌اند و ابن منظور (متوفی ۷۱۱) افزوده: برخی گفته‌اند: مراد از اهل دوزخ خوارج هستند ولی قول دیگر آن است که مراد تمام کسانی هستند که با آن حضرت جنگیده‌اند (و شامل اهل جمل و صفین نیز می‌شود).^۱

۱۰. زمخشری (متوفی ۵۳۸) - با پررویی تمام!! - می‌گوید: مقصود حضرت آن است که اصحاب او [!!] بر دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای هدایت شده و عده‌ای گمراه، پس گویا حضرت آتش را بین آنها تقسیم کرده که عده‌ای دوزخی و دیگران با او در بهشت هستند.^۲

پاسخ

توجه شود که توجیه مفاد روایت و تفسیرهایی که نقل شد دلالت التزامی بر پذیرفتن اصل حدیث دارد.

بهترین پاسخ در برابر تحریفات معنوی و تفسیرهایی که برای حدیث شده توجه به متن روایت است که پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «أنت قسیم النار والجنة» و متفاهم از آن این است که: تو تقسیم کننده دوزخ و بهشت هستی.

→ وفريق عَلِيٍّ فهم على ضلال، فنصف معي في الجنة، ونصف عَلِيٍّ في النار. وقسيم فعيل بمعنى مفاعل، كالجلس والسمير. (النهاية لابن الأثير ۴ / ۶۱ و مراجعه شود به غريب الحديث لابن قتيبة ۳۷۷ / ۱)

۱. تاج العروس ۱۷ / ۵۶۹. قيل: أراد بهم الخوارج، وقيل: كل من قاتله. (لسان العرب ۱۲ / ۴۷۹)

۲. روى الزمخشري عن علي ﷺ [ﷺ]: «أنا قسيم النار». ثم قال: أي مقاسمها ومساهمها. يعني أن أصحابه على شطرين: مهتدون وضالون فكأنه قاسم النار إياهم فشطرها وشطر معه في الجنة. (الفائق في غريب الحديث ۳ / ۹۷)

این کلام حاکی از عناد او با اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ است که بر خلاف متفاهم از روایت، تقسیم دوزخ را نیز مربوط به اصحاب آن حضرت دانسته در حالی که بزرگان عامه تصریح کردند که این بخش، مربوط به دشمنان آن حضرت است. (رجوع شود به مصادر مطالب شماره‌های ۶-۹)

و بنابر نقل قاضی عیاض در ادامه روایت تصریح شده که: «یُدخل أولیاءه الجنة وأعداءه النار»^۱ یعنی او دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد جهنم می نماید.

ابوعبید هروی نقل کرده که عده‌ای این معنای اخیر را برای روایت پذیرفته‌اند. ابن ابی‌الحدید نیز آن را مطابق با مضمون احادیثی دانسته که حضرت خطاب به آتش می فرماید: این شخص برای من (و دوست من) است آن را رها کن، (و با اشاره به دیگری می فرماید): این مال تو است او را بگیر.^۲

نگارنده گوید: بنابر نقل ابن عساکر دمشقی در روایت متعدد چنین آمده:

أنا قسیم النار يوم القيامة ، أقول : خذي ذا وذري ذا .

أنا قسیم النار يوم القيامة ، أقول : هذا لي وهذا لك .

أنا قسیم النار ، إذا كان يوم القيامة قلت : هذا لك وهذا لي .^۳

و بنابر روایت ابوسعید خدری: «... خذي هذا واتركي هذا ، خذي هذا عدوي واتركي هذا وليي [ذري هذا وليي] ... ولذلك كان عليّ قسیم النار والجنة».^۴

و در روایت حاکم حسانی آمده: نحن نوقف يوم القيامة بين الجنة والنار، فمن ينصرنا عرفناه بسيماء فأدخلناه الجنة، ومن أبغضنا عرفناه بسيماء فأدخلناه النار.^۵

۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى (ع) ۱ / ۳۳۵، ۳۳۸ - ۳۳۹، العلل للدارقطني ۶ / ۲۷۳.

۲. قال ابن أبي الحديد: قال أبو عبيد: وقال غير هؤلاء: بل هو قسيمها بنفسه في الحقيقة، يُدخل قوماً إلى الجنة، وقوماً إلى النار. ثم قال: وهذا الذي ذكره أبو عبيد أخيراً هو ما يطابق الأخبار الواردة فيه: «يقول للنار: هذا لي فدعيه، وهذا لك فخذيه». (شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۵)

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۹۸.

۴. رجوع شود به فرائد السمطين ۱ / ۱۰۶ - ۱۰۸، ينابيع المودة ۱ / ۲۵۰ - ۲۵۱.

۵. شواهد التنزيل ۱ / ۲۶۳.

واکنش چهارم: برخورد با راویان

۱۱. ابومعاویه - که در توجیه معنای حدیث از اعمش نامش برده شد - اعمش را ملامت نموده و از او می‌خواهد که دیگر این حدیث را نقل نکند!^۱
۱۲. اعمش به شاگردانش می‌گوید: اینها را - اشاره به امثال ابومعاویه - از مسجد بیرون کنید تا حدیث را برایتان نقل کنم.^۲
۱۳. بالاخره اعمش با نقل این حدیث برای خودش دردسر درست می‌کند و پس از نقل حدیث، جمعیت مخالفین بر او می‌شورند و اعتراض می‌کنند که: چرا باعث تأیید و تقویت شیعه می‌شوی؟!^۳
۱۴. و این مشکل تا هنگام جان دادن اعمش باقی است که عده‌ای از او می‌خواهند از نقل این حدیث و احادیث مشابه آن توبه کند!^۴

۱. إن أبا معاوية لام الأعمش على تحديته بهذا، فقال له الأعمش: إذا نسيتُ فذكروني! (البدایة والنهایة ۷ / ۳۹۲)

و گذشت که: قال شبابة: حدثنا ورقاء، قال: انطلقتُ أنا ومسرير إلى الأعمش نعبته في حديثين: «أنا قسيم النار»... (میزان الاعتدال ۲ / ۳۸۷، لسان المیزان ۳ / ۲۴۷، ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۱۵)

وقال ابن عدي الجرجاني: وأنكر على الأعمش حديثاً روى عنه حتى حلف أنه روى عنه على الاستهزاء: «أنا قسيم النار»... حديث علي: «أنا قسيم النار» فليل للأعمش: لم رويت هذا؟! (الكامل لابن عدي ۶ / ۳۳۹ - ۳۴۰، و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۰۰، میزان الاعتدال ۴ / ۲۰۸، لسان المیزان ۶ / ۱۲۱)

۲. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۹۹.

قضیه‌اش صفحه ۱۸۰۲ تحت عنوان «نمی‌گذارند من فضائل علی علیه السلام را نقل کنم» خواهد آمد.

۳. رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۹۹، الضعفاء عقيلي ۳ / ۴۱۶، لسان المیزان ۳ / ۲۴۷، مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ص ۵۹ - ۶۰.

داستانش صفحه ۱۸۰۲ تحت عنوان «فروتنی اعمش از ترس» خواهد آمد.

۴. رجوع شود به مطلبی که صفحه ۱۹۲۷ تحت عنوان «از نقل فضائل توبه کن» خواهد آمد.

واکنش پنجم : سوزاندن و نابود کردن روایت !

یحیی بن معین از خالد بن خداهش نقل می‌کند که : سلام بن ابی مطیع نزد ابوعوانه آمد و به او گفت : این بدعت‌هایی که از کوفه آورده‌ای بیاور (تا آن را ببینیم). ابوعوانه کتاب‌هایی حدیثی‌اش را آورد ، سلام آن را در تنور انداخت (و سوزاند) .

یحیی بن معین پرسید : (مگر) در آن کتاب‌ها چه (نوشته) بود؟! خالد پاسخ داد : حدیث اعمش : قال رسول الله ﷺ : «استقيموا لقریش ... » و مانند آن . یحیی گفت : دیگر چه چیزهایی (نوشته) بود؟! گفت: حدیث علی (ع) : [من تقسیم کننده آتش هستم .

یحیی (با تعجب) پرسید : ابوعوانه آن را از اعمش نقل کرد؟!

خالد پاسخ داد : آری .^۱

نگارنده گوید : این گزارش حاکی از آن است که مشایخ، حدیث «قسیم النار» را از بدعت‌هایی دانسته‌اند که باید آن را نابود کرد !

یحیی بن معین از این که اعمش آن را نقل کرده باشد تعجب می‌کند !

و شگفت آن که محقق کتاب السنه ابوبکر خلال در پاورقی آن را تخریج ننموده و چنین اظهار کرده که : من آن را (در مصادر) نیافتم .^۲

با آن که از ابن ابی الحدید گذشت که آن را شایع و مستفیض گفته، و در پاورقی‌های گذشته ، علاوه بر کسانی که به عنوان انتقاد آن را نقل کرده‌اند، قریب ۳۰ مصدر از اهل تسنن برای آن نام برده شد .

۱ . کتاب السنه للخلاک : ۵۱۰ .

۲ . منبع پیشین .

نمونه سوم: حدیث: «ترجیح ایمان علی (ع)»^۱

[۱۱۵۷ / ۸] استاد اهل حدیث دارقطنی (متوفی ۳۸۵) در کتاب فضائل الصحابة از پیامبر (ص) روایت کرده که حضرت فرمود:

«إن السماوات والأرض لو وضعتا في كفةٍ ثم وضع إيمان عليٍّ في كفةٍ لرجح إيمان عليٍّ» یعنی: اگر آسمان‌ها و زمین در کفه‌ای از ترازو و ایمان علی در کفه دیگر نهاده (و سنجیده) شود، ایمان علی (سنگین‌تر است و) ترجیح دارد.

این حدیث در منابع متعدد نقل شده و برخی آن را مطلبی ثابت دانسته‌اند.^۲

واکنش‌های مختلف در برابر حدیث: «ترجیح ایمان علی (ع)»

واکنش اول: تضعیف سندی

ذهبی می‌گوید: ما راوی آن - محمد بن تسنیم الوراق - را نمی‌شناسیم.^۳

۱. در تنظیم مطالب مربوط به این حدیث از کتاب «فضائل أهل البيت (ع)» بین تحریف المدونین و تناقض منهج المحدثین» تالیف شیخ وسام برهان بلدای صفحه ۶۰۱ استفاده شد.

۲. قال ابن عساکر: كذلك رواه العتيقي عن الدارقطني في كتاب فضائل الصحابة. (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۴۰ - ۳۴۱)، فضائل أمير المؤمنين (ع) لابن عقدة الكوفي ۳۸، المناقب للخوارزمي ۱۳۱، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۲۳۰، ذخائر العقبی ۱۰۰، جواهر المطالب ۲۶۸/۱، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۷ (به نقل از دیلمی)، ینایع المودة ۱۸۸/۲، ۳۰۱. قال الطبري: أخرجه ابن السمان، والحافظ السلفي في المشيخة البغدادية، والفضائلي. (الرياض النضرة ۲۰۶ / ۳).

وقال الحافظ الكنجي: هذا حديث حسن ثابت، رواه الجوهری في كتاب فضائل علي (ع) عن شيخ أهل الحديث الدارقطني. (كفاية الطالب ۲۵۸ - ۲۵۹)

۳. ما أعرف حاله، لكن روی حديثاً باطلاً. (میزان الاعتدال ۴۹۴/۳، لسان المیزان ۹۷/۵)

پاسخ

۱. ابن خزیمه در صحیح خود از او روایت کرده است.^۱
۲. ابن حبان او را از ثقات دانسته است.^۲
۳. ابن حجر نیز او را راستگو دانسته است.^۳

واکنش دوم : متن شناسی

ذهبی در ادامه مطلب سابق گفته : ولی (متن) روایتش باطل است!^۴

پاسخ

این قول به غیر علم است ، چرا باطل باشد ؟

واکنش سوم : جعل روایت در برابر آن

برخی همین فضیلت را برای ابوبکر از زبان عمر چنین نقل کردند که : قال عمر بن الخطاب: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض لرجح بهم [لرجحهم].^۵ ولی دیدند کلام عمر که ارزشی ندارد لذا از زبان ابن عمر نقل کرده اند که : قال رسول الله ﷺ : لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض لرجح .^۶

۱. صحیح ابن خزیمه ۳ / ۲۱۶ .

۲. الثقات ۹ / ۹۶ . وقال المزي: محمد بن تسنيم الحضرمي ، أبو الطاهر الوراق الكوفي ... ذكره ابن

حبان في كتاب الثقات . (تهذيب الكمال ۲۵ / ۵۹ - ۶۰)

۳. صدوق من الحادية عشرة. (تقريب التهذيب ۲ / ۶۶)

۴. میزان الاعتدال ۳ / ۴۹۴ ، لسان المیزان ۵ / ۹۷ .

۵. مسند ابن راهویه ۳ / ۶۷۱ - ۶۷۲ ، کنز العمال ۱۲ / ۴۹۳ .

۶. تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۱۲۶ ، الكامل ۴ / ۲۰۱ ، میزان الاعتدال ۲ / ۴۵۵ ، لسان المیزان ۳ / ۳۱۰ .

گرچه این روایت نزد بزرگان اهل تسنن اعتباری ندارد. ابن عساکر دمشقی گفته: این مطلب از کلام عمر ثابت است ولی روایتی که در این باره از پیامبر ﷺ نقل شده مرفوع (یعنی سندش ذکر نشده) و غریب است.^۱

بلکه راویان آن نیز نزد عامه ارزشی ندارند.^۲ ابن عدی جرجانی در شرح حال راوی آن عبدالله بن عبدالعزیز پس از تضعیف او می‌گوید: روایاتی نقل کرده که کس دیگری آن را روایت نکرده است (و هیچ شاهی ندارد) و از جمله روایات بی اعتبار او روایت فوق را ذکر کرده است!^۳

اما شگفت آن‌که کسانی که در مورد فضائل اهل بیت علیهم‌السلام ایرادهای عجیب و غریب می‌گیرند و موشکافی می‌کنند، به راحتی از کنار این مطلب باطل می‌گذرند و نمی‌گویند: متن آن منکر و غیر قابل قبول است، دل به بطلان آن شهادت می‌دهد، به خدا عمر یا ابن عمر چنین سخنی نگفته، و ... بلکه به توجیه آن هم می‌پردازند!

قال الذهبي - في قول عمر: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض، لرجح - :
مراد عمر أهل أرض زمانه.^۴ یعنی مراد عمر از این کلام مردم زمان ابوبکر است!

۱. قال ابن عساکر: وهذا مرفوع غریب وإنما يحفظ عن عمر قوله. (تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۱۲۶)

۲. عیسی بن عبدالله بن سلیمان القرشی... ضعیف، یسرق الحدیث. (الکامل ۵ / ۲۵۸ و رجوع شود به تخریج الأحادیث والآثار ۱ / ۲۴۹)

عبد الله بن عبد العزيز بن أبي رواد. قال أبو حاتم وغيره: أحاديثه منكرة. وقال ابن الجنييد: لا يساوي فلساً. وقال ابن عدی: روی أحادیث عن أبيه لا يُتابع عليها. (مراجعته شود به میزان الاعتدال ۲ / ۴۵۵، لسان المیزان ۳ / ۳۱۰، الكامل ۴ / ۲۰۱)

۳. الكامل لابن عدی ۴ / ۲۰۱.

۴. سیر أعلام النبلاء ۸ / ۴۰۵.

اشکال

چرا نمی‌گوید: این حرف عمر غلط است؛ زیرا از آن برتری ابوبکر بر پیامبر (ص) استفاده می‌شود!؟

ملاحظه کردید که ذهبی در مورد روایت اول - فضائل امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید: ما راوی آن را نمی‌شناسیم! با آن که قطعاً شناخته شده و ثقه است. و در مرحله بعد می‌گوید: حدیث باطل است، و قابل قبول نیست. ولی هنگامی که نظیر آن را عمر درباره ابوبکر می‌گوید، آن را می‌پذیرد و توجیه می‌کند، یک بام و دو هوا!!

نگارنده گوید: از ابن تیمیه نیز درباره حدیث گذشته - لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان أهل الأرض ... - سؤال شده، او پاسخ داده: حدیث معروفی در سنن به مضمون آن آمده که: ابوبکر را با این امت سنجیدند، بر آنان ترجیح داده شد.^۱

اشکال

در سنن روایتی در سنجش ابوبکر با امت؛ یا ایمان ابوبکر با ایمان امت یافت نشد،^۲ آری مطلبی ساختگی نقل شده است که کسی در عالم رؤیا دیده: ابوبکر با عمر سنجیده و بر او ترجیح داده شده است!^۳

۱. هذا جاء معناه في حديث معروف في السنن: أن أبا بكرٍ وُزن هذه الأمة فرَجِحَ. (مجموعه الفتاوى لابن تيمية ۱۸ / ۳۷۸)

۲. در منابع عامه مطلب دیگری آمده که مراد از آن معلوم نشد: إن أبا حنيفة يقول: إيمان أبي بكر الصديق وإيمان إبليس واحد! (تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۶۹، المنتظم لابن الجوزي ۸ / ۱۳۳)

۳. رأيتُ كأن ميزاناً نزل من السماء فوزنتُ أنتَ - يعني النبي (ص) - وأبو بكر فرجحتُ أنتَ بأبي بكر، ووزن عمر وأبو بكر فرجح أبو بكر ... (رجوع شود به سنن أبي داود ۲ / ۳۹۸، سنن الترمذي ۳ / ۳۶۹، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۴۳)

بررسی انواع واکنش‌های مخالفان / ۱۷۹۵

و برای تشخیص ارزش و اعتبار همه این روایات کافی است رجوع شود به روایتی که مالک نقل کرده . او می‌گوید:

پیامبر ﷺ درباره شهدای اُحُد فرمود: «من برای آنان گواهی خواهم داد [که آنها با ایمان بودند]». ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنها نیستیم؟ ما نیز مانند آنها اسلام آورده و جهاد نمودیم!

پیامبر ﷺ فرمود: «آری! لیک نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد!»^۱ و نیز روایتی که بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده‌اند که:

فاطمه [رضی الله عنها] از ابوبکر دوری گزید و اعراض نمود و تا هنگام مردن با او سخن نگفت، او در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر غضبناک بود.^۲ و روایتی دیگر که در آن آمده است:

فاطمه [رضی الله عنها] به ابوبکر فرمود: قسم به خدا در هر نمازی که به جای می‌آورم، تو را نفرین می‌کنم.^۳

آیا ممکن است سیده نساء اهل الجنة بر کسی غضب نموده و نفرین نماید که در ایمان بر همه اهل زمین ترجیح دارد؟!^۴

-
۱. ان رسول الله ﷺ قال لشهداء اُحُد: «هؤلاء أشهد عليهم»، فقال أبو بكر ... : ألسنا - يا رسول الله - ياخوانهم؟ أسلمنا كما أسلموا . وجاهدنا كما جاهدوا . فقال رسول الله ﷺ : «بلى ، ولكن لا أدري ما تحدثون بعدي»! فبكى أبو بكر (الموطأ لمالك ۲ / ۴۶۱ - ۴۶۲)
 ۲. مراجعه شود به مسند أحمد ۹/۱، صحیح البخاری ۸۲/۵ و ۴۲/۴، صحیح مسلم ۱۵۴/۵، البداية والنهاية ۳۰۶/۵، كنز العمال: ۶۰۴/۵ و ۲۴۲/۷ و
 ۳. الامامة والسياسة ۲۰/۱، أنساب الأشراف: ۷۹/۱۰ (چاپ دارالفکر)، الرسائل السياسية للجاحظ ۴۶۷ (چاپ مكتبة دارالهلل) شرح ابن أبي الحديد ۲۶۴/۱۶ به نقل از جاحظ و ۲۱۴/۱۶ به نقل از ابوبکر جوهری .
 ۴. در همین زمینه رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۷۷ - ۱۵۸۳ «برتری حضرت فاطمه ﷺ» .

منع از نقل و تدوین

منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام

درباره اهمیت و نقش اخبار مناقب همین بس که دلیل اصلی یا یکی از مهم ترین اسباب جریان منع و محدودیت نقل و نگارش حدیث توسط خلفا بوده و تحوّل در آن، باعث بزرگ ترین انحراف در تاریخ اسلام شده است.^۱

عمر بن الخطاب صحابه را از ذکر احادیث ممنوع داشت و به محدثان اجازه خروج از شهر مدینه را - جز در مواردی خاص - نمی داد.^۲

وی با این سیاست از نشر معارف دین و به ویژه فضیلت های اهل بیت علیهم السلام و مطاعن منافقان جلوگیری نمود. پس از او عثمان و معاویه از کسانی بودند که به

۱. رجوع شود به معالم المدرستین ۲ / ۴۲، تدوین السنّة الشریفة للجلالی ۴۱۱، منع تدوین الحدیث للشهرستانی ۳۵ - ۳۷.

۲. رجوع شود به کتاب جامع الأحادیث للسیوطی ۱۳ / ۱۴۰، ۴۰۱، ۴۵۹ و ۲۸ / ۱۴ و ۱۵ / ۵۰ - ۵۱. قال لهم: ... أقیموا عندي، لا والله لا تفارقونی ما عشت، فنحن أعلم، نأخذ ونردّ علیکم. فما فارقوه حتی مات. (کنز العمال ۱۰ / ۲۹۳)

وروی ابن سعد فی الطبقات: قال عمر بن الخطاب لعبد الله بن مسعود ولأبي الدرداء ولأبي ذر: ما هذا الحدیث عن رسول الله ﷺ؟! ... ولم یدعهم یخرجون من المدینة حتی مات. (الطبقات الکبری لابن سعد ۲ / ۳۳۶)

شدت این سیاست را ادامه داده و بر آن پافشاری کردند.^۱

۱. عن محمود بن لبید، قال: سمعت عثمان بن عفان علی منبر یقول: لا یحل لأحد یروی حدیثاً لم یسمع به فی عهد أبی بکر ولا عهد عمر. (الطبقات الکبری لابن سعد ۳۳۶/۲، تاریخ مدینة دمشق ۱۸۰/۳۹، کنز العمال ۲۹۵/۱۰ و رجوع شود به سلسله الأحادیث الصحیحة للألبانی ۶۱۹/۴، حدیث شماره ۱۹۷۱)

وقال معاویة: إیاکم وأحادیث رسول الله ﷺ إلا حدیثاً کان علی عهد عمر، وان عمر کان أخاف [یخیف] الناس فی الله عزّ وجلّ! (مسند أحمد ۹۹/۴، صحیح مسلم ۹۵/۳، صحیح ابن حبان ۱۹۴/۸، تاریخ مدینة دمشق ۲۷۴/۲۹)

گرچه این مطلب روشن تر از آن است که نیاز به ذکر مستند داشته باشد ولی نقل روایتی مناسب است: معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه بلاد نامه نوشته و فرمان داده‌ایم که نقل مناقب علی و خاندانش ممنوع است، پس زیانت را نگهدار و مواظب خودت باش. ابن عباس گفت: آیا ما را از قرائت قرآن منع می‌کنی؟ معاویه پاسخ داد: نه. ابن عباس: پس ما را از تأویل قرآن نهی می‌کنی؟ معاویه: آری!

ابن عباس: یعنی ما قرآن را بخوانیم ولی سؤال نکنیم که مقصود خدا از این آیات چیست؟ معاویه (با بی‌شرمی) پاسخ داد: آری!

ابن عباس: کدام یک واجب تر است: قرائت قرآن یا عمل کردن به آن؟ معاویه: عمل کردن به قرآن.

ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم بدون آن که بدانیم مراد خدا از آنچه نازل کرده چیست؟! معاویه: باید از کسی پرسیده شود که آن را بر خلاف آنچه تو و خاندانت می‌گویید تأویل می‌کند! ابن عباس: قرآن بر خاندان من نازل شده است، از آل ابوسفیان و آل ابومعیط (تیره‌ای دیگر از بنی‌امیه) و یهود و نصاری و مجوس پرسم که مراد از آن چیست؟! معاویه: مرا با یهود و نصاری برابر کرده و یکسان می‌دانی؟!

ابن عباس: از آن روی تو را با آنان یکسان دانستم که امت را از تعبد به قرآن و احکام و معارف آن منع می‌کنی و این باعث هلاکت، نزاع و اختلاف و گمراهی آنان خواهد شد. معاویه: (در هر صورت) قرآن بخوان ولی آنچه را که خدا درباره شما اهل بیت نازل کرده و آنچه را که پیامبر ﷺ درباره شما گفته نقل نکن.

البته این توطئه از زمان خود پیامبر ﷺ شروع شده بود .

[۱ / ۱۱۵۸] عبدالله پسر عمرو بن عاص می‌گوید: قریش به من اعتراض داشتند که: چرا هر چه را پیامبر ﷺ می‌گوید می‌نویسی؟ او مطالبی را در حال خوشنودی و رضا و مطالبی را در حال خشم و عصبانیت می‌گوید . عبدالله گوید: من دست از نوشتن برداشتم ، و سپس مطلب را خدمت خود حضرت عرض نمودم، پیامبر ﷺ فرمود: (هرگز چنین نیست) بنویس که - در خوشنودی و خشم - جز حق از زبان من صادر نخواهد شد.^۱

توجه شود که تعبیر «حال خوشنودی و رضا و حال خشم و عصبانیت» اشاره به بیان فضائل اهل بیت ﷺ و مطاعن منافقان است!

[۲ / ۱۱۵۹] خطیب بغدادی می‌نویسد : عبدالرحمن بن الاسود به نقل از پدرش^۲ گفته : علقمه کتابی آورده بود مشتمل بر احادیثی دربارهٔ خاندان پیامبر ﷺ ، از عبدالله - یعنی ابن مسعود - اجازه گرفته و نزد او رفتیم و آن نوشتار را به او (نشان) دادیم، او (آن را از ما گرفت) کنیزش را صدا کرد و طشت آبی درخواست نمود. ما (هر چه التماس کرده و) به او گفتیم: نگاهی به آن بینداز،

→ ابن عباس گفت : خدا در قرآن فرموده : «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَيْنَ أَنْ نُمِيتَهُمْ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» [التوبة (۹): ۳۲] . (کتاب سلیم ۷۸۳ ، الاحتجاج ۲ / ۲۹۳ ، المناقب ۲ / ۳۵۱ ، الصراط المستقیم ۱ / ۱۵۱ ، بحار الأنوار ۳۳ / ۱۷۹ و ۴۲ / ۳۷ و ۴۴ / ۱۲۴ و رجوع شود به أخبار الدولة العباسية ۴۷ - ۴۶)

۱ . سنن الدارمی ۱ / ۱۲۵ ، و رجوع شود به سنن أبي داود ۲ / ۱۲۶ ، مسند أحمد ۲ / ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۶ ، المستدرک ۱ / ۱۰۵ - ۱۰۶ ، جامع بیان العلم لابن عبد البر ۱ / ۸۵ ، سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني ۴ / ۴۵ - ۴۶ ، شماره ۱۵۳۲ .

۲ . پدرش الأسود بن یزید از صحابه بوده که نزد عامه در جلالت ، علم، وثاقت و ... ضرب المثل است . او را با اوصافی مانند : الإمام و القدوة ستوده‌اند . (سیر أعلام النبلاء ۴ / ۵۰)

(آن را مطالعه کن) احادیث نیکویی در آن نوشته است. او (بدون این که اعتنایی به ما بنماید) آن را در طشت آب فرو برده و نوشته‌هایش را محو کرد و این آیه را قرائت نمود که: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» [یوسف (۱۲): ۳]، سپس گفت: دل و قلب آدمی (بسان) ظرف است، ظرف دل خویش را از قرآن مملو سازید و از غیر آن فارغ بدارید.^۱

تمامی اشکالاتی که بر قول: حسبنا کتاب الله و قائل آن وارد است، بر این کلام نیز وارد است.^۲ وانگهی اگر این احادیث درباره نماز، روزه و مانند آن بود آیا او چنین اظهار نظری را روا می‌داشت یا می‌گفت: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» [الحشر (۵۹): ۷] اگر تبیین احکام شریعت بر عهده پیامبر (ص) است، آیا تبیین مصادیق «اهل البیت» در آیه تطهیر و «ذوی القربی» در آیه مودت و تفسیر این آیات و امثال آن بر عهده آن حضرت نیست؟!

فرمان خلیفه بر فرمان خدا مقدم است!

[۱۱۶۰ / ۳] هنگامی که مغیره بن شعبه حاکم کوفه شد، صعصعة بن صوحان را - که از امیرمؤمنان (ع) بسیار به نیکی یاد می‌کرد - خواست و در ضمن سخنانش به او گفت: ... وَإِيَّاكَ أَنْ يَبْلُغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ تَظْهَرُ شَيْئاً مِنْ فَضْلِ عَلِيِّ عِلَانِيَةً مَبَادَا بَشْنُومِ كَمَا فَضَائِلِ عَلِيٍّ رَأَى أَشْكَاراً بَيَانِ نَمُودَةِ أَيِّ! آنچه تو می‌گویی برای من مخفی نیست بلکه من بهتر از تو از فضائل و مناقب علی اطلاع دارم [!!] ولی خلیفه از ما خواسته است که نزد مردم از علی عیبجویی و بدگویی کنیم لذا ما به جهت تقیه آنچه را (از جانب خدا و پیامبر (ص)) مأمور شده‌ایم کنار گذاشته و آنچه را ناچاریم - برای دفع شرّ خلیفه - بیان می‌کنیم. اگر می‌خواهی فضائل او را نقل کنی برای

۱. تقیید العلم للخطیب البغدادي ۵۴ (طبعة دار احیاء السنة النبویة، ۱۳۹۵ هـ).

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۱۱.

واکنش ۱ / منع از نقل و تدوین / ۱۸۰۱

دوستان در منزل مخفیانه بگو، ولی این که بخواهی آشکارا در مسجد چیزی بگویی، اصلاً برای خلیفه قابل تحمل نیست و هیچ عذری را از ما نمی‌پذیرد.^۱

کاملاً روشن است که مغیره برای حفظ ریاستش - و نه به جهت انجام وظیفه و از باب تقیه - فضائل امیرمؤمنان علیه السلام را کتمان نموده و از آن حضرت بدگویی می‌نماید! و جالب آن که می‌گوید: من بهتر از تو از فضائل علی اطلاع دارم! آری، ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل (۲۷): ۱۴].

[۱۱۶۱ / ۴] ابن شهاب زهری می‌گوید: نزد عبدالملک بودم پرسید: می‌دانی پس از قتل علی بن ابی طالب در بیت المقدس چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: آری، گفت: بگو، من از جای خویش برخاستم و از پشت سر جمعیت کنار جایگاه او رفتم، خم شد (آهسته در گوش او) گفتم: هر سنگی که برداشته می‌شد زیر آن خون بود! عبدالملک به من گفت: کسی نمانده که این مطلب را بدانند جز من و تو. تأکید می‌کنم که نباید هیچ کس آن را از تو بشنود.

زهری می‌گوید: تا او زنده بود من آن را نقل نکردم.^۲

۱. رجوع شود به تاریخ طبری ۱۴۴/۴، کامل لابن الأثیر ۴۳۰/۳، مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۵۹.

۲. عن ابن شهاب، قال: قدمت دمشق وأنا أريد الغزو، فأتيت عبد الملك لأسلم عليه... فسلمت، ثم جلست، فقال لي: يا ابن شهاب، أتعلم ما كان في بيت المقدس صباح قتل علي بن أبي طالب؟ فقلت: نعم، فقال: هلم، فقممت من وراء الناس حتى أتيت خلف القبة، فحوّل إلي وجهه، فأحنا عليّ، فقال: ما كان؟ فقلت: لم يرفع حجر من بيت المقدس إلا وجد تحته دم، فقال: لم يبق أحد يعلم هذا غيري وغيرك، لا يسمعن منك أحد، فما حدثت به حتى توفي. (المستدرک للحاکم ۱۱۳/۳ و رجوع شود به الأحاد والمثاني ۱ / ۱۵۲، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۵۶۸ و ۵۵ / ۳۰۵، دلائل النبوة للبيهقي ۶ / ۴۴۱، الرياض النضرة ۳ / ۲۳۷، ذخائر العقبی ۱۱۵، إمتاع الأسماع ۱۲ / ۲۴۲ و ۱۴ / ۱۵۰، نظم درر السمطين ۱۴۸، جواهر المطالب ۲ / ۹۸ - ۹۹)

فروتنی اعمش از ترس

[۱۱۶۲ / ۵] عیسی بن یونس می گوید: من از اعمش فروتنی ندیده بودم مگر یک بار. او برای ما نقل کرد که علی (ع) فرمود: «من تقسیم کننده آتش هستم». اهل تسنن خبردار شدند، نزد او آمده و به او گفتند: آیا احادیثی که تأیید و تقویت رافضی ها و زیدیه و شیعیان است نقل می کنی؟ گفت: مطلبی شنیده بودم نقل کردم. گفتند: آیا هر چه شنیدی باید نقل کنی! آن روز من فروتنی اعمش را (از ترس مردم) دیدم.^۱

نمی گذارند من فضائل علی (ع) را نقل کنم!

[۱۱۶۳ / ۶] ابومعاویه می گوید: ما به اعمش گفتیم: این احادیث را نقل نکن. گفت: وقتی از من درخواست می کنند، چه کنم؟ ابومعاویه می گوید: روزی نزد او بودیم، کسی از او حدیث «علی (ع) تقسیم کننده دوزخ است» را درخواست کرد، من تنحج کردم (اشاره به آن که حواست را جمع کن)، اعمش در پاسخ به آن شخص گفت: این مرجئه نمی گذارند من فضائل علی (ع) را نقل کنم، آنها را از مسجد بیرون کنید تا من برای شما روایت نمایم.^۲

ممانعت از بجای گذاشتن سند مکتوب برای مهم ترین فضیلت!

فراموش نکنیم که در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر (ص) عمر بن خطاب - به بهانه دلسوزی برای اسلام و جلوگیری از تفرقه!! - از تدوین یکی از

۱. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۲۹۹/۴۲، الضعفاء عقیلی ۴۱۶/۳، لسان المیزان ۳ / ۲۴۷،

مقدمه محقق طباطبائی بر فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۵۹ - ۶۰.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۲۹۹ / ۴۲.

واکنش ۱ / منع از نقل و تدوین / ۱۸۰۳

مهم‌ترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری کرد و مانع نوشتن سندی شد که مانع گمراهی امت بود. ابن عباس از این کار به شدت ناراحت بود و چنان می‌گریست که ریگ‌های زمین خیس می‌شد!! ابن عباس می‌گفت: مصیبت واقعی همان جلوگیری از نوشتن مطالب پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۱

شما را به خدا یک بار دیگر مرور کنید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أنتوني [هلم / هلموا] بکتف [بکتاب] أکتب لکم کتاباً لن [لا] تضلّوا بعده أبداً».^۲

پس آن حضرت خواست با بجای گذاشتن یک نوشته و سند مکتوب مانع گمراهی امت شود ولی عمر بن خطاب، از یک سو بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله را و از سوی دیگر کافی بودن قرآن را بهانه قرار داد و به همراهی عده‌ای از صحابه که با او هم‌نوا شده بودند، با ایجاد اختلاف و سروصدا مانع نوشتن آن گردیدند!^۳

[۱۱۶۴ / ۷] در ضمن گفتگوی عمر و ابن عباس آمده است که: عمر ادعا داشت گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت علی رضی الله عنه مطالبی گفته ولی آن سخنان لا یشیت حجّة ولا یقطع عذراً یعنی به گونه‌ای نبوده که دلالتش بر خلافت او تمام باشد و بتوان بدان بر مخالفش احتجاج نمود و عذرش را برطرف کرد. عمر ادامه می‌دهد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری پیش از رحلتش می‌خواست به صراحت از علی نام ببرد (و خلافتش

۱. عن ابن عباس أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس ..! ثم بکی حتی خضب دمعہ الحصباء [الحصی] ... (صحیح البخاری ۴ / ۳۱، ۶۵-۶۶)

و فی روایة: فکان یقول ابن عباس: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین أن یکتب لهم ذلك الكتاب لاختلافهم [من اختلافهم] ولغظهم. (صحیح البخاری ۵ / ۱۳۸ و ۹ / ۷ و ۱۶۱ / ۸) و فی لفظ: إن الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین کتابه. (صحیح البخاری ۱ / ۳۷)

۲. صحیح البخاری ۱ / ۳۷ و ۴ / ۳۱، ۶۶ و ۵ / ۱۳۷ و ۷ / ۹ و ۸ / ۱۶۱.

۳. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۰۶ «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله».

را رسماً اعلام کند) ولی من از روی دلسوزی برای حفظ اسلام مانع شدم!
سپس عمر سوگند یاد می‌کند که: قریش هیچ‌گاه (زیر بار خلافت او
نمی‌رود و) بر او اتفاق نظر نخواهد داشت. اگر او عهده‌دار خلافت
شود عرب از هر سو بر او شورش خواهد نمود.^۱

* در دفتر نخست صفحه ۴۴۶ نهی از نقل حدیث منزلت گذشت .

* و در روایت شماره ۱۱۲۵ گذشت که خالد بن عبدالله قسری - از حاکمان
بنی امیه - به ابن شهاب زهری اجازه نداد درباره سیره علی! بن ابی طالب
صلوات‌الله‌علیه چیزی بنویسد .

* و در روایت شماره ۱۲۷۴ آمده است که : ناصبی‌ها نمی‌گذارند من در
مسجد جامع فضائل اهل بیت (ع) را نقل کنم .

۱ . انّ عمر قال لابن عباس : يا عبد الله ! عليك دماء البدن ان كنتنيتها .. هل بقي في نفسه [أي في
نفس امير المؤمنين (ع)] شيء من أمر الخلافة ؟ قلت : نعم . قال : أيزعم أنّ رسول الله (ص) نصّ
عليه ؟ قلت : نعم ، وأزیدك سألت أبي عمّا يدّعيه ، فقال : صدق . فقال عمر : لقد كان من
رسول الله (ص) في أمره ذرّو من قول لا يثبت حجّة ولا يقطع عذراً ، ولقد كان يربّع [يزيغ] في أمره
وقتاً ما ، ولقد أراد في مرضه أن يصرّح باسمه فمنعت من ذلك إشفافاً وحيطةً على الإسلام !!
لا وربّ هذه البنية لا تجتمع عليه قریش أبداً ، ولو وليها لانتقضت عليه العرب من أقطارها .. فعلم
رسول الله (ص) أنّي علمت ما في نفسه فأمسك ، وأبى الله إلا إمضاء ما حتم!

ذکر هذا الخبر أحمد بن أبي طاهر في تاريخ بغداد مسنداً . (شرح ابن أبي الحديد ۲۰/۱۲ - ۲۱ ،
بحار الأنوار ۵۵۵/۳۰ - ۵۵۶ ، و ۱۵۶/۳۸)

نگارنده گوید : الذرّو من الكلام كأنه طرف من الخبر كما في كتاب العين ۱۹۳/۸ ، وفي لسان
العرب ۲۸۶/۱۴ : وأتانا ذرّو من خبر : وهو اليسير منه .

شایان ذکر است که این کتاب تاریخ بغداد از احمد بن ابی طاهر خراسانی بغدادی معروف به
ابن طیفور (متوفی ۲۸۰) صاحب کتاب بلاغات النساء است که گفته شده اولین تصنیف در تاریخ
بغداد می‌باشد . (مراجعه شود به کشف الظنون ۱/ ۲۸۸ ، الأعلام للزکلی ۱/ ۱۴۱)

کتمان فضائل

قال الله تعالى : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ [البقرة (۲) : ۱۵۹].^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾
* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾ [البقرة (۲) : ۱۷۴ - ۱۷۵].^۲

سعی و تلاش مخالفان در کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام و امتناع از نقل آن قابل انکار نیست ، عده‌ای از روی ترس یا طمع و برخی از روی حسادت، دشمنی و گاهی به بهانه مصلحت‌اندیشی .

- ۱ . کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما نازل کرده‌ایم، پس از آن‌که در کتاب بیان نموده‌ایم، پنهان می‌سازند، خدا آنها را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان (نیز) آنها را لعنت می‌کند .
- ۲ . کسانی که آنچه را که خدا نازل کرده از کتاب کتمان می‌کنند در برابر بهایی ناچیز، آنان جز آتش نمی‌خورند، و خدا در قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و (از آلودگی) پاکشان نمی‌کند و عذابی دردناک خواهند داشت . آنان کسانی هستند که گمراهی را به هدایت و عذاب را به آمرزش خریده‌اند ، چقدر بر آتش شکبیا هستند !

[۱ / ۱۱۶۵] گذشت که ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) در ضمن کلامی گفته:

بسیاری از دانشمندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرم الله وجهه امتناع ورزیدند و وظیفه خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند.^۱

[۲ / ۱۱۶۶] ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

شگفتا از جماعتی که به جهت منزلت عمار تردید برایشان حاصل شود نه از جایگاه و منزلت علی علیه السلام!

استدلال کنند که حق با عراقیان است (نه شامیان) چون عمار با آنهاست، ولی توجّهی به بودن امیرالمؤمنین علیه السلام ندارند!

از این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «عمار را گروه تجاوزگر خواهد کشت» به وحشت افتند،^۲ ولی کلام آن حضرت درباره علی علیه السلام هیچ هراسی در آنها ایجاد نکند که فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه...»، و فرمود: «لا یحبّک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق...»!

۱. و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدّثوا بفضائله کرم الله وجهه أو یظہروا ما یجب له . کتاب الاختلاف فی اللفظ والردّ علی الجهمیة والمشبّهة ۳۴ - ۳۶

۲. به نظر می‌رسد این کلام اشاره به روایتی باشد که نواده خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین می‌گوید: جدّم در جمل دست به سلاح نبرد تا آن‌که در صفین دید عمار کشته شد، پس جنگید تا کشته شد: ما زال جدی کافاً سلاحه یوم الجمل حتی قتل عمار بصفین فسلّ سیفه فقاتل حتی قُتل ، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «تقتل عمار [تقتله] الفئّة الباغیة». (مسند أحمد ۵ / ۲۱۴ - ۲۱۵ ، مجمع الزوائد ۷ / ۲۴۲ ، الاستیعاب ۲ / ۴۴۸ و رجوع شود به عمدة القاری ۱۴ / ۱۰۴) قال محمد بن زکریا الغلابی: سمعت رجلاً یقول لابن عائشة: تزعمون أن أویساً لم یکن مع علی! فقال ابن عائشة: فإنما [فأیها ظ] خیر أویس أو علی؟! (تاریخ مدینة دمشق ۹ / ۴۵۳). وابن عائشة: هو عبد الرحمن بن عبید الله بن محمد بن حفص التیمی (المتوفی ۲۲۷) . (الأعلام للزکلی ۳ / ۳۱۵)

این حاکی از آن است که قریش از ابتدای کار بنا را بر آن گذاشتند که یادی از علی علیه السلام نشود، فضائل و مناقبش مخفی و ویژگی‌هایش پوشیده و مستور بماند تا جایگاه او فراموش شود و فضیلت او از ذهن‌ها محو گردد.^۱

[۱۱۶۷ / ۳] در ضمن گزارشی آمده است: عمر بن عبدالعزیز به پدرش گفت: تو در خطابه فصیح‌ترین خطیب هستی چرا هنگامی که می‌خواهی این مرد - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - را لعن و نفرین کنی زبانت لکنت می‌گیرد؟! پدرش در پاسخ گفت: پسر من، اگر فضائلی که من از این مرد می‌دانم، این مردم می‌دانستند هیچ کس حاضر نبود از ما تبعیت نماید.^۲

نگارنده گوید: ممکن است از ربط پاسخ با پرسش این مطلب نیز استفاده شود که از جمله اهداف بنی‌امیه از لعن و نفرین و جسارت به امیرالمؤمنین علیه السلام کتمان فضائل آن حضرت بود، به این‌که شأن آن حضرت را به گونه‌ای پایین بیاورند که کسی به فضائلی که نقل می‌شود اعتنایی نکند و اصلاً برایش قابل قبول نباشد، چنان‌که معاویه به این نکته تصریح کرده است.^۳

تعجب و پرسش از فضائل

کیفیت پرسش راویان و تعجب آنان از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی حکایت از خفقان حاکم بر اجتماع و پوشیده بودن فضائل آن حضرت دارد.

۱. شرح ابن ابی الحدید ۸ / ۱۷ - ۱۸.

۲. یا بنی، إن من تری تحت منبرنا من أهل الشام وغیرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما یعلمه أبوک لم یتبعنا منهم أحد. (شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۵۹)

۳. قالوا للمعاویة: إنک قد بلغت ما أمّلت، فلو کففت عن لعن هذا الرجل، فقال: لا والله حتی یربو علیه الصغیر، ویهرم علیه الکبیر، ولا یذکر له ذاکر فضلاً. (شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۵۷)

[۱۱۶۸ / ۴] کسی از براء بن عازب پرسید: «أشهد عليّ علیه السلام بديراً؟ آیا علی در جنگ بدر حضور داشت؟! او پاسخ داد: «وبارز و ظاهر» (آری) و با دشمن مبارزه کرد و بر آنان غالب گردید.^۱

پس با آن که اولین مبارزه‌ای که در اسلام واقع شد بین امیرالمؤمنین علیه السلام و سران مشرکین در جنگ بدر بوده و آیه شریفه هم درباره آن نازل شده باز برای مردم مخفی مانده به گونه‌ای که نیاز به سؤال دارد!

[۱۱۶۹ / ۵] عبدالله بن علقمه به ابوسعید خدری گفت: آیا درباره علی فضیلتی شنیده‌ای؟ او قضیه غدیر را بازگو کرد. عبدالله با تعجب پرسید: تو خودت این حدیث را شنیدی؟!^۲

[۱۱۷۰ / ۶] کسی با تعجب به سعد بن ابی وقاص گفت: تو خودت حدیث منزلت را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟!^۳

[۱۱۷۱ / ۷] دیگری - به صورت استفهام انکاری - از سعد پرسید: این حدیثی که درباره علی نقل می‌شود چیست؟! سعد پرسید: کدام حدیث؟! گفت: حدیث منزلت: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى ...» سعد بن ابی وقاص پاسخ داد: درست است، من خودم آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی فرمود، آیا جای انکار دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب و برتر و بالاتر از آن را به علی بفرماید؟!^۴

۱. صحیح البخاری ۷/۵، اسد الغابة ۴/۲۰، تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۶۹، در فتح الباری ۷/۲۳۲

به نقل از نسخه اسماعیلی افزوده: آری حقیقت دارد!

۲. هل سمعت [شهدت] لعلی مقبة؟ (التاریخ الكبير للبخاری ۴/۱۹۳، تاریخ مدینه دمشق ۲۲۸/۴۲ - ۲۲۹)

۳. صحیح مسلم ۷/۱۲۰، رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۴۴۳، ۴۴۵.

۴. یا أبا إسحاق ما حدیث یذکر الناس عن علی؟! قال: وما هو؟ قال: «أنت مني بمنزلة هارون من

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۰۹

[۱۱۷۲ / ۸] شخصی زید بن ارقم را قسم داد که : تو خودت حدیث غدیر را شنیدی؟! زید قسم خورد که آری ، خودم شنیدم.^۱

[۱۱۷۳ / ۹] دیگری چهار بار زید را قسم داد : آیا پیامبر ﷺ چنین مطلبی را - یعنی حدیث غدیر را - بر زبان آورد؟!^۲

[۱۱۷۴ / ۱۰] ابوالطفیل - که آخرین صحابی و از بزرگان تابعین است^۳ - مناشده به غدیر را از زبان امیرالمؤمنین ﷺ شنیده ولی تردیدی در ذهنش باقی مانده بود؛ لذا با تعجب آن را برای زید بن ارقم بازگو نمود، زید به او گفت : چه چیزی برای تو دشوار آمده که نمی توانی آن را بپذیری؟! من خودم این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدم.^۴

چرا باید ابوهریره را سوگند دهند که: تو را به خدا آیا حدیث غدیر را از پیامبر ﷺ شنیدی؟!

→ موسی ... » قال : نعم سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي : « أنت مني كهارون من موسى ... » ما تنكر أن يقول لعلي هذا وأفضل من هذا؟! (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۵۷)

۱ . ینابیع الموده ۲۸۳/۲ . وروی ابن عساکر - بسنده - عن أبي عبد الله الشامي ، قال : بینا أنا جالس عند زید بن أرقم - وهو جالس في مجلس بني الأرقم - فجاءه رجل من مراد علی بغلة ، فقال : في القوم زید ؟ فقال القوم : نعم ، هذا زید ، فقال : أنشدكم الله الذي لا إله إلا هو هل سمعت رسول الله ﷺ يقول : « من كنت مولاه فإن علياً مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه » ؟ قال : نعم . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۱۶)

۲ . فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۲۲ شماره ۱۷۰ (تحقیق محقق طباطبائی) .

۳ . او هنگام وفات پیامبر ﷺ حدود ۸ سال داشته است .

۴ . قال أبو الطفيل : فخرجت كأن في نفسي شيئاً ، فلقيت زید بن أرقم فقلت له : إني سمعت علياً ﷺ يقول كذا وكذا ، قال : فما تنكر؟! قد سمعت رسول الله ﷺ يقول ذلك له . (مراجعہ شود به مسند أحمد ۴ / ۳۷۰ ، الأحاديث المختارة ۲ / ۱۷۳ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۵ ، البداية والنهاية ۵ / ۲۳۱ و ۳۸۳ / ۷) قال الهيثمي : رواه أحمد ، ورجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة ، وهو ثقة . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۴) ،

[۱۱ / ۱۱۷۵] کسی به ابوهریره گفت: تو را به خدا سوگند اگر حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، حاضری آن را برای من نقل کنی؟! تو را به خدا آیا شنیدی که حضرت فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ او پاسخ داد: بارالها، آری.^۱

[۱۲ / ۱۱۷۶] جمیع بن عمیر حدیث رایت و حدیث اخوت (پیمان برادری)^۲ را از ابن عمر نقل کرد، کثیر النواشگفت زده پرسید: تو گواهی می‌دهی که ابن عمر چنین مطالبی را نقل کرد؟ جمیع بن عمیر سه مرتبه سوگند یاد کرد که آن را از ابن عمر شنیده است!^۳

[۱۳ / ۱۱۷۷] عبدالله بن نجی نقل کرد که امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر فرمود: من سالها قبل از بقیه مردم با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارده‌ام. راوی می‌گوید: سه مرتبه به عبدالله گفتم: اگر جز این باشد (و دروغ بگویی) گوش‌هایت کر گردد! گفت:

۱. کشف الاستار ۳ / ۱۸۶ - ۱۹۲، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۳۰۳/۲ شماره ۱۹۰۳، مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۵ - ۱۰۶.

ولی در این مصادر دنباله روایت را نقل نکرده‌اند که سائل به ابوهریره گفت: فأشهد بالله لقد واليت عدوه، وعاديت وليه. ثم قام عنه. (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۶۸) وقال ابن أبي شيبة الكوفي: فقال الشاب: أنا منك بريء، أشهد أنك قد عاديت من والاه، وواليت من عاداه! قال: فحصبه الناس بالحصاء. (المصنف ۷ / ۴۹۹)

یعنی: من از تو بیزارم، گواهی می‌دهم که تو با دوست خدا دشمنی و با دشمنش دوستی کرده‌ای! این سخن را گفت و مجلس را ترک نمود. و بنابر نقل ابن ابی شیبۀ: مردم او را سنگباران کردند. تعجب از حافظ ابویعلی موصلی است که مطلب را از ابن ابی شیبۀ نقل کرده ولی آخر روایت را حذف کرده است! (مسند ابی یعلی ۱۱ / ۳۰۷، و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۳۲، البداية والنهاية ۵ / ۲۳۲، السيرة النبوية ۴ / ۴۲۵)

۲. رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت‌های شماره ۹ و ۱۳.

۳. قلت: فأنت تشهد بهذا على ابن عمر؟! قال: نعم، قال: فشهد - ثلاث مرّات - بالله الذي لا إله إلا هو لسمعه من ابن عمر. (تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۹۶)

(آری) اگر جز این باشد گوش‌هایم کر گردد!^۱

[۱۴ / ۱۱۷۸] عمرو بن ثابت می‌گوید: یک سال نزد ابواسحاق سبعی رفت و آمد داشتم و از او درخواست می‌کردم که خطبه امام حسن علیه السلام مجتبی پس از وفات امیرالمؤمنین علیه السلام را برایم نقل کند ولی او امتناع می‌ورزید!^۲

[۱۵ / ۱۱۷۹] ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری بصری بغدادی (متوفی ۳۲۳) صاحب کتاب سقیفه و فدک از نوفلی نقل می‌کند که ابی بن کعب می‌گفت: سعد بن عباده - روزی پس از سقیفه - از علی علیه السلام یاد نمود و در ضمن آن کلامی گفت که دلالت بر ولایت (و خلافت) آن حضرت داشت - نوفلی می‌گفت: من آن مطلب را از یاد برده‌ام! - قیس، پسر سعد بن عباده (خشمناک گردید و) به پدرش گفت: تو این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای و باز دنبال خلافت هستی و یارانانت (در سقیفه) ندای: منّا امیر و منکم امیر سر می‌دهند! به خدا سوگند دیگر یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت.^۳

۱. قال عبد الله بن نُجَی [الحضرمی]: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام على المنبر ... يقول: صلّيت مع رسول الله صلی الله علیه و آله سنين صلاة قبل أن يصليّ معه أحد .
وقال زكريا: قلت لعبد الله بن نُجَی: وإلّا فصمت أذناك [ثلاثاً] قال: وإلّا فصمت أذناي. (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۴)

۲. مقاتل الطالبين ۳۲، شرح ابن أبي الحديد ۱۶ / ۲۹ - ۳۰.
نگارنده گوید: این خطبه تحت عنوان «ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه گذشتگان و آیندگان» گذشت. (رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت شماره ۲۰)

۳. وقال أبو بكر: وحدثني أبو الحسن علي بن سليمان النوفلي، قال: سمعت أياً يقول: ذكر سعد ابن عبادة يوماً علياً عليه السلام بعد يوم السقيفة، فذكر أمراً من أمره - نسيه أبو الحسن! - يوجب ولايته، فقال له ابنه قيس بن سعد: أنت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول هذا الكلام في علي بن أبي طالب ثم تطلب الخلافة ويقول أصحابك: منّا امير و منكم امير! لا كلمتك - والله - من رأسي بعد هذا كلمة أبداً. (شرح ابن أبي الحديد ۶ / ۴۴)

از این گزارش دو مطلب استفاده می‌شود که هر دو مربوط به کتمان فضائل امیرالمؤمنین (ع) است:

۱. صحابه با آن که نصّ بر خلافت امیرالمؤمنین (ع) را می‌دانستند، با آن مخالفت نموده و از یاری آن حضرت دست برداشتند و به دنبال ریاست و خلافت بودند.

۲. مطلبی که مدار روایت بر آن بوده نقل نشده و راوی می‌گوید: آنچه پیامبر (ص) درباره ولایت امیرالمؤمنین (ع) فرمود، من از یاد برده‌ام؟!^۱

کتمان معاویه

[۱۱۸۰ / ۱۶] معاویه در نامه‌ای به امیرمؤمنان (ع) نوشت: مرا فضائل فراوانی است، پدرم در جاهلیت بزرگ قوم خویش بود و من پس از اسلام پادشاه شده‌ام. من دایی مؤمنان و نویسنده وحی هستم!

امیرمؤمنان (ع) فرمود: پسر هند جگرخوار بر من فخرفروشی می‌کند که فضائل دارد! غلام بنویس، و اشعاری سرود که:

وحمزة سيّد الشهداء عمي	محمد النبيّ أخي وصهري
يطير مع الملائكة ابن أُمي	وجعفر الذي يمسي ويضحي
مسطو لحمها بدمي ولحمي	وبنت محمد سكاني وعرسي
فأَيُّكم له سهم كسهمي	وسبطا أحمد ولدائي منها
صغيراً ما بلغت أوان حلّمي	سبقتكم إلى الإسلام طرّاً

۱. البته ممکن است راوی تقیه کرده یا دیگران فراموشی را به او نسبت داده باشند.

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۱۳

پیامبر ﷺ برادر و پدرزن من و حمزه سیدالشهدا علیه السلام عموی من است.
جعفر که با فرشتگان (در بهشت) همواره پرواز می کند فرزند مادر من است.
دختر پیامبر ﷺ همسر من و گوشت و خورش با من آمیخته است.
دو سبط پیامبر ﷺ فرزندان من از فاطمه علیها السلام هستند، کدام یک از شما چنین
بهره‌ای دارد؟! من پیش از همه شما به اسلام گرویدم در حالی که هنوز به سن
بلوغ نرسیده بودم.

هنگامی که نامه به دست معاویه رسید فرمان داد آن را مخفی کنند، مبادا اهل شام
از مضمون آن مطلع شوند و به آن حضرت تمایل پیدا کنند.^۱

کتمان بنی امیه

[۱۷ / ۱۱۸۱] ابوجعفر اسکافی (متوفی ۲۴۰) در ضمن کلام مفصلی
می گوید: بنی امیه در طول مدتی که سر کار بودند ، در خاموش کردن نور علی و
خاندانش علیهم السلام و به دست فراموشی سپردن نام آنان و پنهان نمودن فضائل، مناقب و
سوابق درخشان آنها هیچ کوتاهی نداشتند. مردم را به دشنام و ناسزا و لعن آنان بر
منابر و ادار کردند تا جایی که فقیه، محدث، قاضی و متکلم را به شدت و به
مجازات های سخت تهدید می کردند که مبادا چیزی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کند.

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۲۱، الوافی بالوفیات ۲۱ / ۱۸۴ معجم الأدباء ۱۴ / ۴۸ و مصادر دیگر،
رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۱۰ - ۵۱۱ روایت شماره ۲۹۰.
وزاد الصالحی الشامی فی سبیل الهدی والرشاد ۱۱ / ۳۰۱ فی آخرها:
وأوجب لي الولاء معاً [حقاً] علیکم رسول الله یوم غدیر خم
وزاد بعضهم - مثل محمد بن طلحة الشافعی فی مطالب السؤل ۶۲ -:
فویل ثم ویل ثم ویل لمن یلقى الإله غداً یظلم

کار به جایی رسیده بود که اگر محدّثی می‌خواست از امیرمؤمنان علیه السلام مطلبی نقل کند یا چیزی درباره آن حضرت بگوید می‌گفت: «مردی از قریش گفته است» یا «مردی از قریش چنین کرد» و جرأت این‌که نام آن حضرت را بر زبان جاری کند نداشت. آنها در صدد آن بودند که فضائل آن حضرت را به هر نحو ممکن، توجیه و تأویل و انکار کنند (و در آن شبهه وارد نمایند) ولی روز به روز بر قوّت، عظمت، روشنی و نورافشانی آن فضائل افزوده می‌شد.

گاهی حاکمی از روی هوا و هوس نظری می‌دهد و مردم را به آن وادار می‌کند، و مردم چنان به آن عادت می‌کنند که چیزی جز آن نمی‌شناسند، مانند حجاج که با تهدید مردم را به قرائت عثمان وادار کرد. با آن که حکومت او حدود ۲۰ سال بیشتر نبود ولی عراقیان بر آن اتفاق کردند به گونه‌ای که اگر قرائتی دیگر نزد آنان خوانده می‌شد اصلاً با آن آشنایی نداشتند و آن را مستهجن و قبیح می‌شمردند و این‌گونه است که در خفقانی که توسط دولت‌ها ایجاد می‌شود، بدعت جای سنت را می‌گیرد.

حجاج و دیگر خلفا و حاکمان بنی‌امیه بر کتمان فضائل و محاسن امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندانش بیشتر تأکید داشتند تا اسقاط قرائت دیگران و ترویج قرائت عثمان؛ زیرا آن قرائت‌ها تأثیری در تزلزل ارکان سلطنت و حکومت آنها نداشت (بر خلاف فضائل اهل بیت علیهم السلام). ولی با تمام تأکیدی که در این امر داشتند مشیّت خدا بر آن قرار گرفت که روز به روز امر ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و خاندانش روشن‌تر و نورانی‌تر، محبّتش در بین مردم افزون‌تر، یاد و نامش مشهورتر و معروف‌تر، حجّت و دلایل حقانیتش قوی‌تر و واضح‌تر، فضیلتش ظاهرتر و شأن و قدرش عظیم‌تر گردد.^۱

۱. شرح ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۱۹ - ۲۲۳ (با تلخیص).

کتمان فضائل از ترس بنی‌امیه

[۱۱۸۲ / ۱۸] ابن اثیر از اوزاعی^۱ نقل کرده: هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام آوردند، یکی از شامیان به آن حضرت و پدر بزرگوارش علیهما السلام نفرین کرد، یکی از صحابه به نام وائله که حاضر بود از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند من همیشه دوستدار علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بوده و هستم، از آن زمان که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان چه می‌فرماید. من دیدم که آن حضرت - در خانه امّ سلمه - امام حسن علیه السلام را بر زانوی راست نشانید و بوسید، امام حسین علیه السلام را بر زانوی چپ نشانید و بوسید، فاطمه علیها السلام را پیش رو نشانید و علی علیه السلام را صدا زد و درباره آنها آیه تطهیر را قرائت فرمود که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳].

ابن اثیر پس از نقل روایت فوق می‌نویسد:

گویند که اوزاعی در فضائل اهل‌بیت علیهم السلام جز این روایت، چیزی نقل نکرده و هم‌چنین زهری فقط یک روایت نقل کرده؛ زیرا آن دو از بنی‌امیه می‌ترسیدند!^۲

[۱۱۸۳ / ۱۹] مالک بن دینار از سعید بن جبیر پرسید: پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله (در جنگ‌ها) چه کسی بود؟ سعید نگاهی (تند) به او کرد و گفت: گویا تو آسوده‌خاطر هستی؟! مالک از این برخورد ناراحت شد. بعد از مدتی این مطلب را با دوستان سعید در میان گذاشت (که چرا او پاسخ مرا نمی‌دهد) آنها گفتند: او از ترس حجاج به خانه خدا پناهنده شده بود (و نمی‌توانست پاسخ دهد)، الان از او بپرس. مالک با سعید روبرو شد و پرسش خود را تکرار کرد، او پاسخ

۱. صفحه ۱۷۵۶ اشاره‌ای به شرح حال او شد.

۲. أسد الغابة ۲ / ۲۰.

داد : من از ابن عباس شنیدم که پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بود.^۱
و گذشت که کسی به حسن بصری گفت : چرا از مدح و ستایش علی امتناع می کنی ؟ پاسخ داد : در زمانی که از شمشیر حجّاج خون می چکد، چگونه می توان چنین سخنانی را بر زبان جاری نمود؟!^۲

کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیاپرستی !

پیش از این اشاره داشتیم به این که ابن شهاب زهری به جهت دنیاطلبی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را کتمان نموده،^۳ برخی از موارد کتمان او در نقل وقایع ذیل بوده است :

کتمان نام کاتب عهدنامه در صلح حدیبیه در برخی از روایاتش ،
سکوت از تبلیغ آیات ابتدای سوره توبه ،
سکوت از حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در نبرد احد و حتی سکوت از شهادت حضرت حمزه علیه السلام ،

۱ . عن أحمد بن جعفر القطيعي ، حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل ، حدّثني أبي ، حدّثنا سيار بن حاتم ، حدّثنا جعفر بن سليمان ، حدّثنا مالك بن دينار ، قال : سألت سعيد بن جبیر ، فقلت : يا أبا عبد الله من كان حامل راية رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ قال : فنظر إليّ وقال : كأنك رخيّ البال ! فغضبتُ ، وشكوتُهُ إلى إخوانه من القراء ، فقلت : ألا تعجبون من سعيد إنّي سألته من كان حامل راية رسول الله صلی الله علیه و آله ، فنظر إليّ وقال : إنك لرخيّ البال ، قالوا : إنك سألته وهو خائف من الحجّاج ، وقد لاذ بالبيت ، فسله الآن ، فسألته ، فقال : كان حاملها علي علیه السلام [علیه السلام] ، هكذا سمعته من عبد الله بن عباس . قال الحاكم النيسابوري : هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه . (المستدرک ۳ / ۱۳۷ ، و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۱۳ شماره ۲۸۵ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۴۶ - ۸۴۷ شماره ۱۱۶۳ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزی ، الرياض)

و صی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به حُسن و اعتبار آن نموده است .

۲ . كيف وسيف الحجّاج يقطر دماً؟! (العثمانية للجاحظ ۲۹۳ ، شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۳۱)

۳ . رجوع شود به آنچه صفحه ۱۷۴۵ - ۱۷۴۷ تحت عنوان : «دنياطلبی» درباره زهری گذشت .

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۱۷

سکوت از حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در نبرد خندق (احزاب) و کشتن عمرو بن عبدود ،

سکوت از حضور در واقعه بنی قریظه ،

سکوت از حضور در نبرد خیبر و قتل مرحب ،

سکوت از حضور حضرت در عمرة القضاء ،

سکوت از حضور حضرت در نبرد حنین ،

سکوت از لیلۃ المبیت و نیز سکوت از هجرت با پیامبر صلی الله علیه و آله ،

سکوت از حدیث منزلت در غزوه تبوک و ...^۱

پس با آن که فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مشاهد مشهور بوده ولی او حاضر نشده آن را نقل نماید.^۲

امتناع شعبه از نقل فضائل از ترس شیعه شدن حاضرین !

[۱۱۸۴ / ۲۰] شعبه بن الحجاج - که نزد عامه امیرالمؤمنین علیه السلام فی الحدیث بشمار می رود!^۳ - می گوید: حکم بن عتیبه از عبدالرحمن بن ابی لیلی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام [علیه السلام] برای من نقل کرد که آن را از من نشنیده اید، اگر آن را نقل کنم همه شما رافضی خواهید شد !

۱. رجوع کنید به روایات زهری در المصنف عبدالرزاق صنعانی ۳۳۰/۵ - ۳۹۷.

این نکته از موسوعه عبدالله بن عباس للسیّد محمد مهدی الخراسان ۱ / ۲۸ - ۲۹ استفاده شد.

۲. قال السیوطی: وأحواله فی الشجاعة وأثاره فی الحروب مشهورة... وله فی جمیع المشاهد آثار مشهورة. (تاریخ الخلفاء ۱۸۴)

۳. همه ارباب تراجم و رجال این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده اند. به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء ۷ / ۲۰۲، تقریب التهذیب ۱ / ۴۱۸.

و بنا بر نقلی (از شدت وجد و سرور): به رقص در می آید! به خدا سوگند هیچ‌گاه آن را از من نخواهید شنید.^۱

بنا بر نقل خطیب بغدادی، شعبه به کیسه‌ای که به سقف آویزان بوده اشاره کرده و سپس گفته: ترون ذلك الجراب؟ والله لقد كتبتُ فيه عن الحكم، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي علیه السلام، عن النبي صلی الله علیه و آله [ما] لو حدثتكم به لرقصتم.^۲

۱. بنا بر نقل اول، مخاطب او اهل تسنن بوده‌اند که شعبه نخواستند از حقیقت باخبر شوند. و بنا بر نقل دوم مخاطب او کسانی بوده‌اند که از شنیدن فضائل مولا شاد و مسرور می‌شده‌اند، شیعیان یا سنیانی که تعصب نداشته‌اند. در هر صورت، مطلب به چند صورت نقل شده: (لترقصتم)، (ترقصتم) یا: (لترقصتم) و (لرقصتم) چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: حدّثني محمد بن عبد الله، قال: حدّثنا أبو داود، عن شعبة، قال: لقد حدّثنا الحكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي علیه السلام [بشيء] لو حدثتكم لرقصتم، والله لا تسمونه [لا تسمعون ظ] مني أبداً. و حدّثنا به محمود بن غيلان مثله، وقال: (لترقصتم)، قال أبو عبد الرحمن: وهو أشبه. (العلل لأحمد بن حنبل ۳ / ۳۵۴ - ۳۵۵)

وفي حلية الأولياء ۷ / ۱۵۷: لو حدثتكم به لرقصتم، والله لا حدّثتكموه. أخبرنا محمد بن جعفر الإمام والهيثم بن خلف، ومحمد بن الحسين بن مكرم، قالوا: أخبرنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو داود، أخبرنا شعبة، قال: حدّثني الحكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي بن أبي طالب علیه السلام [بحدیث] عن النبي صلی الله علیه و آله، ولو حدّثتكم به لترقصتم كلکم، والله لا تسمعون مني أبداً... وأظنّ ابن مكرم قال: لترقصتم كلکم. (الکامل لابن عدی ۱ / ۶۹) نگارنده گوید: ظاهراً ابن مكرم گفته: (لترقصتم)؛ زیرا (لترقصتم) تکرار متن سابق است و با آن تفاوتی ندارد. شاهد مطلب آن که در کتاب المخلصیات لأبي طاهر المخلص (المتوفى ۳۹۳) ۱۳۲/۱ - ۱۳۱ روایت شماره ۵۹ آمده: حدّثنا عبد الله، حدّثنا محمود، حدّثنا أبو داود، قال: حدّثنا شعبة، قال: حدّثني حکم بن عتيبة، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن علي بن أبي طالب علیه السلام، عن النبي صلی الله علیه و آله بحدیث لو حدّثتكم ترقصتم كلکم. قال شعبة: والله لا سمعتموه مني أبداً.

۲. قال البرقاني: قرأت علی أبي القاسم بن النخاس: حدّثکم محمد بن محمد بن سليمان، حدّثني محمد بن يزيد الأسفاطي، قال: سمعت أبا داود الطيالسي يقول: كنّا عند شعبة بن الحجاج في البيت، وجراب معلق، فالتفت فإذا هو في السقف، فقال: ... إلى آخره. (تاریخ بغداد ۹ / ۲۶۱)

بنابر این نقل ، احتمال دارد که مطالب در این زمینه بیش از یک حدیث بوده است .

تذکر دو نکته :

نکته اول : با تأمل در نقل‌های مختلف این روایت - که در متن و پاورقی گذشت - روشن می‌شود که بر سر همین مطلب ناگفته چه بلاهایی آمده و دستخوش تحریف‌های لفظی متعدد واقع شده است!
نکته دوم : گویند : شعبه پیش از ورود به بصره رافضی بوده و اهل بصره گفته‌اند : ما باعث تغییر عقیده او شدیم!^۱
شاید سماع این روایت مربوط به دوران پیشین او باشد .

برخورد بخاری و مسلم با روایات فضائل^۲

بخاری از اقیانوس بی‌کران فضائل امیرمؤمنان علیه السلام به کمتر از نمی‌اکتفا کرده و

- ۱ . حدثنا يزيد بن زريع ، قال : قدم علينا شعبة البصرة ، ورأيه رأي سوء خبيث - يعني الترفض - ، فما زلنا به حتى ترك قوله ورجع وصار معنا ! (تاریخ بغداد ۹ / ۲۶۱)
- ۲ . آنچه در متن می‌آید با قطع نظر از اشکالی است که بر بخاری وارد است که فراوان روایات را نقل به معنا کرده و از دقت در نقل برخوردار نیست ، بویژه نسبت به مطالبی که تعمد دارد مطابق میلش کم و زیاد کند !
قال ابن حجر : وكان من رأي المصنف جواز اختصار الحديث والرواية بالمعنى ... وإيثار الأغمض على الأجلی [!!] (فتح الباري ۱ / ۱۴)
وقال أحمد بن أبي جعفر، والي بخارى: قال لي محمد بن إسماعيل: ربّ حديث سمعته بالبصرة كتبه بالشام، وربّ حديث سمعته بالشام كتبه بمصر! فقلت له: يا أبا عبد الله، بتمامه [بكماله]؟! فسكت . (تاریخ بغداد ۲ / ۱۱ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۲ / ۶۵ ، سیر اعلام النبلاء ۱۲ / ۴۱۱ ، مقدمه فتح الباري ۴۸۸ ، تغلیق التعلیق ۵ / ۴۱۷)

فقط به چند فضیلت که به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد بسنده و فضائلی را که به سند صحیح نزد او موجود بوده پنهان کرده است.

او هم - مثل دیگران ! - تلاش می‌کند که در حدّ امکان امیرمؤمنان علیه السلام را همسان با دیگر صحابه معرفی نماید و وانمود کند که آنها در فضائل با آن حضرت مشترک هستند و هیچ کم و کاستی از او ندارند. لذا می‌گوید: عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت از علی راضی بود.^۱ یعنی او یکی از چند نفری است که این فضیلت را داشته و این اختصاص به امیرمؤمنان علیه السلام ندارد!

او در پرچمداری امیرمؤمنان علیه السلام در خبیر دو روایت نقل کرده که در اولین روایت، جمله «يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله» حذف شده با آن که مسلم همین روایت را با همین سند آورده و قسمت مذکور - که در بخاری حذف شده - در آن موجود است.

یک نگاه اجمالی و گذرا به کتاب المغازی در صحیح بخاری و ابواب مغازی در کتاب الجهاد صحیح مسلم برای اهل انصاف کافی است که به بی‌انصافی مؤلفان این دو کتاب حکم کنند؛ زیرا در سرتاسر این دو بخش، از پرونده درخشان امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ‌ها به ندرت چیزی دیده می‌شود و مدال‌های افتخار بزرگ‌ترین سردار و پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها که برای هیچ کس پوشیده نیست - با کمال وقاحت ! - در مهم‌ترین کتاب‌های اهل تسنن نادیده گرفته شده است؛ آری این مظلومیت امیر عالم است که از کم‌ترین امتیازی که دیگر صحابه از آن برخوردار هستند، محروم باشد و از او به نیکی یاد نکنند.

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۲۱

مسلم - در کتاب الجهاد - فقط به ذکر شستن زخم پیامبر ﷺ توسط حضرت زهراؓ با آب آوردن امیر المؤمنینؓ^۱ و حدیث «رایت» - که در مناقب حضرت نیز آورده - اکتفا کرده است.^۲

و بخاری - در کتاب المغازی - چند مرتبه نام حضرت را آورده است که به مفاد آن اشاره می‌کنیم :

۱. روایت شرکت و مبارزه امیر المؤمنینؓ در جنگ بدر (این روایت چند بار تکرار شده است)^۳

۲. مبارزه در جنگ بدر^۴

۳. گزارش مطالبه امیر المؤمنینؓ و عباس میراث پیامبر ﷺ را با تحریف!^۵

۴. تکرار حدیث رایت دو مرتبه^۶

۵. حدیث بریده با تحریف و تقطیع و حذف^۷

۱. صحیح مسلم ۵ / ۱۷۸ : فكانت فاطمة بنت رسول الله ﷺ تغسل الدم وكان علي بن أبي طالب [ؓ] يسكب عليها بالمجن .

۲. صحیح مسلم ۵ / ۱۹۵ : «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله أو يحبه الله ورسوله ...» .

۳. صحیح البخاری ۶/۵ : عن علي بن أبي طالب [ؓ] : «أنا أول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم القيامة . وقال قيس بن عباد : وفيهم أنزلت : «هَذَا نِ حُضْمَانِ أَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» [الحجّ (۲۲) : ۱۹] قال : هم الذين تبارزوا يوم بدر : حمزة وعلي [ؓ] وعبيدة بن الحرث وشيبة بن

ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة .

۴. صحیح البخاری ۷/۵ : سأل رجل البراء - وأنا اسمع - قال : أشهد عليّ بدرأً؟! قال : وبارز وظاهر .

۵. صحیح البخاری ۲۳ / ۵ : حدیث مالک بن اوس بن حدثان نصری (رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۵۶۵ - ۱۵۶۸)

۶. صحیح البخاری ۴ / ۲۰ و ۵ / ۷۶ : «لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه ، يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» .

۷. صحیح البخاری ۵ / ۱۱۰ : قال : «لا تبغضه ؛ فإن له في الخمس أكثر من ذلك» . ←

۶. حدیث منزلت^۱

۷. آب آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام برای شستن زخم پیامبر صلی الله علیه و آله توسط

حضرت زهرا علیها السلام^۲

در موارد گذشته به جز حدیث رایت، هیچ گزارشی از دلاوری‌ها و رشادت‌های آن حضرت نیست و فقط مورد اول و دوم تناسب با کتاب مغازی دارد، از مورد اول هم جز شرکت در جنگ چیزی فهمیده نمی‌شود!

آری، از مورد دوم این مطلب فهمیده می‌شود که چگونه فضائل آن حضرت را کتمان کرده بودند که رشادت مشهور حضرت در جنگ بدر برای مردم مخفی مانده بود که نیاز به پرسش از آن داشتند!

بخاری هنگام نقل روایات فضائل، کاملاً توجه دارد که قسمت‌هایی از روایات که با «عدالت صحابه» یا «برتر دانستن شیخین» تنافی دارد، حذف و یا تغییر داده شود.

او در نقل روایت «ابوتراب» سخنی از فرمان معاویه به لعن و سب نمی‌آورد و از امیر مدینه نیز با کنایه و به عنوان «فلان» یاد می‌کند.^۳

→ در مورد تحریف آن رجوع شود به فتح الباری ۸ / ۵۳ و دفتر ششم صفحه ۲۳۱۳ - ۲۳۱۴.

۱. صحیح البخاری ۵ / ۱۲۹: «ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي».

۲. صحیح البخاری ۵ / ۳۸: كانت فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله تغسله وعلي بن أبي طالب علیه السلام يسكب الماء بالمجن.

۳. إن رجلاً جاء إلى سهل بن سعد فقال: هذا فلان - لأمير المدينة - يدعو علياً علیه السلام عند المنبر، قال: فيقول ماذا؟ قال: يقول له: أبو تراب، فضحك، قال: والله ما سمّاه إلا النبي صلی الله علیه و آله وما كان له اسم أحب إليه منه. (صحیح البخاری ۴ / ۲۰۷ - ۲۰۸)

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۲۳

نظیر همین برخوردار از او در نقل روایت دادخواهی امیر مؤمنان علیه السلام و عباس نزد عمر و ابوبکر دیده می‌شود.^۱

او هنگام نقل حدیث منزلت از سعد بن ابی وقاص نیز فرمان معاویه به سب امیر مؤمنان علیه السلام و امتناع سعد از آن را نقل نکرده است.^۲

بخاری در کتاب **التاریخ الکبیر** روایات متعددی را که حاکی از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام است نیاورده و فقط به آن اشاره کرده است، مثلاً در ترجمه راوی می‌گوید: او کلام علی علیه السلام را نقل کرده. اما این که حدیثی که نقل کرده چیست، حتی اشاره‌ای هم نمی‌کند. روایاتی مانند: تقدّم آن حضرت در اسلام و نماز و عبادت، برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، لزوم متابعت از ایشان، فارق بین حق و باطل بودن آن حضرت، ظالم بودن طلحه در مبارزه با آن حضرت، شکوه و تظلم حضرت از بنی امیه، جانشینی حضرت، این که جدا شدن از آن حضرت جدا شدن از خداست، حدیث عقیف کندی در اولین نمازگزار و ...^۳

→ وفي صحيح مسلم ۷/ ۱۲۳ - ۱۲۴: استعمل علی المدینة رجل من آل مروان، قال: فدعا سهل بن سعد فأمره أن یشتم علیاً علیه السلام، فأبی سهل، فقال له: أمّا إذ أبيت فقل: لعن الله أبا التراب .
قال ابن حجر: قوله: «هذا فلان لأمیر المدینة» أي عنی أمیر المدینة، وفلان المذكور لم أقف علی اسمه صریحاً، ووقع عند الإسماعیلی هذا: «فكان فلان بن فلان» .
قوله: «یدعو علیاً عند المنبر، قال: فیقول ماذا»، فی رواية الطبرانی من وجه آخر، عن عبدالعزیز ابن أبي حازم: یدعوك لتسب علیاً . (فتح الباری ۷/ ۵۸)
وفي مقدمة فتح الباری ۲۹۸: وأمیر المدینة هو مروان بن الحكم فیما أظن .
و نیز رجوع شود به نحو إنقاذ التاریخ الإسلامی لحسن بن فرحان المالکی ۲۲ .
نگارنده گوید: در مورد روایت اخیر - یدعوك لتسب علیاً - رجوع شود به صحیح ابن حبان ۳۶۸/۱۵، الاستیعاب ۳/ ۱۱۱۸، الریاض النضرة ۳/ ۱۰۵، جواهر المطالب ۱/ ۳۰ .
۱. رجوع شود به صحیح البخاری ۴/ ۴۲ - ۴۳ و ۵/ ۲۳ - ۲۴ و دفتر چهارم صفحه ۱۵۶۷ .
۲. صحیح البخاری ۴/ ۲۰۸ و ۵/ ۱۲۹ .
۳. رجوع شود به کتاب الجمع والتوضیح لمرویات الإمام البخاری وأحكامه فی غیر الجامع ←

روایت عقیف کندی در منابع متعدد و معتبر عامه نقل و حکم به صحت و اعتبار آن شده است. همه آن را به صورت کامل نقل کرده‌اند ولی در نقل بخاری بخشی از آن که مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام است حذف شده تا اولین مؤمن و اولین نمازگزار بودن آن حضرت مکتوم بماند!!^۱
او به این هم اکتفا نکرده گفته:

این روایت فاقد (شاهد و) تابع است (و کسی آن را نقل نکرده است).

بخاری در جای دیگر به سندی دیگر از روایت عقیف اشاره کرده و بدون این که چیزی از متن آن را ذکر کند، در آن نیز به عدم متابعت و تفرّد پسر عقیف به آن خدشه نموده است.^۲

→ الصحيح ۴/ ۵۴ - ۷۱، احادیث شماره ۴۰۰۱، ۴۰۰۵، ۴۰۱۲، ۴۰۱۶، ۴۰۱۸، ۴۰۱۹، ۴۰۲۶، ۴۰۲۷، ۴۰۳۵، ۴۰۳۶، ۴۰۳۸.

۱. عقیف الکندی له صحبة. قال علي: نا يعقوب بن إبراهيم، قال: نا أبي، عن أبي إسحاق، قال: حدثني يحيى بن أبي الأشعث، عن إسماعيل بن أياس بن عقیف الکندي، عن أبيه، عن جدّه، قال: كنت امرأةً تاجرًا، فقدمت الحجّ، فأتيت العباس بن عبد المطلب لأبتاع منه بعض التجارة، وكان امرأةً تاجرًا، فوالله إني عنده بمنى إذ خرج رجلٌ من خباء قريب منه، فنظر إلى السماء فلمّا رآها مالت قام يصلّي، ثم خرجت امرأةً من ذلك الخباء فقامت خلفه، فقلت: ما هذا يا عباس؟! قال: هذا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب، ابن أخي، فقلت: من هذه؟ فقال: هذه امرأته خديجة، قلت: فما هذا الذي يصنع؟ قال: يصلّي، وهو يزعم أنه نبي، ويزعم أنه ستفتح له عليه [كذا] كنوز كسرى وقيصر. ثم قال البخاري: لا يُتابع في هذا. (التاريخ الكبير ۷/ ۷۴-۷۵)

۲. قال: أسد بن عبد الله البجلي، وأثنى عليه سعيد بن خثيم خيراً، سمع ابن يحيى بن عقیف عن جدّه... لم يُتابع ابن عقیف في حديثه. (التاريخ الكبير ۲/ ۵۰)

وقال الذهبي - بعد ذكر رواية عقیف -: وقد روى نحوه سعيد بن خثيم الهلالي، عن أسد بن عبد الله، عن ابن يحيى بن عقیف، عن أبيه، عن جدّه، ولم يصحهما البخاري. (میزان الاعتدال الذهبي ۱/ ۲۲۴، و مراجعه شود به ضعفاء العقيلي ۱/ ۲۷-۲۸، كنز العمال ۱۳/ ۱۱۰-۱۱۱)

نگارنده گوید: توجه داشته باشید که سند هر دو روایت معتبر است:
در مورد اول، همین سند را دیگران معتبر دانسته‌اند.^۱
و در مورد دوم خود بخاری، ابن حبان و... اسد بن عبدالله را توثیق کرده‌اند.^۲
اما اشکال بخاری به عدم متابعت و تفرّد راوی به نقل آن، پاسخش آن‌که:
اولاً: در آخر بحث واکنش ششم: «تضعیف راویان فضائل» خواهد آمد که تفرّد
راوی ثقه به نقل مطلبی باعث تضعیف آن نیست.^۳
ثانیاً: از رجوع به منابعی که پیش از این گذشت روشن می‌گردد که علاوه بر
اسناد متعدد و معتبر روایت عقیف، همین مطلب را عده‌ای مانند: یعقوب بن
شیبه، طبرانی، ابن عساکر، ابن ابی الحدید از ابن مسعود روایت کرده‌اند.^۴
بخاری در نقل قضیه مباحله بابی به عنوان «قصه نصارای نجران» مطرح و در آن
به کلامی کوتاه از سید و عاقب اکتفا کرده که یکی به دیگری گفت:

-
۱. مقایسه کنید سند روایت بخاری را - که از تاریخ الكبير ۷/ ۷۴- ۷۵ گذشت - با سند روایت در مسند أحمد ۱/ ۲۰۹: حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا يعقوب، حدّثنا أبي، عن ابن إسحاق، حدّثني يحيى بن الأشعث، عن إسماعيل بن إياس بن عقیف الكندي، عن أبيه، عن جدّه. قال الهيثمي: رواه أحمد، وأبو يعلى بنحوه، والطبراني بأسانيد، ورجال أحمد ثقات. (مجمع الزوائد ۹/ ۱۰۳)
 ۲. أسد بن عبد الله البجلي أخو خالد بن عبد الله القسري. (الثقات ۴/ ۵۷) و گذشت که بخاری گفت: وأثنى عليه سعيد بن خثيم خيراً. (التاريخ الكبير ۲/ ۵۰)
 ۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۱۷۰.
 ۴. المعجم الكبير للطبراني ۱۰/ ۱۸۳ - ۱۸۴، تاريخ مدينة دمشق ۳۳/ ۶۷، سير أعلام النبلاء ۱/ ۴۶۳ - ۴۶۴ به نقل از يعقوب بن شيبه، مجمع الزوائد ۹/ ۲۲۲ - ۲۲۳ به نقل از طبراني، شرح ابن أبي الحدید ۱۳/ ۲۲۵ - ۲۲۶. و رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۲۶ - ۵۲۷.

اقدام به مباحله مکن که اگر واقعاً او پیامبر باشد ما و نسل ما رستگار نخواهیم شد. سپس به حضرت گفتند: آنچه از ما بخواهی (به عنوان جزیه و مالیات) پرداخت خواهیم کرد، شخصی امین را نزد ما بفرست (تا جزیه را به او بپردازیم).

و پس از آن فضیلتی جعلی برای ابو عبیده بن جراح نقل کرده است.^۱

ملاحظه فرمایید که بخاری اصلاً حرفی از قضیه مباحله نمی‌زند و نمی‌گوید هنگامی که آیه مباحله نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی را برای مباحله برد، ولی نقل فضائل ساختگی ابو عبیده را لازم و ضروری می‌داند!

چاره‌اندیشی برای کتمان حقائق

پیش از این گذشت که حدیث: «ویح عمار، تقتله الفئة الباغية» با اسناد فراوان به نقل از ۳۱ صحابی روایت شده و فراوان حکم به تواتر آن نموده‌اند.^۲ بخاری این روایت را در جاهایی ذکر کرده که مربوط به فروع و احکام فقهی است،^۳ این چاره‌اندیشی برای آن است که جویندگان حقیقت، متوجه مطلب

۱. باب قصة أهل نجران ... عن حذيفة، قال: جاء العاقب والسيد صاحبا نجران إلى رسول الله صلی الله علیه و آله يريدان أن يلاعنا، قال: فقال أحدهما لصاحبه: لا تفعل، فوالله لئن كان نبياً فلاعنا لا نفلح نحن ولا عقبنا من بعدنا. قال: إنا نعطيك ما سألتنا، وابعث معنا رجلاً أميناً، ولا تبعث معنا إلا أميناً، فقال: لأبعثن معكم رجلاً أميناً حق أمين، فاستشرف له أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: قم يا أبا عبيدة بن الجراح، فلما قام، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: هذا أمين هذه الأمة.

۲. عن حذيفة رضی الله عنه، قال: جاء أهل نجران إلى النبي صلی الله علیه و آله، فقالوا: ابعث لنا رجلاً أميناً، فقال: لأبعثن إليكم رجلاً أميناً حق أمين، فاستشرف له الناس، فبعث أبا عبيدة بن الجراح. (صحيح البخاري ۵/ ۱۲۰)

۳. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳.

۳. كتاب الصلاة، باب التعاون في بناء المسجد. (صحيح البخاري ۱/ ۱۱۵) ←

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۲۷

نشوند و گرنه موضع مناسب برای آن باب مناقب عمار^۱ یا کتاب الفتن^۲ است!

تذکر

کتبی که نزد عامه به «صحاح» معروف شده از تحریف مصون نمانده^۳ و فراوان در آن از راویان ضعیف بلکه دروغگو^۴ نقل کرده‌اند. نسخه‌های آن مختلف و متفاوت است حتی در مثل بخاری و مسلم،^۵ و موارد فراوانی بین تضعیف و توثیق در شخص واحد حتی از رجال واحد، تناقض وجود دارد.^۶ مثلاً بخاری اشخاصی را در ضعفا ذکر کرده ولی از همان افراد در صحیح خود نقل می‌کند^۷ و این از اعتماد بر آن حتی نزد پیروان مکتب خلفا می‌کاهد.

کتمان معاصرین

[۲۱ / ۱۱۸۵] یکی از سنیان معاصر می‌گوید: بدون شک در بسیاری از احادیث نبوی و آیات قرآن، فضائلی برای اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد. ولی مطلبی

→ کتاب الجهاد والسير، باب مسح الغبار عن الناس. (صحیح البخاری ۳ / ۲۰۷)

۱. صحیح البخاری ۴ / ۲۱۵.

۲. صحیح البخاری ۸ / ۸۶.

بویژه که در آن آمده است: يقول عمار أعوذ بالله من الفتن. (صحیح البخاری ۱ / ۱۱۵)

۳. رجوع شود به: فضائل أهل البيت علیهم‌السلام بین تحریف المدونین و تناقض منهج المحدثین، للشيخ وسام برهان البلداوي صفحة ۱۴۲.

۴. همان ۱۸۰.

۵. همان ۱۹۱، ۲۰۳.

۶. همان ۲۸۰-۲۸۵.

۷. همان ۲۷۷.

که من روی آن تکیه می‌کنم آن است که نمی‌دانم چرا این فضائل نادیده گرفته می‌شود؟! من در طول عمرم، در ایام تحصیل، در مدرسه، دانشگاه، سخنرانی‌ها، خطبه‌ها، درس‌ها و ... به ندرت چیزی از فضائل اهل بیت علیهم السلام شنیده‌ام.^۱

شگفت آن است که یکی از آنان نام کتابش را «دفاعاً عن الآل و الأصحاب» گذاشته ولی تمام مطالب کتابش، دفاع از خلفا و صحابه است و دفاعیه‌ای از اهل بیت علیهم السلام در آن به چشم نمی‌خورد.

ابو احمد محمد عبدالله الاعظمی - با آن‌که بنایش بر نقل همه روایات صحیح و معتبر است - در باب «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» از میان همه روایات غدیر، فقط سه روایت کوتاه را صحیح و سه روایت کوتاه دیگر را نیکو و معتبر دانسته و از ذکر بقیه روایات امتناع کرده است.^۲

در این زمینه روایات فراوان با اسناد معتبر و تفصیل بیشتر متن نقل شد.^۳

۱. الانتصار للعالمی ۹ / ۳۴۴: لا شک أن لآل بیت النبوی علیهم السلام فضائل وردت فی کثیر من أحادیث النبوی صلی الله علیه و آله، وكذلك فی کتاب الله .

النقطة التي أريد أن أقولها هي أنه يوجد تجاهل نوعاً ما لآل بيت النبي صلی الله علیه و آله، ولا أدري لماذا؟! فأنا طوال عمري في دراستي سواء في المدرسة، أو في الجامعة، أو في المحاضرات، أو الخطب، أو الدروس، أو غير ذلك .. نادراً ما سمعت ذكراً لفضائل آل بيت النبي صلی الله علیه و آله!!

۲. الجامع الكامل فی الحديث الصحيح الشامل ۹ / ۶۷ - ۶۹ .

۳. در دفتر نخست، صفحه ۲۵۵ - ۳۱۳ در این باره ۶۶ روایت آورده شد .

نمونه‌هایی دیگر از کتمان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

نمونه اول: کتمان فضیلت‌های مهم

[۲۲ / ۱۱۸۶] سیوطی و متقی هندی حدیثی را - به نقل از مسند ابویعلی - از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که: پس از بازگشت از (فتح) خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله به من مطلبی فرمود که از (همه) دنیا نزد من بهتر (و مهم‌تر) است.^۱

در نسخه مطبوع مسند ابویعلی اثری از روایت گذشته نیست ولی در آن و همچنین در مجمع الزوائد هیشمی آمده است که:

[۲۳ / ۱۱۸۷] عن علي عليه السلام، قال: قال [لي] رسول الله صلی الله علیه و آله - حين رجعت من جنازة - قولاً ما أحب أن لي به الدنيا جميعاً.^۲ یعنی پس از بازگشت از (تشییع) جنازه‌ای، پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی به من فرمود که نزد من از (همه) دنیا بهتر است.

قریب به این روایت را - با زیاده و نقصان - نسائی و ابوداود نیز نقل کرده‌اند. روایات دیگر این مطلب را مربوط به زمانی می‌داند که حضرت از مراسم خاکسپاری جنازه حضرت ابوطالب علیه السلام فارغ شده و برگشته بودند.^۳

۱. عن أبي يعلى، عن علي عليه السلام، قال: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله - حين رجعت من خير - قولاً ما أحب أن لي به الدنيا جميعاً. (کنز العمال ۱۳ / ۱۵۹)

۲. مسند أبي يعلى ۱ / ۲۹۶. قال الهيثمي: وفيه أبو حريز، وثقه أبو زرعة وغيره، وضعفه ابن المديني وغيره، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۲ - ۱۲۳)

۳. روى النسائي - في السنن الكبرى ۵ / ۱۵۲ وخصائص أمير المؤمنين عليه السلام [۱۲۶ - ۱۲۷] في ذكر ما خص به النبي صلی الله علیه و آله علياً كرم الله وجهه عليه السلام [۱۲۶] من الدعاء - قال: ... عن علي عليه السلام، قال: لما رجعت إلى النبي صلی الله علیه و آله قال لي كلمة ما أحب أن لي بها الدنيا.

وفي مسند أبي داود الطيالسي: قال علي عليه السلام: [۱۲۶]: لما رجعت إلى النبي صلی الله علیه و آله - وقد دفنته [يعني أباه] - قال لي قولاً ما أحب أن لي به الدنيا. (مسند أبي داود ۱۹، كنز العمال ۱۳ / ۱۷۷)

نتیجه آن که بنا بر نقل سیوطی و متقی هندی در مسند ابویعلی روایتی به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام - مربوط به زمان بازگشت از (فتح) خیبر - از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته، حاکی از مطلبی که نزد آن حضرت از (همه) دنیا بهتر بوده؛ ولی این مطلب در چاپ فعلی نیست یا لفظ «خیبر» تبدیل به «جنازه» شده است!

در هر صورت، پس از تشییع جنازه یا پس از فتح خیبر مطالب مهمی بر زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جاری شده اما آن مطالب چه بوده، در مصادر گذشته اثری از آن نیست و ناقلان آثار نخواستند یا نتوانسته‌اند آن را نقل کنند، در برخی از منابع اهل تسنن آمده است که:

[۱۱۸۸ / ۲۴] عن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب علیه السلام ، عن ابيه ، عن جدّه ، عن علي بن ابي طالب علیه السلام ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله - يوم فتحت خیبر - : «لولا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصراري في عيسى بن مريم علیه السلام لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ على ملام من المسلمين إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون به ، ولكن حسبك أن

→ وفي بعض المصادر : ... فدعا لي بدعوات ما يسرني بها حمر النعم . (السنن الكبرى للبيهقي ۳۰۴/۱ - ۳۰۵ ، المعجم الأوسط للطبراني ۶ / ۲۵۱ ، تاريخ مدينة دمشق ۶۶ / ۳۳۴) وفي لفظ : حمر النعم و [أو] سودها . (مسند أحمد ۱ / ۱۰۳ ، ۱۲۹ - ۱۳۰ ، مسند أبي يعلى ۱ / ۳۳۵ ، نصب الراية ۲ / ۳۳۴)

وفي لفظ آخر : دعا لي بدعوات ما يسرني أن لي بها ما على الأرض من شيء . (المصنف لعبد الرزاق ۶ / ۴۰ ، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۹۹ ، دلائل النبوة للبيهقي ۲ / ۳۴۹ ، تاريخ الإسلام للذهبي ۱ / ۲۳۴ ، البداية والنهاية ۳ / ۱۵۴ ، كنز العمال ۱۴ / ۳۶ ، ورجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة ۳ / ۱۵۵ ، السنن الكبرى للبيهقي ۳ / ۳۹۸ ، الطبقات الكبرى لابن سعد ۱ / ۱۲۴ ، مسند أحمد ۱ / ۱۳۱ ، تاريخ مدينة دمشق ۶۶ / ۳۳۵ ، تهذيب الكمال ۲۹ / ۲۵۸ ، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۵۲ ، كنز العمال ۱۳ / ۱۱۹)

شایان ذکر است که البانی در إرواء الغلیل ۳ / ۱۷۰ حکم به صحت این روایت نموده است .

تكون منِّي وأنا منك ، ترثني وأرثك ، وأنت منِّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ، أنت تؤدِّي ديني ، وتقاتل على سنتي ، وأنت في الآخرة أقرب الناس منِّي ، وأنت غداً على الحوض خليفتي ، تذود عنه المنافقين ، وأنت أول من يرد عليّ الحوض ، وأنت أول داخل الجنة من أمتي ، وإن شيعتك على منابر من نور رواء مرويين ، مبيضةً وجوههم حولي ، أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جبراني ، وإن عدوك غداً ظمأً مظمئين ، مسودةً وجوههم مُمَمِّحِينَ ، حريك حربي ، وسلمك سلمي ، وسرك سرِّي وعلانيتك علانيتي ، وسريرة صدرك كسريرة صدري ، وأنت باب علمي ، وإن ولدك ولدي ، ولحمك لحمي ودمك دمي ، وإن الحق معك ، والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك ، والايامن مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ، وأن الله عزَّ وجلَّ أمرني أن أبشرك أنك وعترتك في الجنة ، وأن عدوك في النار ، [يا علي] لا يرد عليّ الحوض مبغضٌ لك ، ولا يغيب عنه محبٌ لك» .

قال علي عليه السلام : فخررت له سبحانه وتعالى ساجداً ، وحمدته على ما أنعم به علي من الإسلام والقرآن ، وحببني إلى خاتم النبيين وسيّد المرسلين ﷺ .^١

[٢٥ / ١١٨٩] وقريب منه ما رواه ابن المغازلي ، عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، قال : لما قدم علي بن أبي طالب عليه السلام بفتح خيبر قال له النبي ﷺ : «يا علي ، لولا أن تقول طائفة من أمتي فيك ما قالت النصراري في عيسى بن مريم عليه السلام لقلت فيك مقالا لا تمرُّ بملاً من المسلمين إلا أخذوا الثراب من تحت رجلك وفضل طهورك يستشفون بهما ، ولكن حسبك أن تكون منِّي [وأنا منك ، ترثني وأرثك ، وأنت منِّي] بمنزلة هارون من موسى غير أنه

لا نبيَّ بعدي ، وأنت تُبْرِئُ ذِمَّتِي ، وتستر عَوْرَتِي ، وتُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي ،
وأنتَ غَدَاً فِي الآخِرَةِ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّي ، وَأنتَ عَلَيَّ الْحَوْضُ خَلِيفَتِي ، وَإِنَّ
شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرَ مِنْ نُورِ مُبَيَّضَةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي ، أَشْفَعُ لَهُمْ ، وَيَكُونُونَ
فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي ، وَإِنَّ حَرْبَكَ حَرْبِي ، وَسِلْمَكَ سِلْمِي ، وَسِرِيرَتَكَ
سِرِيرَتِي ، [وعلايتك علانيتي] ، وَإِنَّ وُلْدَكَ وُلْدِي ، وَأنتَ تَقْضِي دِينِي ،
وَأنتَ تُنْجِزُ وَعْدِي ، وَإِنَّ الْحَقَّ عَلَيَّ لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَمَعَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ
وَنُصَبَ عَيْنَيْكَ ، الْإِيمَانَ مُخَالِطُ لِحْمِكَ وَذِمَّتِكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَذِمِّي ،
لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ مُبْغِضٌ لَكَ ، وَلَا يَغِيبُ عَنْهُ مُحِبُّ لَكَ .

فَخَرَّ عَلَيَّ ﷺ سَاجِداً ، وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِالْإِسْلَامِ ، وَعَلَّمَنِي
الْقُرْآنَ ، وَحَبَّبَنِي إِلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ ، وَأَعَزَّ الْخَلِيقَةَ ، وَأَكْرَمَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ عَلَى رَبِّهِ ، وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ، وَسَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ ، وَصَفْوَةَ اللَّهِ فِي جَمِيعِ
الْعَالَمِينَ إِحْسَاناً مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ إِلَيَّ ، وَتَفَضُّلاً مِنْهُ عَلَيَّ .

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْلَا أَنْتَ - يَا عَلِيُّ - مَا عَرَفَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي ، لَقَدْ جَعَلَ
اللَّهُ نَسْلَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَجَعَلَ نَسْلِي مِنْ صُلْبِكَ يَا عَلِيُّ ، فَأَنْتَ أَعَزُّ الْخَلْقِ
وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ وَأَعَزُّهُمْ عِنْدِي ، وَمُحِبُّكَ أَكْرَمُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْ أُمَّتِي»^١ .

١ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ١٥٧ - ١٥٨ (چاپ اسلاميه ٢٣٧ - ٢٣٩) .
أقول : قال الشيخ الطبرسي : و منها ما قاله فيه يوم خيبر مما لم يقله في أحد غيره ، و لا يوازيه إنسان
ولا يقاربه فيه ، فقد ذكر أبو إسحاق إبراهيم بن سعيد الثقفى في كتاب المعرفة : حدثني الحسن بن
الحسين المغربي - و كان صالحاً - قال : حدثنا كادح بن جعفر البجلي - و كان من الأبدال - عن
أبي لهيعة ، عن عبد الرحمن بن زياد ، عن مسلم بن يسار ، عن جابر بن عبد الله الأنصاري ... إلى
آخر الحديث . ثم قال الشيخ الطبرسي : وهذا الخبر بما تضمنه من مناقب أمير المؤمنين ﷺ لو قسم
على الخلائق كلهم من أول الدهر إلى آخره لا كتفوا به شرفاً و مكرمةً و فخراً . (اعلام الورى ١٨٦ -
١٨٧ ، بحار الانوار ١٨ / ٣٩)

مستفاد از دو روایت گذشته آن که^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فتح خیبر، شرفیاب محضر پیامبر صلی الله علیه و آله گردید، حضرت فرمود: ای علی، اگر (خوف آن) نبود که گروهی از امتم درباره تو مطلبی را بگویند که مسیحیان در مورد حضرت عیسی علیه السلام گفتند، در فضیلت تو سخنی می‌گفتم که بر جماعتی از مسلمانان نگذری مگر آن که خاک زیر پا و زیادی آب وضویت را برای تبرک و استشفای بردارند. ولی برای تو کافی است که تو از من هستی و من از تو. تو از من ارث می‌بری و من از تو. تو نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست. تو دیون مرا می‌پردازی [و مرا بریء الذمه می‌نمایی (و وعده‌های مرا عملی می‌کنی). تو عورت مرا می‌پوشانی]، تو بر سنت من مبارزه می‌کنی، فردای قیامت تو نزدیک‌ترین مردم به من و جانشین من بر حوض (کوثر) هستی که منافقین را از آن دور می‌کنی. تو اولین کسی هستی که در کنار حوض کوثر نزد من می‌آیی و تو اولین کس از امت من هستی که وارد بهشت می‌شوی. شیعیان تو روسفید بر منبرهایی از نور گرد من باشند در حالی که کاملاً سیراب شده‌اند، من از آنان شفاعت می‌کنم و همسایگان من در بهشت خواهند بود. دشمنان تو فردای قیامت تشنه (و خشک لب) باشند، به آنها آبی داده نشود، آنان را تشنگی دهند و روسیاه و مُقَمَّح^۲ باشند. جنگ با تو جنگ با من و آشتی با تو آشتی با من است. سرّ و نهان تو سرّ و نهان من است و ظاهر و آشکار تو ظاهر و آشکار من، و راز درون سینه (و نیت) تو مانند راز درون سینه (و نیت) من است. تو دروازه علم من هستی. فرزندان تو فرزندان من هستند.

۱. ترجمه قسمت‌هایی که فقط در روایت دوم - نقل ابن المغازلی - بود داخل کروشه قرار داده شد.
۲. چنان‌که در آیه ۸ سوره یس آمده «مَقَمَّح» به معنای سر بالا گرفته شده است. اگر به گردن کسی چنان زنجیر بپیچند تا به چانه‌اش برسد قهراً سرش بلند می‌شود و قدرت پایین آوردن آن را ندارد. (قاموس قرآن ۳۳/۶)

گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است . حق (همیشه) با توست ، حق بر زبان و دل تو جاری و پیش روی تو و نصب العین تو است . ایمان با گوشت و خون تو آمیخته شده چنان که با گوشت و خون من آمیخته . خداوند به من فرمان داده که بشارت دهم تو را به این که تو و خاندانت در بهشت هستید و دشمنان تو در آتش . کسی که بغض و کینه تو را داشته باشد بر حوض (کوثر) وارد نخواهد شد (واز آن بهره ای ندارد) و دوست تو از آن بی بهره نخواهد ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام (از شنیدن این سخنان) به سجده افتاده و (سپاس و) ستایش خدا را بجای آورد که از نعمت اسلام، ایمان و محبوبیت نزد خاتم الانبیا و سید المرسلین صلی الله علیه و آله بهره مند گردیده است .

[سپس عرضه داشت: سپاس خدای را که بر من به اسلام مّت گذاشته، مرا قرآن تعلیم فرمود، و نزد بهترین و عزیزترین خلایق، گرامی ترین آسمانیان و زمینیان نزد پروردگار، آخرین پیامبران، سرور مرسلین و برگزیده خدا از همه عالمیان مرا محبوب گردانید که این احسان و تفضلی است از جانب خدای بلند مرتبه بر من] .

[پیامبر صلی الله علیه و آله (دو مرتبه لب به سخن گشوده و) فرمود: ای علی، اگر تو نبودی مؤمنان پس از من شناخته نمی شدند. خداوند نسل هر پیامبری را از صلب خودش قرار داده و نسل و ذریه مرا از صلب تو .

ای علی، تو عزیزترین و گرامی ترین خلق نزد من هستی، و دوست تو گرامی ترین امت خواهد بود که بر من وارد می شود] .

نگارنده گوید : در منابع عامه روایات دیگری در فضائل آن حضرت پس از

بازگشت از خیبر نقل شده که در نکته دهم از فضیلت سیزدهم گذشت.^۱

نمونه دوم: مراد از آیه مردی است که او را نام نمی‌بریم

در تفسیر آیه مبارکه «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [الرعد (۱۳): ۴۳]^۲ بین اهل تسنن نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که مراد از آن شاهدهی که علم کتاب نزد اوست خدا، فرشته، جبرئیل، عبدالله بن سلام، و یا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۳

[۱۱۹۰ / ۲۶] طبری از ابوصالح نقل کرده که او مردی از انسان‌هاست (نه

خداوند و نه فرشته) ولی او را نام نبرد.^۴

[۱۱۹۱ / ۲۷] و بنا بر روایتی: ابوصالح به نقل مردی از قریش گفت: مراد از

این آیه علی علیه السلام است ولی او را نام نمی‌بریم.^۵

۱. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۴۷-۷۵۰، روایات شماره ۵۶۸-۵۷۱.

۲. و کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: تو فرستاده خدا نیستی، بگو: کافی است خدا و کسی که دانش کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشد.

۳. شواهد التنزیل ۱ / ۴۰۲-۴۰۳، تفسیر القرطبی ۹ / ۳۳۶، تفسیر البحر المحیط لأبی حیان الأندلسی ۵ / ۳۹۰، تفسیر الثعلبی ۵ / ۳۰۳، تفسیر الالوسی ۱۳ / ۱۷۶، من عنده علم الكتاب؟ للشیخ جلال الصغیر ۱۳۵ و ...

بعضی گفته‌اند: مراد از آن عبدالله بن سلام است، ابن مسعود، سعید بن جبیر، عکرمه و دیگران بر آنها اشکال گرفته‌اند که او مدت‌ها پس از نزول این آیه اسلام آورده است. (تفسیر السمرقندی ۲۳۳/۲، تفسیر الثعلبی ۵ / ۳۰۲، معانی القرآن للنحاس ۳ / ۵۰۷)

۴. تفسیر الطبری ۱۳ / ۲۳۰.

۵. قال رجل من قریش: هو علی علیه السلام، ولكننا لا نسّمیه. (شواهد التنزیل ۱ / ۴۰۴) در روایتی دیگر از ابوصالح در تفسیر آیه شریفه نقل شده است که قال: علی بن ابی طالب علیه السلام،

و شگفت آن که عمر ادعا کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را این گونه قرائت نموده:
(وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ) و گفته: دانش کتاب از جانب خداست!^۱

نمونه سوم: فضیلتی برای یکی از صحابه

عده‌ای از علمای رجال عامّه در شرح حال ضرار بن صرد تیمی نوشته‌اند:

[۱۱۹۲ / ۲۸] او دارای دانش قرآن و فرائض (تقسیم میراث)، صدوق و راستگو است، احادیث او نوشته می‌شود ولی نمی‌شود بدان احتجاج کرد. او به نقل از معتمر، از پدرش، از حسن بصری، از انس روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت بعضی از صحابه نقل کرده که حدیث‌شناسان آن را انکار کرده‌اند.^۲

آنها حاضر نشده‌اند بگویند که آن حدیث چیست و درباره چه کسی بوده! بامراجعه به شرح حال او در منابع دیگر و جوامع حدیث معلوم می‌شود که مرادشان روایت ذیل است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

→ كان عالماً بالتفسير والتأويل والناسخ والمنسوخ والحلال والحرام. قال أبو صالح: سمعت ابن عباس مرة يقول: هو عبد الله بن سلام، وسمعت في آخر عمره يقول: لا والله ما هو إلا علي بن أبي طالب عليه السلام. (شواهد التنزيل ۱ / ۴۰۵)

۱. قال السيوطي وأخرج تمام في فوائده، وابن مردويه عن عمر: أن النبي صلی الله علیه و آله قرأ: (وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ)، قال: من عند الله علم الكتاب! (الدر المنثور ۴ / ۶۹، كنز العمال ۲ / ۵۹۳)
و بعضی خواسته‌اند به وجهی این قرائت را تقویت نمایند و گفته‌اند: بعید است که خدا به خلقش استشهاد نماید. (معانی القرآن للنحاس ۳ / ۵۰۷) ولی کسی این قرائت را نپذیرفته است!
۲. صاحب قرآن و فرائض، صدوق، یکتب حدیثه، ولا یحتج به. روی حدیثاً عن معتمر، عن أبيه، عن الحسن، عن أنس، عن النبي صلی الله علیه و آله في فضيلة لبعض الصحابة، ينكرها أهل المعرفة بالحديث. (الجرح والتعديل ۴ / ۴۶۵ - ۴۶۶، تهذيب الكمال ۱۳ / ۳۰۵، تهذيب التهذيب ۴ / ۴۰۰)

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۳۷

«أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي»، یعنی: تو پس از من برای امتم در آنچه اختلاف نمایند روشنگری می‌نمایی (و اختلافات آنان را حل خواهی نمود).^۱

نمونه چهارم: کتمان نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

در منابع متعدد عامه به نقل از زهری آمده است:

[۱۱۹۳ / ۲۹] قال الزهري: فجاء سهيل بن عمرو، فقال: هات اكتب بيننا

وبينكم كتاباً، فدعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم الكاتب، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «اكتب...». ^۲ در

صلح حدیبیه، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به نویسنده عهدنامه فرمود: «بنویس».

و تعیین نکرده‌اند که آن کاتب و نویسنده چه کسی بوده است!

البته عده‌ای دیگر از اهل تسنن تصریح کرده‌اند که کاتب عهدنامه

امیرمؤمنان علیه السلام بوده و برخی آن را از زهری نقل کرده‌اند!^۳

۱. قال ابن حبان: وهو الذي روى عن المعتمر، عن أبيه، عن الحسن، عن أنس، أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي: «أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي». (المجروحين ۱ / ۳۸۰)

نگارنده گوید: قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. (المستدرک ۱۲۲/۳ و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۳۸۷/۴۲ و دفتر دوم صفحه ۶۶۴ روایت شماره ۴۳۶)

۲. صحيح البخاري ۳ / ۱۸۱، مسند أحمد ۴ / ۳۳۰، السنن الكبرى للبيهقي ۹ / ۲۲۰، دلائل النبوة للبيهقي ۴ / ۱۰۵، المصنف لعبد الرزاق ۵ / ۳۳۷، صحيح ابن حبان ۱۱ / ۲۲۲، المعجم الكبير للطبراني ۲۰ / ۱۳، تاريخ مدينة دمشق ۵۷ / ۲۲۸، تاريخ الإسلام للذهبي ۲ / ۳۷۰، إمتاع الأسماع ۹ / ۱۱، كفاية الطالب لليبب للسيوطي ۱ / ۲۴۱، الدر المنثور ۶ / ۷۷، إرواء الغليل ۱ / ۵۷.

۳. ففي معالم التنزيل في تفسير القرآن للبخاري ۴ / ۲۰۱: قال الزهري في حديثه: فجاء سهيل بن عمرو فقال: هات اكتب بيننا وبينكم كتاباً، فدعى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علي بن أبي طالب رضي الله عنه. [۱].

وفي تفسير القرآن العظيم لابن كثير ۴ / ۲۱۳ نحوه إلا أنه قال: فدعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعلي رضي الله عنه. [۲].

[۱۱۹۴ / ۳۰] در روایات فراوان در مورد کیفیت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه عایشه در بیماری وفات ، یا ورود آن حضرت به مسجد در آخرین نماز ، از عایشه چنین نقل شده که آن حضرت با تکیه بر دو نفر حرکت نموده و در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می شد وارد شد .^۱

[۱۱۹۵ / ۳۱] در برخی از روایات آمده که عایشه گفت : یکی از آن دو نفر

→ وفي عمدة القاري ۱۴ / ۱۲ - في شرح قوله: (فدعا النبي صلی الله علیه و آله الكاتب) -: وفي رواية ابن إسحاق: ثم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علي بن أبي طالب رضی الله عنه .

وفي فتح الباري ۵ / ۲۵۱: قوله (فدعى النبي صلی الله علیه و آله الكاتب)، هو علي رضی الله عنه [بينه إسحاق بن راهويه في مسنده من هذا الوجه عن الزهري، وكذا مضى في الصلح من حديث البراء بن عازب، وكذلك أخرجه عمر بن شبة من حديث سلمة بن الأكوع .

وقال الصالحي الشامي: فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله علياً رضی الله عنه [كما في حديث البراء عند البخاري في كتاب الصلح وكتاب الجزية، ورواه إسحاق بن راهويه من حديث المسور ومروان، وأحمد، والنسائي، والبيهقي والحاكم وصححه . (سبل الهدى والرشاد ۵ / ۵۳)

وقال بعضهم: في أكثر الروايات: (دعا علي بن أبي طالب رضی الله عنه [رضی الله عنه] . (هامش صبح الأعشى ۱۴ / ۶) وقال ابن عباس: كاتب الكتاب يوم الحديبية علي بن أبي طالب رضی الله عنه . (المصنف لعبد الرزاق ۳۴۳/۵، الدر المنثور ۶ / ۷۸)

أخبرنا مَعْمَرُ: قال سألت عنه [يعني عن كاتب الكتاب يوم الحديبية] الزهري فضحك، وقال: هو علي بن أبي طالب، ولو سألت عنه هؤلاء، قالوا: عثمان، يعني بني أمية. (المصنف لعبد الرزاق ۳۴۲/۵ - ۳۴۳، الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ۱۸۸ شماره ۱۲۴ (تحقيق محقق طباطبائي)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۳۱ شماره ۱۰۰۲ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)

وصى الله بن محمد عباس در تعليقه اش بر فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده است .
 ۱ . مسند أحمد ۱ / ۳۵۶ و ۶ / ۲۱۰، ۲۲۴، صحيح مسلم ۲ / ۲۳، سنن ابن ماجه ۱ / ۳۸۹، ۳۹۱، السنن الكبرى للنسائي ۱ / ۲۹۳، السنن الكبرى للبيهقي ۲ / ۳۰۴ و ۳ / ۸۱، المصنف لابن أبي شيبة ۲ / ۲۲۷، صحيح ابن خزيمة ۳ / ۵۳، شرح معاني الآثار للطحاوي ۱ / ۴۰۶، صحيح ابن حبان ۵ / ۴۸۹، معرفة السنن والآثار للبيهقي ۲ / ۳۵۶، الطبقات الكبرى ۳ / ۱۷۹، أنساب الأشراف ۵۵۷/۱.

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۳۹

عباس بود. راوی می‌گوید: ابن عباس از من پرسید: عایشه نگفت که آن شخص دیگر چه کسی بود؟!

و بنا بر نقلی گفت: می‌دانی کسی که عایشه نامش را نبرد چه کسی بود؟

گفتم: نه، گفت: او علی بن ابی طالب [ع] بود.^۱

و در برخی مصادر افزوده شده:

[۱۱۹۶ / ۳۲] شخص دیگر علی [ع] بود ولی عایشه از او دل خوشی ندارد.^۲

[۱۱۹۷ / ۳۳] و یا آن که: عایشه دوست ندارد که از او به نیکی یاد نماید.

۱. فدخل رسول الله [ﷺ] بين رجلين متكئ عليهما، أحدهما عباس، ورجلاه تخطآن في الأرض.

قال ابن عباس: أفما أخبرتك من الآخر؟ قال: لا، قال: هو علي [ع]. (مسند أحمد ۶ / ۳۸) وفي رواية: أتدري من الرجل الذي لم تسمه عائشة؟ هو علي بن أبي طالب [ع]. (سنن ابن ماجه ۵۱۷ / ۱، السنن الكبرى للنسائي ۱ / ۲۹۳)

وفي رواية أخرى: أتدري من الرجل الآخر؟ قلت: لا، قال: هو علي [ع]. (صحيح البخاري ۵۷ / ۱، ۱۶۲ و ۱۳۴ - ۱۳۵ و ۱۳۹ / ۵ - ۱۴۰ و ۱۸ / ۷، صحيح مسلم ۲ / ۲۲ و ۳ / ۵۶، السنن الكبرى للبيهقي ۱ / ۳۱، دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۱۷۳، السنن الكبرى للنسائي ۴ / ۲۵۶ و ۵ / ۳۰۱، الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۳۲، شرح مسند أبي حنيفة للقاري ۵۷ - ۵۸)

وفي رواية رابعة: هل سميت [أسمت] لك الرجل [الآخر] الذي كان مع العباس؟ قلت: لا، قال: هو علي [ع]. (مسند أحمد ۲ / ۵۲ - ۵۳ و ۶ / ۲۵۱، صحيح البخاري ۱ / ۱۶۹، صحيح مسلم ۲ / ۲۱، سنن الدارمي ۱ / ۲۸۷ - ۲۸۸، السنن الكبرى للبيهقي ۳ / ۸۰ - ۸۱ و ۸ / ۱۵۱ - ۱۵۲، دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۱۹۱، مسند ابن راهويه ۲ / ۵۰۵، السنن الكبرى للنسائي ۱ / ۲۹۳، و مراجعه شود به السنن الكبرى للنسائي ۴ / ۲۵۶ و ۵ / ۳۰۱، مسند الحميدي ۱ / ۱۱۴، صحيح ابن حبان ۱۴ / ۵۵۳ - ۵۵۴، ۵۶۸ - ۵۶۹، معرفة السنن والآثار للبيهقي ۲ / ۳۵۹، الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۱۸ - ۲۱۹، البداية والنهاية ۵ / ۲۵۴)

۲. فخرج رسول الله [ﷺ] معتمداً على العباس وعلى رجل آخر، ورجلاه تخطآن في الأرض. وقال عبيد الله: فقال ابن عباس: أتدري من ذلك الرجل؟! هو علي بن أبي طالب، ولكن عائشة لا تطيب لها [له] نفساً. (مسند أحمد ۶ / ۳۴، إرواء الغليل للألباني ۱ / ۱۷۸ قال: ورواه أحمد ... وسنده صحيح)

[۱۱۹۸ / ۳۴] و یا : او نمی تواند از علی به نیکی یاد نماید .^۱

نگارنده گوید : این که عایشه نمی تواند از امیرالمؤمنین (ع) به نیکی یاد نماید در روایات دیگر به این بیان آمده است که :

[۱۱۹۹ / ۳۵] کسی نزد عایشه از امیرالمؤمنین (ع) و عمار بدگویی کرد ، عایشه به او گفت : من درباره علی چیزی نمی گویم ولی درباره عمار خودم از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود : هرگاه او بین دو امر مخیر شود ، امری را انتخاب می کند که به حقیقت و صواب نزدیک تر باشد .^۲ حال جای این پرسش هست که چرا عایشه از بدگویی درباره امیرالمؤمنین (ع) ناراحت نمی شود و حاضر نیست چیزی بگوید که دیگران را از این کار زشت باز دارد !^۳

۱ . هو علی بن ابي طالب ، ولكن عائشة لا تطيب لها [له] نفساً بخير . (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۳۲ ، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني ۵ / ۴۲۹ - ۴۳۰)
وفي رواية : لكنها كانت لا تقدر أن تذكره بخير وهي تستطیع . (أنساب الأشراف ۱ / ۵۴۴ - ۵۴۵ ، تاريخ الطبري ۲ / ۴۳۳ ، شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۷ - ۲۸)
زاد الإسماعيلي - من رواية عبد الرزاق عن معمر - : ولكن عائشة لا تطيب نفساً له بخير .
ولابن إسحاق في المغازي عن الزهري : ولكنها لا تقدر على أن تذكره بخير . (فتح الباري ۲ / ۱۳۱ ، عمدة القاري ۵ / ۱۹۲)

قال الكرمانی : فإن قلت : لم قلت : رجل آخر ، وما سمته ؟
قلت : لأن العباس كان دائماً يلزم أحد جانبيه ، وأما الجانب الآخر فتارة كان علي (ع) فيه وتارة أسامة ، فلعدم ملازمته لذلك [كذلك] لم تذكره ، لا لعداوة ولا لنحوها ، حاشاها من ذلك . انتهى .
قال العيني : قلت : فيه نظر ؛ لأن علياً (ع) كان ألزم لرسول الله (ص) في كل حالة من غيره .
(عمدة القاري ۱۸ / ۶۷ - ۶۸)

۲ . عن عطاء بن يسار ، قال : جاء رجل فوق في علي (ع) وفي عمار عند عائشة ، فقالت : أما علي فلست قائلة لك فيه شيئاً [!!!] وأما عمار ؛ فإني سمعت رسول الله (ص) يقول : «لا يخير بين أمرين إلا اختار أرحمهما» . (مراجعته شود به مسند أحمد ۶ / ۱۱۳ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۳ / ۴۰۷)

۳ . قال السيد شرف الدين (ع) : وي وي ، تحذر أم المؤمنين من الوقعة بعمار لقول النبي (ص) :

[۱۲۰۰ / ۳۶] عایشه می گوید: در یکی از جنگ ها امیر لشکر در نمازها فقط سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را قرائت می کرد ، پس از بازگشت مطلب را به عرض پیامبر ﷺ رساندند ، حضرت فرمود : «از او پرسید چرا چنین کرده؟» از او پرسیدند ، او پاسخ داد : این سوره وصف خدای رحمان است و من قرائت آن را دوست دارم . حضرت فرمود : «به او اطلاع دهید که خدا او را دوست دارد»^۱.

→ «لا یخیر بین امرین إلا اختار أرشدهما» ، ولا تحذر من الوقیعة فی علی ﷺ وهو أخو النبی وولیه ، وهارونه ونجیه ، وأفضی أمته ، وباب مدینته ، ومن یحب الله ورسوله ویحب الله ورسوله ، أول الناس إسلاماً ، وأقدمهم إیماناً ، وأكثرهم علماً ، وأوفرهم مناقب !
وی ، كأنها لا تعرف منزلته من الله عز وجل ، ومكانته من قلب رسول الله ﷺ ، ومقامه فی الإسلام وعظیم عنائه ، وحسن بلائه ، وكأنها لم تسمع فی حقه من کتاب الله وسنة نبيه شيئاً يجعله فی مصاف عمار !! (المراجعات ۳۱۹ - ۳۲۰)

وقال العلامة الشیخ الأمینی ﷺ : أما سمعت أذناك من بعلك حديثاً واحداً فی فضله مثل ما سمعت فی عمار ؟! أما تجدین فی کتاب الله ممّا نزل فی علی ﷺ ما يعادل حديثك فی عمار ؟! وفضل علی ﷺ علی عمار كما قال حذیفة الیمانی : فوالله لعلی أفضل من عمار أبعد ما بین التراب والسحاب ، وإن عماراً من الأخیار .

لِمَ ... لا تکرهین أن یقدح عندك علی ﷺ ، وأنت التي كنت كارهة أن یسب عندك حسان بن ثابت ؟ وقد أخبر بذلك عروة ، قال : كانت عائشة تکره أن یسب عندها حسان ، وتقول : إنه الذي قال :
فإن أبی ووالده وعرضي لعرض محمد منكم وقاء

أما كانت عندك لموافق علی ﷺ المشكورة - فی مغازی رسول الله ﷺ ولمبیته علی فراشه لیلۃ هجرته من مكة وقد باهى الله به ملائکته - قيمة وكرامة مقدار بیت شعر لحسان ؟ وحسان أنت أدری به منی !

إی یا أمّاه ، شنشنة أعرفها من أخزم . ومن رشحات ما كانت تحمله أم المؤمنین بین جنیبتها من الضغينة علی أول المسلمین وأولاهم لهم بهم من أنفسهم قولها - یوم سمعت بیعة الناس له - : لوددت أن السماء انطبقت علی الأرض إن تمّ هذا . وخالفت العقيدة الراسخة من حرمة قتال خلیفة الوقت ، ولینتی علمت ماذا یكون جواب أم المؤمنین لو أحفیت السؤال عن خطیبتها أيهما أعظم ؟
إجهازها علی عثمان أم محاربتها الإمام امیر المؤمنین علیاً ﷺ ؟ (الغدیر ۹ / ۳۲۵ - ۳۲۶)

۱ . أخرج البخاری ومسلم والنسائی والبیهقی فی الأسماء والصفات عن عائشة: أن النبی ﷺ ←

عایشه نخواست به گوید که آن شخص چه کسی بود ولی در منابع شیعه آمده که آن شخص امیرالمؤمنین (ع) بوده است.^۱

نمونه پنجم: جز این چیزی نمی گویم!

گذشت که راوی از ابن عمر درباره حضرت علی (ع) پرسید، او در پاسخ - با اشاره به قضیه سدّ الابواب - گفت:

أَمَّا عَلِيٌّ لَا أُحَدِّثُكَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى بَيْتِهِ مِنْ بَيْوتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

وفي لفظ : أَمَّا عَلِيٌّ فَهَذَا بَيْتُهُ لَا أُحَدِّثُكَ عَنْهُ بغيره .^۲

چرا ابن عمر می گوید: من درباره علی صحبت نمی کنم یا آن که جز این چیزی نمی گویم! شاید مراد آن باشد که همین مطلب، حاکی از کمال قرب و منزلت آن حضرت نزد پیامبر (ص) و در بیان فضائل ایشان کافی است؛ ولی ممکن است از آن استفاده شود که او می خواهد همه فضائل امیرالمؤمنین (ع) - غیر از این یک فضیلت - را کتمان کند!

شاهد مطلب آن که بنا بر نقل اول می گوید: (لَا أُحَدِّثُكَ عَنْهُ) یعنی نمی خواهم درباره علی صحبت کنم. و نیز در برخی از منابع گزارشی دیگر نقل شده که:

→ بعث رجلاً علی سرية فكان يقرأ لأصحابه في صلاتهم فيختم بـ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، فلما رجعوا ذكروا ذلك لرسول الله ﷺ فقال: «سلوه لأي شيء يصنع ذلك» فسألوه، فقال: لأنها صفة الرحمن، فأنا أحب أن أقرأها، فأتوا النبي ﷺ فأخبروه، فقال: «أخبروه ان الله تعالى يحبّه». (الدر المنثور

۴۱۳/۶، و مراجعه شود به صحیح مسلم ۲/ ۲۰۰، السنن الكبرى للنسائي ۱/ ۳۴۱)

۱. مراجعه شود به التوحيد ۹۴، الارشاد ۱/ ۱۱۷، بحار الأنوار ۸۱/ ۲۱ - ۸۲ و ۸۲/ ۳۶ و ۳۴۸/ ۸۹.

۲. رجوع شود به خصائص أمير المؤمنين (ع) للنسائي ۱۰۶ - ۱۰۷، السنن الكبرى ۵/ ۱۳۸، فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۱۹۵ شماره ۱۳۴.

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۴۳

[۱۲۰۱ / ۳۷] عن جميع بن عمير ، قال : أتيت ابن عمر فسألته عن علي [ع] فانتهرني ، ثم قال : ألا أحدثك عن علي؟! هذا بيت رسول الله ﷺ في المسجد وهذا بيت علي [ع].^۱

لفظ «فانتهرني» دلالت بر طرد نمودن و مایوس کردن جمیع بن عمیر دارد و حاکی از آن است که ابن عمر از بیان فضائل امیرالمؤمنین ع استنکاف دارد.

در هر صورت این مطلب قابل انکار نیست که در این روایات ، ابن عمر یا راویان دیگر از تصریح به مطلب و بیانی روشن در مورد بستن درب‌های دیگر به مسجد و باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین ع امتناع ورزیده و این مطلب مهم را نیز کاملاً مبهم و سر بسته نقل کرده‌اند.^۲

نمونه ششم : ترک نقل فضائل در شرایط نامناسب

[۱۲۰۲ / ۳۸] خطیب بغدادی نکته جالبی نقل کرده است که :

ابومعاویه حدیث : «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را سابقاً نقل کرده بود ولی بعداً از نقل آن خودداری می‌کرد!

ابن نمیر می‌گوید: ابوالصلت مرد ثروتمندی بود و مشایخ حدیث را اکرام کرده (و به آنان بذل و بخشش می‌نمود) و نقل این‌گونه احادیث را از آنان درخواست می‌نمود ، آنها هم برایش نقل می‌کردند.^۳

۱. المستدرک ۳ / ۵۱ ، شواهد التنزیل ۱ / ۳۱۸ .

۲. رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۸۵۴ - ۸۵۸ ، واکنش پنجم : «اختلاف در کیفیت نقل روایت» .

۳. تاریخ بغداد ۱۱ / ۵۰ - ۵۱ .

از این گزارش معلوم می‌شود که روایات فضائل به نقل معتبر نزد آنان وجود داشته ولی داعی بر نقل آن نداشته‌اند، چون کسی آنها را تحویل نمی‌گرفته و به آن بها نمی‌داده بلکه واکنش منفی نسبت به آن نشان می‌داده‌اند، اما اگر موقعیت مناسبی برای نقل آن فراهم می‌گردید و کسی اقبال و توجه به آن روایات نشان می‌داد و حتی حاضر می‌شد که به ناقلین آن اکرام و احسان هم بنماید، از نقل آن امتناعی نداشتند.

نمونه هفتم: کتمان مطالب سرنوشت‌ساز به بهانه فراموشی!

[۳۹ / ۱۲۰۳] خطیب دمشق از ابن ابی لیلی نقل می‌کند: امیرالمؤمنین (ع) مردم را قسم داد که هر کس شنید روز غدیر خم پیامبر (ص) دست مرا گرفت و فرمود: «أنت أولى بکم - یا معشر المسلمین - من أنفسکم» قالوا: بلی یا رسول الله، قال: «من کنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» گواهی دهد.

بیش از ۱۰ نفر از صحابه شهادت دادند و عده‌ای کتمان کردند. گروه دوم یا کور شدند یا مبتلا به بیماری برص و هیچ یک جان سالم از دنیا بدر نبردند.^۱

[۴۰ / ۱۲۰۴] سلیمان‌احول از سعید بن جبیر نقل می‌کند که ابن عباس گفت: پیامبر (ص) هنگام وفات به سه چیز وصیت فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید، به مسافرانی که بر شما وارد می‌شوند عطیه‌ای را که من می‌دادم بدهید»، و سومی را فراموش کردم.^۲

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۷ - ۲۰۸.

و نیز رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۲۶ - ۳۲۸ متن و پاورقی.

۲. عن سفیان بن عیینة، عن سلیمان الأحول، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس أنه قال: ... وأوصی

در برخی مصادر آمده است که سلیمان گفت: یادم نیست که سعید سومین
مطلب را (عمداً) نگفت، یا آن که او گفت ولی من فراموش کردم!

و شگفت آن که قریب به همین روایت در مصادر دیگر با سندی دیگر نقل
می شود و باز راوی مطلب سوم را فراموش می کند!^۱
آیا ممکن است مطلب مهمی که پیامبر ﷺ هنگام وفات به آن سفارش
فرموده باشد به راحتی فراموش شود!؟

→ - أي رسول الله ﷺ - عند موته بثلاث: «أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم»، ونسيتُ الثالثة. (صحيح البخاري ۴ / ۳۱)
وفي صحيح البخاري ۴ / ۶۵ - ۶۶ ومشكاة المصابيح ۱۶۸۲/۳: والثالثة إما سكت عنها، وإما أن قالها فنسيتها. قال سفيان: هذا من قول سليمان.
وفي صحيح البخاري ۵ / ۱۳۷: وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها.
وفي صحيح مسلم ۵ / ۷۵: وسكت عن الثالثة أو قالها فأنسيتها.
وفي سنن أبي داود السجستاني ۲ / ۴۱: وسكت عن الثالثة، أو قال: فأنسيتها.
وقال الحميدي - عن سفيان - قال سليمان: لا أدري أذكر سعيد الثالثة فنسيتها أو سكت عنها؟
وفي مقدمة فتح الباري ۲۸۹: القائل: (ونسيتُ الثالثة) هو ابن عيينة، بينه الإسماعيلي في روايته
هنا، وقد بينه البخاري بعد في الجزية، وفي مسند الحميدي أنه سليمان شيخ ابن عيينة.
وفي المصنف لعبد الرزاق ۶ / ۵۷ و ۱۰ / ۳۶۱: فإما أن يكون سعيد سكت عن الثالثة عمداً، وإما
أن يكون قالها فنسيتها.
وفي مسند أحمد ۱ / ۲۲۲: وسكت سعيد عن الثالثة، فلا أدري أسكت عنها عمداً؟ وقال مرة: أو
نسيها. وقال سفيان مرة: وإما أن يكون تركها أو نسيها.
۱. حدّثنا محمد بن العباس الأخرم الأصبهاني، حدّثنا أبو حفص عمرو بن علي، حدّثنا أبو داود،
حدّثنا شيبان بن عبد الرحمن، عن جابر، عن أبي جعفر محمد بن علي بن حسين، عن أبيه، عن
جدّه [ﷺ]: إن رسول الله ﷺ أوصى عند موته بثلاث: أوصى أن ينفذ جيش أسامة، ولا يسكن
معه المدينة إلا أهل دينه، قال محمد: ونسيتُ الثالثة. (المعجم الكبير ۳ / ۱۲۹ - ۱۳۰، كنز العمال
۱۰ / ۵۸۱)

شما فکر می‌کنید چه مطلبی بوده که راوی ناچار شده خود را به فراموشی بزند؟! آیا آن مطلب مربوط به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است؟!^۱

تذیل: کتمان واقعه عاشورا در منابع عامه

در صحاح اهل تسنن درباره عاشورا فقط دو جمله کوتاه آمده که:

[۴۱ / ۱۲۰۵] پسر عمر گفت: این (عراقی) از خون پشه از من می‌پرسد در حالی که پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رساندند.^۲

[۴۲ / ۱۲۰۶] هنگامی که سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام در طشتی مقابل ابن زیاد گذاشته شد، انس گفت: امام حسین علیه السلام شبیه‌ترین آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۳

۱. رجوع شود به بیان مرحوم علامه شرف الدین رحمته الله در المراجعات ۳۲۲ - ۳۲۳، مراجعه ۷۴.
۲. عن ابن أبي نعم، قال: كنت شاهداً لابن عمر، وسأله رجل عن دم البعوض، فقال: ممن أنت؟ فقال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوض، وقد قتلوا ابن النبي صلی الله علیه و آله وسمعت النبي صلی الله علیه و آله يقول: «هما ريحانتي من الدنيا». (صحيح البخاري ۷ / ۷۴ و رجوع شود به الأدب المفرد للبخاري ۳۰، سنن الترمذي ۵ / ۳۲۲، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۵۰، مسند أحمد ۲ / ۹۳، ۱۱۴، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۵۱۳ - ۵۱۴، مسند أبي يعلى ۱۰ / ۱۰۶ - ۱۰۷، المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۱۲۷، كنز العمال ۱۳ / ۶۷۳)
مستفاد از بعضی روایات آن است که مراد سائل آن بوده آیا می‌شود با لباسی که به خون پشه آلوده شده نماز خواند، ففي السنن الكبرى للنسائي: عن دم البعوض يكون في ثوبه أيسلبي به؟ وفي سنن الترمذي: عن دم البعوض يصيب الثوب؟
ولی برخی از شارحان سؤال را مربوط به محرّمات احرام دانسته‌اند، یعنی آیا کشتن پشه در حال احرام جایز است؟ که متناسب با برخورد ابن عمر نیز همین است. (رجوع شود به کشف المشكل من حديث الصحيحين لابن الجوزي ۲ / ۵۹۳)
۳. عن أنس بن مالك: أتني عبيد الله بن زياد برأس الحسين بن علي علیه السلام [فجعل في طست، فجعل]

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۴۷

در جمله اخیر نیز حذف و ابهام اعمال شده^۱ ولی قضیه عاشورا به جهت حفظ حرمت خاندان یزید در پرده کتمان نهان شده است .

آری، در روایتی ساختگی - مربوط به خواستگاری دختر ابوجهل - ملاقات مسور بن مخرمه با حضرت سجاد^ع پس از شهادت امام حسین^ع آمده است!^۲

تذکر دو نکته :

نکته اول : بخشی از فضائل به جهت تقیه شیعیان و دوستان از دست رفته و این نیز به جهت ستمی است که حاکمان ستمگر بر آنها روا داشته اند .^۳

نکته دوم : مواردی که در واکنش «تحریفات لفظی» به عنوان «تحریف به حذف» خواهد آمد از مصادیق کتمان بشمار می رود .

→ ينكتُ وقال في حسنه شيئاً ، فقال أنس : كان أشبههم برسول الله ﷺ ، وكان مخضوباً بالوسمة .
(صحيح البخاري ۴ / ۲۱۶)

حدّثني أنس بن مالك ، قال : كنت عند ابن زياد فجيء برأس الحسين [ع] ، فجعل يقول - بقضيب في أنفه - ويقول : ما رأيت مثل هذا حسناً لم يذكر ، قال : قلت : أما إنه كان من أشبههم برسول الله ﷺ . هذا حديث حسن صحيح غريب . (سنن الترمذي ۵ / ۳۲۵)

۱ . بخش کوتاهی از آن را ابن حجر - از غیر صحاح - نقل کرده است : وللطبراني من حديث زيد بن أرقم : فجعل قضيباً في يده في عينه وأنفه ، فقلت : ارفع قضيبك فقد رأيت فم رسول الله ﷺ في موضعه ... وزاد البزار - من وجه آخر - عن أنس ، قال : فقلت له : إني رأيت رسول الله ﷺ يلثم حيث تضع قضيبك . (فتح الباري ۷ / ۷۵)

۲ . صحيح البخاري ۴ / ۴۷ ، صحيح مسلم ۷ / ۱۴۱ ، سنن أبي داود ۱ / ۴۵۹ .

۳ . به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۹۳ ، کتمان حدیث غدیر .

روی ابن ابی الحدید عن المدائنی فی کتاب الأحداث قال فی ضمن رواية طويلة : ... إن الرجل من شيعة علي^ع ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقي إليه سره ، ويخاف من خادمه ومملوكه ، ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ليكتمن عليه ! (شرح ابن أبي الحدید ۱۱ / ۴۴ - ۴۶)

نمونه‌هایی از واکنش کتمان در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش کتمان پیش از این گذشت مانند :

دفتر نخست ، صفحه ۹۸ - ۹۹ کتمان حدیث طبر توسط راویان

صفحه ۲۵۱ امتناع بخاری و مسلم از نقل حدیث عمران بن حصین : «... وهو وليّ كل مؤمن بعدي ، على پس از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمان است».

صفحه ۳۴۷ امتناع زید بن ارقم یا راویان دیگر از نقل حدیث غدیر در روایت صحیح مسلم و ...

صفحه ۳۴۷ حذف و کتمان حدیث غدیر توسط راویان ، ناسخان ، و... از حدیث سعد بن ابی وقاص در صحیح مسلم و ...

صفحه ۳۴۸ کتمان حدیث غدیر توسط انس بن مالک و عده‌ای از صحابه

صفحه ۳۴۸ - ۳۴۹ امتناع بخاری و مسلم از نقل حدیث غدیر

صفحه ۴۲۵ به دست فراموشی سپردن حدیث غدیر

دفتر دوم ، صفحه ۵۳۶ امتناع طبری از نقل نامه محمد بن ابی بکر به جهت آن‌که عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند.

صفحه ۶۲۵ اشاره بخاری به حدیث : «أنا عبد الله وأخو رسوله ﷺ ما قالها أحد

قبلي ولا يقولها أحد بعدي إلا كذاب» و امتناع از نقل آن

صفحه ۷۶۱ - ۷۶۲ سکوت بخاری از قاتل مرحب در جنگ خیبر

صفحه : ۷۹۴ در مورد ردّ شمس گفتیم که روایت معجزه پیامبر ﷺ با تمام

اهمیتی که دارد و بازگشت خورشید در آسمان بوده که همه آن را دیده‌اند ، با وجود اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحت و اعتبار آن ، به جهت اشتمالش بر فضیلت

واکنش ۲ / کتمان فضائل / ۱۸۴۹

امیرمؤمنان علیه السلام مورد مناقشه، اشکال، تکذیب، انکار، تضعیف و ... قرار گرفته و سعی و تلاش تمام بر مخالفت با آن بکار گرفته شده و جز عده‌ای قلیل، همه از نقل آن خودداری کرده‌اند تا به دست فراموشی سپرده شده، با توجه به این مطلب، آیا کتمان و انکار نص صریح بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعید است؟!

صفحه ۸۰۹ بعضی به بهانه فراموشی از نقل فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام - در عزل ابوبکر از رساندن سوره براءة و ... - امتناع ورزیده و آن را کتمان نمودند. صفحه ۸۸۹ بخاری روایت: «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لمحمد وآل محمد» را کتمان و این‌گونه نقل نموده: «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لکذا» .

دفتر سوم، صفحه ۹۵۸ اشاره بخاری به حدیث: «یا علی، مَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ، وَمَنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي» و امتناع از نقل آن

صفحه ۹۷۹ امتناع از نقل روایت: «خاصف النعل»: شریک می‌گوید: من از منصور این روایت را درخواست کرده بودم ولی او حاضر نمی‌شد آن را نقل کند تا آن که بین ما آشنایی ایجاد شد ... روایت را برایم نقل نمود .

صفحه ۱۰۰۷ - ۱۰۱۰ امتناع از نقل تفصیل مطالب خطبه حجة الوداع در تأیید مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام .

صفحه ۱۳۳۲ امتناع ابن کثیر از نقل کلام عمار در البداية والنهاية .

دفتر چهارم، صفحه ۱۴۱۹ ترس عبدالرزاق از نقل حدیث شماره ۸۸۲ - که دلالت دارد علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن خداست - و نقل کردن مخفیانه با هراس و نگرانی و عدم جرأت نقل آن برای عموم یا ذکر آن در تألیفات .

سوگند ابوالاظهر - پس از برخورد های نامناسب مشایخ با او! - که آن را نقل نکند مگر آن که صدقه بدهد!

صفحه ۱۴۹۷ امتناع ابن هشام صاحب سیره از نقل روایت: «وإن وصیی لخیر الوصیین»، وصی من برترین اوصیاست.

صفحه ۱۶۰۸ فراموش کردن - یا خود را به فراموشی زدن! - حدیث طبر، هنگام نقل ویژگی های علی (ع) به روایت سعد بن ابی وقاص

صفحه ۱۶۱۲ پرسش حارث بن مالک از سعد بن ابی وقاص - که: آیا درباره علی فضیلتی سراغ داری؟ - حاکی از آن است که جامعه پس از پیامبر (ص) بسیار زود فضائل امیرالمؤمنین (ع) را به دست فراموشی سپرده و کتمان کرده بود!

صفحه ۱۶۱۵ امتناع بخاری از نقل قضیه مباحله

صفحه ۱۶۵۸ امتناع بخاری و دیگران از نقل حدیث ثقلین

اشاره بخاری به آن و اکتفا به جمله: «إنکم واردون علی الحوض»

و در همین دفتر صفحه ۱۹۲۰ خواهد آمد که زُهری از نقل فضائل پشیمان شده و از مَعْمَر خواست که آن را کتمان کرده و از او نقل نکند؛ بدین دلیل که بنی امیه عذر کسی را نمی پذیرند و اجازه نمی دهند که از علی (ع) به نیکی یاد شود.

صفحه ۱۹۲۱ زُهری گفته: به خدا سوگند من فضائلی از علی می دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می رسانند!

صفحه ۲۱۶۷ - ۲۱۶۸ یونس بن خباب گفت: ناصبی ها - و بنابر نقلی: مرجئه فاسق - مطلبی را از حدیث قبر کتمان کرده اند، در قبر از میت پرسیده می شود: ولی (و امام) تو کیست؟ اگر پاسخ داد: علی بن ابی طالب (ع) [اهل نجات است].

انکار و تکذیب فضائل

انکار و تکذیب حقایق از روش‌های رایج بین متعصبین است. مخالفان، گاهی امور مسلم و یقینی را انکار نموده و از عقاب روز جزا که هیچ، از رسوایی نزد هم‌کیشان خویش هم ابایی ندارند!

شروع انکار فضائل از سقیفه

انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت رسمی از روز سقیفه شروع شد! هنگامی که آن حضرت را به اجبار نزد ابوبکر برده و گفتند: باید بیعت کنی، فرمود: «اگر بیعت نکنم چه می‌شود»؟! آنها سوگند یاد نمودند که اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم! حضرت فرمود: «... بنده خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کشید»!! عمر گفت: بنده خدا آری ولی برادر پیامبر نه!^۱

ابوبکر نیز در آخرین لحظات عمرش - با طرح مطالبی پراکنده ولی دقیق و حساب شده! - با اظهار ناخرسندی از برخی کارهایش و نیز برای توجیه انتخابش برای خلافت، تلویحاً به انکار مهم‌ترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و انکار نص بر خلافت آن حضرت، بیعت غدیر و ... پرداخت و گفت: ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم خلافت از آن کیست تا با اهلش نزاع نمی‌شد!^۲

۱. چنان‌که در روایت شماره ۱۱۲۰ گذشت.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۹۱.

انکار صریح و بی‌انصافی ابن حزم و ابن کثیر

ابن حزم ظاهری عامله‌الله‌بعده می‌گوید:

[۱۲۰۷ / ۱] روایات صحیح در فضائل علی (ع) فقط چند حدیث است و پس از آن فقط حدیث منزلت، حدیث رایت، و روایت: «ان علیاً لا یحبّه إلا مؤمن ولا یبغضه إلا منافق» را نام برده است. او حتی حدیث غدیر را هم صحیح نمی‌داند.^۱

ابن کثیر ادعا کرده که:

[۱۲۰۸ / ۲] در خصوص امیرالمؤمنین (ع) هیچ آیه‌ای نازل نشده و روایاتی که در این زمینه نقل شده هیچ کدام صحیح نیست.^۲

اشکال

اگر ابن کثیر و ابن حزم از روایاتی که در فضائل امیرالمؤمنین (ع) و بویژه آنچه ذیل آیات وارد شده بی‌اطلاع هستند و این همه روایت را ندیده‌اند، از زمره علما خارج‌اند و اظهار نظر در مطالب علمی شأن آنها نیست؛ و اگر آن روایات را دیده و از روی غرض‌ورزی به دروغ انکار می‌کنند، باز نظرشان بی‌ارزش

۱. او پس از نقل حدیث منزلت: «أنت مَنّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» و حدیث رایت: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» می‌نویسد: و این صفت - دوست داشتن خدا و پیامبر (ص) - بر هر مؤمن واجب است!
و مانند: «ان علیاً لا یحبّه إلا مؤمن ولا یبغضه إلا منافق» در مورد انصار به نقل صحیح ثابت است. و اما حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» را اصلاً هیچ ثقه‌ای نقل نکرده، و بقیه احادیثی که رافضی‌ها به آن استدلال می‌کنند ساختگی است و هر کس کم‌ترین آشنایی با اخبار و راویان آن داشته باشد، این مطلب را می‌داند. (الفصل في الملل والأهواء والنحل ۴ / ۱۴۷ - ۱۴۸)

۲. ولم ينزل في علي شيء من القرآن بخصوصيته، وكل ما يريدهونه... من الآيات والأحاديث الواردة في أنها نزلت في علي لا يصح شيء منها. (البدایة والنهاية ۷ / ۳۹۴ - ۳۹۵)

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۵۳

است که ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ [النمل (۲۷): ۱۴]؛ و اگر ادعا شود که آن روایات را دیده‌اند ولی معتبر نمی‌دانند، باید تبریک گفت به کسانی که این همه روایات غیر معتبر را در مصادرشان نقل کرده‌اند و علما و نویسندگان آنها ادعای اعتبارش را دارند! برای روشن شدن سخافت کلام ابن حزم و ابن کثیر کافی است رجوع شود به عنوان «کثرت و شهرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن»^۱ تا اعتراف بزرگان اهل تسنن به روایات فضائل معلوم شود.

و برای ابن حزم همان بس که او فضائل مسلم امیرالمؤمنین علیه السلام را - که حتی ابن تیمیه هم آن را قبول دارد! - نمی‌پذیرد، مانند حدیث: «أنت مني وأنا منك»، بودن آن حضرت از اصحاب کساء، شرکت در مباحله و ...^۲

[۱۲۰۹ / ۳] حاکم حسکانی در مقدمه کتاب شواهد التنزیل سبب نگارش کتابش را چنین بیان می‌کند که: عده زیادی در مجلسی شرکت کرده بودند، کسی که ریاست بر عوام داشت، آنان را به گمراهی کشانده و صحبت را بدینجا رسانید که گفت: هیچ مفسری نگفته که سوره ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ یا چیزی از قرآن درباره علی و خاندانش نازل شده است.

من دیدم کسی از علما بر او انکار نکرد لذا لازم دانستم که برای دفع این شبهه به جمع آوری آیاتی که درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده پردازم.^۳

۱. دفتر نخست، صفحه ۳۷ - ۶۴ توجه فرمایید که شماره‌های ۵، ۶، ۷، ۳۰ - ۳۱، ۳۵ صفحه ۳۸ -

۴۷ دقیقاً در نقطه مقابل ادعای ابن کثیر است و نیز رجوع شود به کتاب شواهد التنزیل حسکانی.

۲. رجوع شود به منهاج السنة ۷ / ۳۲۱.

۳. شواهد التنزیل ۱۱ / ۱۹ - ۲۰ با تلخیص.

انکار امتیاز علی (ع) در قیامت

در روایت شماره ۱۰۳۹ گذشت که پیامبر (ص) فرمود: در قیامت کسی جز ما چهار نفر سواره نیست: من بر براق، برادرم صالح پیامبر بر ناقه‌اش، عموم حمزه بر ناقه من و برادرم علی بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی. این علی وصی فرستاده پروردگار جهانیان، امام پرهیزگاران، و پیشوای روسفیدان است.^۱

[۴ / ۱۲۱۰] ابن حجر می‌گوید: ابن لهیعه گرچه ضعیف است ولی این حدیث هیچ ربطی به او ندارد. من حاضریم بین رکن و مقام سوگند یاد کنم که او هیچ‌گاه چنین روایتی را نقل نکرده است.^۲

انکار روایت: «هدایتگر علی است»

علامه حلی (ع) فرموده: اهل تسنن نقل کرده‌اند که در تفسیر آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد (۱۳): ۷] از پیامبر (ص) روایت شده که: «أنا المنذر، وعلی الهادی، وبك - یا علی - یهتدی المهتدون من بعدی».

[۵ / ۱۲۱۱] فضل بن روزهان (متوفی ۹۲۷) در رد علامه می‌گوید: چنین مطلبی در تفاسیر اهل سنت موجود نیست.^۳

نگارنده گوید: پیش از این در روایت معتبر ۴۲۶ گذشت که پیامبر (ص) درباره این آیه شریفه فرمود: منذر (و بیم‌دهنده) من هستم و هدایتگر علی است.

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۴۴.

۲. لسان المیزان ۳/ ۳۸۷. وفي البداية والنهاية ۷/ ۳۹۲: فلیس له أصل، ولم یجئ من طریق مرضی یعتمد علیه.

نگارنده گوید: پاسخ تضعیف ابن لهیعه در دفتر چهارم صفحه ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ گذشت.

۳. لیس هذا فی تفاسیر السنّة. (دلایل الصدق ۴/ ۴۲۸ - ۴۲۹ به نقل از إبطال الباطل)

ای علی اهل هدایت به تو راه یابند و هدایت شوند.^۱

انکار روایت اولین کسانی که وارد بهشت می‌شوند

[۱۲۱۲ / ۶] حاکم روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اولین کسی که وارد بهشت می‌شود من - یعنی علی علیه السلام - هستم و فاطمه و حسن و حسین. من گفتم: یا رسول الله، پس دوستان ما (چه می‌کنند)؟ حضرت فرمود: «آنان نیز پشت سر ما وارد می‌شوند».^۲

ذهبی درباره این حدیث می‌نویسد:

این مطلب گفتار منکری است. دل شهادت می‌دهد که جعلی است.^۳

انکار روایت ندای: «غضوا أبصارکم» در قیامت

[۱۲۱۳ / ۷] حاکم نیشابوری درباره حدیث: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مَنْ نَادَى مِنْ

وراء الحجاب: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ علیها السلام حَتَّى تَمُرَّ» گفته: این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است. ذهبی می‌گوید:

۱. قال ابن حجر: والمستغرب ما أخرجه الطبري بإسناد حسن ... (فتح الباري ۲۸۵/۸) ومراجعته

شود به تفسیر الطبري ۱۳ / ۱۴۲ و منابع دیگری که در دفتر دوم، صفحه ۴۵۸ - ۴۵۹ گذشت.

۲. روی الحاکم و غیره عن علی علیه السلام، قال: أخبرني رسول الله صلی الله علیه و آله أن أول من يدخل الجنة أنا وفاطمة والحسن والحسين. قلت: يا رسول الله، فمحبونا؟ قال: «من ورائكم». قال الحاکم: صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرک ۳ / ۱۵۱، و مراجعه شود به ذخائر العقبی ۱۲۳، الصواعق المحرقة ۱۵۳، کنز العمال ۱۲ / ۹۸، ینابیع المودة ۲ / ۲۰۲)

۳. قال الذهبي: الحديث منكر من القول، يشهد القلب بوضعه!! (المستدرک ۳ / ۱۵۱)

با آن‌که اگر راویان آن، توثیق هم نداشته باشند ولی دروغ‌پرداز در بین آنها نیست.

ذهبی در اثری دیگر درباره برخی از احادیث مستدرک حاکم می‌گوید: وفي غضون ذلك أحاديث نحو المئة يشهد القلب بطلانها. (سير أعلام النبلاء ۱۷ / ۱۷۵)

[۱۲۱۴ / ۸] به خدا سوگند این حدیث جعلی است ، راوی آن عباس

ابن بکار - بنابر گفته دارقطنی - دروغگو است .

و ابن الجوزی نیز آن را به جهت عباس ساختگی دانسته است.^۱

نگارنده گوید : اولاً : ابن ابی حاتم رازی گفته : پدرم عباس بن بکار را از مشایخ حدیث می داند . ابن حبان نیز او را از افراد مورد اطمینان شمرده است.^۲

ثانیاً : این حدیث اسناد دیگری هم دارد که عباس بن بکار در آن نیست و لذا عده‌ای از اهل تسنن به جهت شواهدش آن را ساختگی نمی دانند.^۳

[۱۲۱۵ / ۹] استاد سیره نویسان ، صالحی شامی می نویسد : ضمیمه شدن اسناد

متعدد این روایت به یکدیگر باعث پذیرفتن آن می شود.^۴

۱ . قال الحاكم : هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه . (المستدرک ۳ / ۱۵۳ و

رجوع شود به ۱۶۱/۳) فقال الذهبي : لا والله بل موضوع ، والعباس راویه قال الدارقطني : كذاب .

وقال ابن الجوزي : قال ابن حبان : لا يجوز الاحتجاج به . وقال الدارقطني : كذاب .

(الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۴۲۳ و رجوع شود به فیض القدير ۱ / ۵۴۹ - ۵۵۰)

۲ . الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۶ / ۲۱۷ ، الثقات لابن حبان ۸ / ۵۱۲ .

۳ . به عنوان نمونه رجوع شود به المعجم الأوسط ۳ / ۳۵ ، المعجم الكبير ۱ / ۱۰۸ و ۲۲ / ۴۰۰ ،

المستدرک ۳ / ۱۶۱ ، میزان الاعتدال ۲ / ۵۳۸ ، عن علي (ع) عن رسول الله (ص) .

قال الهيثمي : رواه الطبراني في الكبير والأوسط ، وفيه عبد الحميد بن بحر ، وهو ضعيف .

(مجمع الزوائد ۹ / ۲۱۲)

ورواه الخطيب البغدادي عن عائشة . (تاريخ بغداد ۸ / ۱۳۶)

قال الكناي : للحدیث شواهد من حدیث عائشة . (تنزيه الشريعة ۱ / ۴۱۸)

قال الفتني : وله شاهد عن أبي هريرة . (تذكرة الموضوعات ۹۹)

ورواه المتقي عن أبي بكر في الغيلانيات ، عن أبي أيوب وأبي هريرة . (كنز العمال ۱۲ / ۱۰۶)

وإبن الجوزي عن علي (ع) وأبي أيوب وأبي هريرة وأبي سعيد وعائشة . (العلل المتناهية ۱ / ۲۶۲)

۴ . قال الصالحی الشامي : روى تمام في الفوائد ، والحاكم والطبراني عن علي (ع) ، وأبو بكر

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۵۷

[۱۲۱۶ / ۱۰] ابن ابی الحدید می‌گوید: پیامبر ﷺ بارها این مطلب را درباره حضرت زهراؑ بیان فرموده و از روایات صحیح است و ضعیف نیست.^۱ و شگفت آن‌که ابن‌الجوزی آن را در کتاب العلل المتناهیه ذکر کرده^۲ و او متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند، بلکه در کتاب المدهش به آن استناد نموده که حاکی از آن است که اعتبار آن را پذیرفته است!^۳

انکار روایت: «علی خیر البشر»

گاهی ذهنی عصبانی می‌شود و بر هم‌کیشان خویش ایراد می‌گیرد که چرا صریحاً نمی‌گویید این حدیث دروغ است، فقط می‌گویید: معلوم نیست!
[۱۲۱۷ / ۱۱] خطیب بغدادی پس از روایت: «علی خیر البشر، فمن امتری فقد کفر» گفته: این روایت منکر است (و قابل پذیرفتن نیست)، کسی جز علوی این حدیث را با این سند نقل نکرده و ثابت نیست.^۴

→ الشافعی عن أبي هريرة، وتمام عن أبي أيوب... والخطيب عن عائشة، والأزدي عن أبي سعيد... بأسانيد ضعيفة، إذا ضم بعضها إلى بعض أفاد القبول: أن رسول الله ﷺ قال: «إذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطنان العرش أيها الناس - وفي لفظ: يا أهل الجمع - غصوا أبصاركم، ونكسوا رؤوسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمد إلى الجنة - وفي لفظ: حتى تمر على الصراط - فتمر وعليها ريطتان خضراوان». (سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۵۰)

۱. فقال ﷺ - بمحضر الخاص والعام مراراً لا مرة واحدة، وفي مقامات مختلفة لا في مقام واحد: إنها سيّدة نساء العالمين، وإنها عديلة مريم بنت عمران، وإنها إذا مرّت في الموقف نادى مناد من جهة العرش: يا أهل الموقف، غصوا أبصاركم لتعبر فاطمة بنت محمد. وهذا من الأحاديث

الصحيحة، وليس من الأخبار المستضعفة. (شرح ابن أبي الحديد ۱۹۳/۹)

۲. العلل المتناهية ۲۶۲/۱ رواه عن علي [رضي الله عنه] وأبي أيوب وأبي هريرة وأبي سعيد وعائشة.

۳. المدهش ۱ / ۲۳۸ چاپ اول، دارالقلم، دمشق سنة ۱۴۲۵.

۴. هذا حدیث منکر، ما رواه سوى العلوي بهذا الإسناد، وليس بثابت. (تاریخ بغداد ۷ / ۴۳۳)

[۱۲ / ۱۲۱۸] ذهبی ، او را ملامت کرده و به عنوان اعتراض بر او می نویسد:

در مثل چنین روایتی که باطل بودن آن واضح است (باید عبارت رساتری بکار برده شود و) نباید گفت: «لیس بثابت». او این مطلب را از خذلان خطیب شمرده و می گوید: «نعود بالله من الخذلان»!^۱

انکار روایت: «ان الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي»

[۱۳ / ۱۲۱۹] ذهبی درباره روایتی که در ضمن آن آمده: «إن ربِّي أمرني أن أزوج فاطمة من علي...» بی پروا و بدون هیچ دلیلی می گوید: این دروغ و جعلی است.

ابن حجر هیتمی مکی بر او اشکال می کند که: چنین نیست ، (نهایت آن که) سندش غریب و مجهول است نه ساختگی، بلکه از روایت صحیح دیگر معلوم می شود که این هم اصلی اصیل (و قابل اعتنا) داشته است!^۲

۱. میزان الاعتدال ۱ / ۵۲۱ ، لسان المیزان ۲ / ۲۵۳ و مراجعه شود به طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۳ / ۱۶۹ - ۱۷۱ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴ .

۲. قال الذهبي: محمد بن دينار العرقبي، عن هشيم، أتى بحديث كذب، ولا يدري من هو. (میزان الاعتدال ۳ / ۵۴۲ و رجوع شود به لسان المیزان ۵ / ۱۶۳ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۱۰۵)
قال ابن حجر العسقلاني: الخبر المذكور أسنده عن أنس، قال: بينا أنا عند النبي صلى الله عليه وآله إذ غشيه الوحي فلما سُرِّي عنه قال: «إن ربِّي أمرني أن أزوج فاطمة من علي، انطلق فادع لي أبا بكر وعمر مع جماعة من المهاجرين - قال: - وبعدهم من الأنصار»، قال: فلما أخذوا مقاعدهم خطب صلى الله عليه وآله فقال: «الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته...» - فذكر الخطبة والعقد وقدر الصداق... وفيه: - «بارك الله فيكما وبارك عليكما، وأخرج منكما الكثير الطيب» .

أخرجه ابن عساكر في ترجمته... عن أنس، قال ابن عساكر: غريب، ثم نقل عن محمد بن طاهر أنه ذكره في تكملة الإكمال، قال: والراوي عنه فيه جهالة. (لسان الميزان ۵ / ۱۶۳)
قال ابن حجر الهيثمي المكي - بعد نقل كلام ابن حجر في لسان الميزان - : وبه يُعلم أن إطلاق

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۵۹

[۱۴ / ۱۲۲۰] ذهبی دربارهٔ روایتی دیگری که در آن نیز آمده: «ان الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي ، ففعلت ...» به گونه‌ای سخن می‌گوید که از آن برداشت می‌شود دیگران هم با او هم عقیده‌اند و این روایت را ساختگی و راوی آن - عبد النور - را سازندهٔ آن می‌دانند.^۱

عسقلانی بر او اشکال می‌کند که ابن حبان، عبدالنور را در کتاب الثقات ذکر کرده، سپس می‌گوید: این که ذهبی به قطع گفته: عبدالنور این روایت را ساخته و دیگران را به اشتباه می‌اندازد که این مطلب را عقیلی گفته؛ درست نیست!^۲

از موارد گذشته به خوبی روشن است که ذهبی اصرار دارد روایات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را ساختگی و بی‌اساس معرفی کند!

انکار ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کعبه

[۱۵ / ۱۲۲۱] فضل بن روزبهان (متوفی ۹۲۷) ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کعبه را منکر شده و گفته است:

علمای تاریخ این مطلب را صحیح نمی‌دانند و می‌گویند: جز

→ الذهبی کونه كذباً فيه نظر، وإنما هو غريب في سنده، مجهول، وسيأتي في الآية الثانية عشرة بسط يتعلق بذلك، وفيه عن النسائي بسند صحيح ما يرد على الذهبی، ويبيّن أن للقصة أصلاً أصيلاً فليكن منك على ذكر. (الصواعق المحرقة ۱۴۲ - ۱۴۳)

۱. قال الذهبی: عبد النور بن عبد الله المسمعي، عن شعبة، كذاب، وقال العقيلي: كان يغلو في الرفض، ووضع هذا عن شعبة، عن عمرو بن مرة، عن أبيه، عن إبراهيم، عن مسروق، عن عبد الله، قال: قال لنا رسول الله ﷺ - في غزوة تبوك -: «ان الله أمرني ان أزوج فاطمة من علي ففعلت، فقال لي جبرئيل: ان الله قد بنى جنة من لؤلؤ...» وسرد حديثاً طويلاً. (میزان الاعتدال ۶۷۱/۲)
۲. قال ابن حجر: ... وقد ذكره ابن حبان في الثقات ... وأما جزم الذهبی بأنه هو الذي وضع هذا موهماً انه كلام العقيلي ففيه ما فيه. (لسان الميزان ۷۷ / ۴)

حکیم بن حزام کسی در کعبه متولد نشده است.^۱

نگارنده گوید: در این زمینه کافی است رجوع شود به کلام حاکم نیشابوری که می نویسد: روایات در این زمینه متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را در میان کعبه به دنیا آورد.^۲ اما در مورد ولادت حکیم بن حزام در کعبه در آینده صحبت خواهیم کرد.^۳

انکار نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت (ع)

[۱۶ / ۱۲۲۲] دهلوی نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت (ع) را منکر شده و ادعا کرده که روایات صحیح دلالت بر نزول آن در شأن همسران پیامبر (ص) دارد و آن حضرت به دعای خود این چهار نفر را داخل کرد. او با بی شرمی تمام می گوید: ام سلمه را شریک نکرد که در حق او این دعا تحصیل حاصل است! و در ادامه مدعی شده که: همه بستگان پیامبر (ص) در این دعا داخل اند ...^۴

اشکال

۱. المشهور بین الشيعة أن أمير المؤمنين (ع) ولد في الكعبة ولم يصححه علماء التواريخ بل عند أهل التواريخ أن حكيم بن حزام ولد في الكعبة ولم يولد فيه غيره. (احقاق الحق ۱۹۸ به نقل از ابطال الباطل)
۲. قال الحاكم: فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة. (المستدرک ۳ / ۴۸۳ طبعة دار المعرفة بيروت، اوفست مطبعة دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد الدكن سنة ۱۳۴۲) و نیز رجوع شود به کلام آلوسی صاحب تفسیر در الغدير ۶ / ۲۲ به نقل از شرح الخريدة الغيبية في شرح القصيدة العينية ۱۵.
۳. رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۳۸۸ - ۲۳۸۹.
۴. رجوع شود به تحفه اثنا عشریه ۲۰۲ - ۲۰۳.

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۶۱

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) می‌نویسد: اکثر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه درباره‌ی امیرمؤمنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده است.^۱

و به شرحی که گذشت: فرستادن به دنبال آن بزرگواران، دعوت از آنان، قرار دادن آنان زیر کسا و منع ام‌سلمه و دیگران از قرار گرفتن زیر آن به روشنی دلالت بر اختصاص آیه به آنان دارد. ام‌سلمه می‌گوید: به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتم: من هم از اهل بیت هستم و گوشه‌ی عبا را گرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم، حضرت آن را از دستم کشید (و از رفتن زیر آن ممانعت فرمود). به خدا سوگند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خواسته‌ی من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست) و به من فرمود: تو سر جاییت باش، تو بر خیر و نیکی هستی. تو از همسران پیامبر هستی. او تصریح می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود که تو از اهل بیت من هستی.^۲

انکار حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به انبیا علیهم‌السلام

و نیز محدث دهلوی در اشکال بر حدیث تشبیه می‌نویسد:

[۱۲۲۳ / ۱۷] این حدیث از احادیث اهل سنت نیست. ابن مطهر حلّی در کتب خود [آن را] وارد نموده و روایت آن را گاهی به بییهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده، حال آن‌که در تصانیف هر دو از آن اثری موجود نیست. به افترا و بهتان، الزام دادن اهل سنت میسر نمی‌آید ... بالجمله این حدیث خود از آن قسم هم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو به طریق ضعیف.^۳

۱. قال: أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم‌السلام. [الصواعق المحرقة (۱۴۳)]

(الصواعق المحرقة ۱۴۳)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۷۴ - ۱۶۷۸.

۳. تحفه اثناعشریه ۲۱۳.

اشکال

اولاً: این حدیث در منابع اهل تسنن به کیفیت‌های مختلف نقل شده و سیوطی در ردّ ابن‌الجوزی که آن را جعلی دانسته برای آن دو سند دیگر نقل کرده!^۱
ثانیاً: برخی از نویسندگان اهل تسنن - مانند خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸)، محمد بن طلحه شافعی (متوفی ۶۵۲)، ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶)، و ابن‌صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵) - آن را از بیهقی روایت کرده‌اند.^۲
توجه شما را به برخی از روایات تشبیه به نقل از منابع عامه جلب می‌نماییم:

□ [۱۲۲۴ / ۱۸] روی یاقوت الحموی، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ - وهو في محفل من أصحابه -: «إن تنظروا إلى آدم في علمه، ونوح في همّه، وإبراهيم في خلقه، وموسى في مناجاته، وعيسى في سنّه [سنّته ظ]،^۳ ومحمد في هديه وحلمه فانظروا إلى هذا المقبل»، فتطاول الناس فإذا هو علي بن أبي طالب عليه السلام.^۴

۱. اللآلي المصنوعة ۱ / ۳۵۵.

۲. قال الموفق الخوارزمي: قال أحمد بن الحسين البيهقي: لم أكتبه إلا بهذا الإسناد. (المناقب ۸۳)
قال محمد بن طلحة الشافعي: رواه الإمام البيهقي في كتابه المصنف في فضائل الصحابة يرفعه بسنده إلى رسول الله ﷺ ... (مطالب السؤل ۱۲۹) وقال ابن الصباغ المالكي: فمن ذلك ما رواه البيهقي في كتابه الذي صنّفه في فضائل الصحابة ... (الفصول المهمة ۱ / ۵۷۱)

وقال ابن أبي الحديد: ورواه أحمد البيهقي. (شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۸)

۳. در مصدر «سنّه» بود ولی «سنّته» صحیح است که در تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۸۸ آمده است.

۴. معجم الأدباء ۱۷ / ۲۰۰ - ۲۰۲

قال ياقوت الحموي: محمد بن أحمد بن عبيد الله الكاتب المعروف بـ: المفجع صاحب ثعلب ... وكان شاعر البصرة وأديبها ... وله قصيدة يسمّها بـ: الأشباه يمدح فيها علياً عليه السلام ... هو شاعر مكثّر عالم أديب ... وشعره كثير حسن ... توفي في سنة سبع وعشرين وثلاث مائة ... وله قصيدته ذات

واكنش ٣ / انكار و تكذيب فضائل / ١٨٦٣

شايان ذكر است كه اين سند نزد اهل تسنن در نهايت اعتبار و صحت است .

[١٢٢٥ / ١٩] عن أنس بن مالك : قال رسول الله ﷺ: «من أراد [أن] ينظر إلى علم آدم وقفه نوح فليُنظر إلى علي بن أبي طالب»^١.

[١٢٢٦ / ٢٠] وعنه، قال: قال رسول الله ﷺ: «من أحب أن ينظر إلى آدم في خلقه وأنا في خلقي، وإلى إبراهيم في خلته، وإلى موسى في مناجاته ، وإلى يحيى في زهده، وإلى عيسى في سنته فليُنظر إلى علي بن أبي طالب»^٢.

[١٢٢٧ / ٢١] وقال: كنا في بعض حجرات مكة نتذاكر علياً، فدخل علينا رسول الله ﷺ فقال : «أيها الناس ، من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه ، وإلى نوح في فهمه ، وإلى إبراهيم في حلمه ، وإلى موسى في شدته ، وإلى عيسى في زهادته ، وإلى محمد وبهائه ، وإلى جبرئيل وأمانته ، وإلى الكوكب الدرّي والشمس الضحي ، والقمر المضيء ، فليتناول ولينظر إلى هذا الرجل» ، وأشار إلى علي بن أبي طالب [ﷺ]^٣.

[١٢٢٨ / ٢٢] عن أبي الحمراء مولى رسول الله ﷺ ، قال : قال رسول الله ﷺ: «من أراد [سرّه] أن ينظر إلى آدم في علمه ، وإلى نوح في فهمه ، وإلى إبراهيم في حلمه [حكمه] ، وإلى يحيى بن زكريا في زهده ، وإلى موسى بن عمران في بطشه فليُنظر إلى علي بن أبي طالب»^٤.

→ الأشباه وسميت بـ: ذات الأشباه لقصدده فيما ذكره من الخبر الذي رواه عبد الرزاق ... إلى آخر ما في المتن ... ثم قال : فأورد المفجع ذلك في قصيدته وفيها مناقب كثيرة وأولها :

أيها اللاتمي لحبي علياً قم ذميماً إلى الجحيم خزيّاً

(معجم الأدباء ١٧ / ١٩٠ - ١٩٦)

١ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ١٧٧ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٨ .

٣ . العسل المصنّى من تهذيب زين الفتى ٢ / ٣٦٢ .

٤ . مراجعه شود به مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن مردويه ١٤٧ ، شواهد التنزيل ١ / ١٠٠ ، ←

[٢٣ / ١٢٢٩] وفي رواية عنه: «من أراد ان ينظر إلى آدم في وقاره، وإلى موسى في شدة بطشه، وإلى عيسى في زهده فليتنظر إلى هذا المقبل»، فأقبل علي عليه السلام^١.

[٢٤ / ١٢٣٠] وفي رواية ثالثة عنه: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيبته، وإلى عيسى في عبادته فليتنظر إلى ابن أبي طالب»^٢.

[٢٥ / ١٢٣١] وفي رواية رابعة عنه، قال: كنا حول النبي صلى الله عليه وآله وسلم فطلع علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في خلقه، فليتنظر إلى علي بن أبي طالب»^٣.

[٢٦ / ١٢٣٢] عن الحارث: ... بلغنا أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان في جمع من أصحابه فقال: «أريكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته؟ فلم يكن بأسرع من أن طلع علي عليه السلام»^٤.

[٢٧ / ١٢٣٣] عن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من أراد أن ينظر إلى إسماعيل في هيبته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في علمه، وإلى نوح في خشيته، وإلى إبراهيم في خلّته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في

→ ١٠٣، الرياض النضرة ٣ / ١٩٦، ذخائر العقبى ٩٣ - ٩٤، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣١٣، المناقب للخوازمي ٨٣ (باكمي اختلاف).

قال ابن كثير: وهذا منكر جداً، ولا يصح إسناده. (البداية والنهاية ٧ / ٣٩٢ - ٣٩٣)

١. المناقب للخوازمي ٣١١.

٢. المواقف للإيجي ٣ / ٦٢٦، ٦٣٥، شرح المواقف للقاضي الجرجاني ٨ / ٣٦٩، شرح المقاصد ٥ / ٢٩٦، مطالب السؤل لمحمد بن طلحة الشافعي ١٢٩، الفصول المهمة ١ / ٥٧١.

٣. شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهين ١٥١، فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم الإصبهاني ١ / ٥٩.

٤. مناقب علي بن أبي طالب لابن مردويه ١٤٨، المناقب للخوازمي ٨٩.

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۶۵

جمالہ ، وِالی موسیٰ فی مناجاتہ ، وِالی ایوب فی صبرہ ، وِالی یحییٰ فی زہدہ ، وِالی عیسیٰ فی عبادتہ ، وِالی یونس فی ورعہ ، وِالی محمدؐ فی حسبہ وخلقہ ، فلینظر إلی علی؛ فإن فیہ تسعین خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فیہ ولم یجمعها أحد غیره»^۱.

[۲۸ / ۱۲۳۴] وورد فی ضمن روایة: قال أبو بكر: أنا لا أتقدم علی رجل قال فی حقّہ رسول الله ﷺ: «من أراد أن ینظر إلی آدمؑ ، وِالی یوسف وحسنہ ، وِالی موسیٰ وصلاتہ ، وِالی عیسیٰ وزہدہ ، وِالی محمدؐ فی خلقہ فلینظر إلی علی بن أبي طالب»^۲.

[۲۹ / ۱۲۳۵] عن أبي سعيد [الخدري]، قال: كُنّا حول رسول الله [النبي] ﷺ فأقبل علي بن أبي طالب [ؑ]، فأدام رسول الله ﷺ النظر إليه ، ثم قال: «من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمہ ، وِالی نوح فی حکمہ ، وِالی إبراهيم فی حلمہ فلینظر إلی هذا»^۳.

[۳۰ / ۱۲۳۶] عن ابن عباس، قال ﷺ: «من أراد أن ینظر إلی إبراهيم فی حلمہ ، وِالی نوح فی حکمہ [حکمتہ] ، وِالی یوسف فی جمالہ فلینظر إلی علی بن أبي طالب»^۴.

[۳۱ / ۱۲۳۷] وروى الكنجي الشافعي ، عن ابن عباس ، قال : . . . أقبل عليّ [ؑ] فلما بصر به رسول الله ﷺ قال : «من أراد منکم أن ینظر إلی آدم فی علمہ ، وِالی نوح فی حکمته ، وِالی إبراهيم فی حلمہ فلینظر إلی علی بن أبي طالب»^۵.

-
- ۱ . ینابیع المودة ۲ / ۳۰۶ - ۳۰۷ (المودة الثامنة) به نقل از جواهر الأخبار ، ملحقات إحقاق الحق ۳۹۷ / ۴ (به نقل از کشفی ترمذی (متوفی بعد ۱۰۲۵) در المناقب المرتضوية از جواهر الأخبار وهدایة السعداء) و ۲۲ / ۳۲۹ به نقل از مردی حنفی در آل محمد ﷺ ۴۲۵ .
 - ۲ . ملحقات إحقاق الحق ۵ / ۵ به نقل از ابومدین شعیب بن عبدالله بن سعد بن عبدالکافی مصری مکی مالکی (متوفی ۸۰۱) در الروض الفائق فی المواعظ والرقائق صفحہ ۳۸۹ (چاپ قاهره)
 - ۳ . شرح مذاهب أهل السنة ۱۵۱ و رجوع شود به اللآلی المصنوعة ۳۲۵/۱ .
 - ۴ . رجوع شود به الرياض النضرة ۱۹۶/۳ ، ذخائر العقبی ۹۳ - ۹۴ ، شواهد التنزیل ۱ / ۱۳۶ - ۱۳۷ .
 - ۵ . کفایة الطالب ۱۲۲ . برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به بخش ششم کتاب ←

[۱۲۳۸ / ۳۲] ذهبی در ترجمه مسعر بن یحیی نهدی می نویسد: من او را نمی شناسم ولی روایت منکری دارد.^۱ و روایت اخیر را از او نقل کرده است. مغربی در جایی دیگر می نویسد: (از شواهدی که نقل نمودیم) دانستی که آنچه برای علی بن ابی طالب علیه السلام فضیلت باشد نزد ذهبی منکر است!^۲

تذکر

ابن شاهین (متوفی ۳۸۵) و ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) در مورد حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام گفته اند: این فضیلتی است ویژه علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست!^۳

نگارنده گوید: در حدیث منزلت و برخی از احادیث سداً الابواب نیز تشبیه امیرمؤمنان علیه السلام به جناب هارون علیه السلام گذشت.^۴

* و در روایت ۲۳۴ گذشت: یا علی، أنت متی بمنزلة شیت من آدم، وبمنزلة سام من نوح، وبمنزلة إسحاق من إبراهيم ... وبمنزلة هارون من موسى، وبمنزلة شمعون من عیسی ...

* و در روایت ۹۷۱ گذشت: فصاحت نخلة بأخري: ... هذا موسى وأخوه هارون،

→ عبقات الأنوار في حدیث التشبیه و تعریب آن نفحات الأزهار جلد ۱۹.

۱. لا أعرفه، وأتی بخبر منکر. (میزان الاعتدال ۴ / ۹۹، لسان المیزان ۶ / ۲۴)

۲. وقد عرفت أن النکارة عند الذهبی هي فضل علي بن أبي طالب علیه السلام. (فتح الملك العلي ۷۰)

۳. تفرد علی علیه السلام بهذه الفضیلة، لم یشرکه فیها أحدٌ. (شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهین ۱۵۱ شماره ۱۰۷)، فضیلة لأمیر المؤمنین علی علیه السلام لم یشرکه فیها أحد! (فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعیم ۱ / ۵۹ شماره ۴۲ (چاپ دار البخاری المدينة المنورة))

۴. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۳۳۵ روایت ۲۱۴، صفحه ۴۷۸، روایت ۲۳۰ و دفتر دوم صفحه ۸۴۷ - ۸۵۰، روایات شماره ۶۲۳، ۶۲۶، صفحه ۸۸۶ شماره ۶۳۲ و روایت پاورقی آن.

ثمّ جزناهما، فصاحت رابعة بخامسة : هذا نوح وإبراهيم

[۱۲۳۹ / ۳۳] در روایات متعدد آمده است : «یا علی ، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم ... » ، «إن فيك مثلاً من عيسى» ، «ما شبهك في هذه الأمة إلا عيسى في أمته» این تشبیه برای منافقین بسیار ناگوار آمد تا جایی که صدا به هلهله بلند کردند و مذمت آنان در آیه شریفه : «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» [الزخرف (۴۳) : ۵۷] نازل گردید!^۱

انکار لقب : «أمیر النحل»

[۱۲۴۰ / ۳۴] برخی از مخالفان دراتصاف امیرالمؤمنین علیه السلام به لقب «أمیر النحل» اشکال نموده وگفته‌اند : اساسی ندارد.^۲

پاسخ

[۱۲۴۱ / ۳۵] قال الزركشي : الحديث العشرون : اشتهر على ألسنتهم أمير النحل علي عليه السلام. وقال ابن سيده في المحكم : اليعسوب : أمير النحل ، كثر ذلك حتى سموا كل رئيس : يعسوباً ، ومنه حديث علي عليه السلام : «هذا يعسوب قریش» . انتهى .
وفي الأمثال للرامهرمزي : «علي يعسوب المؤمنين» أي سيدهم .

۱ . ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه : و هنگامی که (درباره) پسر مریم مثالی آورده شد، ناگهان قوم تو از آن (مثال) هلهله و داد و فریاد راه انداختند .
رجوع شود به شواهد التنزیل ۲ / ۲۲۶ - ۲۳۴ روایات شماره ۸۵۹ - ۸۶۱ ، ۸۶۵ - ۸۶۹ ، المناقب للخوازمي ۳۲۵ ، نظم در السمطين ۹۲ ، كنز العمال ۲ / ۵۰۰ - ۵۰۱ .
۲ . قال العجلوني : أمير النحل علي عليه السلام . قال في المقاصد : لا أصل له . (كشف الخفاء ۱ / ۱۹۷ - ۱۹۸ ، ۲۰۶) . وقال المناوي : وأما ما اشتهر على الألسنة أمير النحل علي عليه السلام فلا أصل له . (فيض القدير ۴ / ۴۷۲)

وبهذا اللفظ الآخر رواه الطبراني في معجمه من حديث أبي ذر وسليمان [وسلمان ظ]، وأخرجه صاحب مسند الفردوس من حديث الحسن بن علي (ع)، قال: قال ثعلب: يعسوب: الذكر من النحل الذي يقدمها، يحامي عنها، وقال علي (ع): أنا يعسوب المؤمنين^۱.

[۱۲۴۲ / ۳۶] و ملا علی قاری نیز - به تبعیت از سیوطی - در دفاع از اثبات حدیث و پاسخ مخالفان به روایاتی استناد نموده که از آن حضرت به «یعسوب» تعبیر شده است.^۲

نگارنده گوید: تعبیر به «یعسوب المؤمنین» یا «یعسوب الدین» در روایات متعدد آمده است.^۳ عینی (متوفای ۸۵۵) در شرح صحیح بخاری از خواص و ویژگی‌های امیرالمؤمنین (ع) اموری نقل کرده است، از جمله آن‌که پیامبر (ص) او را یعسوب و سرور بزرگ دین نامیده است.^۴

بلکه شیوع این لقب به گونه‌ای است که برخی از اعیان اهل تسنن هنگام نام بردن آن حضرت می‌گویند: قال یعسوب المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه.^۵

۱. التذكرة في الأحاديث المشتهرة (الآلئ المثورة في الأحاديث المشهورة) ۱ / ۱۷۵.

۲. الأسرار المرفوعة ۱۳۶.

۳. أنساب الأشراف ۲ / ۱۱۸ - ۱۱۹، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۱ - ۴۳، ۳۰۴، المناقب لابن مردویه

۶۴ - ۶۶، العثمانية ۲۹۰، ربيع الأبرار ۵ / ۹۰، حياة الحيوان الكبرى ۲ / ۵۶۵، المعيار والموازنة

للإسكافي ۲۵۱، أمثال الحديث المروية عن النبي (ص) للرامهرمزي ۶۸، المعجم الكبير للطبراني

۶ / ۲۶۹، شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۲ - ۱۳ و ۱۳ / ۲۲۸ و ۱۹ / ۲۲۴، الجامع الصغير ۲ / ۱۷۸،

كنز العمال ۱۱ / ۶۰۴، ۶۱۶ و ۱۳ / ۱۱۹.

و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۶۲ - ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۱۰، روایات شماره: ۴۹ - ۵۳، ۹۸،

۱۱۴ و دفتر دوم صفحه ۴۹۶ - ۴۹۸، روایات شماره: ۲۶۴ - ۲۶۶، ۲۶۸ - ۲۶۹.

۴. عمدة القاري ۱۶ / ۲۱۵.

۵. به عنوان نمونه رجوع شود به تفسیر آلوسی ۱ / ۱۱۱ و ۱۴ / ۱۸۴، ۲۱۰ و ۲۸ / ۱۶۰.

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۶۹

عبدالوهاب سُبکی (متوفی ۷۷۱) در ضمن اشعاری - برای تبریک به قاضی القضاة به جهت ولادت فرزندى به نام علی او را همنام «أمیر النحل» دانسته و - می گوید :

سمي ابن سيّد أبناء العلاء بـ: علي لا زال ذا منصب بين الأنام علي
فقلت لما أتت بشرى البشير به للعلم والفضل والعلياء والدول
بشرى سمي أمير النحل حين أتت كانت بأفواهنا أحلى من العسل^۱

و در ضمن اشعار بدرالدين بن الدماميني (متوفی ۸۲۸) آمده است :

وأعاده بعلي أمير النحل إذ أضحى عليّاً في الفصاحة نظمه^۲

[۱۲۴۳ / ۳۷] سبط ابن الجوزي (متوفی ۶۵۴) می گوید: مؤمنان به زنبور عسل تشبیه شده اند؛ زیرا او چیزهای خوب و پاکیزه را می خورد و چیزی نیک و پاکیزه (یعنی عسل) تولید می کند و علی علیه السلام امیر مؤمنان است.^۳

[۱۲۴۴ / ۳۸] و نیز می نویسد: علی علیه السلام را «يعسوب المؤمنین» گویند؛ زیرا يعسوب بزرگ زنبوران عسل است که در حزم و تدبیر و زیرکی و هشیاری از همه آنان برتر است. کنار در کندو می ایستد و دهان زنبورانی که می خواهند وارد آن شوند می بوید، اگر بوی ناخوشی از آن استشمام نماید می فهمد که از گیاه بدی تناول نموده لذا او را دو نیم می کند و بر در کندو می اندازد تا دیگران ادب شوند. علی علیه السلام نیز بر در بهشت می ایستد و هرکس را که از او رایحه بغض و

۱. طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۳۸۶ / ۹.

۲. خزائن الأدب وغاية الأرب ۳۹۹.

۳. والمؤمنون يتشبهون بالنحل؛ لأن النحل تأكل طيباً وتضع طيباً، وعلي علیه السلام أمير المؤمنين.
(تذكرة الخواص ۱ / ۱۲۳)

کینه توزی نسبت به خویش استشمام نماید در دوزخ می افکند.^۱

[۱۲۴۵ / ۳۹] کمال الدین دمیری (متوفی ۸۰۸) می نویسد :

مراد از تشبیه امیرالمؤمنین (ع) به «أمیر النحل» و پادشاه زنبوران عسل آن است که: اهل ایمان به آن حضرت پناهنده می شوند و کفار، ستمگران و منافقان به مال دنیا پناه می برند، همان گونه که زنبوران عسل به پادشاه و امیرشان پناهنده می شوند.^۲

انکار لقب: «ساقی کوثر» و سوگند به نام امیرالمؤمنین (ع)

[۱۲۴۶ / ۴۰] ابن کثیر می نویسد:

آنچه برخی از عوام خیال می کنند بلکه بین بسیاری از آنان مشهور شده که ساقی حوض کوثر علی (ع) است مطلب بی اساسی است و سند قابل اعتمادی ندارد، ساقی حوض کوثر پیامبر (ص) است... .
و نیز آنچه بین مردم متعارف است که یکدیگر را به علی (ع) سوگند داده و می گویند: تو را به علی سوگند می دهم که این را از من بگیری یا به من بدهی وامثال آن، اینها هیچ اساسی ندارد، بلکه گرفته شده از رافضی هاست. خوف آن می رود که کسی که به گفتن این مطالب عادت کند هنگام جان دادن ایمانش را از دست بدهد (و بی دین از دنیا

۱. و يُسَمَّى - أي علي (ع) - : يعسوب المؤمنین ، لأنّ اليعسوب أمير النحل وهو أحزمهم ، يقف على باب الكوارة كلما مرّت به نحلة شمّ فهاها فإن وجد منها رائحة منكرة علم أنها رعت حشيشة خبيثة ، فيقطعها نصفين ويلقيها على باب الكوارة ليتأدّب بها غيرها ، وكذا علي (ع) يقف على باب الجنة فيشمّ أفواه الناس ، فمن وجد منه رائحة بغضه ألقاه في النار. (تذكرة الخواص ۱ / ۱۲۲)
۲. أي يلوذ بك المؤمنون ، ويلوذ الكفار والظلمة والمنافقون بالمال كما تلوذ النحل بיעسوبها ، ومن هنا قيل لأمير المؤمنين علي كرم الله وجهه : أمير النحل . (حياة الحيوان الكبرى ۲ / ۵۶۵)

برود)، سوگند به غیر خدا شرک است!^۱

نگارنده گوید: روایاتی که دلالت دارد امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله ساقی حوض کوثر است، پیش از این گذشت.^۲

اما پاسخ از اعتراض به سوگند به نام امیرالمؤمنین علیه السلام به اختصار آن است که :

۱. گرچه در سوگند نوعی تعظیم نهفته است ولی هر تعظیمی عبادت نیست .

۲. در قرآن موارد فراوان سوگند به غیر خدا وجود دارد .^۳

۳. در روایات عامه از صحابه نیز فراوان سوگند به غیر خدا دیده می شود

بویژه تعبیر به : (لعمری).^۴

۱. وما يتوهمه بعض العوام، بل هو مشهور بين كثير منهم: أن علياً هو الساقى على الحوض فليس له أصل، ولم يجئ من طريق مرضي يعتمد عليه، والذي ثبت أن رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذي يسقي الناس . وهكذا الحديث الوارد في أنه ليس أحد يأتي يوم القيامة راكباً إلا أربعة: رسول الله صلی الله علیه و آله [على البراق، وصالح عليه السلام] على ناقته، وحمزة عليه السلام على العضباء، وعلي عليه السلام [على ناقه من نوق الجنة، رافعاً صوته بالتهليل . وكذلك ما في أفواه الناس من اليمين بعلي عليه السلام] يقول أحدهم : خذ بعلي، أعطني بعلي، ونحو ذلك كل ذلك لا أصل له بل ذلك من نزعات الروافض ومقالاتهم ولا يصح من شيء من الوجوه، وهو من وضع الرافضة، ويُخشى على من اعتاد ذلك سلب الايمان عند الموت، ومن حلف بغير الله فقد أشرك . (البداية والنهاية ۷ / ۳۹۲)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۳۶ .

۳. فما كل إعظام شركاً إلا إعطاء عظمة الربوبية المستقلة التي يستغنى بها عن غيره .

وقد أقسم الله تعالى بكثير من خلقه كالسما والأرض والشمس والقمر والكنس الخنس من الكواكب، وبالنجم إذا هوى، وأقسم بالجبل والبحر والتين والزيتون والفرس وأقسم بالليل والنهار والصبح والشفق والعصر والضحى ويوم القيامة، وأقسم بالنفس، وأقسم بالكتاب والقرآن العظيم وحياة النبي صلی الله علیه و آله وبالملائكة .. إلى غير ذلك في آيات كثيرة، ولا يستقيم قَسَم إلا عن إعظام .

(تفسير الميزان ۶ / ۲۱۱ - ۲۱۲)

۴. وقد وقع هذا القَسَم بلفظ (لعمری) في كلام الصحابة والتابعين، في نثرهم وشعرهم ←

۴. برخی از فقهای اهل تسنن گفته‌اند: کسی که به لات و عزّی سوگند یاد نماید جز استغفار تکلیفی ندارد، آیا سوگند به نام امیرالمؤمنین علیه السلام از سوگند به بت هم حکمش سنگین‌تر است و گوینده آن محکوم به شرک می‌شود؟!^۱

انکار نزول آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام

[۱۲۴۷ / ۴۱] بنا بر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [المائدة (۵): ۵۵]^۲ درباره خاتم‌بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده^۳ و سیوطی گفته: این مطلب

→ کثراً، بحيث يتعذر ضبطه... وکم للصحابة والتابعين من حلف بشيعة رسول الله صلی الله علیه و آله، وضرّحه وعينيه، وترتبه. (منهج الرشاد للشيخ جعفر كاشف الغطاء ۵۵۰)

۱. وقد أفتى منكم ابن قدامة في المغني ۱ / ۱۶۹ و ۱۱ / ۱۶۲ وابن حزم في المحلى ۸ / ۵۱ بأن من حلف باللّات والعزّی فلا شيء عليه إلا الاستغفار، وعلّله في ۱۱ / ۱۶۳ بقوله: لأن الحلف بغير الله سيئة والحسنة تمحو السيئة، وقد قال الله تعالى: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتِ» [هود (۱۱): ۱۱۴] وقال النبي صلی الله علیه و آله: إذا عملت سيئة فأتبعها حسنة تمحها. ولأن من حلف بغير الله فقد عظم غير الله تعظيماً يشبه تعظيم الربّ تبارك وتعالى، ولهذا سمّي: شركاً لكونه أشرك غير الله مع الله تعالى في تعظيمه بالقسم به، فيقول: لا إله إلا الله توحيداً لله تعالى وبراءةً من الشرك. فهل تفتون بذلك وأن من حلف بصنم لا يخرج عن الملة ولا شيء عليه إلا التهليل، وتقولون: إن من حلف بالنبي صلی الله علیه و آله أو بأحد من عترته عليهم السلام فهو مشرك يخرج من الملة؟! (ألف سؤال وإشكال للشيخ الكوراني العاملي ۱ / ۱۴۳ - ۱۴۴)

۲. ولی و سرپرست شما فقط خداست و پیامبر او صلی الله علیه و آله و کسانی که ایمان آوردند، همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. عن ابن عباس، قال: تصدّق علي عليه السلام [بختامه وهو راعع، فقال النبي صلی الله علیه و آله للسانك: «من أعطاك هذا الخاتم»؟ قال: ذاك الراعع، فأنزل الله فيه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». (كنز العمال ۱۳ / ۱۰۸ به نقل از خطیب در المتفق والمفترق [۲۵۸/۱] قال: وفيه مطلب بن زياد وثقه أحمد وابن معين، وقال أبو حاتم: لا يحتجّ بحديثه.)

→ نكارنده گوید: قال العجلي: مطلب بن زياد ثقة... صاحب سنة وخير . (معرفة الثقات ٢ / ٢٨٢)

وقال عمر بن شاهين : ثقة ، قاله أحمد . (تاريخ أسماء الثقات ٢٣٣)

وقال ابن معين : ثقة . (تاريخ ابن معين ١ / ٢٠٠) وقال : ليس به بأس . (تاريخ ابن معين ١ / ٢٤٥)

وذكره ابن حبان في الثقات ٧ / ٥٠٦ .

وقال أبو داود : هو عندي صالح . (تهذيب الكمال ٢٨ / ٨٠ ، سير أعلام النبلاء ٨ / ٣٣٣)

وروى له البخاري في الأدب ، وابن ماجه ، والنسائي في الخصائص من سننه . (تهذيب الكمال ٢٨ / ٨٠ ، سير أعلام النبلاء ٨ / ٣٣٤)

وقال ابن عدي : وللمطلب أحاديث حسان وغرائب ، ولم أر له حديثاً منكراً فأذكره ، وأرجو أنه لا بأس به . (الكامل لابن عدي ٦ / ٤٦٤)

وقال الذهبي : من كبار المحدثين بالكوفة... صدوق ، صاحب حديث ومعرفة... إلى أن قال - بعد نقل حديث «من كنت مولاه فعلي مولاه» عنه - : هذا حديث حسن عالٍ جداً . (سير أعلام النبلاء ٨ / ٣٣٣ ، ٣٣٥)

وقال السيوطي : أخرج الطبراني في الأوسط بسند فيه مجاهيل ، عن عمار بن ياسر ، قال : وقف على علي بن أبي طالب [عليه السلام] سائل - وهو راعع في تطوع - فنزع خاتمه فأعطاه السائل ، فنزلت ﴿إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ .

وله شاهد : قال عبد الرزاق : حدثنا عبد الوهاب بن مجاهد ، عن أبيه ، عن ابن عباس - في قوله : ﴿إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ إلى آخر الآية - قال : نزلت في علي بن أبي طالب [عليه السلام] .

وروى ابن مردويه من وجه آخر عن ابن عباس مثله .

وأخرج أيضاً عن علي [عليه السلام] مثله .

وأخرج ابن جرير ، عن مجاهد ،

وابن أبي حاتم ، عن سلمة بن كهيل مثله ،

فهذه شواهد يقوي بعضها بعضاً . (لباب النقول ٨١)

وفي أحكام القرآن للجصاص ٥٥٧/٢ : روي عن مجاهد والسدي وأبي جعفر [عليه السلام] وعتبة بن أبي حكيم : أنها نزلت في علي بن أبي طالب [عليه السلام] حين تصدق بخاتمه وهو راعع .

و رجوع شود به العثمانية للجاحظ ٣١٩ ، تفسير الطبري ٦ / ٣٨٩ - ٣٩٠ ، معرفة علوم الحديث للحاكم النيسابوري ١٠٢ - ١٠٣ ، تاريخ مدينة دمشق ٢٢ / ٣٥٦ - ٣٥٧ و ٣٠٣ / ٤٥ ، المغني

(روایات و) شواهد متعدد دارد که باعث تقویت آن می شود. ^۱ علامه امینی رحمته الله بیش از ۶۰ نفر از اعیان اهل تسنن که آن را روایت کرده اند نام برده است. ^۲

[۱۲۴۸ / ۴۲] ولی ابن تیمیه می گوید: این مطلب به اجماع دانشمندان حدیث دروغ است، سپس - بر خلاف مفسران اهل تسنن بلکه بر خلاف کلام خدا! - تمام تلاش خود را برای تکذیب خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام و فضیلت صدقه دادن در نماز بکار گرفته و گفته است:

صدقه دادن هنگام نماز کار شایسته ای نیست!

نمازگزار می تواند صدقه دادن را پس از نماز انجام دهد! ^۳

علی اصلاً انگشتر نداشته است.

در آن زمان کسی انگشتر به دست نمی کرده است.

فقط گفته اند: دادن انگشتر در زکات مجزی نیست. ^۴

→ للقاضي عبد الجبار ۲۰ / ۱۳۶، تفسير ابن أبي حاتم ۴ / ۱۱۶۲، تفسير البحر المحیط لأبي حيان الأندلسي ۳ / ۵۲۵، تفسير ابن كثير ۲ / ۷۴، توضیح المشتبه لابن ناصر الدين ۲ / ۴۴۸، تخریج الأحادیث والآثار للزيلعي ۱ / ۴۰۹ - ۴۱۰، الدر المثور ۲ / ۲۹۳ - ۲۹۴، كنز العمال ۱۳ / ۱۰۸، عوالم العلوم ۱۵ / ۲ / ۴۱۳ - ۴۴۳.

شیخ باسّم حلّی در کتاب أسانید فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام ۲ / ۳۴۳ - ۳۵۵ اسناد متعدد برای آن ذکر و چهار طریق را معتبر دانسته و سپس به هشت طریق دیگر آن را تأیید کرده است. او اقوال مفسرین را - که به خاتم بخشی حضرت در حال رکوع استناد کرده اند - فرع بر حجیت آن دانسته است، مانند کلام سیوطی، جصاص، سمین حلبی و ... (همان مدرک ۲ / ۳۵۷ - ۳۵۸)

۱. فهذه شواهد يقوّي بعضها بعضاً. (لباب القول ۸۱)

۲. الغدير ۳ / ۱۵۶ - ۱۶۲.

۳. أن التصدّق في الصلاة ليس من الأعمال الصالحة، وإعطاء السائل لا يفوت، فيمكن المتصدّق إذا سلّم أن يعطيه، وإن في الصلاة لشغلاً. (منهاج السنة ۷ / ۱۶)

۴. وقد وضع بعض الكذّابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدّق بخاتمه في

انکار لقب «فاروق» برای علی علیه السلام و شناخت منافقین به بغض آن حضرت

گذشت که در روایات متعدد از امیرالمؤمنین علیه السلام به «فاروق» یاد شده است.^۱ و نیز گذشت که عده‌ای از صحابه - مانند جابر بن عبدالله انصاری، ابوذر، ابن عباس و ابوسعید خدری - گفته‌اند: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین را به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شناختیم.^۲

گذشته از وجود این روایات در کتب معروف و معتبر، اسناد معتبر متعدد دارد، ولی ابن تیمیه هر دو مطلب را تکذیب کرده و می‌گوید:

[۴۳ / ۱۲۴۹] کسانی که با حدیث آشنایی دارند می‌دانند که هر دو

مطلب دروغ است، هیچ یک در کتب مورد اعتماد نقل نشده و سند

شناخته شده‌ای ندارد.^۳

→ الصلاة، وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل وكذبه بين من وجوه كثيرة. (منهاج السنة ۳۰/۲ - ۳۲) وقال: وجمهور الأمة لم تسمع هذا الخبر، ولا هو في شيء من كتب المسلمين المعتمدة لا الصحاح ولا السنن ولا الجوامع ولا المعجمات، ولا شيء من الأمهات. (منهاج السنة ۱۷/۷) نگارنده گوید: بنابر روایت اهل تسنن، انگشتر به دست کردن از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است. روی المرجانی (المتوفى بعد سنة ۷۷۰): أن أول من لبس الخاتم آدم عليه السلام. (كتاب بهجة النفوس والأسرار في تاريخ دار هجرة النبي المختار صلی الله علیه و آله ۱ / ۱۲۵، تحقیق محمد عبد الوهاب فضل، الطبعة الأولى، دار الغرب الإسلامي، بیروت)

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۹۳ روایت شماره ۹۸ و پاورقی صفحه ۱۹۷ و دفتر دوم، صفحه ۴۹۷ - ۵۰۶ روایات شماره ۲۶۴ - ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷ و دفتر چهارم، صفحه ۱۵۰۲ روایت شماره ۹۵۷.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۳۸۲، ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ روایات شماره ۸۶۹، ۸۷۳ - ۸۷۶.

۳. فلا یستریب أهل المعرفة بالحديث أنهما حديثان موضوعان مكذوبان على النبي صلی الله علیه و آله، ولم يرو واحد منهما في شيء من كتب العلم المعتمدة، ولا لواحد منهما إسناد معروف. (منهاج السنة

مواردی از انکارهای ابن تیمیه همراه با ادعای بیجای اجماع

ابن تیمیه از کسانی است که فراوان فضائل مسلم امیرالمؤمنین (ع) را انکار نموده و برای رسیدن به اغراض فاسد خویش به شگردهای متفاوت دست زده است. به عنوان مثال گاهی با پررویی تمام می‌گوید:

عده‌ای از اهل علم این حدیث را تضعیف کرده‌اند.

و یا می‌گوید: فلانی آن را تکذیب یا تضعیف کرده است.^۱

ولی از دانشمندانی که به آنها اشاره کرده نامی نمی‌برد و اگر نام برده باشد برای ادعاهای پوچ و توخالی هیچ مصدري ذکر نمی‌کند!

او بارها به اجماع و اتفاق اهل حدیث و اهل دانش تمسک می‌کند بدون آن‌که هیچ مستندی ارائه دهد، با آن‌که در برخی از موارد اصلاً کسی متعرض آن مطالب نشده و در منابع مطلبی در اثبات یا انکار آن نقل نشده و در برخی از موارد دیگر عده‌ای آن را نقل کرده و بر آن اعتماد نموده‌اند!

لذا بر مبنای پیشوایان حدیث، او کاذب و دروغگو بشمار می‌آید، بلکه بنابر مبنای خودش کلامش از ارزش ساقط می‌شود.^۲

۱. به عنوان مثال درباره حدیث تقلین می‌نویسد: وأما قوله: «وعترتي وأهل بيتي» فهذا رواه الترمذي، وقد سئل عنه أحمد بن حنبل فضعه، وضعفه غير واحد من أهل العلم. (منهاج السنة ۳۹۴/۷) و جای دیگر درباره آن گفته: وقد طعن غير واحد من الحفاظ في هذه الزيادة وقال: إنها ليست من الحديث. (منهاج السنة ۳۱۸/۷)

۲. قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما يدعي فيه الرجل الإجماع فهو كذب، ومن ادعى الإجماع فهو كاذب، لعل الناس اختلفوا - ما يدريه؟ - ولم يته إليه، فليقل: لا نعلم الناس اختلفوا. (اعلام الموقعين ۱/ ۳۰)

قال ابن تيمية: أراد غير إجماع الصحابة؛ لأن إجماع الصحابة عنده حجة معلوم تصوره أما من بعدهم فقد كثر المجتهدون وانتشروا. (البحر المحيط في أصول الفقه للزركشي ۳/ ۴۸۹)

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۷۷

ابن تیمیه در ضمن کلامی می‌گوید: عدم علم، علم به عدم نیست
بویژه در اقوال بی‌شمار امت اسلام که جز پروردگار کسی از آن اطلاع
ندارد؛ لذا احمد بن حنبل مدعی اجماع را دروغگو دانسته است!^۱

او بارها ادعا کرده که این احادیث کذب مسلم است و یا می‌گوید:

این مطلب به اتفاق حدیث‌شناسان دروغ است!

مانند نزول آیه‌های ذیل در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام:

﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَعَايَةٌ﴾ [الحاقة (۶۹): ۱۲].^۲

﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الْأَرَاكِعِينَ﴾ [البقرة (۲): ۴۳].^۳

﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصفات (۳۷): ۲۴].^۴

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد (۱۳): ۷].^۵

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مريم (۱۹): ۹۶].^۶

۱. قال ابن تیمیه: ... عَدَمُ الْعِلْمِ لَيْسَ عِلْمًا بِالْعَدَمِ لَا سِيَّمَا فِي أَقْوَالِ عُلَمَاءِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم الَّتِي لَا يُحْصِيهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ وَلِهَذَا قَالَ أَحْمَدُ وَعَبَرَهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ: مَنْ ادَّعَى الْإِجْمَاعَ فَقَدْ كَذَبَ ...
(مجموعه الفتاوى لابن تیمیه ۱۹ / ۲۷۱)

۲. إن هذا [إنه حديث] موضوع باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة ۷ / ۱۷۱، ۵۲۲)

۳. نزلت في رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وعلي خاصة، وهما أول من صلى ورکع.

قال: إن هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم والحديث. (منهاج السنة ۷ / ۲۷۱ - ۲۷۲)

۴. قال ابن عباس: عن ولاية علي عليه السلام.

قال: إن هذا كذب موضوع بالاتفاق. (منهاج السنة ۷ / ۱۴۳ - ۱۴۴)

۵. «أنا المنذر وعلي الهادي، بك - يا علي - يهتدي المهتدون».

قال: إن هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث. (منهاج السنة ۷ / ۱۳۸ - ۱۳۹)

۶. نزلت في علي عليه السلام. [وفي رواية قال صلی اللہ علیہ وسلم] «يا علي قل: اللهم اجعل لي عندك عهداً، واجعل ←

١. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة (٢): ٢٠٧].
- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (٥): ٥٥].
٢. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة (٥): ٣].
٣. ﴿هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال (٨): ٦٢].
٤. ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة (٢): ٣٧].
٥. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...﴾ [الأعراف (٧): ١٧٢].

→ لي في صدور المؤمنين مودة». فأنزل الله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾.

- قال: ان هذين الحديثين من الكذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ١٣٦)
- ١ . ان هذا الذي نقله [أي نزول الآية في أميرالمؤمنين ﷺ ومبيته على فراش النبي ﷺ] كذب باتفاق أهل العلم بالحديث والسيرة . (منهاج السنة ٧ / ١١١ - ١١٢)
- ٢ . وقد وضع بعض الكذابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدق بخاتمه في الصلاة ، وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل . (منهاج السنة ٢ / ٣٠ - ٣٢)
- ٣ . الحديث من الكذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالموضوعات ... ثبت ... أن هذه الآية نزلت على النبي ﷺ] ... بعرفة . (منهاج السنة ٧ / ٥٣ - ٥٤)
- ٤ . «مكتوب على العرش لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، محمد عبدي ورسولي ، أيئدته بعلي بن أبي طالب ، وذلك قوله في كتابه : ﴿هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ ، يعني بعلي . قال: إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ١٩٤ ، ١٩٦)
- ٥ . سئل النبي ﷺ عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه . قال : سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين ﷺ] أن يتوب عليه ، فتاب عليه . قال : إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم . (منهاج السنة ٧ / ١٣٠ - ١٣١)
- ٦ فقال تبارك وتعالى : «أنا ربكم ، ومحمد نبيكم ، وعلي أميركم» ←

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۷۹

و این که مراد از «قربی» در آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری (۴۲): ۲۳] امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام باشند.^۱

نزول چیزی از سوره مائده در غدیر.^۲

و نزول سوره: ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام.^۳

او می گوید: احادیثی که علامه حلی رحمته الله در منهاج الكرامة نقل کرده به اتفاق حدیث شناسان اکثرش ضعیف یا جعلی است.^۴

و نیز ادعای اتفاق حدیث شناسان بر ساختگی بودن احادیث فراوان نموده، مانند: بازگشت ابوبکر از بین راه هنگام تبلیغ سوره توبه.^۵

تزییح امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهم السلام در آسمان و ...^۶

-
- إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث . (منهاج السنة ۷ / ۲۸۹)
۱. ان هذه الآية لما نزلت قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام» . قال: وهذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ۴ / ۵۶۳)
 ۲. فمن قال: إن المائدة نزل فيها شيء بغدير خم فهو كاذب مفتر باتفاق أهل العلم. (منهاج السنة ۷ / ۳۱۵)
 ۳. هذا الحديث من الكذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث ... سورة ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ مكية باتفاق أهل التفسير والنقل . (رجوع شود به منهاج السنة ۴ / ۲۰ و ۷ / ۱۷۹ و ۸ / ۵۵۳)
 ۴. منهاج السنة ۵ / ۶ - ۷: الأحاديث التي ذكرها أكثرها كذب أو ضعيف باتفاق أهل المعرفة بالحديث .
 ۵. منهاج السنة ۸ / ۲۹۵ - ۲۹۶: ان هذا كذب باتفاق أهل العلم ، وبالتواتر العام ؛ فإن النبي صلى الله عليه وآله استعمل أبا بكر على الحج سنة تسع ، لم يرده ولا رجع .
 ۶. لَمَّا تزوج عليّ بفاطمة عليها السلام زوجه الله إياها من فوق سبع سماوات ، وكان الخاطب جبريل ، وكان إسرائيل وميكائيل في سبعين ألفاً من الملائكة شهوداً . وهذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث . وكذلك الحديث الذي ذكره عن حذيفة . (منهاج السنة ۸ / ۲۴۵)

ندى جبرئيل به : «لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي»^١.

روايات :

اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله^٢ .
الله أكبر على إكمال الدين ، وإتمام النعمة ، ورضا الربّ برسالتي ، وبالولاية لعلي
من بعدي . ثم قال : من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ،
وانصر من نصره ، واخذل من خذله^٣ .

أنت وليي في كل مؤمن بعدي^٤ .

[عليّ] سيّد المسلمين ، وإمام المتقين ، وقائد الغر المحجلين .

هذا ولي كل مؤمن بعدي .

إن عليّاً منّي وأنا منه ، [وهو] أولى بكل مؤمن ومؤمنة^٥ .

أنت أخي ووصيي ، وخليفتي من بعدي ، وقاضي ديني^٦ .

اللهم إني أقول كما قال أخي موسى : «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي» عليّ بن أبي
طالب «أخي * أشدُّ به أُرِّي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ...» [سورة طه (٢٠): ٢٩ - ٣١] .^٧

١ . « لا سيف إلا ذو الفقار ، ولا فتى إلا عليّ » فإن هذا الحديث من الأحاديث المكذوبة الموضوعية

باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ٥ / ٧٠)

وقوله: إن جبريل قال -وهو يعرج -: «لا سيف إلا ذو الفقار ... ولا فتى إلا علي» كذب باتفاق الناس.

(منهاج السنة ٨ / ١٠٢)

٢ . ان هذا اللفظ ... : كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ٥٥)

٣ . هذا الحديث من الكذب الموضوع باتفاق أهل المعرفة بالموضوعات . (منهاج السنة ٧ / ٥٣)

٤ . فإن هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ٥ / ٣٥ - ٣٦)

٥ . ان هذا كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ٣٨٦ - ٣٨٧)

٦ . ان هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ٣٥٣ - ٣٥٤)

٧ . قال ابن عباس : سمعت منادياً ينادي : «يا أحمد قد أوتيت ما سألت» .

قال : ان هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث . (منهاج السنة ٧ / ٢٧٤)

أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين ، ويأتي خصماؤك غضاباً مفحمين .^۱
[عليّ]... راية الهدى وإمام الأولياء ، وهو الكلمة التي ألزمها للمتقين .^۲
روایت مناشده روز شورا .^۳

ادعای بیجای «اجماع اتفاق اهل حدیث و اهل دانش» از روش‌هایی است که ابن تیمیه در هر موردی که دوست داشته باشد از آن استفاده می‌کند .

به عنوان مثال درباره حضرت ابوطالب علیه السلام - که از ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر عمر شریفش حامی و یاور آن حضرت بوده - به آسانی ادعا کرده که - العیاذبالله - اجماع بر کفرش وجود دارد؛^۴ اما درباره معاویه - که در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش سنگ تمام را گذاشته و از هیچ خبثتی فروگذار نکرده و هیچ گاه اعتقادی به دین نداشته^۵ گرچه در شرایطی قرار گرفته که مجبور شده اظهار اسلام نماید - مدعی است که :

اهل دانش اتفاق نظر دارند که او اسلام نیکویی داشته است!^۶

نسبت به اذیت و آزار به حضرت زهرا علیها السلام و هجوم به خانه آن حضرت نیز مدعی است که تمام مسلمانان آن را ساختگی و دروغ می‌دانند^۷ با آن که منابع فریقین مملو از آثار و روایاتی است که شهادت بر وقوع آن می‌دهد .^۸

۱ . قال : إن هذا مما هو كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة . (منهاج السنة ۷ / ۲۵۸ - ۲۵۹)

۲ . فإن هذا كذب موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ۵ / ۷۸ - ۷۹)

۳ . وما ذكره يوم الشورى ، فهذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث . (منهاج السنة ۵ / ۵۹)

۴ ويمدحون أبا طالب الذي مات كافراً باتفاق أهل العلم . (منهاج السنة ۴ / ۳۵۱)

۵ . رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۰۷۱ - ۱۰۷۶ ، روایات ۷۹۰ ، ۷۹۲ - ۷۹۳ ، ۷۹۶ ، ۷۹۸ ، ۸۰۲ .

۶ . ومعاوية ممن حسن إسلامه باتفاق أهل العلم . (منهاج السنة ۴ / ۳۸۲)

۷ . وأما إقدامه عليهم أنفسهم بأذى ، فهذا ما وقع فيه قطّ باتفاق أهل العلم والدين دعوى مختلق ،

وإفك مفترى باتفاق أهل الإسلام . (منهاج السنة ۸ / ۲۹۱)

۸ . رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام و ترجمه اش هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام .

در بارهٔ تخلف ابوبکر از لشکر اسامه می نویسد: دانشمندان اتفاق نظر دارند که او در لشکر اسامه نبوده است^۱ با آن که در منابع فراوان اهل تسنن تصریح شده که ابوبکر از جمله زیردستان اسامه در این لشکر بوده است.^۲

او - با نادیده گرفتن روایاتی که در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ با آن حضرت وارد شده و اقوال بزرگان اهل تسنن^۳ - به دروغ ادعا کرده که:

مسلمانان اتفاق نظر دارند که کسانی که با علی جنگیدند از قاتلان عثمان افضل و برترند، عده‌ای از آنها افراد زاهد و عابد بوده‌اند!^۴

و ادعا کرده که اصحاب ما بدون هیچ اختلافی ... محدثین و عموم پیشوایان تسنن معتقدند که بهتر بود علی دست به جنگ نمی‌زد.^۵

-
۱. و أبو بكر لم يكن في جيش أسامة باتفاق أهل العلم . (منهاج السنة ۶ / ۳۱۹)
 ۲. وكان في جيش أسامة: أبو بكر، وعمر، ووجه من المهاجرين والأنصار . (أنساب الأشراف ۱ / ۴۷۴) وعقد له لواء، وضم إليه أبو بكر، وعمر . (أنساب الأشراف ۱ / ۳۸۴)
 - ... فيهم أبو بكر وعمر، واستعمل [فاستعمل] عليهم أسامة . (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۴۹ و ۴ / ۶۶، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۱۷)
 - استعمل أسامة بن زيد على جيش فيهم أبو بكر وعمر . (تاريخ مدينة دمشق ۸ / ۶۰)
 - استعمله رسول الله صلى الله عليه وسلم على جيش فيه أبو بكر وعمر . (تهذيب الكمال ۲ / ۳۴۰)
 - كان في الجيش - الذي كان عليهم أسامة - أبو بكر وعمر . (فتح الباري ۷ / ۶۹)
 - وكان ممن انتدب مع أسامة كبار المهاجرين والأنصار منهم أبو بكر وعمر . (فتح الباري ۸ / ۱۱۵)
 - بعث سرية فيها أبو بكر وعمر واستعمل عليهم أسامة بن زيد . (سبل الهدى والرشاد ۶ / ۲۵۱)
 - و رجوع شوده به شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۵۹ - ۱۶۰ و ۵۲ / ۶ و ۱۹۶ / ۹ - ۱۹۷ ، ۸۳ / ۱۲ ، ۱۸۳ / ۱۷ (به نقل از بسیاری از محدثین)؛ الكامل لابن الأثير ۲ / ۳۱۷ ، تاريخ الخميس ۲ / ۱۵۴ ، وفيات الأعيان ۸ / ۳۷۴ ؛ جامع الأحاديث للسيوطي ۱۳ / ۲۱۱ ؛ تاريخ يعقوبي ۲ / ۷۶ - ۷۷ و ۱۱۳ ؛ عيون الأثر ۲ / ۳۵۲ ؛ نهاية الإرب : ۳۷۰ / ۱۷ و ۴۶ / ۱۹ ؛ تاريخ الإسلام للذهبي (المغازي) ۷۱۴ .
 ۳. رجوع شود به دفتر سوم، فضیلت‌های ۲۳ - ۲۸ و شواهدش و اقوال صفحه ۱۰۸۷ - ۱۱۱۸ .
 ۴. الذين قاتلوا علياً كانوا أفضل باتفاق المسلمين من الذين حاصروا عثمان وقتلوه، وكان في المقاتلين لعلي أهل زهد وعبادة . (منهاج السنة ۸ / ۳۱۴)
 ۵. رجوع شود به دفتر ششم پاورقی صفحه ۲۵۵۵ به نقل از مجموعة الفتاوى ۴ / ۴۳۹ - ۴۴۱ .

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۸۳

نمونه‌هایی از واکنش انکار در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش تکذیب و انکار پیش از این گذشت . اشاره شد که بیشترین آنها از ابن تیمیه بوده است . برخی از موارد انکار او عبارت است از :

دفتر نخست، صفحه ۱۰۰ - ۱۰۱ تکذیب حدیث طیر

صفحه ۱۷۴ تکذیب روایت شماره ۷۳ مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق از (همه) اعمال امت من تا روز قیامت برتر است .

صفحه ۱۹۸ انکار وجود حدیث : الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ

صفحه ۲۴۲ : تکذیب حدیث : «عَلِيٌّ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» ، علی پس از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمان است .

صفحه ۳۵۷ انکار نقل حدیث غدیر به سند معتبر

صفحه ۳۵۹ انکار وجود حدیث غدیر در امهات [یعنی مصادر اولیه و منابع اصلی حدیث] غیر از سنن ترمذی

صفحه ۳۶۰ تکذیب : اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ .

صفحه ۳۶۷ انکار تشریح هر امر جدیدی در غدیر، در حق علی علیه السلام ، در موضوع امامت و هر چیز دیگر!

پاورقی صفحه ۴۲۸ انکار و تکذیب روایت : «عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» ، علی پس از من ولی و سرپرست شماست .

دفتر دوم ، صفحه ۵۰۳ تکذیب روایت شماره ۲۷۶ : من بنده خدا، برادر پیامبر و صدیق اکبر هستم. هر کس پس از من چنین ادعایی نماید کذاب و دروغگوست. من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم .

ابن الجوزی و ابن کثیر نیز این روایت را تکذیب و انکار کرده‌اند .

صفحه ۶۰۴ ابن تیمیه درباره تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت می نویسد:
این روایت در صحاح ، مسانید، سنن، مغازی یا کتب تفسیر - که روایات قابل
احتجاج در آن آمده - نیست ... این حدیث نزد حدیث شناسان دروغ است .
صفحه ۶۲۷ انکار اصل مؤاخات بین مهاجرین برای انکار اخوت
امیرالمؤمنین (ع) با پیامبر (ص) .
صفحه ۷۱۹ انکار حدیث: «أفضاکم علی»، برترین شما در قضاوت علی است.
صفحه ۷۷۴ انکار میدان رفتن و فرار کردن ابوبکر و عمر در جنگ خیبر
صفحه ۷۸۵ انکار و تکذیب حدیث ردّ شمس
صفحه ۸۲۰ انکار و تکذیب حدیث: «لا یؤدّی عَنّی إِلَّا علی» و «لا یؤدّی عَنّی إِلَّا
أنا أو رجل من أهل بیتی .
صفحه ۸۴۱ جعلی دانستن احادیث سدّ الأبواب

دفتر سوم ، صفحه ۹۹۳ انکار وجود حدیث: «حربك حربي» در مجامع روایی
صفحه ۱۱۸۰ تکذیب روایات فرمان به مبارزه با ناکثین ، قاسطین و مارقین ،
او می گوید : درباره جنگ های بین صحابه هیچ روایتی (و دستوری) از
پیامبر (ص) وجود ندارد .

دفتر چهارم ، صفحه ۱۶۵۹ انکار این که پیامبر (ص) در حجة الوداع در ملأ عام
نامی از علی (ع) یا امامتش برده یا حدیث ثقلین یا ... را بیان فرموده باشد .
صفحه ۱۶۶۲ او درباره حدیث ثقلین گفته : عده ای از حفاظ ، بر این قسمت
که مشتمل بر تمسک به عترت است طعن زده اند که این از حدیث نیست .
دفتر ششم ، صفحه ۲۲۶۸ انکار کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل
امیرمؤمنان (ع)

مواردی از انکار دیگران

دفتر نخست، صفحه ۱۰۴ انکار حدیث طبر به ادعای آن که ظاهر آن برتری علی [ع] بر شیخین بلکه بر پیامبر ﷺ است.

صفحه ۱۳۰ انکار ذهبی روایت شماره ۳ را که دلالت دارد محبوب ترین زنان نزد پیامبر ﷺ فاطمه ﷺ بوده و محبوب ترین مردان علی ﷺ .

صفحه ۳۵۷ انکار صحت و تواتر حدیث غدیر

صفحه ۳۶۶ انکار حضور امیرالمؤمنین ﷺ در حجة الوداع برای انکار غدیر!

صفحه ۴۴۶ انکار صحت حدیث منزلت توسط آمدی و صاحب مواقف

صفحه ۴۴۷ انکار تواتر حدیث منزلت

صفحه ۴۴۸ تکذیب جمله: «المدينة لا تصلح إلا بي أو بك» یعنی: صلاح نیست مدینه را خالی بگذاریم باید من یا تو در شهر بمانیم، در حدیث منزلت.

صفحه ۴۵۵ انکار عموم منزلت

صفحه ۴۶۴ انکار جانشینی امیرالمؤمنین ﷺ در غزوه تبوک

دفتر دوم، صفحه ۵۴۷ انکار تقدّم اسلام امیرالمؤمنین ﷺ

صفحه ۵۵۱ ابن کثیر می گوید: روایات فراوان در تقدّم اسلام امیرمؤمنان ﷺ نقل

شده ولی هیچ کدام صحیح نیست!

صفحه ۶۴۱ - ۶۴۲ ساختگی دانستن حدیث: أنا مدينة العلم وعليّ بابها .

صفحه ۶۵۹ - ۶۶۰ تکذیب روایت ذیل آیه: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

[الرعد (۱۳): ۷] «رسول الله المنذر، وأنا الهادي» توسط ذهبی

صفحه ۷۸۴ - ۸۷۵، ۷۹۱ - ۷۹۲ ابن حزم، ذهبی، ابن کثیر، و ملا علی قاری

روایت بازگشت خورشید را تکذیب نموده و شیعه را متهم به جعل آن کرده اند.

صفحه ۸۰۷ - ۸۰۸ ابن عباس به عمر گفت: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله - و بر نقلی خدا - علی علیه السلام را کم سن و سال نشمرد که او را فرستاد تا (آیات اول) سوره براءت را از ابوبکر بگیرد و خود برای مردم قرائت نماید! عمر [که حرفی برای گفتن نداشت] سکوت کرد! ابن الجوزی می‌گوید: این روایت را رافضی‌ها ساخته‌اند و عده‌ای از راویان آن مجهول و ناشناخته‌اند.

صفحه ۸۴۱ - ۸۴۲ ابن الجوزی و ابن تیمیه ادعا کرده‌اند که احادیث سدّ الأبواب را رافضی‌ها در مقابل روایات صحیحین که درباره ابوبکر وارد شده جعل کرده‌اند.

دفتر سوم، صفحه ۹۹۳ تکذیب روایت: «حربك حربي ...» توسط ذهبی صفحه ۱۱۷۹ عقیلی درباره روایات فرمان به مبارزه با ناکشین، قاسطین و مارقین گفته: در این زمینه هیچ روایتی ثابت نیست!
صفحه ۱۱۸۲ با وجود تواتر روایات: «و یح عمار، تقتله الفئة الباغية»، ابن الجوزی نقل کرده که احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ... صحت و اعتبار آن را انکار کرده‌اند!

صفحه ۱۱۸۵ ابن عربی - و به تبع او محب‌الدین خطیب - ورود لشکر عایشه بر آب حوآب و پارس کردن سگان و ... را - که دلیل نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از مبارزه با امیرمؤمنان علیه السلام و از دلایل حقانیت آن حضرت است - انکار کرده‌اند.

صفحه ۱۱۸۶ پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: «شما حجّ خویش را بجای آوردید» و سپس از آنان خواست که ملازم خانه خویش باشند. این روایات از دلایل حقانیت جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می‌رود.

گفته شده: این روایات را رافضی‌ها به قصد مذمت عایشه ساخته‌اند.

واکنش ۳ / انکار و تکذیب فضائل / ۱۸۸۷

صفحه ۱۲۲۶ انکار حضور معظم صحابه در جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی برای صحابه مسلم نبوده که حق به جانب آن حضرت است تا او را یاری نمایند!

دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ ابن کثیر درباره روایت: «طوبی لمن أحبک و صدق فیک، وویل لمن أبغضک وکذب فیک» گفته: روایات فراوان به این مضمون نقل شده و ساختگی است .

و نیز گفته: «من زعم أنه آمن بی وبما جئت به وهو یبغض علیاً فهو کاذب لیس بمؤمن» این روایت با این سند ساختگی است و ثابت نیست .

صفحه ۱۴۱۰ یکی از معاصرین در مورد روایات شناخت منافقین به بغض امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: این روایات سند معتبری ندارد و در احادیث صحیح نقل نشده ، عشق و علاقه به تشیع باعث نقل این مطلب شده است .

صفحه ۱۴۱۶ یحیی بن معین بدون هیچ دلیلی حدیث شماره ۸۸۲ را - که دلالت دارد علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن خداست - انکار و تکذیب می کند .

صفحه ۱۴۲۰ بعضی دیگر بدون هیچ دلیلی فضیلت گذشته را ساختگی دانسته و گفته اند: برادرزاده معمر آن را در کتاب معمر افزوده است!

صفحه ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ انکار این که قاتل علی علیه السلام شقی ترین مردم است.

صفحه ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ انکار وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، عایشه می گفت: آن حضرت بر سینه من - یا در دامان من - جان داد ، کجا به علی وصیت کرد !؟

و در مصادر متعدد آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون وصیت از دنیا رفت .

صفحه ۱۴۹۲ قاری به نقل از صغانی حدیث وصایت را جعلی و ساخته دست شیعه دانسته و به آنان جسارت و نفرین نموده است .

صفحه ۱۶۲۲ دهلوی می نویسد: لا نسلّم که مراد از «أَنْفُسَنَا» حضرت امیر(ع) است، بل نفس نفیس پیغمبر(ص) است.

صفحه ۱۶۹۸ ملا علی قاری می نویسد: دروغ پردازترین گروه - اشاره به شیعه - ادعا می کند که پیامبر(ص) در حضور همه صحابه دست علی(ع) را گرفت و فرمود: «این وصی من، برادر من، و جانشین پس از من است، به سخن او گوش دهید و فرمانبردار او باشید» ولی صحابه اتفاق بر کتمان آن نموده و با آن مخالفت کرده و دیگری را سرکار گذاشتند.

در همین دفتر صفحه ۱۷۵۰ - ۱۷۵۱ انکار دانش امیرمؤمنان(ع) توسط ابن کثیر صفحه ۱۷۷۲ - ۱۷۷۳ ذهبی گفته: این که علی از همه بهتر باشد، هیچ مسلمانی این را نمی گوید.

صفحه ۱۷۸۴ اعمش گفته من حدیث: «قسیم النار» را نقل نکرده ام. اعمش تعجب کرده: این چه حدیثی است که موسی بن طریف نقل کرده؟! او گفته: من این حدیث را به قصد تمسخر به عبایه اسدی نقل کرده ام. اصلاً خود موسی بن طریف آن را به قصد استهزا نقل کرده است.

صفحه ۱۹۵۹ عنوان: «تکذیب روایات فضائل به تضعیف روایان به بهانه جعل زدایی»

دفتر ششم، صفحه ۲۲۶۱ انکار دلالت حدیث ثقلین و روایت: «اللهم أدر الحقَّ معَهُ حَيْثُما دارَ» به تحریف معنوی

صفحه ۲۳۷۶ انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن

منکر دانستن روایات فضائل^۱

ابن الجوزی می‌گوید: حدیث منکر آن است که بدن طالب علم از شنیدن آن به لرزه می‌افتد و دلش از آن متنفر است.^۲

یکی از مطالبی که در برخورد با روایات فضائل، فراوان با آن مواجه می‌شویم متن‌شناسی محدثین و عالم‌نمایی است که طاق‌دیدن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارند و به مجرد این‌که چشمشان به روایات فضائل می‌افتد احساساتی شده و آنچه بخواهند می‌گویند و می‌نویسند، «قَدْ بَدَتِ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» [آل عمران (۳): ۱۱۸]^۳ بلکه گاهی احادیث این راویان در جاهای دیگر مورد قبول واقع می‌شود ولی در فضائل پذیرفته نمی‌شود! و از آن تعبیر می‌کنند: «شاذ»، «منکر»^۴ و «لا یتابع علیه» یعنی: روایت بر خلاف قواعد و اصول است، روایت ناشناخته و غیر قابل قبول است و کس دیگری آن را نقل نکرده است.

۱. ممکن است روایتی را ساختگی ندانند ولی بگویند متن آن منکر و غیر قابل قبول است؛ زیرا با روایت ثقات سازگار نیست یا کسی آن را نقل نکرده. (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۹) نمونه‌ای از آن کلام عسقلانی درباره روایت شماره ۱۹۰۵- دفتر ششم صفحه ۲۴۲۱- است.
۲. قال أبو الفرج ابن الجوزي: واعلم أن الحديث المنكر يقشع له جلد الطالب للعلم، وينفر منه قلبه. (الكشف الحثيث ۳۱)
۳. دشمنی از دهان [و لحن سخن] آنان آشکار و آنچه [در] سینه‌هایشان نهان می‌دارند بزرگتر است.
۴. برای اطلاع بیشتر - در تفاوت شاذ و منکر - رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۹.

[۴۴ / ۱۲۵۰] بخاری - بابی شرمی تمام - حدیث ثقلین را - که همه

امت اسلام پذیرفته‌اند - حدیثی منکر و غیر قابل قبول گفته.^۱

ذهبی به روایتی می‌رسد که مشتمل بر مطاعن بنی‌امیه است و رجال آن هم ثقه هستند و جای هیچ اشکالی در آن نیست، می‌گوید:

[۴۵ / ۱۲۵۱] نمی‌دانم آفت این روایت از کجاست؟^۲

و گذشت که در مورد روایت: «ای علی! تو سید و سالاری در دنیا و سید و سالاری در آخرت. دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که پس از من کینه تو را به دل داشته باشد» می‌گوید:

[۴۶ / ۱۲۵۲] راویان آن ثقه هستند ولی متن حدیث منکر است، بعید

نیست ساختگی باشد!^۳

در روایت شماره ۴۳۴ گذشت که پیامبر (ص) فرمود: «قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءَ، فَأَعْطِي عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءِ وَالنَّاسَ جِزَاءً وَاحِدًا». یعنی: حکمت بر ۱۰ بخش تقسیم شده، به علی ۹ قسمت داده شده و به بقیه مردم یک قسمت.^۴

۱. بخاری در شرح حال عطیه عوفی درباره حدیث ثقلین می‌نویسد: قال النبي (ص): «ترکت فیکم

التقلین ...» أحادیث الکوفیین هذه مناکیر. (التاریخ الصغیر ۱ / ۳۰۲)

۲. ... فإن رسول الله (ص) قد رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلاً رجلاً، فسأه ذلك، فنزلت:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» [الکوثر (۱۰۸): ۱] نهر في الجنة، ونزلت: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا

أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [القدر (۹۷): ۱ - ۳] [يعني خير من ألف

شهر] تملكها بنو أمية. قال الحاكم: هذا إسناد صحيح. وقال الذهبي: ... وما أدري آفته من أين؟! (المستدرک ۳ / ۱۷۰ - ۱۷۱)

۳. المستدرک ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۸، رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۲۱.

۴. ذکر روایت فوق از باب الزام است و گرنه دانش و حکمت مولا با هیچ کس قابل قیاس نیست.

[۱۲۵۳ / ۴۷] ابن کثیر درباره این روایت نوشته:

این حدیث منکر (غیر قابل قبول) بلکه جعلی است. رویش سیاه باد کسی که آن را جعل کرد و چنین افترا بی را (بر پیامبر ﷺ) بست.^۱

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، ابن کثیر هیچ دلیلی برای ادعایش اقامه نکرد، تنها چیزی که باعث خشم او شده آن است که تحمل دیدن و شنیدن فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را ندارد!

[۱۲۵۴ / ۴۸] ذهبی نیز در این حدیث اشکال کرده و می‌گوید:

در سند آن احمد بن عمران است که معلوم نیست چه کسی است.^۲

حسنی مغربی در پاسخ او می‌نویسد: حافظ ابن حجر عسقلانی از وهبی نقل کرده که احمد بن عمران ثقه (مورد اطمینان) عادل و شخص پسندیده (و درستکاری) بوده است.

مغربی ادامه می‌دهد: اگر همه مردم هم احمد بن عمران را توثیق کنند باز ذهبی نمی‌پذیرد و او را دروغگو می‌داند، چنانکه در موارد متعدد احادیثی که حاکم در مستدرک آورده و گفته به سند شیخین صحیح است، ذهبی بدون هیچ دلیلی آن را جعلی می‌داند و تنها اشکالش آن است که آن روایات در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام است. خدا به دادمان برسد!^۳

→ ففي الصحيح: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ

الْبُعُوضَةَ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ. (تفسير القمي ۱ / ۳۶۷، بحار الأنوار ۲۶ / ۱۶۰ و ۳۵ / ۴۲۹)

۱. منکر، بل موضوع، قبح الله واضعه، ومن افتراه واختلقه. (البدایة والنهایة ۷ / ۳۹۶)

۲. میزان الاعتدال ۱ / ۱۲۴.

۳. فتح الملك العلي ۶۹.

ابو احمد الاعظمی در دفاع از ابن تیمیه و انکار «وال من والاه» می‌گوید:
[۱۲۵۵ / ۴۹] صحت سند، مستلزم صحت متن نیست؛ زیرا ممکن
است متن شاذ^۱ (و غیر قابل قبول) باشد!
مطلب شیخ الاسلام (ابن تیمیه) حق است و جای تردید ندارد.
علمایی که حکم به صحت آن کرده‌اند توجه به این نکته نداشته‌اند.^۲

حال باید پرسید: چرا متن شاذ است، چرا قابل قبول نیست؟
به جهت آن که روایت دلالت دارد بر دعای پیامبر (ص) برای کسانی که ولایت و
محبت علی (ع) را پذیرفته و او را یاری کنند و نفرین بر کسانی که با علی (ع)
دشمنی کردند یا آن حضرت را تنها گذاشته و دست از یاری او کشیدند!!
گفته شد که دلیلی برای شذوذ آن نیست، روایات فراوان بر آن دلالت دارد^۳
و برخی از شواهد آن در روایات دوستی و دشمنی با آن حضرت گذشت.^۴

و نیز ابو احمد الاعظمی پس از نقل کلام امام مجتبی (ع) که فرمود:
یا ایها الناس ، لقد فارقکم رجل ما سبقه [لم یسبقه] الأولون ولا یدرکه
الآخرین^۵

و دلالت دارد بر ترجیح امیرالمؤمنین (ع) بر گذشتگان و آیندگان، می‌نویسد:

-
۱. برای اطلاع از معنای شاذ رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۹.
 ۲. الجامع الکامل فی الحدیث الصحیح الشامل ۷۰ / ۹.
 ۳. این مطلب در روایات فراوان با سند معتبر آمده، رجوع شود به دفتر نخست، روایات شماره:
۹۴، ۱۳۱، ۱۳۵ (پاورقی)، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷،
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹ (پاورقی)، ۲۰۰ (پاورقی).
 ۴. رجوع شود به دفتر چهارم، فضیلت‌های شماره ۲۹ تا ۳۵ و شواهد آن.
 ۵. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۹۲۷، فضیلت ۲۰.

واکنش ۴ / منکر دانستن روایات فضائل / ۱۸۹۳

[۱۲۵۶ / ۵۰] گرچه سند این روایت اشکالی ندارد ولی متن آن منکر (و غیر قابل قبول) است!^۱

مخالفان در مورد احادیث متعدد گفته‌اند: منکر و غیر قابل قبول است، چرا؟ چون مفاد آن فضائل اختصاصی امیرمؤمنان علیه السلام است و دیگران را بهره‌ای در آن نیست و گاهی تصریح یا تعریضی به دیگران نیز در آن وجود دارد. به مثال‌هایی در این زمینه توجه فرمایید:

[۱۲۵۷ / ۵۱] جمله: «لا یوئی الدبر» - که در برخی از نقل‌های حدیث رایت آمده - منکر دانسته شده^۲ به جهت آن‌که اشاره به فرار شیخین و پشت کردن آنها به جنگ دارد، چنان‌که لفظ: «لیس بفرار» نیز اشاره به همین نکته دارد.^۳ بلکه روایات صحیح و معتبر فتح خیبر که در آن بشارت به فتح و ظفر به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده، می‌تواند به گونه‌ای اشعاری به انهزام و شکست آن دو نفر داشته باشد مانند: «یفتح الله علی یدیه» و امثال آن.

[۱۲۵۸ / ۵۲] درباره‌ی روایت: «والذی کرّم وجه محمد لأعطيّها رجلاً لا یقرّ، هاک یا علی»^۴ نیز گفته شده که متن آن منکر است.^۵

مشکل آن نیز همین است که زبیر و دو نفر دیگری که به کنایه از آنها یاد شده و نامشان نیامده - یعنی شیخین - مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی حضرت واقع شده و به هر کدام از آنان فرموده: «دور شو»!

۱. الجامع الکامل فی الحدیث الصحیح الشامل ۹ / ۸۱.

۲. فضائل الصحابه صاعدی ۶ / ۲۰۴.

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۳۳-۷۳۴، روایات شماره ۵۵۵-۵۵۷.

۴. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۶۶، روایت شماره ۵۷۲.

۵. فضائل الصحابه صاعدی ۶ / ۲۱۶-۲۱۷.

[۱۲۵۹ / ۵۳] لذا فضل بن روزبهان می‌گوید : ما روایاتی که در فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) نقل شده می‌پذیریم و با آن موافقیم تا جایی که طعن بر فضیلتی صحابه نباشد.^۱

پس معلوم شد که تعریض به دیگران روایت را منکر و از درجه اعتبار ساقط می‌کند!

[۱۲۶۰ / ۵۴] عده‌ای از آنها «حدیث سدّ الابواب» را منکر شمرده‌اند، بلکه ابوبلج فزاری ثقه به جهت نقل همین حدیث و امثال آن تضعیف شده است.^۲

[۱۲۶۱ / ۵۵] حدیث بریده با سند معتبر - و تعبیری متفاوت و نزدیک به یکدیگر - نقل و اعتبارش پذیرفته شده، ولی روایتی که در سندش اجلح وجود دارد - با آن که جمهور او را توثیق کرده‌اند - منکر دانسته شده است،^۳ عمده مشککش آن است که در آن لفظ: «وهو ولیکم بعدی» وجود دارد که دلالت بر

۱. کُلّ ما نقل من فضائله و فضائل اهل بیت النبی (ص) ما لم یکن سبباً إلى الطعن فی أفاضل الصحابة، فتسلّمه و نوافقه فیہ ؛ لأنّ فضائلهم لا تُحصی ، ولا ینکره إلا منکر نور الشمس والقمر .

(إحقاق الحق ۲۱۰ - ۲۱۱ ، دلائل الصدق ۶ / ۴۸۳ - ۴۸۴ به نقل از إبطال الباطل)

۲. فضائل الصحابه صاعدی ۶ / ۲۲۲ .

۳. رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۷۰ - ۲۷۱ روایت شماره ۱۴۸ : «لا تقع فی علی ؛ فإنه منّی

و أنا منه ، وهو ولیکم بعدی ، وانه منّی و أنا منه ، وهو ولیکم بعدی» . (مسند أحمد ۵ / ۳۵۶)

قال الهیثمی : رواه أحمد و البزار باختصار [أی بحذف قوله (ص) : «وهو ولیکم بعدی» فراجع :

كشف الاستار ۳ / ۲۰۰ - ۲۰۱] ، وفيه الأجلح الکندی وثقه ابن معین و غیره وضعفه جماعة ، وبقية

رجال أحمد رجال الصحيح . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۸)

قال المناوي : أخرج أحمد من طریق الأجلح الکندی ، عن بریده ، قال رسول الله (ص) : «... لا تقع

فی علی ؛ فإنه منّی و أنا منه وهو ولیکم بعدی» .

قال جدّنا للأُم الزین العراقي : الأجلح الکندی وثقه الجمهور ، وبقیهم رجاله رجال الصحيح .

(فیض القدير ۴ / ۴۷۱ و مراجعه شود به مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۸) ، پس مناوی (متوفی ۱۰۳۱) آن را

معتبر دانسته است ، ولی برخی آن را منکر گفته‌اند . (فضائل الصحابه صاعدی ۶ / ۳۱۵ - ۳۱۶)

واکنش ۴ / منکر دانستن روایات فضائل / ۱۸۹۵

ولایت و سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام بر مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد!

[۱۲۶۲ / ۵۶] در برخی از روایات بریده آمده است: «فإنما يفعل ما يؤمر»، یعنی: علی علیه السلام مطابق فرمانی که به او داده شد عمل کرده،^۱ صاعدی این عبارت را زیاده‌ای منکر دانسته است.^۲

چرا منکر است؟ مگر تسلیم محض بودن آن حضرت برابر پیامبر صلی الله علیه و آله، شاهد در صحاح ندارد؟

بنابر نقل صحیح مسلم و دیگران در حدیث رایت گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «برو و روی برمگردان مگر پس از فتح و ظفر». آن حضرت اندکی رفت و (پرسشی داشت) بدون آن که صورت مبارک را برگرداند مطلب را پرسید.^۳

از این روایت و امثال آن نیز اطاعت و تسلیم محض بودن امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود.^۴

[۱۲۶۳ / ۵۷] ورد في الرواية: من صام يوم ثماني عشرة خلت من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً، وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي صلی الله علیه و آله بيد

۱. «یا بریده، أحبّ علياً؛ فإنما يفعل ما يؤمر به»، قال - يعني بریده - : فقمْتُ وما من الناس أحد أحبّ إليّ منه. (المعجم الأوسط ۵ / ۱۱۷)
وفي لفظ: «یا بریده إن علياً وليكم بعدي، فأحبّ علياً؛ فإنه يفعل ما يؤمر»، قال: فقمْتُ وما أحد من الناس أحبّ إليّ منه. (تاريخ مدينة دمشق ۱۹۱/۴۲، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۲، سبل الهدى والرشاد ۱۱/۲۹۵)

۲. فضائل الصحابة صاعدی ۶ / ۲۸۴.

۳. صحیح مسلم ۷ / ۱۲۱: وقف ولم يلتفت، فصرخ: يا رسول الله، على ماذا أقاتل الناس؟

۴. برای توضیح بیشتر رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۳۸.

علي بن أبي طالب علیه السلام فقال: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاة فعلي مولاة»، فقال عمر بن الخطاب: بَخْ بَخْ لك يا ابن أبي طالب! أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن .
فأنزل الله تعالى: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة (۵): ۳].^۱

گفته شده: سند این روایت صحیح و رجال آن همه مورد اطمینان هستند،^۲ و خطیب بغدادی گفته: دیگران نیز آن را نقل کرده‌اند و حبشون [که از ثقات است] متفرد به نقل آن نیست گرچه نقل او مشهور شده است.^۳
برخی چون ذهبی، ابن کثیر و ... آن را منکر دانسته و صاعدی - احتیاطاً! - می‌گوید: شبیه روایات ساختگی و جعلی است.^۴

چرا این روایت منکر است؟! به جهت پاداشی که در آن برای روزه غدیر بیان شده، و نزول آیه اکمال دین نیز در روز عید غدیر دانسته شده است!
[۱۲۶۴ / ۵۸] در مورد نذر اهل بیت علیهم السلام و نزول سوره «هَلْ أَتَى عَلَىٰ» نیز گفته

۱. تاریخ بغداد ۲۸۴/۸ - ۲۸۵، تاریخ مدینه دمشق ۲۳۳/۴۲ - ۲۳۴، شواهد التنزیل ۲۰۰/۱ - ۲۰۳.
۲. خلاصة عبقات الأنوار ۲۴۶/۷: طریق صحیح، رجاله کلهم ثقات.
- و نیز رجوع شود به: آسانید فضائل امیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلبي ۲ / ۲۰۰ - ۲۰۳.
۳. اشتهر هذا الحديث من رواية حبشون، وكان يقال: إنه تفرد به، وقد تابعه عليه أحمد بن عبد الله ابن النبري، فرواه عن علي بن سعيد. (تاریخ بغداد ۲۸۴/۸، تاریخ مدینه دمشق ۲۳۳/۴۲)
نگارنده گوید: ابن مردویه (متوفی ۴۱۰ یا ۴۱۶) روایات متعدد نقل کرده که آیه شریفه گذشته روز عید غدیر نازل شده است. (مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن مردویه ۲۳۱ - ۲۳۳)
۴. فضائل الصحابه ۳۴۱ / ۶.
- وفي تفسير الآلوسي ۱۹۵ / ۶: وهو حديث منكر جداً.
- وفي كشف الخفاء للعجلوني ۲ / ۲۵۸: قال الحافظ الذهبي: إنه حديث منكر جداً، بل كذب.
- وقال ابن كثير - أيضاً - : فإنه حديث منكر جداً، بل كذب. (البدایة والنهایة ۵ / ۲۳۳)
- وقال أيضاً: وفيه نكارة من وجوه. (البدایة والنهایة ۷ / ۳۸۶)

شده: این حدیث ساختگی است و دل‌ها آن را نمی‌پذیرد.^۱
در حالی که ابن جوزی - که مخالفش با روایات فضائل معلوم است^۲ - در
تألیفاتش مکرر آن را نقل و بدان استناد نموده است.^۳

تذکر مهم

به یاری خداوند خواهد آمد که تفرّد راوی ثقه به نقل روایت، عیبی برای
راوی یا آن روایت نیست.^۴

۱. قال الحکیم الترمذی: حدیث لیث، عن مجاهد، عن ابن عباس فی مرض الحسین [علیه السلام] ونذر
أهل البیت [علیهم السلام] صیام ثلاثة وصیامهم بعد البئر [البرء ظ] ولیس عندهم شیء فاستقرضوا صاعاً،
ووقف الفقیر علی الباب حین الإفطار، وتصدّقوا علیه، وصاموا علی الصیام، وهكذا ثلاثة أيام مع
شدّة جوعهم وارتعاشهم كالفرخ بسببه، ونزول ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾، حدیث مفتعل تنکره
القلوب. (تذکره الموضوعات ۹۹)

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۵۹: «تکذیب روایات فضائل ... به بهانه جعل زدایی».

۳. رجوع شود به المدهش ۱ / ۲۳۹ - ۲۴۰ (چاپ اول، دارالقلم، دمشق سنه ۱۴۲۵)، التبصرة
۱ / ۴۵۴ (چاپ اول، عیسی الحلبي، مصر سنه ۱۳۹۰).

۴. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۲۱۷۰.

نمونه‌هایی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل پیش از این گذشت مانند :
دفتر نخست، صفحه ۱۰۳ اشکال دکتر صاعدی در حدیث طیر به این که : در
این حدیث عیبی برای انس [صحابی !!] ذکر شده که او از آن منزّه است ، و نیز
برترین مردم پس از پیامبر (ص) و پیامبران (ع) ابوبکر است!

صفحه ۱۳۴ در روایت شماره ۴ آمده : محبوب‌ترین زنان نزد پیامبر (ص)
فاطمه (ع) و محبوب‌ترین مردان علی (ع) بود - البانی گفته : من این حدیث را باطل
می‌دانم ؛ زیرا مخالف مطلبی است که در محبوب‌ترین زن و مرد از پیامبر (ص)
ثابت است (یعنی عایشه و پدرش).

صفحه ۲۴۱ ابن کثیر و ... روایت : «وهو وليکم بعدي» - یعنی : علی پس از
من ولی و سرپرست شماست - را منکر دانسته‌اند !

صفحه ۲۴۹ - ۲۵۰ ذهبی درباره روایت : «وَلِيَّ كُلِّ مَوْءِنٍ بَعْدِي» می‌گوید:
سند روایت بنا بر شرط مسلم نیشابوری صحیح است ولی متن آن منکر بوده
که مسلم آن را نقل نکرده است !

دفتر دوم ، صفحه ۵۰۳ در روایت شماره ۲۷۶ گذشت که : «من بنده خدا، برادر
پیامبر و صدیق اکبر هستم. هر کس پس از من چنین ادعایی نماید کذاب و
دروغگوست. من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم» .
ذهبی ، و دیگران متن آن را منکر دانسته‌اند .

ابن کثیر گفته : چگونه ممکن است علی هفت سال پیش از همه نماز بگزارد؟!

واکنش ۴ / منکر دانستن روایات فضائل / ۱۸۹۹

صفحه ۵۵۱ ابن کثیر می‌گوید: روایات فراوان در تقدّم اسلام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده ولی آن احادیث منکر است و اصلاً صحیح نیست!

صفحه ۵۹۸ ذهبی گفته: ابوصادق از ربیعة حدیث منکر و غیر قابل قبولی نقل کرده که در آن آمده: «عَلِيٌّ أَخِي وَوَارِثِي».

صفحه ۶۲۶ ابن کثیر می‌نویسد: روایات فراوان در عقد برادری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نقل شده که صحیح نیست، اسنادش ضعیف و متن برخی رکیک است؛ زیرا در آن آمده: «تو برادر، وارث، جانشین و بهترین امیر پس از من هستی»، این جعلی است و با روایات صحیح مسلم و بخاری و بقیه منابع مخالف است.

صفحه ۶۴۱ بخاری روایت: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» را منکر دانسته، و این مطلب به ترمذی نیز نسبت داده شده است.

صفحه ۶۵۰ مستشکلی حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» را نپذیرفته و گفته است: راه دستیابی به علم و دانش، تحصیل و اخلاص است!

صفحه ۶۵۹ - ۶۶۰ ذهبی درباره روایت ذیل آیه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد (۱۳): ۷] «رسول الله المنذر، والهادي رجلٌ من بني هاشم» می‌گوید: واقعاً غریب است.

صفحه ۶۶۰ ابن کثیر درباره روایت معتبر شماره ۴۲۶ ذیل آیه گذشته: «أنت الهادي، وَبِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بعدي» می‌گوید: این حدیث به شدت منکر است.

صفحه ۷۲۵ - ۷۲۶ ذهبی درباره روایت شماره ۴۲۶ - فضیلت ۱۲ - : «علی علیه السلام تنها یار بت شکن» گفته: گرچه سند آن مشکلی ندارد، ولی متن آن منکر و غیر قابل قبول است!

پاورقی صفحه ۷۴۰ در روایت شماره ۵۵۹ آمده است: «ای علی ... این جبرئیل است در جانب راست تو ... تو سرور و سالار عرب هستی و من سرور و سالار بنی آدم ...» که اشکالی در سند آن نیست ولی بخاری و دیگر مخالفان متن آن را منکر دانسته‌اند.

صفحه ۷۷۴ ابن کثیر می‌گوید: بزار داستان فرستادن ابوبکر و عمر در جنگ خیبر و فرستادن علی (ع) [ع] پس از آن دو و فتح و پیروزی بر دست آن حضرت را نقل کرده ولی در سیاق و متن آن، مطالب غریب و منکر وجود دارد!

صفحه ۸۰۸ - ۸۰۹ در روایت ۵۹۵ پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و هر کس خدا را دوست داشته باشد با آرامش وارد بهشت می‌شود».

ابن عساکر دمشقی گفته: این سند معروف است و راویان آن مشهور هستند ولی متن آن منکر است!

صفحه ۸۲۰ عده‌ای روایت ترمذی در فضیلت ۱۵ را: «لا ینبغی لأحد أن یبلغ هذا إلا رجل من أهلی» - یعنی: سزاوار نیست کسی آیات اول سوره توبه را (به مشرکین) ابلاغ نماید مگر مردی از خاندانم - روایتی منکر دانسته‌اند، مانند جورقانی، ابن کثیر، صاعدی.

صفحه ۸۲۱ ابن کثیر در مورد روایت معتبر ۶۰۱: «لن یؤدّی عنک إلا أنت أو رجل منك» می‌گوید: سند این روایت ضعیف و متن آن منکر است.

و وجهش آن است که برگشتن ابوبکر در آن آمده است!

واکنش ۴ / منکر دانستن روایات فضائل / ۱۹۰۱

صفحه ۸۴۶ ذهبی و ... «حدیث سدّ الابواب» را منکر شمرده‌اند.

پاورقی صفحه ۸۵۷ ابن عمر به راوی گفت: درباره علی از من می‌پرسی! جایگاه او را که نزد پیامبر ﷺ دیده‌ای. حضرت همه درب‌هایی را که به مسجد باز بود بست مگر در خانه علی [ع]. ذهبی گفته: این حدیث غریب و منکر است.

صفحه ۸۸۹ ترمذی درباره روایت شماره ۶۲۸: «یا علی، لا یحلّ لأحد یجنب فی هذا المسجد غیري و غیرك» می‌گوید: بخاری آن را از من شنید و آن را غریب دانست.

صفحه ۸۹۸ در کلام امیر مؤمنان ﷺ گذشت: به خدا سوگند من برادر، ولی، پسرعمو و وارث پیامبر ﷺ هستم، چه کسی از من به آن حضرت سزاوارتر است؟! ذهبی گفته: این حدیث منکر است و برخی از او تبعیت نموده‌اند.

صفحه ۹۳۱ در فضیلت ۲۰: ترجیح امیرالمؤمنین ﷺ بر گذشتگان و آیندگان! - امام مجتبیٰ ﷺ فرمود: «یا ایها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون»، ای مردم، کسی از شما جدا شد که کسی از گذشتگان بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان نیز به رتبه او نخواهد رسید. این کثیر می‌نویسد: این حدیث غریب و متن آن منکر است.

دفتر سوم، صفحه ۹۵۸ در فضیلت ۲۴ گذشت: «یا علی! هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده و هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است». ذهبی این متن را منکر دانسته است.

صفحه ۱۱۸۰ از علی ﷺ نقل شد که: «پیامبر ﷺ با من عهد و پیمان بست که با

ناکثین، قاسطین و مارقین مبارزه نمایم».

ابن کثیر گفته: این حدیث غریب و منکر است.

صفحه ۱۱۸۵ یحیی بن سعید قطان روایت کلاب حوآب را منکر دانسته و روشن است که این روایت تأیید و تقویت جبهه حضرت امیر (ع) و طعنی بر عایشه و اصحاب جمل است.

دفتر چهارم، صفحه ۱۳۶۹ عسقلانی متن روایت ۸۵۸-: «هر کس از علی کینه به دل داشته باشد مرا مبعوض داشته و کسی که بغض مرا داشته باشد با خدا دشمنی نموده و هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است» - را منکر دانسته و سپس گفته: راویانش همه رافضی هستند بویژه محمد بن عبیدالله خیلی ضعیف است.

صفحه ۱۴۱۷ ذهبی در تلخیص المستدرک بر حدیث شماره ۸۸۲- که دلالت دارد علی (ع) سید و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی (ع) دشمن پیامبر (ص) و دشمن خداست - خرده گرفته که: گرچه راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (و غیر قابل قبول) است!

صفحه ۱۴۵۵ در حدیث ۹۰۸ گذشت که پیامبر (ص) فرمود: «ادعوا لی أخی...» علی (ع) را خبر کردند، نزد آن حضرت رفت، هنگامی که بیرون آمد، از او پرسیدند: پیامبر (ص) چه فرمود؟ پاسخ داد: هزار باب از علم و دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

ذهبی - به پیروی از ابن عدی جرجانی - این حدیث را غیر قابل قبول دانسته و سپس با تردید ابراز کرده: کانه موضوع، یعنی: شاید جعلی باشد.

واکنش ۴ / منکر دانستن روایات فضائل / ۱۹۰۳

گرچه در سندش کسی که دروغگو و حدیث‌ساز باشد وجود ندارد .

پاورقی صفحه ۱۴۶۵ ابن کثیر درباره روایت ۹۲۳- که عایشه گفته : پیامبر ﷺ در دست علیؓ جان داد - می‌گوید : منکر است و با روایت صحیح تنافی دارد .

صفحه ۱۵۱۶ در حدیث ۹۸۶ گذشت که : امیرالمؤمنینؓ فرمود: پیامبر ﷺ وصیت فرمود که جز من کسی آن حضرت را غسل ندهد؛ که اگر چشم کسی به عورت من بیفتد کور می‌شود. لذا فضل و اسامه با چشم بسته از پشت پرده آب را به دست من می‌دادند و هرگاه می‌خواستم عضوی را بشویم گویا سی نفر جسد مبارک آن حضرت را زیر و رو می‌کردند .

ذهبی متن این روایت را منکر و ابن کثیر آن را غریب دانسته است!

صفحه ۱۵۲۵ بزار روایت : «علي يقضي ديني ، بدهی های مرا علی می‌پردازد» را روایتی منکر دانسته است .

صفحه ۱۶۳۵ ذهبی با آن که در تلخیص المستدرک اعتبار روایت ۱۰۹۸ - ویژگی های علیؓ به نقل ابن عباس - را پذیرفته ، در کتاب المتقی به تبع ابن تیمیه گفته : در این روایت مطالب غیر قابل قبول وجود دارد .

صفحه ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ صاعدی - با آن که اعتبار سند روایت ۱۰۹۸ را پذیرفته - می‌گوید : در این حدیث عبارتهای منکری وجود دارد که ابن تیمیه تذکر داده: سزاوار نیست که من (از مدینه) بیرون روم مگر آن که تو را جانشین خود (در شهر) قرار دهم . و نیز بخش : «أنت ولي كل مؤمن بعدي» .

پاورقی صفحه ۱۶۵۵ ابن کثیر روایت : «فأنا وأهل بيتي مطهرون من [عن ظ] الذنوب» را غریب و منکر دانسته و گفته : فیه غرابة و نكارة .

در همین دفتر، پاورقی صفحه ۱۸۶۴ ابن کثیر حدیث تشبیه را منکر دانسته است .

صفحه ۱۹۱۵ خواهد آمد که ذهبی درباره حدیث معتبر شماره ۱۲۸۴: «هرکس مرا و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهد بود» می گوید: این حدیث به شدت منکر است .

برخورد با راویان فضائل

یکی از مهم‌ترین واکنش‌های مخالفان نسبت به احادیث فضائل برخورد شدید با راویان، نسبت‌های بیجا به آنان، توهین، تهدید، ضرب و شتم، حبس، قتل و ... می‌باشد.

[۱۲۶۵ / ۱] در کلام ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) آمده است: اگر کسی بگوید: علی [ع] برادر پیامبر ﷺ، پدر نوه‌های پیامبر ﷺ - امام حسن و امام حسین [ع] - یا بگوید: اصحاب کساء: علی و فاطمه و حسن و حسین [ع]، چهره‌ها متغیر، نگاه‌ها دگرگون و کینه‌ها از سینه‌ها ظاهر می‌گردد!^۱

ترس از اتهام به تشییع به جهت نقل فضائل

محمد معین سندی (متوفی ۱۱۶۱) - از دانشمندان اهل تسنن - عصمت ائمه [ع] را پذیرفته است. او می‌نویسد: لازم است تذکر دهم که من به پیروی از شیخ اکبر (یعنی محیی‌الدین عربی)،^۲ از حدیث: «يقفو أثري، لا يخطأ» استفاده

۱. فإن قال قائل: أخو رسول الله ﷺ علي، وأبو سبطيه الحسن والحسين [ع]، وأصحاب الكساء: علي وفاطمة والحسن والحسين [ع] [تمعرت الوجوه وتنكرت العيون وطرت حسائك الصدور]. (كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبّهة ۳۴ - ۳۶)

۲. رجوع شود به الفتوحات المكية ۳ / ۳۳۲.

می‌کنم که امام مهدی (ع) [ع] معصوم است چنان‌که حدیث ثقلین نیز دلالت بر عصمت بقیهٔ امامان اهل بیت (ع) دارد ... لذا آنان را امامان معصوم می‌گوییم . سپس از ترس اتهام به رفض و تشیع می‌نویسد :

[۱۲۶۶ / ۲] هر کس در این بحث مرا به پیروی از غیر مذهب اهل سنت نسبت دهد - که خدا می‌داند از آن بیزارم - گناه کرده و تهمت زده است و خدا خصم و دشمن او باشد. چگونه من از اتهام به تشیع نترسم، در حالی که استاد سیره‌نویسان (صالحی شامی) در سیره شامیه (سبل الهدی والرشاد) وقتی سند حدیث ردّ شمس را معتبر و رجالش را موثق دانسته، ترسیده که او را به تشیع متهم کنند - مانند رفتاری که قبلاً با حافظ حسکانی شده بود !! - لذا گفته است :

مبادا کسی گمان برد که من میل به تشیع دارم، خدا می‌داند که چنین نیست!

متن عبارت صالحی شامی در سبل الهدی والرشاد چنین است :

[۱۲۶۷ / ۳] کسی که سخن مرا در اعتبار حدیث ردّ شمس ببیند، گمان نبرد که من تمایل به تشیع دارم، خدا می‌داند که چنین نیست. آنچه مرا وادار به این تذکر نمود آن است که دیدم ذهبی در ترجمه حاکم حسکانی گفته: او گرایش به تشیع دارد؛ زیرا تألیفی در جمع‌آوری اسناد حدیث ردّ شمس نگاشته است .

(چگونه ذهبی به خود اجازه می‌دهد که چنین مطلبی را اظهار نماید) در حالی که حافظ عبدالغفار فارسی - که شاگرد حاکم حسکانی است - ذیل تاریخ نیشابور و دیگر مورخان، حاکم حسکانی را ستایش

واکنش ۵ / برخورد با راویان / ۱۹۰۷

نموده‌اند و کسی او را متهم به تشیع ننموده است .

خدا توفیق دهد که دانسته و ندانسته آبروی مردم را نبریم!^۱

[۱۲۶۸ / ۴] ذهبی می‌نویسد: کسی پرسید: چه کسی از همه برتر است؟

طرف مقابل پاسخ داد: اگر گفتگو با تو باشد علی علیه السلام ولی اگر نزد عموم مردم باشد ابوبکر!

[۱۲۶۹ / ۵] و در گفتگوی دیگری نقل کرده که طرف مقابل پاسخ داد:

علی علیه السلام بهتر است، ولی اگر این مطلب را نزد مردم بازگو کردی به امیر می‌گویم که تو را تازیانه بزند!^۲

ترک مجالست با راویان فضائل

[۱۲۷۰ / ۶] جندب بن عبدالله - معروف به جندب الخیر^۳ - می‌گوید:

۱ . التنبیه الثالث : لیحذر من یقف علی کلامی هنا أن یظنّ بی أني أمیل إلى التشیع ، والله یعلم أن الأمر لیس كذلك ! والحامل لی علی هذا الکلام أن الذهبي ذکر فی ترجمه الحافظ الحسکاني : أنه کان یمیل إلى التشیع ؛ لأنه أملی جزءاً فی طرق حدیث ردّ الشمس . وهذا الرجل تزجّمه تلمیذه الحافظ عبد الغفار بن إسماعیل الفارسی فی ذیل تاریخ نيسابور فلم یسعه بذلك ، بل أثنی علیه ثناءً حسناً ، وكذلك غیره من المؤرخین ، نسأل الله تعالی السلامة من الخوض فی أعراض الناس بما نعلم وبما لا نعلم !! (سبل الهدی والرشاد ۹ / ۴۳۹ - ۴۴۰)

نگارنده گوید : قال الذهبي : الحسکاني القاضي المحدث أبو القاسم عبید الله بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن حسکان القرشي العامري النيسابوري الحنفي الحاكم ويعرف بـ: ابن الحذاء [الحافظ] ، شیخ متقن ذو عنایة تامّة بعلم الحدیث ... ووجدت له مجلساً يدلّ علی تشیعه وخبرتّه بالحدیث ، وهو تصحیح خبر ردّ الشمس لعلی علیه السلام [علیه السلام] وترغیم النواصب الشمس . (تذکره الحفاظ ۳ / ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱)

۲ . تاریخ الإسلام للذهبي ۲۵ / ۳۰۵ - ۳۰۶ .

۳ . از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که - در همه جنگ‌ها و بنا بر نقل اهل تسنن - در جنگ نهروان به

هنگامی که به عراق رفته و به ذکر فضائل علی (ع) پرداختم، کسی نبود که به من حرف ناخوشایندی نزند. بهترین سخنی که می شنیدم آن بود که مخاطب به من می گفت: این مطالب را رها کن، چیزی بگو که به دردت بخورد. می گفتم: این برای من و تو هر دو مفید است. او بلند می شد و مرا رها می کرد و می رفت ... تا آن که خبر به والی - ولید بن عقیبه - رسید و او مرا به زندان انداخت!^۱

[۱۲۷۱ / ۷] ذهبی در شرح حال مشایخ حدیث می نویسد :

ابوالأحوص شاگردانش را سوگند می داد و می گفت: هر کس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد، نزد من نیاید!^۲
و یزید بن زریع گفته : هر کس نزد جعفر بن سلیمان می رود به من نزدیک نشود.^۳

و این سه از راویان فضائل هستند چنان که در واکنش ششم خواهد آمد.

[۱۲۷۲ / ۸] ابوبکر محمد بن أحمد بن خنبل (متوفی ۳۵۰) - محدث بزرگ عامه که او را فوق العاده ستوده و درباره اش گفته اند : الشیخ، العالم، المحدث، الصدوق، المسند ... البخاری، ثم البغدادي، الدهقان، نزیل بخاری و مسندها - در مجلسی برای خلفای سه گانه فضائلی نقل کرد و سپس به نقل فضائل امیرالمؤمنین (ع) پرداخت. کسی دیر وارد مجلس او شد و فقط بخش پایانی سخنان او را شنید، از جا برخاست و فریاد کشید: مردم! این دجال

→ یاری امیرالمؤمنین (ع) شتافت . (رجوع شود به الارشاد للشیخ المفید ۱ / ۳۱۷، سیر أعلام النبلاء

۳ / ۱۷۵، تاریخ بغداد ۷ / ۲۵۷، الثقات لابن حبان ۳ / ۵۶)

۱. شرح ابن أبي الحدید ۹ / ۵۸. بنابر گزارش شیخ مفید (ع) او گفته : مردم مرا از نقل فضائل نهی و با

من برخورد تند نموده و مرا از خود می راندند! (ارشاد ۱ / ۲۴۱ - ۲۴۳)

۲. سیر أعلام النبلاء ۹ / ۱۷۳ - ۱۷۵.

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۰۰۰ به نقل از سیر أعلام النبلاء ۸ / ۱۹۸ - ۱۹۹.

ودروغگوست! روایات او را ننویسید؛ و سپس از مجلس بیرون رفت.^۱

[۱۲۷۳ / ۹] سفیان بن عیینه گفته: از جابر شنیدم که می‌گوید: پیامبر ﷺ علی [رضی] را خواست و هر چه می‌دانست به او یاد داد، علی [رضی] نیز نسبت به [امام] حسن [رضی] و ... تا جعفر بن محمد [رضی] (هر امامی دانش الهی که از امام قبل گرفته بود به امام بعد منتقل نمود). لذا من (از او کناره گرفته و) او را ترک نمودم.^۲

پس جابر و روایاتش کنار گذاشته می‌شود به جهت آن‌که روایت می‌کند: دانش الهی پیامبر ﷺ به امامان معصومین منتقل شده است.

با آن‌که سفیان ثوری درباره جابر جعفری می‌گوید: او در نقل حدیث نهایت احتیاط را رعایت می‌کرد و من برتر از او سراغ ندارم.^۳

منع از نقل فضائل و حمله به راویان!

در ترجمه حسین بن احمد معروف به ابن القادسی آمده است که او گفته:

[۱۲۷۴ / ۱۰] ناصبی‌ها نمی‌گذارند من در مسجد جامع منصور فضائل اهل بیت ﷺ را نقل کنم.^۴

[۱۲۷۵ / ۱۱] و در شرح حال تلید بن سلیمان نوشته‌اند که: او در فضائل

۱. الانساب للسمعانی ۴۰۴/۲، تاریخ الإسلام للذهبی ۴۵۰/۲۵، سیر أعلام النبلاء ۱۵ / ۵۲۳.

۲. وذكر شهاب أنه سمع ابن عیینة يقول: تركت جابراً الجعفي وما سمعت منه، قال: دعا رسول الله ﷺ علياً [رضی] فعلمه مما تعلم، ثم دعا علي الحسن [رضی] فعلمه مما تعلم، ثم دعا الحسن الحسين [رضی] فعلمه مما تعلم. ثم دعا ولده.. حتى بلغ جعفر بن محمد [رضی]. قال سفیان: فتركته ذلك [لذلك]. (میزان الاعتدال ۳۸۱/۱ و رجوع شود به الكامل لابن عدي ۱۱۵ / ۲)

۳. كان جابر الجعفي ورعاً في الحديث، ما رأيت أروع منه في الحديث. (میزان الاعتدال ۱ / ۳۷۹)

۴. قد منعي النواصب أن أروي في جامع المنصور فضائل أهل البيت [رضی]. (تاریخ بغداد ۱۷ / ۸، سیر أعلام النبلاء ۱۸ / ۱۱ - ۱۲، الأنساب للسمعانی ۴ / ۴۲۲)

اهل بیت (ع) مطالب عجیبی نقل کرده است. یحیی بن معین به شدت (با او برخورد و) به او حمله کرد و دستور داد کسی از او روایت نقل نکند!^۱

[۱۲ / ۱۲۷۶] یحیی بن معین دید که مدت هاست وکیع فضائل علی (ع) را نقل نمی کند، از او سبب پرسید، وکیع پاسخ داد: زیرا مردم به ما حمله می کنند!^۲

کتک زدن به راویان فضائل !

[۱۳ / ۱۲۷۷] ذهبی نقل می کند که یکی از راویان حدیث می گفت: در مسجد جامع دمشق با ۱۰ نفر دیگر جمع شده بودیم و ابوبکر طاقی برای ما روایاتی در فضائل علی (ع) نقل می کرد. حدود صد نفر از مردمی که در آن مسجد بودند به قصد کتک زدن به سوی ما آمدند! یکی از آنها محاسن مرا با دست گرفت (تا مرا بزند ولی) یکی از مشایخ مرا از دست او نجات داد. آنها شروع به زدن ابوبکر طاقی کردند و او را نزد حاکم دمشق بردند. او گفت: ای سروران، کتاب من در فضائل علی (ع) بود، من فردا برای شما فضائل معاویه را نقل خواهم کرد، ولی اشعاری را که الان گفته ام بشنوید:

حَبِّ عَلِي كَلِّهِ ضَرْبٌ يَرْجَفُ مِنْ خَيْفَتِهِ الْقَلْبُ

فَمَذْهَبِي حَبِّ إِمَامِ الْهَدْيِ يَزِيدُ وَالِدِينَ هُوَ النَّصَبُ^۳

محبّت علی همه اش باعث کتک خوردن است. از ترس آن دل آدم به لرزه

۱. وروی في فضائل أهل البيت (ع) عجائب، وقد حمل عليه يحيى بن معين حملاً شديداً وأمر بتركه. (المجروحين لابن حبان ۱ / ۲۰۴ - ۲۰۵، و مراجعه شود به تهذيب التهذيب ۱ / ۴۴۸)
۲. قال وسمعتَه - یعنی: قال يحيى: سمعت وكيعاً - لا يحدث بفضائل علي (ع) [زماناً حتى قلت له: لِمَ لا تحدث بها؟! فقال: إن الناس يحملون علينا فيها، وحدث بها. (تاريخ ابن معين ۱ / ۳۲۰)
۳. تاريخ الإسلام للذهبي ۲۳ / ۶۲۳.

واکنش ۵ / برخورد با راویان / ۱۹۱۱

می‌افتد. از این رو اصلاً مذهب من محبت امام هدایت یزید و دین (درست) هم همان نصب (و عداوت اهل بیت) است !!

تنفر از ذکر فضائل و اتهام راویان به رفض

[۱۴ / ۱۲۷۸] سفیان ثوری می‌گوید: رافضی‌ها مرا رها کردند، زیرا من از نقل فضائل علی متنفرم.^۱

[۱۵ / ۱۲۷۹] کسی به شافعی گفت: عده‌ای طاق‌شنیدن مناقب و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را ندارند و اگر کسی به نقل آن پردازد می‌گویند: این رافضی است، و مسیر صحبت و کلام را تغییر می‌دهند. شافعی در پاسخ او اشعاری سرود:

إذا في مجلس ذكروا علياً وسبّطيه و فاطمة الزكية
فأجری بعضهم ذكراً [ذكرى] سواهم فأيقن أنه لسألقلية
إذا ذكروا علياً أو بنيه تشاغل بالروايات العلية
وقال : تجاوزوا يا قوم هذا فهذا من حديث الرافضية
برئت إلى المهيمن من أناس يرون الرفض حبّ الفاطمية
على آل الرسول صلاة ربّي ولعنته لتلك الجاهلية^۲

۱. ترکنتي الروافض وأنا أبغض أن أذكر فضائل علي . (سير أعلام النبلاء ۷ / ۲۵۳) و بنابر نقلی گفته: امتنعنا من الشيعة [الرافضة] أن نذكر فضائل علي عليه‌السلام [۱۰ / ۲۲۸] ، الوافي بالوفيات ۱۵ / ۱۷۵) در پاورقی سیر أعلام النبلاء نقل کرده که بنابر نقل ابونعیم [در حلیة الاولیاء ۷ / ۲۷] او گفته: منعنا الشيعة أن نذكر فضائل علي عليه‌السلام ، یعنی شیعیان نمی‌گذارند من فضائل علی عليه‌السلام را نقل کنم. ولی معلوم است که این نقل درست نیست چگونه ممکن است شیعه مانع نقل فضائل آن حضرت شوند!

۲. رجوع شود به نظم درر السمطين ۱۱۱ ، جواهر العقدين ۲۵۳ - ۲۵۴ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۹۹ - ۴۰۰ ، ینابيع المودة ۲ / ۳۷۲ .

هنگامی که در مجلسی از علی و فرزندان او و فاطمه زکریا (ع) یاد می‌شود، برخی سخن دیگران را پیش می‌کشند.

به یقین بدان که مادرشان سَلَقَیْهِ^۱ بوده.

می‌گویند: از این سخن بگذرید، این کلام رافضی‌هاست.

من نزد خدا بیزارم از کسانی که محبت فاطمه (ع) را «رفض» می‌دانند.

صلوات پروردگار بر خاندان پیامبر (ص) و لعنت و نفرینش بر این جاهلیت.

[۱۶ / ۱۲۸۰] و در ضمن اشعاری نقل شده است که :

إِذَا مَا ذَكَرْنَا مِنْ عَلِيٍّ فَضِيلَةٌ

رَمَوْنَا لَهَا جَهْلًا بَشْتَمَ أَبِي بَكْرٍ

يَدِيرُونَنَا لَا قَدَسَ لِلَّهِ أَمْرَهُمْ

عَلِيٌّ شَتَمَهُ تَبًّا لَذَلِكَ مِنْ أَمْرِ

إِذَا مَا ذَكَرْنَا فَضْلَهُ فَكَأَنَّمَا

تَجَرَّعَهُمْ [نَجَّرَعَهُمْ ظ] مِنْهُ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ

فَلَا تَنْكُرُوا بِفَضْلِ [تَفْضِيلِ] مَنْ كَانَ هَادِيًّا

فَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرَكُمْ يَا بَنِي فَهْرٍ^۲

هنگامی که فضیلتی از فضائل علی (ع) را نقل نماییم عده‌ای از روی نادانی

می‌گویند: شما می‌خواهید به ابوبکر دشنام دهید ... گویا ما با بیان فضائل

۱. زنی که عادت ماهیانه‌اش از غیر مجرای طبیعی (یعنی از پشت) است! رجوع شود به

تاج العروس، القاموس المحيط، ماده: «سَلَقَ» و شواهد التنزیل ۱ / ۴۴۸.

۲. قال أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار: أنشدني أبي وأبو عبد الله بن الجهم. (تاریخ مدینه دمشق

۴۲ / ۵۳۲) ویروی البیت الآخر هكذا: فإن علياً خيركم أو: حرّكم ...

آن حضرت تلخ‌ترین تلخی‌ها را به خورد آنها می‌دهیم .

پس فضیلت کسی را که هادی و راهنمای (شما) است انکار نکنید که علی بهترین - و بنابر روایات دیگر : دانشمند یا آزادمرد - شما قریش است .^۱

[۱۷ / ۱۲۸۱] سمهودی (متوفی ۹۱۱) می‌نویسد : همیشه عده‌ای از اشقیا به عیبجویی از علی علیه السلام و خاندانش پرداخته و از کسانی که فضائل آنان را بازگو می‌نمایند کراهت دارند بلکه مجرد نقل فضائل آنان را دلیل رافضی بودن می‌دانند.^۲

[۱۸ / ۱۲۸۲] از ابوحنیفه نیز نقل شده که در ضمن اشعاری گفته :

حَبَّ الْيَهُودِ لَأَلِّ مُوسَى ظَاهِرٌ وَوَلَاؤُهُمْ لِبَنِي أَخِيهِ بَادٍ
وَإِمَامَهُمْ مِنْ نَسْلِ هَارُونَ الْأَوْلَى بِهِمْ اقْتَدُوا وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِي
وَكَذَا النَّصَارَى يُكْرِمُونَ بِحَبِّهِمْ لِمَسِيحِهِمْ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ
وَمَتَى يَوَالِي آلِ أَحْمَدَ مُسَلِّمٌ قَتَلُوهُ أَوْ سَمَّوْهُ بِالْإِلْحَادِ^۳
هَذَا هُوَ الدَّاءُ الْعِيَاءُ بِمِثْلِهِ ضَلَّتْ حُلُومٌ حَوَاضِرٌ وَبِوَادٍ
لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي اللَّهِ [آلِهِ] وَاللَّهُ بِالْمُرْصَادِ^۴

۱. وقریش کلهم يُنسبون إلى فهر بن غالب بن النضر بن کنانة . (العین للخلیل ۴ / ۴۵ - ۴۶)
۲. جواهر العقدين ۲۵۲ او در ادامه به نقل جریانی پرداخته که ان شاء الله - در آینده تحت عنوان «سبب وفات نسائی» - نقل خواهیم نمود . (رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۲۹)
۳. و بنابر نقل برخی از مصادر : وَسَمَّوهُ بِالتَّكْفِيرِ وَالْإِلْحَادِ .
۴. اشعار در ابتدای منهاج السنة لابن تیمیة به نقل از نسخه‌های خطی آن ثبت شده است . بعضی آن را با کمی تغییر به کیفیت‌های دیگری نیز نقل کرده‌اند، رجوع شود به الرسائل الأحمدية ۱ / ۳۲۶ ، أعيان الشيعة ۶ / ۱۳۰ ، ملحقات إحقاق الحق ۹ / ۶۸۸ .

۱۹۱۴ / فضائل امیرالمؤمنین (ع) / ج ۵

و در همین زمینه گفته شده :

إذا ما روى الراوون ألف فضيلة
يقولون هذا في الصحيحين مثبت
ومهما روينا في علي فضيلة
وأيضاً :

لأصحاب مولانا النبي محمد
بخط الإمامين الحديث فسدد
يقولون: هذا من أحاديث ملحد

إذا ما ذكرنا من علي فضيلة
وأيضاً :

رمينا بزندق وبغض أبي بكر

وإن قلت عيناً من علي تغامزوا
علّي وقالوا: قد سببت معاوية^۱

[۱۲۸۳ / ۱۹] و بر اساس آنچه گذشت اگر کسی می خواست چیزی از فضائل امیرالمؤمنین (ع) نقل کند اول مخاطبش را امتحان می کرد و می پرسید: دوست داری درباره علی (ع) صحبت کنم؟!^۲

هزار تازیانه به جهت نقل فضائل

[۱۲۸۴ / ۲۰] پیامبر (ص) دست امام حسن و امام حسین (ع) را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهد بود.^۳

۱. رجوع شود به : مناقب ۱ / ۴ - ۶ .

۲. يسرك أن أحدثك عن علي؟! (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۹۶)

۳. الأحاديث المختارة ۲ / ۴۳ - ۴۵ ، احاديث شماره ۴۱۶ - ۴۲۱ ، مسند أحمد ۱ / ۷۷ ، فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۳۳۵ - ۳۳۷ شماره ۳۰۸ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۸۶۲/۲ شماره ۱۱۸۵ ، (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي ، الرياض) ، سنن الترمذي ۵ / ۳۰۵ ، الذرية

[۲۱ / ۱۲۸۵] هنگامی که نصر بن علی این حدیث را نقل کرد متوکل فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند، آن قدر با متوکل صحبت کردند و گفتند: نصر از اهل سنت است تا بالاخره او را رها کرد.^۱

تذکر

۱. این روایت را مقدسی در الأحادیث المختارة و احمد در مسند نقل کرده پس معتبر است، بلکه برخی تصریح به اعتبار آن نموده‌اند.^۲
۲. نصر بن علی که این روایت را نقل کرده از پیشوایان و بزرگان اهل تسنن است که درباره او گفته‌اند: «انه حجة، من أئمة السنة الأثبات».^۳
۳. ذهبی - که همیشه سعی می‌کند در روایات فضائل خدشه وارد کند - می‌گوید: این حدیث به شدت منکر است (و قابل قبول نیست).^۴

→ الطاهرة للدولابي ۱۶۷، تاريخ مدينة دمشق ۱۳ / ۱۹۶، أسد الغابة ۴ / ۲۹، تهذيب الكمال ۶ / ۲۲۸، ۴۰۱ و ۳۵۴ / ۲۰ و ۲۹ / ۳۶۰، تهذيب التهذيب ۲ / ۲۵۸ و ۱۰ / ۳۸۴، المنتظم لابن الجوزي ۱۲ / ۳۸، تاريخ الإسلام ۱۸ / ۵۰۸، الرياض النضرة ۳ / ۱۸۹، ذخائر العقبى ۹۱، ۱۲۳، بغية الطلب ۶ / ۲۵۷۹، الوافي بالوفيات ۲۷ / ۴۹، كنز العمال ۱۲ / ۹۷ و ۱۳ / ۶۳۹ الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ ۲ / ۲۰، ۴۹.

۱. تاريخ بغداد ۱۳ / ۲۸۹، تهذيب الكمال ۲۹ / ۳۶۰، سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۱۳۵، تهذيب التهذيب ۱۰ / ۳۸۴، المنتظم لابن الجوزي ۱۲ / ۳۸، الوافي بالوفيات ۲۷ / ۴۹.
۲. احمد محمد شاکر در تعليقه مسند أحمد ۱ / ۴۱۲ شماره ۵۷۶ می‌نویسد: إسناده حسن. (طبعة دار الحديث، القاهرة) و صاعدی گفته: صالح أن يكون حسناً لغيره. (فضائل الصحابة ۴ / ۴۱۵)
۳. برای اطلاع از شرح حال او رجوع شود به تهذيب الكمال ۲۹ / ۳۶، سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۱۳۵، تاريخ الإسلام للذهبي ۱۸ / ۵۰۸، تهذيب التهذيب ۱۰ / ۳۸۴ - ۳۸۵.
۴. قال الذهبي: قلت: هذا حديث منكر جداً. وما في رواية الخبر إلا ثقة ما خلا علي بن جعفر، فلعله لم يضبط لفظ الحديث - وما كان النبي ﷺ من حبه وبث فضيلة الحسين ليجعل كل من

و با آن که ترمذی درباره آن گفته: «هذا حديث حسن غريب، لا نعرفه من حديث جعفر بن محمد [ع] إلا من هذا الوجه»^۱.

در نقل ذهبی عبارت: (حديث حسن غريب) از آن افتاده و فقط غرابت سند این گونه نقل شده: قال الترمذي: لا يعرف إلا من هذا الوجه^۲.

۴. کینه توزی و دشمنی متوکل با خاندان پیامبر (ص) باعث شده که لقب «محيي السنة» بگیرد!^۳

و شایان ذکر است که عامه درباره اش می نویسند: وكان المتوكل كثير التحامل على عليّ وولديه الحسن والحسين [ع].^۴

→ أحبهما في درجته في الجنة، فلعله قال: فهو معي في الجنة.

وقد تواتر قوله (ع): «المرء مع من أحب». (سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۱۳۵)

نگارنده گوید: علی بن جعفر برادر حضرت موسی بن جعفر (ع) و نزد عامه معتبر است، ابن حجر در تقریب التهذیب ۶۸۹/۱ گفته: مقبول من كبار [الطبقة] العاشرة.

ذهبی با نقل روایت: «المرء مع من أحب» پاسخ خودش را داده و البته دقت شود که لفظ حديث «في درجتي يوم القيامة» است نه «في الجنة».

۱. سنن الترمذي ۵ / ۳۰۵.

۲. میزان الاعتدال ۳ / ۱۱۷. أحمد محمد شاكر كار او را توجيه کرده که: والتحسين ثابت في بعض نسخ الترمذي. (مسند أحمد ۱ / ۴۱۲ شماره ۵۷۶) (طبعة دار الحديث، القاهرة)

نگارنده گوید: رجوع شود به جامع الترمذي ۱۴۱۷، سنن الترمذي ۵ / ۶۴۱ هر دو طبع دار إحياء التراث العربي بيروت، تحقيق خود احمد محمد شاكر و ضعيف سنن الترمذي للألباني ۵۰۴، و سلسله الأحاديث الضعيفة للألباني ۷ / ۱۲۲ که در همه لفظ: «حسنٌ غريبٌ» وجود دارد.

۳. قال حنبل: ولي المتوكل جعفر، فأظهر الله السنة!! (سير أعلام النبلاء ۱۱ / ۲۶۵)

قال ابن كثير: وكان المتوكل محبباً إلى رعيته، قائماً في نصره أهل السنة.

وقد شبه بعضهم بالصديق في قتله أهل الردة؛ لأنه نصر الحق وردّه عليهم حتى رجعوا إلى الدين. ويعمر بن عبدالعزيز حين ردّ مظالم بني أمية. وقد أظهر السنة بعد البدعة وأخمد أهل البدع وبدعتهم بعد انتشارها واشتهارها فرحمه الله [!!] (البداية والنهاية ۱۰ / ۳۸۷)

۴. وفيات الأعيان ۳ / ۳۶۵ و ۶ / ۴۰۰، مرآة الجنان ۲ / ۱۱۰، البداية والنهاية ۱۱ / ۱۴۳. ←

شکستن منبر به جهت نقل فضائل! / جرأت نداشت از خانه خارج شود!

[۲۲ / ۱۲۸۶] حاکم پس از آن که احادیثی چون حدیث غدیر، حدیث طبر و... را روایت نمود متهم به تشیع شد،^۱ لذا منبرش را شکستند و جرأت نداشت از خانه اش خارج شود. ابو عبدالرحمن سلمی گوید: به او گفتم: اگر برای مردم فضائل معاویه را نقل کنی مشکل حل می شود. سه مرتبه گفت: دلم نمی آید!^۲

او علی علیه السلام را بیش از اندازه دوست می دارد!

[۲۳ / ۱۲۸۷] سُبکی در طبقات الشافعیه - در ضمن ترجمه حاکم نیشابوری - می نویسد: حاکم در ابتدای کار میل به تشیع داشت، او احادیثی را جمع آوری کرد که خیال می کرد بر شرط بخاری و مسلم صحیح است مانند حدیث طبر، و حدیث غدیر، اصحاب حدیث با او مخالفت کردند.^۳

سُبکی پس از آن می گوید: فأوقع الله في نفسي أن الرجل كان عنده ميل إلى

→ وقال الذهبي: والمتوكل سني، لكن فيه نصب. (سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۱۳۵)
وقالوا: وكان المتوكل شديد البغض لعلی بن أبي طالب عليه السلام ولأهل بيته عليهم السلام وكان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى علياً عليه السلام وأهله بأخذ المال والدم... وإنما كان ينادمه ويجالسه جماعة قد اشتهروا بالنصب والبغض لعلی عليه السلام. (الكامل لابن الأثير ۷ / ۵۵ - ۵۶، تاريخ أبي الفداء ۲ / ۳۸، مآثر الإنافة للقلقشندي ۱ / ۲۳۰، نهاية الأرب ۲۲ / ۲۸۲)

۱. قال الذهبي: ومن شقاشقه: ... وقوله: إن علياً عليه السلام وصي. (ميزان الاعتدال ۳ / ۶۰۸)

۲. رجوع شود به المنتظم ۱۵ / ۱۱۰، سير أعلام النبلاء ۱۷ / ۱۷۵، تاريخ الإسلام للذهبي ۲۸ / ۱۳۲، الوافي بالوفيات ۳ / ۲۶۰، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۴ / ۱۶۳، الرد على أبي بكر الخطيب البغدادي لابن النجار البغدادي ۱۴۵.

۳. نگارنده گوید: پیش از این گذشت که بسیاری از ارباب تراجم پس از مردن حاکم نیز دست از سر او برداشته اند! (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۰۶ - ۱۰۸)

علي (ع) [۱] یزید علی المیل الذی یطلب شرعاً ... یعنی: خدا به دل من چنین انداخته که او علی را بیش از اندازه‌ای که شرعاً مطلوب است دوست داشته، البته نه به نحوی که از قدر خلفای ثلاثه بکاهد بلکه فکر نمی‌کنم علی را بر عثمان ترجیح دهد چه رسد به شیخین. او در مستدرک، عثمان را بر علی مقدم داشته، و روایتی نقل کرده که نصّ در خلافت خلفای ثلاثه است [!]. لذا به کسانی که او را رافضی خبیث یا شیعه متعصب می‌دانند، اعتنا نمی‌شود.^۱

تألیف در فضائل حضرت فاطمه (ع) علامت تشیع !

[۲۴ / ۱۲۸۸] سُبکی پس از نقل نسبت تشیع به حاکم نیشابوری می‌نویسد:

ذهبی در تأیید این کلام گفته: حاکم در فضائل فاطمه (ع) [۲] تألیف مستقلی نیز نگاشته است.

سپس سُبکی بر ذهبی اعتراض کرده و می‌گوید: این که دلیل رافضی بودن و تشیع نیست مگر فضائل حضرت فاطمه (ع) [۳] قابل انکار است؟!^۲

نگارنده گوید: از آنچه گذشت روشن شد که نقل فضائل اهل بیت (ع) بلکه صرف اظهار علاقه به آن بزرگواران برای مخالفان قابل تحمل نیست! شگفتا که محبت امیرمؤمنان (ع) نزد مخالفان این اندازه مذموم باشد!^۳

۱. طبقات الشافعیة الكبرى ۳ / ۱۶۶ - ۱۷۱ .

۲. قال السُّبکی: وحکی شیخنا الذهبي کلام ابن طاهر، وذیل علیه أن للحاکم جزءاً فی فضائل فاطمة (ع)، وهذا لا یلزم منه رفض ولا تشیع، ومن ذا الذي ینکر فضائلها. (طبقات الشافعیة الكبرى للسُّبکی ۳ / ۱۶۶ - ۱۷۱)

۳. قال ابن حجر العسقلانی - فی ترجمة أبي بكر بن بهادر بن سنقر الشاعر [المتوفی سنة ۷۴۱] -

واکنش ۵ / برخوردار با راویان / ۱۹۱۹

[۲۵ / ۱۲۸۹] ابن عبدالبرّ - صاحب الاستیعاب - می نویسد : به محمد بن
إدریس شافعی - امام شافعی ها - گفتند : در تو نیز مقداری تشیع وجود دارد؟
پرسید : چرا؟ گفتند : چون دوستی خاندان پیامبر ﷺ را اظهار می کنی !
[۲۶ / ۱۲۹۰] او از کسی که در سفر مکه با شافعی همراه بود نقل می کند که وی
دائماً اشعاری می خواند و در ضمن آن می گفت :

إن كان رفضاً حبّ آل محمدٍ فليشهد الثقلان أني رافضي

یعنی : اگر دوستی خاندان پیامبر رافضی بودن است، جن و انس شهادت
دهند که من رافضی هستم ^۱.

→ و يقال : كان صحيح العقيدة إلا أنه يحبّ أهل البيت [!] [!!] (إنباء الغمر بأبناء العمر ۱/۱۶۱)
قال رجل لإبراهيم [النخعي] : عليّ أحبّ إليّ من أبي بكر وعمر، فقال له إبراهيم : أما إن عليّاً [!] لو
سمع كلامك لأوجع ظهرك، إذا كنتم تجالسوننا بهذا فلا تجلسونا ! (الطبقات الكبرى لابن سعد
۲۷۵/۶)

وقال ابن حجر - في ترجمة عطية بن سعد العوفي - : وقال الساجي : ليس بحجّة ، وكان يقدّم
عليّاً [!] على الكل . (تهذيب التهذيب ۷ / ۲۰۲)
وقال - في ترجمة قابوس بن أبي ظبيان الجبني الكوفي - : قال الساجي : ليس بثبت يقدّم عليّاً [!] على
علي عثمان ، جاء إلى ابن أبي ليلى فشهد عليه عنده في قضية فحمل عليه ابن أبي ليلى فضربه .
(تهذيب التهذيب ۸ / ۲۷۵)

۱ . نقل ابن عبد البر ، عن الربيع بن سليمان المؤذن ، قال : حججت مع محمد بن إدریس الشافعي
إلى مكة فما كان يصعد شرفاً ولا يهبط وادياً إلا أنشأ يقول : ... قال أبو عمر : كان ينسب هذا الشعر
إلى الشافعي فيما حدّثني غير واحد من شيوخى ...
ثم قال : قيل للشافعي : إن فيك بعض التشيع ؟ قال : وكيف ؟ قالوا : ذلك لأنك تظهر حبّ
آل محمد [!] ! ... وأنشد ... (الإنقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء ۹۰ - ۹۱ و مراجعه شود به
تاریخ مدینه دمشق ۹ / ۲۰ و ۵۱ / ۳۱۷ ، سیر اعلام النبلاء ۱۰ / ۵۸ ، تاریخ الإسلام للذهبي
۳۳۸/۱۴ ، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۱ / ۲۹۹ ، الوافي بالوفيات ۲ / ۱۲۵ ، تفسير الرازي
۲۷ / ۱۶۶ ، نظم درر السمطين ۱۱۱ ، جواهر العقدين ۲۵۲ - ۲۵۳ ، النجوم الزاهرة للأتابكي
۲ / ۱۷۷ ، تفسير الألوسي ۲۵ / ۳۲)

ترس راویان از نقل روایات فضائل

[۲۷ / ۱۲۹۱] به نظر می‌رسد که از همین باب است مطلبی که بخاری از ابوهریره نقل کرده که می‌گوید: من از پیامبر صلی الله علیه و آله دو ظرف (از دانش) حفظ کرده‌ام، یکی را بین مردم منتشر کرده‌ام ولی اگر (مطالب) ظرف دیگر را نقل کنم مرا خواهند کشت!^۱

[۲۸ / ۱۲۹۲] مَعْمَر می‌گوید: زُهری (سخت) بیمار شد، به عیادت او رفتم، او نقل کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بنی اسرائیل را از باران محروم نمود به جهت آن که به پیامبران بدبین بودند و در دین اختلاف کردند، و این امت را (نیز) مبتلا به خشکسالی و از باران محروم خواهد کرد به جهت دشمنی و کینه‌توزی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس از مدتی (برخلاف تصورش) حالش خوب شد (و از آن بیماری جان سالم به در برد)، از نقل حدیث گذشته پشیمان شد و از من خواست که آن را کتمان کرده و از او نقل نکنم؛ به این دلیل که بنی‌امیه عذر هیچ کس را نمی‌پذیرند و اجازه نمی‌دهند کسی از علی علیه السلام به نیکی یاد نماید. مَعْمَر می‌گوید: به او گفتم: تو که این مطلب را شنیده‌ای چگونه با بنی‌امیه هستی؟! زُهری پاسخ داد: آنها بهترین عطایا را به ما داده‌اند لذا ما مطابق میل آنها تنزل کرده‌ایم!^۲

۱. «حفظت عن رسول الله صلی الله علیه و آله وعاءین، فأما أحدهما فبثنته وأما الآخر فلو بثنته قطع هذا البلعوم».

(صحیح البخاری ۱ / ۳۸)

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هُمَامٍ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ عِكْرَمَةَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَنَّعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَطْرَ السَّمَاءِ بِسُوءِ رَأْيِهِمْ فِي أَنْبِيَائِهِمْ

[۱۲۹۳ / ۲۹] ابن اثیر از زُهری به نقل از جندع صحابی روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش پر از آتش باد!» سپس جندع می‌گوید: خودم از آن حضرت شنیدم - اگر دروغ بگویم گوش‌هایم کر باد - که پس از حجة الوداع، در غدیر خم دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: «هر کس من ولی (و سرپرست) او هستم علی ولی (و سرپرست) اوست، خدایا ولی او را دوست بدار و دشمنش را دشمن».

راوی می‌گوید: به زُهری گفتم: این حدیث را در سرزمین شام نقل نکن، تو که می‌بینی سب و ناسزا به علی همه جا شایع است!
زُهری گفت: به خدا سوگند من فضائلی از علی می‌دانم که اگر آن را نقل کنم مرا به قتل می‌رسانند!^۱

→ و اختلافهم فی دینهم، وإنه أخذ هذه الأمة بالسنين، وما نَعَهُمْ قَطْرُ السَّمَاءِ بِبَعْضِهِمْ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ».

قال مَعْمَرٌ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، وَقَدْ حَدَّثَنِي فِي مَرَضَةِ مَرَضِهَا، وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنْ عِكْرَمَةَ قَبْلَهَا - أَحْسَبُهُ - وَلَا بَعْدَهَا، فَلَمَّا بَلَ مِنْ مَرَضِهِ نَدِمْتُ، فَقَالَ لِي: يَا يَمَانِيُّ، اكْتُمُ هَذَا الْحَدِيثَ وَأَطُوهُ دُونِي؛ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ - لَا يَعْدِرُونَ أَحَدًا فِي تَقْرِيطِ عَلِيٍّ وَذِكْرِهِ .
قلت: فما بالك أوعبت مع القوم - يا أبا بكر! - وقد سمعت الذي سمعت؟! قال: حسبك - يا هذا - إنهم شركونا في لهاهم فأنحططنا لهم في أهوائهم! (المناقب لابن المغازلي ۱۳۱)
۱. قال ابن الأثير: وروى أبو أحمد العسكري - بإسناده - عن عمارة بن يزيد، عن عبد الله بن العلاء، عن الزُّهرِيِّ، قال: سمعت سعيد بن جناب يحدث، عن أبي عَنفوانة المازني، قال: سمعت أبا جنيده جندع بن عمرو بن مازن، قال: سمعت النبي ﷺ يقول: «من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار» .

وسمعتُه - وإلا صممتا - يقول - وقد انصرف من حجة الوداع، فلما نزل غدیر خم قام فی الناس خطیباً، وأخذ بيد علي [ﷺ]، وقال: «من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» .
قال عبيد الله: فقلت للزُّهرِيِّ: لا تحدث بهذا بالشام، وأنت تسمع ملء أذنيك سب علي، فقال:

توجه فرمودید که :

۱. جندع صحابی برای نقل حدیث غدیر نیاز به مقدمه‌چینی داشت و حدیث: «من کذب علیّ متعمداً فلیتوباً مقعده من النار» را نقل کرد.
۲. سپس تأکید کرد بر این که من خودم شنیدم، و نفرین به کر شدن در صورت دروغگویی به: «وسمعتہ وإلا صمتا» نمود!
۳. راوی برای زُهری خیرخواهی می‌کند که نقل این‌گونه احادیث به صلاح تو نیست: «لا تحدّث بهذا».
۴. و علت آن را چنین بیان می‌کند که فضای شام آکنده از بغض آن حضرت است: «لا تحدّث بهذا بالشام وأنت تسمع ملء أذنیك سبّ علی».
۵. و در آخر زُهری اعتراف می‌کند به وجود احادیثی در فضائل امیرمؤمنان (ع) که نقل آن باعث مهدورالدم شدن ناقل آن می‌گردد!

[۱۲۹۴ / ۳۰] اعمش که از تابعین بشمار می‌رود می‌گوید: منصور دوانیقی دنبال من فرستاد، از فرستاده‌اش پرسیدم: او با من چکار دارد؟ گفت: نمی‌دانم. با خودم گفتم: در این وقت (و در دل شب) برای کار خیری مرا نخواستی، شاید از فضائل امیرمؤمنان علی (ع) جوینا شود و هنگامی که مطلبی نقل کنم مرا به قتل برساند؛ لذا غسل کرده، کفن پوشیدم و کافور به خود مالیده (مهیای مرگ شده)، وصیت‌نامه‌ام را نوشتم و نزد او رفتم. بوی کافور که به مشامش خورد به من گفت: این چه بویی است؟! راستش را بگو وگرنه تو را می‌کشم. به او گفتم: فرستاده تو در دل شب از من خواست نزد تو بیایم، گفتم: از فضائل امیرمؤمنان (ع)

→ والله إنَّ عندي من فضائل علي ما لو تحدّثت بها لقتلتُ . أخرجه الثلاثة . (أسد الغابة ۱/ ۳۰۸)
والمراد من الثلاثة: أبو نعیم، وابن مندّة، وابن عبد البرّ. (أسد الغابة ۱ / ۵)

واکنش ۵ / برخورد با راویان / ۱۹۲۳

می‌پرسی و هنگامی که برایت بازگو کنم مرا خواهی کشت لذا وصیت‌نامه‌ام را نوشتم، کفن پوشیده و حنوط کردم و سپس نزد تو آمدم .

منصور مرا سوگند داد که : فضائلی که درباره امیرمؤمنان علیه السلام از همه فقها نقل می‌کنی چقدر است؟ گفتم: خیلی کم است. گفت: چقدر؟ گفتم: بیش از ده هزار روایت! گفت: من دو حدیث در فضائل آن حضرت برای نقل می‌کنم که تمام روایات تو را می‌بلعد (و آنچه می‌دانی در برابر این دو حدیث چیزی نیست) سپس از من خواست که آن دو حدیث را برای شیعیان نقل نکنم.^۱

تهدید راویان فضائل و ... !

[۱۲۹۵ / ۳۱] ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) در ضمن صحبت از فضائل حضرت می‌نویسد: هرچه دشمنان خواستند نور علی علیه السلام را خاموش نمایند و راویان مناقب آن حضرت را تهدید نمودند، نتیجه‌ای جز انتشار بیشتر آن فضائل نداشت!^۲

۱ . مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی ۲۳۶ - ۲۴۵ شماره ۳۰۷ (چاپ اسلامیة ۱۴۳ - ۱۵۵)، و رجوع شود به المناقب للخوارزمی ۲۸۴، اهل البيت علیهم السلام فی المكتبة العربية ۵۵۲ - ۵۵۵. در بغية الطلب ۸ / ۳۵۴۶ به اختصار بخشی از آن را نقل کرده است .

در میزان الاعتدال ۴۱۷/۱، لسان المیزان ۲ / ۲۴۳، الكشف الحثیث ۹۳ در ترجمه حسن بن غفیر به آن اشاره شده و آن را مجعول دانسته‌اند .

ابن عدی می‌نویسد: استاد ما احمد بن حفص از سعید بن عقبه از اعمش داستانی طولانی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده ولی من از احمد در کتابم مطلبی نقل نمی‌کنم. (الکامل ۳ / ۴۱۲) شایان ذکر است که ابن عدی تصریح کرده که احمد کسی نیست که دروغ بگوید. (الکامل ۲۰۰/۱)

۲ . وکَلَّمَا أَرَادُوا إِيخْمَادَهُ وَهَدَّدُوا مِنْ حَدِّثَ بِمَنْقَبِهِ لَا يَزِدَادُ إِلَّا أَنْتِشَارًا . (الإصابة ۴ / ۴۶۵)

[۱۲۹۶ / ۳۲] حجاج از حسن بصری درباره علی بن ابی طالب (ع) سؤال نمود، او به ذکر فضائل آن حضرت پرداخت، حجاج با تأکید به او گفت: دیگر در مسجد ما حدیث نقل نکن! حسن (از ترس) از مسجد خارج شد و پس از آن فراری و متواری بود.^۱

[۱۲۹۷ / ۳۳] حسن بصری می گفت: من در زمانی واقع شده ام که نمی توانم نام علی (ع) را بر زبان جاری کنم!^۲

[۱۲۹۸ / ۳۴] حجاج، یحیی بن یعمر عامری را نهی می کند از آن که بگوید فرزندان امیرالمؤمنین و فاطمه (ع) ، فرزندان پیامبر (ص) هستند و صریحاً به او می گوید: از بیان و نشر این مطلب خودداری کن!^۳

[۱۲۹۹ / ۳۵] بنابر نقل حاکم و دیگران به او می گوید: اگر از قرآن دلیلی بر آن اقامه نکردی تو را می کشم. و یحیی به آیه شریفه ۸۵ سوره انعام استدلال نمود (و دهان حجاج بسته شد) ولی او را (از عراق) به خراسان تبعید کرد!^۴

۱. إن الحجاج سأل الحسن عن علي (ع) فذكر فضله، فقال: لا تحدثن في مسجدنا. فخرج [الحسن] فتواری. (أنساب الأشراف ۲ / ۱۴۸)

نگارنده گوید: اگر (لا تُحدثن) از باب افعال باشد، مراد نهی از حدث در مسجد خواهد بود!
۲. إني في زمان لا أستطيع أن أذكر علياً (ع). (تهذيب الكمال ۶ / ۱۲۴، السيرة الحلبية ۲ / ۲۸۹، تحفة الأحوذی ۴ / ۵۷۱)

۳. این مطلب به گونه های مختلف نقل شده است، رجوع شود به فرائد السمطين ۲ / ۷۶، بحار الأنوار ۴۳ / ۲۲۸ - ۲۲۹.

۴. اجتمعوا عند الحجاج فذكر الحسين بن علي (ع) فقال الحجاج: لم يكن من ذرية النبي (ص)، وعنده يحيى بن يعمر فقال له: كذبت أيها الأمير، فقال: لتأتيني على ما قلت بينة ومصدق من كتاب الله عز وجل أو لأقتلنك قتلاً. فقال: «ومن ذريته داود وسليمان وأيوب ويوسف وموسى - إلى قوله عز وجل - وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ» [الأنعام (۶): ۸۵]، فأخبر الله عز وجل أن عيسى من

واکنش ۵ / برخورد با راویان / ۱۹۲۵

[۱۳۰۰ / ۳۶] و فراموش نکنیم که یکی از جهات تبعید ابوذر از مدینه به شام توسط عثمان نیز ذکر فضائل امیر مؤمنان علیه السلام بود.^۱

[۱۳۰۱ / ۳۷] ابن ابی الحدید از کتاب الاحداث مدائنی حکایتی طولانی نقل می کند که در ضمن آن آمده : معاویه به کارگزاران خود نوشت : هر کس در فضیلت علی علیه السلام روایتی نقل کند ، امان نخواهد داشت (و خویش هدر است).

او زیاد پسر سمیه را به فرمانروایی کوفه و بصره منصوب کرد. زیاد (کمر

→ ذریة آدم بأمه ، والحسین بن علي من ذریة محمد علیه السلام بأمته ، قال: صدقت ، فما حملك علی تکذیبي فی مجلسي؟! قال : ما أخذ الله علی الأنبياء لیبینته للناس ولا یکتومونه ، قال الله عزّ وجلّ : «فَبَدَّوْهُ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» [آل عمران (۳): ۱۸۷] ، فقال: صدقت، ونفاه إلى خراسان. (المستدرک ۳ / ۱۶۴ - ۱۶۵) (وقد سکت عنه الذهبي فی التلخیص) ، السنن الکبری للبيهقي ۱۶۶/۶ ، تاریخ مدینة دمشق ۱۲ / ۱۵۲ ، تاریخ الإسلام للذهبي ۶ / ۳۱۹ ، إمتاع الأسماع ۶ / ۸ ، البداية والنهاية ۹ / ۱۴۶)

۱ . وبلغ عثمان أن أبا ذر يقعد في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، ويجتمع إليه الناس ، فيحدث بما فيه الطعن عليه ، وأنه وقف بباب المسجد فقال : أيها الناس من عرفني فقد عرفني ، ومن لم يعرفني فأنا أبو ذر الغفاري ، أنا جندب بن جنادة الربذي ، ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [آل عمران (۳): ۳۳ - ۳۴] ، محمد صلی الله علیه و آله و سلم [الصفوة من نوح ، فالأول من إبراهيم ، والسلالة من إسماعيل ، والعترة الهادية من محمد صلی الله علیه و آله و سلم] إنه شرف شريفهم ، واستحقوا الفضل في قوم هم فينا كالسمااء المرفوعة وكالكعبة المستورة ، أو كالقبة المنصوبة ، أو كالشمس الضاحية ، أو كالقمر الساري ، أو كالنجوم الهادية ، أو كالشجر الزيتونيه أضاء زيتها ، وبورك زبدها ، ومحمد صلی الله علیه و آله و سلم [وارث علم آدم وما فضل به النبيون ، وعلي بن أبي طالب وصي محمد صلی الله علیه و آله و سلم] ، ووارث علمه .

آیتها الأمة المتحيرة بعد نبیها ! أما لو قدتم من قدم الله ، وأخرتم من أخر الله ، وأقرتم الولاية والوراثة في أهل بيت نبیکم لأکتتم من فوق رؤوسکم ومن تحت أقدامکم ، ولما عال ولي الله ، ولا طاش سهم من فرائض الله ، ولا اختلف اثنان في حکم الله إلا وجدتم علم ذلك عندهم من کتاب الله وسنة نبیه ، فأما إذ فعلتم ما فعلتم ، فذوقوا وبال أمرکم ، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۲۷]. (تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۷۱)

همت بر نابودی شیعیان بسته و) آنها را از زیر هر سنگ و کلوخی بیرون کشیده و به قتل می‌رساند. تهدیدشان می‌کرد، دست و پا می‌برید، بر چشم‌ها میل کشیده و کورشان می‌کرد، بر درختان به دارشان می‌زد، آنها را تحت نظر قرار داده و از عراق آواره نمود.^۱

[۳۸ / ۱۳۰۲] هارون الرشید در ضمن کلامی می‌گوید: هر کس ولایت علی را اثبات کند من او را خواهم کشت و یا با او چنین و چنان خواهم کرد.^۲

[۳۹ / ۱۳۰۳] در منابع معتبر اهل تسنن آمده است :

کسی از حارث همدانی مطلبی شنید (که آن را منکر می‌دانست و برای او قابل قبول نبود)، به او گفت: همین جا باش تا من برگردم و وارد خانه شد تا شمشیرش را برداشته و بیرون آید، حارث احساس خطر نمود، بلافاصله آنجا را ترک کرد.^۳

[۴۰ / ۱۳۰۴] ذهبی در شرح حال صولوی (متوفی ۳۳۵) می‌گوید: او در بصره مخفی شده بود که از دنیا رفت؛ زیرا روایتی در حق علی (ع) نقل کرده بود، از این

۱. برئت الذمة ممن روی روی شیئاً من فضل أبي تراب ... (شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۴۴ - ۴۶) وروی: كان زیاد يتبع شيعة علي (ع) فيقتلهم. (المعجم الكبير ۳ / ۷۰، مجمع الزوائد ۶ / ۲۶۶)

۲. رجوع شود به الوافی بالوفیات ۲ / ۲۳۴، تاریخ بغداد ۲ / ۳۰۱، وفي المنتظم لابن الجوزي ۳۲۴/۸: يا أبا معاوية، لهمت أنه من تثبت خلافة علي فعلت به وفعلت ... البتة پس از گفتگوی راوی با هارون، او از تصمیم خویش صرف نظر نمود.

۳. سمع مرة الهمداني من الحارث شيئاً [فأنكره]، فقال له: اقعد بالباب [حتى أخرج إليك]، فدخل مرة الهمداني وأخذ سيفه [واشتمل على سيفه]، وأحس الحارث بالشر فذهب. (رجوع شود به صحيح مسلم ۱ / ۱۵، تاريخ ابن معين ۱ / ۳۵۹، ضعفاء العقيلي ۱ / ۲۱۰، المجروحين لابن حبان ۱ / ۲۲۲، تهذيب الكمال ۵ / ۲۴۶، ميزان الاعتدال ۱ / ۴۳۶، الأنساب للسمعاني ۲ / ۳۰۵)

روی عامه دنبال او بودند تا او را پیدا کنند و به قتل برسانند.^۱

از نقل فضائل توبه کن!

[۴۱ / ۱۳۰۵] شیعه و سنی - با قدری اختلاف - نقل کرده‌اند که ابوحنیفه و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی (پیشوایان اهل تسنن) در بیماری وفات اعمش نزد او رفتند و از او احوالپرسی کردند، او از ضعف و ناتوانی و از خطاهایش نالیده و به گریه افتاد.

آنها به او گفتند - و بنابر نقل بیشتر منابع، ابوحنیفه گفت -: تو در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت هستی، [از خدا بترس و خیرخواه خودت باش]، تو احادیثی درباره علی بن ابی طالب روایت کرده‌ای [نقل آن احادیث مذمت و طعن بر بنی امیه بود، اگر آن را نقل نمی‌کردی بهتر بود (از آخرین فرصت استفاده کن و)] از نقل آنها توبه (و پشیمانی خود را اعلام) کن.

اعمش پرسید: مثل کدام حدیث؟

ابوحنیفه گفت: حدیث: «علی تقسیم کننده دوزخ است».

اعمش گفت: آیا به مثل من چنین اعتراضی داری؟! مرا بنشانید! مرا بنشانید! سپس [گفت: ابومتوکل ناجی از ابوسعید خدری برای من روایت کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «روز محشر خدا به من و علی خطاب می‌فرماید: هر کسی که شما را دشمن داشته به دوزخ افکنید و دوستانتان را وارد بهشت کنید، و همین است مراد از آیه شریفه: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [سوره ق (۵۰): ۲۴]».

۱. توفی بالبصرة مستتراً؛ لأنه روی خبراً فی [حق] علیؑ، فطلبته العامة لتقتله. (سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۳۰۲)

ابوحنیفه به دوستانش گفت: تا حدیثی سخت تر نقل نکرده بلند شوید!^۱

اتهام به رفض و ایجاد محدودیت به جهت نقل فضائل

[۴۲ / ۱۳۰۶] کار به جایی می رسد که طبری با تمام عظمتی که نزد عامه دارد، متهم می شود که رافضی است و این اتهام به جهت دفاع او از اعتبار حدیث غدیر است که در ضمن تألیفی بدان پرداخته و برای مردم بیان کرده است.^۲

[۴۳ / ۱۳۰۷] اختلاف او در مطالب مختلف با حنبلی ها بالا گرفت، آنها نمی گذاشتند کسی نزد او برود و از او دانش بیاموزد (و در حقیقت در خانه خودش حبس شده بود)! ابن خزیمه می گوید: من کسی را در دانش از او برتر نمی دانم ولی حنبلی ها به او ستم کردند!^۳

۱. المناقب للکلابی (المتوفی سنة ۳۹۶) المطبوع فی خاتمة المناقب لابن المغازلی ۴۲۷ (طبعة المكتبة الاسلامیة)، شواهد التنزیل ۲ / ۲۶۱ - ۲۶۲، الأمالی للشیخ الطوسی (ع) ۶۲۸ - ۶۲۹، الأربعون لمنتجب الدین ۵۱ - ۵۲، المناقب لابن شهر آشوب (ع) ۲ / ۸، الطرائف ۸۲، أهل البيت (ع) فی المكتبة العربیة ۵۵۷.

تذکر: قسمت داخل کروش به نقل از برخی منابع شیعه است.

۲. وأظنه بمثل جمع هذا الكتاب نسب إلى التشیع. (طرق حدیث الغدیر للذهبی ۶۲) وإنما نبز بالتشیع لأنه صحح حدیث غدیر خم. (لسان المیزان ۵ / ۱۰۰ و ۲۵ / ۷ چاپ دارالبشائر) برای اطلاع بیشتر از کتاب طبری رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۶۲۰.

۳. وكانت الحنابلة حزب أبي بكر بن أبي داود، فكثروا وشغبوا على ابن جرير، وناله أذى، ولزم بيته. (سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۷) قال ابن خزيمة: ما أعلم على أديم الأرض أعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة. قال حسينك الحافظ [الدارمي]: سألتني ابن خزيمة: أكتب عن ابن جرير؟ قلت: لا؛ لأنه لا يظهر، وكانت الحنابلة تمنع من الدخول عليه. (تاريخ مدينة دمشق ۱۹۵ / ۵۲ - ۱۹۶، تذكرة الحفاظ ۲ / ۷۱۲، سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۲، تاريخ الإسلام ۲۳ / ۲۸۱ - ۲۸۳، الكامل لابن الأثير ۸ / ۱۳۵، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۳ / ۱۲۴ - ۱۲۵) وقال الحموي: ولقد ظلمته الحنابلة... ولا تترك أحداً يسمع عليه. (معجم الأدباء ۱۸ / ۴۳)

دفن شبانه طبری در خانه‌اش به اتهام تشیع!

[۴۴ / ۱۳۰۸] و نهایت آن‌که نمی‌گذارند طبری در روز روشن در قبرستان (مسلمانان) دفن شود و شبانه در خانه خودش به خاک سپرده می‌شود!!^۱

سبب وفات نسائی و آزار شدید به جهت نقل فضائل

احمد بن شعیب نسائی (متوفی ۳۰۳) صاحب السنن الکبری از بزرگان اهل تسنن است و او را به امامت، پیشوایی و تقدّم بر دیگران ستوده‌اند.^۲

برای مردم سخت بود که کتاب **خصائص امیرالمؤمنین** را در فضائل و ویژگی‌های آن حضرت تألیف نموده و نسبت به خلفای دیگر دست به چنین تألیفی نزده است. هنگامی که این مطلب را با او در میان می‌گذارند، عذرش را چنین بیان می‌کند که من وارد دمشق شدم دیدم بسیاری از مردم از امیرالمؤمنین **منحرف** هستند، برای هدایت آنها دست به چنین نگارشی زدم. بالاخره او مجبور می‌شود که کتابی در فضائل صحابه نیز تألیف کند و در ملأ عام روایات آن را بازگو نماید تا از حساسیت مردم کاسته شود ولی گویا این اندازه هم کافی نیست و باز از او فضائل معاویه را مطالبه می‌نمایند! - همان‌گونه که درباره حاکم نیشابوری گذشت - او از شنیدن این سخن بر آشفتگی و چنین اظهار می‌دارد که: درباره معاویه چه فضیلتی وجود دارد که من آن را نقل کنم؟! کلام پیامبر **را بگویم که [او را نفرین] فرمود: «اللهم لا تشیع بطنه»** خدایا

۱. ودفن فی داره؛ لأن بعض عوام الحنابلة ورعاعهم منعوا دفنه نهراً ونسبوه إلى الرفض. (البداية والنهاية ۱۱ / ۱۶۷)

۲. قال المزي: سمعت مشايخنا بمصر يعترفون لأبي عبد الرحمان النسائي بالتقدم والإمامة... استشهد بدمشق من جهة الخوارج. (تهذيب الكمال ۱ / ۳۳۴)

هیچ‌گاه شکمش را سیر نکن!^۱ و بنابر نقل دیگر گفت: «ألا یرضی معاویة رأساً برأس حتی یفضل»؟! یعنی معاویه به برابری (با دیگر صحابه) راضی نمی‌شود که باید فضیلت و برتری (بر آنان) هم داشته باشد؟^۲

[۴۵ / ۱۳۰۹] در هر صورت (به جهت نوشتن کتاب خصائص نسبت به او حساسیت ایجاد شد و) چون از نقل فضیلت برای معاویه امتناع کرد و بنابر تصریح سُبکی به جهت نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام^۳ آزار فراوان دید و به شدت بر بیضه‌هایش زدند و او را از مسجد جامع بیرون کردند. او به سختی بیمار و از دمشق خارج شد و در رمله جان سپرد و در مکه به خاک سپرده شد.^۴

[۴۶ / ۱۳۱۰] ابن عدیم می‌نویسد:

اهالی بیت المقدس گفته‌اند: نَسائی کتاب خصائص را - که ویژگی‌ها و فضائل مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام بود - برای ما قرائت کرد. به او گفتیم: پس فضائل معاویه کجاست؟ پاسخ داد: معاویه به این راضی نمی‌شود که ما (از نقل معایش) سکوت کنیم! هنگامی که این سخن

۱. تهذیب الکمال ۱ / ۳۳۷ - ۳۳۸، تهذیب التهذیب ۱ / ۳۳، تذکرة الحفاظ ۲ / ۶۹۹.
شایان ذکر است که ذهبی نوشته: شاید بتوان گفت این خودش منقبتی برای معاویه است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: خدایا هر کس را که من نفرین کردم یا دشنام دادم، آن نفرین و دشنام را باعث پاکی و رحمت او قرار بده. (سیر أعلام النبلاء ۱۴ / ۱۳۰، تذکرة الحفاظ ۲ / ۶۹۹)
۲. تهذیب الکمال ۱ / ۳۳۹.
۳. فالصحيح أنه أخرج من دمشق لما ذكر فضائل علي عليه السلام. قيل: ما زالوا يدافعون في خصيته حتى أخرج من المسجد، ثم حُمِل إلى الرملة، فتُوفِي بها. (طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۱۶/۳)
۴. فما زالوا يدافعون في خصيته [خصيته] حتى أخرج من المسجد ثم حُمِل إلى مكة [الرملة] ومات بها سنة ثلاث وثلاث مئة، وهو مدفون بمكة. (تهذیب الکمال ۱ / ۳۳۸ - ۳۳۹، تهذیب التهذیب ۱ / ۳۳، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۳ / ۱۶، جواهر العقدين ۲۵۲)

واکنش ۵ / برخورد با راویان / ۱۹۳۱

از او صادر شد ما او را سنگباران کردیم، آن قدر به او فشار آوردیم و به پهلویش زدیم که پس از سه روز از دنیا رفت!^۱

کشته شدن گنجی شافعی به جهت نقل فضائل!

[۴۷ / ۱۳۱۱] در شرح حال فخرالدین ابو عبدالله محمد بن یوسف قرشی گنجی شافعی (مقتول ۶۵۸) صاحب کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام نوشته‌اند: در ۲۹ ماه مبارک رمضان، در مسجد جامع کشته شد! گرچه از اهل علم و از محدثین بود ولی حرف زیادی می‌زد، گرایش به رافضی‌ها داشت و موافق میل آنها نوشته‌هایی جمع‌آوری کرده بود. بعضی که از کارهای او اذیت شده بودند هم دست شده و پس از نماز صبح شکمش را دریده و او را کشتند!^۲

اتهام پیامبر صلی الله علیه و آله و برخوردهای نامناسب با آن حضرت!

[۴۸ / ۱۳۱۲] حاکم حسکانی روایات متعدد - در تفسیر آیات اول سوره النجم - نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید، در منزل

۱. بغیة الطلب ۲ / ۷۸۵ - ۷۸۶.

۲. قال ابن شامة: وفي ۲۹ من رمضان، قُتل بالجامع الفخر محمد بن يوسف بن محمد الكنجي، وكان من أهل العلم والحديث، لكنه كان فيه كثرة كلام وميل إلى مذهب الرافضة، جمع لهم كتباً توافق أغراضهم... فانتدب له من تأذى منه وألب عليه بعد صلاة الصبح، فقتل وبُقر بطنه. (شرح منهاج الكرامة للسيد الميلاني ۲ / ۳۴۲ - ۳۴۳ به نقل از ذیل الروضتين ۲۰۸) وقال الذهبي: والمحدث المفيد فخر الدين محمد بن يوسف الكنجي، قُتل بجامع دمشق، لدبره وفضوله. (همان به نقل از تذكرة الحفاظ ۴ / ۱۴۴۱) ولكن قال ابن كثير: وقتلت العامة وسط الجامع شيخاً رافضياً. (همان به نقل از البداية والنهاية ۱۳/۲۵۶)

هر کس قرار گرفت او وصی، خلیفه و جانشین من در بین شما خواهد بود». هنگامی که دیدند ستاره درخشانی - که پرتو نورش بر نور دنیا غلبه کرده بود - در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد، گفتند: محمد در محبت علی به ضلالت و گمراهی افتاده و آیات شریفه: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [النجم (۵۳): ۱-۴] نازل گردید.^۱

[۱۳۱۳ / ۴۹] او روایتی دیگر نقل کرده که انصار ۷۰۰ سکه طلا نزد آن حضرت آوردند، آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» [الشوری (۴۲): ۲۳] نازل شد، حضرت به آنان فرمود: جز محبت اهل بیتم از شما پاداشی نمی‌خواهم. منافقین (حضرت را تکذیب کردند و) گفتند: او می‌خواهد ما خاندانش را دوست داشته باشیم. خداوند آیات گذشته را نازل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌گوید و فضیلتی که برای خاندانش ذکر فرمود از جانب خدا بود.^۲

[۱۳۱۴ / ۵۰] نزول آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» [المائدة (۵): ۶۷] در غدیر به روشنی دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان فضائل علی علیه السلام از گزند دشمنان مصون نبوده و در معرض اذیت و آزار شدید آنان قرار داشته است، چه رسد به دیگران!^۳ از این روی خدای تبارک و تعالی مصون ماندن آن

۱. او در این زمینه شش روایت نقل کرده که به یکی بسنده می‌شود: عن علي بن أبي طالب رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا هبط نجم من السماء في دار رجل من أصحابي فانظروا من هو، فهو خليفتي عليكم بعدي، والقائم فيكم بأمری». فلما كان من الغد انقض نجم من السماء قد غلب ضوءه على ضوء الدنيا حتى وقع في حجرة علي بن أبي طالب، فهاج القوم، وقالوا: والله لقد ضل هذا الرجل وغوى. فأنزل الله: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...». (شواهد التنزيل ۲ / ۲۷۵ - ۲۸۲)

۲. مدرک پیشین.

۳. در مورد نزول آیه شریفه در غدیر رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۳۱ - ۴۳۳.

حضرت را از گزند مردم با تعبیر: «وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» تضمین و با تأکید فرمان به تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را صادر فرمود که اگر این کار را انجام نشود رسالت الهی ناتمام مانده است.^۱

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله بعثني برسالة فضقتُ بها ذرعاً، وعرفتُ أن الناس مكذبني، فوعدني لأبلغنَّ أو ليعذبني، فأنزلتُ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...» [المائدة (۵): ۶۷]. (الدر المنثور ۲ / ۲۹۸، باب النقول ۸۲، تفسير الجلالين ۳۴۲، فتح القدير ۲ / ۶۰)

در خطبة غدیر به نقل از محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) در کتاب الولاية گذشت که: «إن الله تعالى أنزل إليّ: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود أن علي بن أبي طالب أخي ووصيي وخليفتي والإمام بعدي، فسألت جبرئيل أن يستعفي لي من ربي لعلمي بقلّة المتقين وكثرة المؤذنين لي واللائمين لكثرة ملازمتي لعلي وشدة إقبالي عليه حتى سموني: أذنًا، فقال تعالى فيهم: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِ الْأَذْنِ خَيْرٌ لَكُمْ» [التوبة (۹): ۶۱]. ولو شئت أن أسميهم وأدلّ عليهم لفعلتُ ولكني بسترهم قد تكزمت، فلم يرض الله إلا بتبليغي فيه». (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۸۳)

و نیز در روایات اهل تسنن آمده است: إن جبرئيل ... هبط فقال: إن الله يأمرك أن تدلّ أمتك على وليهم على مثل ما دللتهم عليه من صلاتهم وزكاتهم وصيامهم وحجهم ليلزمهم الحجّة في جميع ذلك. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «يا ربّ إن قومي قريبو عهد بالجاهلية وفيهم تنافس وفخر، وما منهم رجل إلا وقد وتره وليهم، وإنّي أخاف»، فأنزل الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ...» يريد فما بلغتّها تامّة، «وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». فلما ضمن الله [له] بالعصمة وخوّفه أخذ بيد علي بن أبي طالب علیه السلام ثم قال: «يا أيها الناس من كنت مولاه فعلي مولاه ...». (شواهد التنزيل ۱ / ۲۵۴ - ۲۵۵)

وفي رواية: أمر الله محمداً صلی الله علیه و آله أن ينصب علياً علیه السلام للناس ليخبرهم بولايته فتخوّف رسول الله صلی الله علیه و آله أن يقولوا: حابئ ابن عمّه، وأن يطعنوا في ذلك عليه، فأوحى الله إليه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...» إلى آخر الآية، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله بولايته يوم غدیر خم. (شواهد التنزيل ۱ / ۲۵۶)

وفي رواية أخرى: إن جبرئيل الروح الأمين نزل على رسول الله صلی الله علیه و آله بولاية علي بن أبي طالب علیه السلام [عشية عرفة فضايق بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله مخافة تكذيب أهل الإفك والنفاق ...

نگرانی پیامبر (ص) از اتهام آن حضرت به جانبداری از امیرالمؤمنین (ع) - به عنوان پسر عمو و داماد و ... - از روایات دیگر نیز روشن است که فرمود:

«إني قائل لكم قولاً غير محابٍ فيه لقرابتي»، (ای مردم) من مطلبی را برای شما می‌گویم (ولی بدانید من پیام‌آور از جانب خدا هستم) و چنین نیست که بخواهم به ناحق خویشان خویش را امتیاز دهم: خوشبخت کامل و واقعی که تمام سعادت را داراست کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد.^۱

→ فبکی (ع) فقال له جبرئیل: یا محمد أجزعت من أمر الله؟ فقال: «كألا یا جبرئیل ولكن قد علم ربی ما لقیئت من قریش إذ لم یقرّوا لی بالرسالة حتی أمرنی بجهادهم وأهبط إلی جنوداً من السماء فنصرونی فکیف یقرّون لعلی من بعدی؟! فانصرف عنه جبرئیل فنزل علیه ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾ [هود (۱۱) ۱۲]. (شواهد التنزیل ۱ / ۳۵۶)

وفي حديث المعراج قال [الله تعالى] : «واني لم أبعث نبياً إلا جعلتُ له وزيراً، وإنك رسول الله وإن علياً وزيرك». قال ابن عباس: فهبط رسول الله (ص) ففكره أن يحدث الناس بشيء منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلك ستة أيام، فأنزل الله تعالى: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ﴾ [هود (۱۱) ۱۲] فاحتلم رسول الله (ص) حتى كان يوم الثامن عشر، أنزل الله عليه ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ ثم إن رسول الله (ص) أمر بلالاً حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غداً أحد إلا خرج إلى غدیر خم، فخرج رسول الله (ص) والناس من الغد، فقال: «يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة واني ضقتُ بها ذرعاً مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربّي فيها بوعيد أنزله عليّ بعد وعيد»، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما، ثم قال: «أيها الناس! الله مولاي، وأنا مولاكم، فمن كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». وأنزل الله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة (۵): ۳]. (شواهد التنزیل ۱ / ۲۵۷ - ۲۵۸)

بلکه ذیل آیه «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ [الإسراء (۱۷): ۸۹] آمده است: یعنی: لقد ذكرنا علياً في كل آية فأبوا ولاية عليّ ف ﴿مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً﴾ [الإسراء (۱۷) ۴۱]. وفي رواية: يعني: ولقد ذكرنا علياً في كل القرآن، وهو الذكر ف ﴿مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً﴾. (شواهد التنزیل ۱ / ۴۵۶ - ۴۵۷)

۱. مراجعه شود به دفتر ششم صفحه ۲۲۹۳ شماره ۱۷۱۶.

و فرمود: «إن الله تعالى أوحى إليّ بأن أقوم بفضلك ، فقمْتُ به في الناس وبلَّغْتُهُمْ ما أمرني الله بتبليغِهِ». یعنی خدا تعالی به من وحی فرمود که فضیلت تو را برای مردم بیان نمایم، من فرمان خدا را امتثال نموده و آنچه را فرموده بود به آنها رساندم.^۱

و فرمود: «عليكم بعلي بن أبي طالب ؛ فإنه مولاكم فأحبّوه ، وكبيركم فاتبعوه ، وعالمكم فأكرموه ، وقائدكم إلى الجنة [فعرّزوه] وإذا دعاكم فأجيبوه ، وإذا أمركم فأطيعوه ، أحبّوه بحبّي ، وأكرموه بكرامتي ، ما قلت لكم في علي إلا ما أمرني به ربّي جلّت عظمتُهُ». ^۲ علی بزرگ شماس است از او پیروی نمایید ، عالم و دانشمند شماس است او را گرامی بدارید ، پیشوای شما به سوی بهشت است عزیزش بدارید ، و هرگاه شما را فراخواند پاسخش دهید و هرگاه شما را فرمانی داد اطاعتش نمایید. من درباره علی جز آنچه را که پرودگارم فرمان داده بود چیزی نگفتم.

و پیش از این گذشت هنگامی که پیامبر ﷺ خواست نوشته‌ای برای امت باقی بگذارد که گمراه نشوند با مخالفت صریح عمر مواجه گردید و حاضرین در مجلس با یکدیگر اختلاف نموده و به نزاع و خصومت و کشمکش پرداخته ، هیاو ، سر و صدا ، جار و جنجال و داد و فریادشان بلند شد ، و جمعی از صحابه به تأیید عمر پرداختند و اختلاف و نزاع آنها به طول انجامید ، تا آن‌که پیامبر ﷺ خشمگین گردید و آنها را بیرون کرد و فرمود: «بلند شوید و بیرون روید؛ سزاوار نیست که نزد پیامبر نزاع و مشاجره کنید».^۳

و گفتیم که نظیر این غوغا و آشوب یک بار دیگر در محضر پیامبر ﷺ در حجّة الوداع اتفاق افتاد و آن هنگامی بود که حضرت می‌خواست امامت

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۹۸ ، روایت شماره ۱۳۷۵ .

۲. رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۶۶۹ ، روایت شماره ۴۴۴ .

۳. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۷۰۶-۱۷۰۸ «دلیل روشن بر مخالفت صحابه ...» .

امامان دوازدهگانه (ع) را اعلام نماید و فرمود: «پس از من دوازده خلیفه یا امام یا ... خواهد بود ...»^۱.

و اشاره شد که در روایات متعدد آمده است: «یا علی، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عیسی بن مریم ...»، «إن فیک مثلاً من عیسی»، «ما شبهک فی هذه الأمة إلا عیسی فی أمته» این تشبیه برای منافقین بسیار ناگوار آمد تا جایی که صدا به هلهله بلند کردند و مذمت آنان در آیه شریفه: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» [الزخرف (۴۳): ۵۷] نازل گردید!^۲

تألیف مستقل در مشکلات راویان فضائل

[۱۳۱۵ / ۵۱] یکی از نویسندگان سنی معاصر پس از نقل برخی از بدرفتاری‌هایی که با راویان فضائل شده می‌گوید: من در کتاب المسلك المبسوط در این زمینه شواهدی جمع‌آوری کرده‌ام که راویان فضائل امیرالمؤمنین (ع) به چه دردهای گریخته‌اند.^۳

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۱۲ - ۱۷۱۴ «آشوبی دیگر در محضر پیامبر (ص)».

۲. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۱۸۶۷، شماره ۱۲۳۹.

نگارنده گوید: از کلمات مفسرین فهمیده می‌شود که «یصدون» هلهله و داد و فریاد راه انداختن و به زبان عامیانه «هورا کشیدن» است! قال الغرناطي الكلبي: قریش من هذا المثل یصدون، أي یضحكون ویضحون من الفرح. (التسهیل لعلوم التنزیل ۲ / ۲۶۲ و رجوع شود به تفسیر سفیان الثوری ۲۷۳، تفسیر ابن ابي الزمین ۴ / ۱۸۹، تفسیر السمعانی ۵ / ۱۱۱، المحرر الوجیز لابن عطیة ۵ / ۶۰، تفسیر العز بن عبد السلام ۳ / ۱۶۰، تفسیر القرطبی ۱۶ / ۱۰۳، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۱۴۱ - ۱۴۲، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس للفیروز آبادی ۴۱۵، تفسیر الجلالین ۶۵۳، أضواء البیان للشنقیطی ۷ / ۱۲۳، لسان العرب ۳ / ۲۴۶، تاج العروس للزبیدی ۵ / ۵۴)

۳. دفع الارتیاب عن حدیث الباب ۳۳: ... و فیما ذکره مما نقلناه وما استوفیناه فی المسلك المبسوط شواهد علی ما یلقاه رواة مناقب علی (ع) من المشقة والعنت.

نمونه‌هایی از واکنش برخورد با راویان در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش برخورد با راویان فضائل پیش از این گذشت مانند :

دفتر نخست، صفحه ۴۰ گذشت که عبدالله بن شداد لیشی (متوفی ۸۲) گفته :

دوست داشتم مرا رها کنند تا از صبح تا ظهر - و بنابر نقلی تا شب -
فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را ذکر کنم و سپس مرا گردن بزنند.

این کلام حاکی از خفقان شدید و فجیع‌ترین برخورد با راویان فضائل است.

صفحه ۱۰۵ - ۱۰۶ حافظ ابن سقا در شهر واسط حدیث طبر را نقل کرد،
مردم تحمل شنیدن آن را نداشتند لذا بر او یورش برده و او را از جایگاهش
(منبری که بر آن تدریس می‌کرد) بلند کرده (او را بیرون کردند) و آنجا را تطهیر
کرده و شستند.

صفحه ۴۴۶ برخورد با موسی جهنی به جهت نقل حدیث منزلت .

دفتر دوم ، صفحه ۵۳۳ کسی به حسن بصری گفت : چرا از مدح و ستایش
علی امتناع می‌کنی؟ پاسخ داد : در زمانی که از شمشیر حجّاج خون می‌چکد،
چگونه می‌توان چنین سخنانی بر زبان جاری نمود؟!

صفحه ۵۹۷ ابن اسحاق - هنگام نقل روایت شماره ۳۷۷ : «إِنَّ هَذَا أَخِي
وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». یعنی : این برادر، وصی و جانشین
من در میان شماست به حرف او گوش دهید و از او اطاعت نمایید - می‌گوید :
کسی که از عبدالله بن الحارث بن نوفل آن را شنیده بود چنین نقل کرد و از من خواست
که نامش مخفی بماند .

دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۱۹ ابوالزهر حدیث شماره ۸۸۲ را نقل می‌کرد که دلالت دارد: علی (ع) سید و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی (ع) دشمن پیامبر (ص) و دشمن خدا بشمار می‌رود .

یحیی بن معین و دیگر مشایخ با او برخورد و بر او انکار نمودند به گونه‌ای که ابوالزهر قسم یاد کرد که دیگر این حدیث را نقل نکند مگر آن‌که صدقه بدهد! او بارها از یحیی - به جهت نقل آن - معذرت خواهی کرد!

در همین دفتر صفحه ۱۷۵۷ گذشت که معتضد عباسی منشوری تهیه نمود که پس از نماز جمعه خوانده شود که بسیاری از مناقب و فضائل امیرمؤمنان (ع) و مطاعن معاویه در آن ذکر شده بود ، ولی یوسف قاضی او را ترسانید و به او گفت : مردم علیه تو شورش خواهند نمود .

صفحه ۱۷۷۵ گذشت که حاکم حدیث : «علیُّ خیر البشر» را در مستدرک نقل و دیگران بر او انکار کردند که : چرا چنین حدیثی را روایت کرده است؟! این حدیث نظیر حدیث طبر سبب تقویت عقیده شیعه است !

گرچه در نسخه‌های مطبوع مستدرک اثری از این حدیث نیست!!

صفحه ۲۰۸۰ خواهد آمد که محمد بن اسماعیل ضراری می‌گوید : ما در صنعاء نزد عبدالرزاق تلمذ می‌کردیم که شنیدیم یحیی بن معین ، احمد بن حنبل و دیگران احادیث او را کنار گذاشته یا از نقل آن متنفرند .

ممکن است این شایعه علیه عبدالرزاق از واکنش‌های مخالفان نسبت به راویان فضائل بشمار آید ؛ که آنها خواسته‌اند بدین وسیله شخصیت او را تخریب نمایند .

تضعیف راویان فضائل

توطئه برای انکار احادیث فضائل

مخالفان با راویان احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان نبوت علیهم السلام به گونه‌ای برخورد کرده‌اند که کسی حاضر به نقل فضائل نشود؛ زیرا گذشته از برخوردهای تندی که با خود او می‌کردند - که در واکنش قبل گذشت - او را از اعتبار ساقط کرده و درباره او می‌گفتند: ضعیف، مجهول، متروک، محترق، کذاب، وضاع، ساقط، لا یساوی فلساً، یعنی: او ضعیف است. ناشناس است. او را کنار گذاشته‌اند. او داغ و آتشین است. دروغگو است. بسیار روایت می‌سازد. از ارزش و اعتبار ساقط است. به اندازه یک پول سیاه هم ارزش ندارد.

این مطلب به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده که رافضی دروغگو است.^۱

گویند: از نشانه‌های جعلی بودن حدیث آن است که راوی رافضی

و روایت در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا در مذمت دشمنان آنان باشد.^۲

۱. سنن مالک عن الرافضة، فقال: لا تکلمهم ولا ترو عنهم؛ فإنهم یکذبون.

وقال الشافعي: لم أر أشهد بالزور من الرافضة.

وقال یزید بن هارون: یکتب عن کل صاحب بدعة إذا لم یکن داعية إلا الرافضة فإنهم یکذبون.

وقال شريك: أحمل العلم عن کل من لقیته إلا الرافضة؛ [فإنهم] یضعون الحدیث ویخذونه دیناً.

(میزان الاعتدال ۱ / ۲۷ - ۲۸)

۲. قال الکنانی: قال السیوطی فی شرح التقریب: ومن الأمارات کون الراوی رافضياً ←

نگارنده گوید: هنگامی که نقل فضائل اهل بیت (ع) دلیل رافضی بودن و تشیع باشد، و روایت رافضی از اعتبار ساقط باشد، چگونه ممکن است روایتی در فضائل باشد و مورد مناقشه واقع نشود؟! معلوم است که راوی مشهور، ثقه و مورد اطمینان با نقل حدیثی در فضائل متهم می‌شود، یا دست کم روایت او در مورد فضائل پذیرفته نمی‌شود! آری این توطئه ناصبی‌هاست که بدین وسیله بسیاری از روایات را از اعتبار ساقط کرده‌اند حتی اگر راوی آن را ثقه و راستگو بدانند!^۱ اولین کسی که این مطلب را اظهار کرده جوزجانی ناصبی است.^۲

→ والحديث في فضائل أهل البيت [ع]. قلت: أو في ذم من حاربهم. (تنزيه الشريعة ۱ / ۸، ورجوع شود به مرقاة المفاتیح ۵ / ۶۰۱)

۱. فإن قال قائل: قد قرروا أن الداعية إذا روى ما يؤيد مذهبه فإن حديثه يُردّ بالإجماع. قلنا: إن هذه حيلة احتالها النواصب - أعداء الله وأعداء رسوله (ص) - لردّ أحاديث الفضائل والمناقب الواردة في علي وعترته الزكية (ع)، فزعموا أن راويها إذا كان متشيعاً فإن حديثه مردود، ولكن هذا كله - والله - باطل من رأسه، فلا تشيع الراوي بوجوب ردّ حديثه، ولا روايته في فضل علي وآله (ع). وهل يروي فضائلهم إلا شيعتهم ومحبوهم؟! ...

وأمّا اشتراط كونه روى ما لا يؤيد بدعته فهو من دسائس النواصب التي دسوها بين أهل الحديث ليتوصلوا بها إلى إبطال كل ما ورد في فضل علي (ع)، وذلك أنهم جعلوا آية تشيع الراوي وعلامة بدعته هو روايته فضائل علي (ع)، ثم قرروا أن كل ما يرويه المبتدع مما فيه تأييد لبدعته فهو مردود ولو كان من الثقات، والذي فيه تأييد التشيع - في نظرهم - هو فضل علي (ع) وتفضيله، فينتج من هذا أن لا يصح في فضله حديث - كما صرح به بعض من ألقى جلاباب الحياء عن وجهه من غلاة النواصب كابن تيمية وأضرابه ... (الإبادة لحكم الوضع على حديث ذكر علي (ع) عبادة للسيد حسن الحسيني آل المجدد الشيرازي ۱۹ - ۲۲، تراثنا ۴۹ / ۹۴)

۲. برای آشنایی بیشتر از حالش رجوع کنید به صفحه ۱۹۴۵ و دفتر ششم صفحه ۲۵۳۵ - ۲۵۳۶. نصّ علی هذا القيد في هذه المسألة الحافظ أبو إسحاق إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني شيخ النسائي، فقال - في مقدمة كتابه في الجرح والتعديل -: ومنهم زائغ من الحق، صدوق اللهجة، قد جرى في الناس حديثه لكنّه مخذول في بدعته، مأمون في روايته، فهؤلاء ليس فيهم حيلة إلا أن يؤخذ من حديثهم ما يعرف إلا ما يقوى به بدعتهم فيهم بذلك. (لسان الميزان ۱ / ۱۱)

[۱ / ۱۳۱۶] در کلام ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) آمده است :

هر کس از علی [ع] به نیکی یاد کرد متهمش ساختند ... اگر کسی از علی [ع] یاد می‌کرد یا حدیثی در فضائل او نقل می‌کرد مهمل واقع می‌شد (و در شمار راویان قرار نمی‌گرفت و او را توثیق نمی‌کردند) لذا بسیاری از محدثین از نقل روایات فضائل او سر باز زدند.^۱

[۲ / ۱۳۱۷] دکتر صاعدی ، مانند دیگر نویسندگان سنی ، بارها در اشکال بر احادیث فضائل می‌گوید: فلان راوی شیعه، رافضی و ... است و حدیث هم که در فضائل علی [ع] است (پس از اعتبار ساقط است).^۲

با آن که وثاقت، صدق و راستی این راویان پذیرفته شده و بدان اعتراف دارند و روایات آنها را در بقیه موارد می‌پذیرند ولی در مورد فضائل روایات آنها را کنار می‌گذارند.

اگر چنین باشد باید تمام روایات سنیان را که درباره خلفا یا صحابه باشد از اعتبار ساقط کنند؛ زیرا با آن ترویج مکتب و مذهب خویش کرده‌اند، و ادعای تفاوت چیزی جز تحکم نیست.^۳

→ وقال أحمد بن محمد الحسني المغربي: وأول من علمته صرح بهذا الشرط - وإن كان معمولاً به في عصره - إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني المعروف بين أهل الجرح والتعديل بـ: السعدي، وهو أحد شيوخ الترمذي وأبي داود والنسائي، وكان من غلاة النواصب، بل قالوا: إنه حريزي المذهب على رأي حريز بن عثمان وطريقته في النصب. (فتح الملك العلي ۱۰۹ - ۱۱۰)

۱. واتهموا من ذكره بخير ... وأهملوا من ذكره أو روى حديثاً من فضائله حتى تحامى كثير من المحدّثين أن يتحدّثوا بها. (كتاب الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة ۳۴ - ۳۶)

۲. رجوع شود به فضائل الصحابة تأليف دکتر صاعدی جلدهای ۶ - ۷.

۳. رجوع شود به العتب الجميل ۱۰۹.

نمونه‌هایی از تضعیف راویان فضائل و محبان اهل بیت (ع)^۱

بی‌اعتنایی مخالفان به دوستان امیرالمؤمنین (ع) و راویان فضائل آن حضرت - حتی اگر از صحابه باشند - امری روشن است به گونه‌ای که صرف محبت و مقدم داشتن امیرالمؤمنین (ع) بر دیگر صحابه - گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بدانند - باعث تضعیف راوی نزد بسیاری از رجالین است و در نقطه مقابل بسیاری از دشمنان امیرالمؤمنین (ع) را توثیق نموده‌اند!^۲

بخاری راویان فضائل امیرالمؤمنین (ع) را تضعیف می‌کند یا می‌گوید: (فیه نظر) و اگر از صحابه باشند که بر مبنای اهل تسنن، خودشان مورد مناقشه واقع نمی‌شوند در سند روایاتشان اشکال کرده و می‌گویند: (فی إسناده نظر)!

بخاری در شرح حال امی بن ربیعہ صیرفی - با تحریف و اختصار! - روایتی را از امیرالمؤمنین (ع) این‌گونه نقل کرده: **والله ما وجدت من القتال بداً**. سپس گفته: من راوی آن ابوقبیصه را نمی‌شناسم (و مجهول است).^۳ با آن که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده^۴ بلکه بخاری خودش نیز او را عنوان و روایت را با کمی تغییر در شرح حال او نیز نقل کرده است.^۵

۱. در همین زمینه رجوع شود به کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل للسید محمد بن عقیل ۴۵: الباب الثالث فی من جرحوه من أتباع آل البيت (ع). [ع]

۲. رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۵۳۵: «مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان (ع)».

۳. قال أبو عبد الله: أبو قبيصة لا أدري من هو. (التاريخ الكبير ۲ / ۶۷)

۴. الثقات ۶ / ۴۶۹: صفوان بن قبيصة أبو قبيصة يروي عن طارق بن شهاب.

۵. صفوان بن قبيصة، أبو قبيصة، عن طارق بن شهاب، روى عنه أمي وأبو الخطاب الهجري. قال لنا أبو بكر: نا يحيى بن آدم، نا جعفر الأحمر، عن أمي، عن صفوان، عن طارق: قال علي (ع): ما وجدت إلا القتال أو الطعن. (التاريخ الكبير ۴ / ۳۰۹)

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۴۳

أبو الحمراء - که نامش هلال بن الحارث یا هلال بن ظفر است - از صحابه بلکه خادم پیامبر ﷺ بوده است. روایات متعدد در فضائل اهل بیت ﷺ از او نقل شده است، مانند روایت تشبیه^۱، روایات اختصاص آیه تطهیر به پنج وجود مقدّس^۲، و ... بخاری در صحابی بودن او تردید نموده و صحت روایات او را هم انکار کرده است!^۳

أبو الطفیل عامر بن وائله آخرین صحابی و از بزرگان تابعین است و گفته‌اند تا سنه ۱۰۰ یا ۱۱۰ هجری در قید حیات بوده^۴ و طبیعی است که روایات و

→ روایت را استاد بخاری از طارق به همین سند این گونه نقل کرده: لَمَّا قَتَلَ عَثْمَانَ قُلْتُ: مَا يَقِيمُنِي بِالْعِرَاقِ، وَإِنَّمَا الْجَمَاعَةُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ... فَأُخْبِرْتُ أَنَّ النَّاسَ قَدْ بَايَعُوا عَلِيًّا [ﷺ] فَاَنْتَهَيْتُ إِلَى الرَّبْذَةِ وَإِذَا عَلِيٌّ [ﷺ] بِهَا... فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ بَايَعَا طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ، ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَفْسِدَ الْأَمْرَ وَسَيَقَا [وَيْشَقَا] عَصَا الْمُسْلِمِينَ»، وَحَرَضَ عَلِيٌّ قِتَالَهُمْ... إِلَى أَنْ قَالَ [ﷺ]: «لَقَدْ ضَرَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ - أَوْ رَأْسَهُ وَعَيْنِيهِ - فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا السَّيْفَ أَوْ الْكُفْرَ». (المصنف لابن أبي شيبة ۷/۱۵۸ و رجوع شود به تاریخ المدینة لابن شبة ۱۲۵۷/۴)

۱. مراجعه شود به همین دفتر، صفحه ۱۸۶۱ - ۱۸۶۷.
۲. مراجعه شود به همین دفتر صفحه ۱۹۸۵، ۲۰۳۶، ۲۰۴۱ - ۲۰۴۲، ۲۰۹۵ - ۲۰۹۶، ۲۱۱۵، ۲۱۶۸ - ۲۱۶۹ و نیز رجوع شود به منتخب مسند عبد بن حمید ۱۷۳، المعجم الكبير للطبراني ۵۶/۳ و ۲۰/۲۲، الكامل لابن عدي ۷/۶۱، الاستيعاب ۴/ ۱۵۴۲، ۱۶۳۳، تفسير الطبري ۱۰/۲۲، المنتخب من ذيل المذيل من تاريخ الطبري ۸۳، شواهد التنزيل ۲/ ۷۴، ۷۸ - ۸۲، تاريخ مدينة دمشق ۴/ ۲۹۰ و ۱۳۷/۴۲، أسد الغابة ۵/ ۶۶، ۱۷۴، تفسير ابن زنين ۳/ ۳۹۸ - ۳۹۹، تفسير الثعلبي ۸/ ۴۴، تهذيب الكمال ۳۳/ ۲۶۰، الوافي بالوفيات ۲۷/ ۲۱۷، تفسير ابن كثير ۳/ ۴۹۲، البداية والنهاية ۵/ ۳۴۳، إمتاع الأسماع ۶/ ۳۳۲، فضل آل البيت ﷺ ۲۶ - ۲۷، نظم درر السمطين ۲۳۹، الدرّ المنثور ۵/ ۱۹۹، تحفة الأحوذی ۹/ ۴۹، سبل الهدى والرشاد ۱۱/ ۱۳.
۳. قال البخاري: يقال: له صحبة، ولا يصحّ حديثه. (تهذيب التهذيب ۱۲/ ۶۹، الإصابة ۷/ ۸۰، تنزيه الشريعة ۱/ ۳۸۵)
۴. وُلِدَ عام أحد، ورأى النبي ﷺ، وهو آخر من مات من الصحابة. قال العجلي: مكّي ثقة، ←

مطالب فراوانی را نقل کرده باشد. او از شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین (ع) بوده و محبت زائد الوصفی از او نسبت به اهل بیت (ع) نقل شده^۱ و حجم وسیعی از روایات او مربوط به خاندان پیامبر (ص) و فضائل آنان است. با آن که او از صحابه است و باید نزد اهل تسنن کمال احترام را داشته باشد و به وثاقت او نیز تصریح شده ولی مورد بی مهری اهل حدیث و به ویژه بخاری قرار گرفته و از او روایتی - حتی آنچه ربطی به فضائل ندارد - نقل نکرده اند. این امر ناشی از تبلیغات خوارج علیه اوست؛ چرا که او امیرالمؤمنین (ع) و خاندانش را بر دیگران مقدم داشته و از یاران، شیعیان و دوستان آنان بشمار می رود.

بخاری و دیگر محدثین او را شیعه افراطی و تندرو دانسته و روایات او را کنار گذاشته اند! این حال صحابی است چه رسد به دیگران، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!^۲

→ وکان من كبار التابعین، وقد رأى النبي (ص) . (معرفة الثقات للعجلي ۱ / ۹۷)

۱. قال معاوية: يا أبا الطفيل، ما بلغ من حبك لعلي؟ قال: حب أم موسى لموسى، قال: فما بلغ من بكائك عليه؟ قال: بكاء العجوز الثكلى والشيخ الرقوب، وإلى الله أشكو التقصير. (تاريخ مدينة دمشق ۱۶ / ۳۷۷ و ۲۶ / ۱۱۷)

۲. قال ابن الأثير: وكان أبو طفيل من أصحاب علي (ع) المحببين له، وشهد معه مشاهدة كلها، وكان ثقة مأموناً، يعترف بفضل أبي بكر وعمر وغيرهما إلا أنه كان يقدم علياً (ع). (أسد الغابة ۳ / ۹۷ و مراجعه شود به الاستيعاب ۲ / ۷۹۹ و ۴ / ۱۶۹۶، الإصابة ۷ / ۱۹۳) وقال الذهبي: وكان أبو الطفيل ثقة فيما ينقله، صادقاً، عالماً، شاعراً، فارساً، عمر دهنراً طويلاً، وشهد مع علي (ع) حروبه. (سير أعلام النبلاء ۳ / ۴۷۰) وقال ابن عساكر وابن حجر: وكان أبو الطفيل ثقة في الحديث، وكان متشيعاً. (تاريخ مدينة دمشق ۲۶ / ۱۱۸، تهذيب التهذيب ۵ / ۷۲)

قال ابن عساكر: كان مغيرة يكره الرواية عن أبي الطفيل. [و رجوع شود به الكامل ۵ / ۸۷] وقال: كان مغيرة لا يعباً بحديث سالم بن أبي الجعد ولا أبي الطفيل وحديث خلاس بن عمرو ...

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۴۵

[۳ / ۱۳۱۸] ابواسحاق جوزجانی می‌گوید :

عاصم بن ضمیره مثل حارث (همدانی ضعیف) است.

ابن حجر عسقلانی کلام او را نپذیرفته و او را متعصب و افراطی دانسته،
می‌نویسد: تعصب الجوزجانی علی أصحاب علی [ع] معروف^۱.

[۴ / ۱۳۱۹] ابن حجر عسقلانی نقل کرده که جوزجانی گفته:

ابان بن تغلب منحرف و مذهبش مذموم است.

سپس ابن حجر توثیق ابان را از ابن عدی نقل کرده و گفته: اعتباری به گفته
جوزجانی نیست و تضعیف اهل کوفه (یعنی شیعیان) از او پذیرفته نیست.^۲

از این روی برخی جوزجانی را اهل بدعت و تضعیفات او را از روی هوی
و هوس دانسته و گفته‌اند:

[۵ / ۱۳۲۰] جوزجانی از امیرالمؤمنین [ع] و یارانش منحرف است

و بی‌جهت بر دوستان و شیعیان آن حضرت خرده گرفته و بر آنها
طعن می‌زند و در این کار شدت عمل به خرج می‌دهد، با آن‌که
جماعتی از آنان را پیشوایان اهل تسنن توثیق کرده‌اند. او می‌خواهد از

→ و نقل عن إبراهيم أنه كان إذا حدث عن أبي الطفيل، قال: دعوه، وكان يتقي من حديثه .
وسئل أبو عبدالله - يعني محمد بن يعقوب الأخرم - : لِمَ تَرَكَ البخاري حديث أبي الطفيل عامر بن
وائلة؟! قال: لأنه كان يفرط في التشيع. (تاريخ مدينة دمشق ۲۶ / ۱۲۸، و مراجعه شود به الكفاية
في علم الرواية للخطيب البغدادي ۱۵۹)
وكان الخوارج يذمونه باتصاله بعلي بن أبي طالب [ع]، وقوله بفضله وفضل أهله، وليس برواياته
بأس. (الكامل ۵ / ۸۷، تاريخ مدينة دمشق ۲۶ / ۱۲۷ - ۱۲۸)

۱. تهذيب التهذيب ۵ / ۴۰ - ۴۱.

۲. وأما الجوزجاني فلا عبرة بحطه على الكوفيين. (تهذيب التهذيب ۱ / ۸۱ - ۸۲)

روایات این راویان در فضائل اهل بیت (ع) آسوده خاطر گردد!^۱

در این زمینه رجوع شود به مطالبی که درباره حارث همذانی خواهد آمد.^۲

[۱۳۲۱ / ۶] مغربی در اثبات اعتبار کلام ابن عباس - که گفته: کنا نتحدّث أن رسول الله (ص) عهد إلى علي (ع) سبعين عهداً لم يعهدوا [يعهدوا] إلى غيره - می‌گوید: ذهبی در شرح حال راوی آن - اربده یا اربد تیمی - هیچ خدشه‌ای درباره او نکرده جز آن‌که پس از نقل این روایت از او گفته:

فقط احمد بن فرات این روایت را از سندی نقل کرده است.^۳

مغربی می‌گوید: احمد بن فرات را خود ذهبی به حافظ ثقه وصف کرده^۴ و سندی را ابو عوانه، ابو حیان و طیالسی هر سه توثیق کرده‌اند (پس اشکالی در روایت یا راویان وجود ندارد) و لکن ذهبی هنگامی که حدیثی را در فضیلت علی (ع) می‌بیند بلافاصله به انکار آن می‌پردازد - به حق یا باطل! - تا جایی که نمی‌داند چه می‌گوید (و هرچه بر زبان و قلمش جاری شود باکی ندارد).^۵

۱. فی هامش کتاب المهدی المنتظر للبستوي ۳۷۰: وقد ناقش الجوزجاني الشيخ المعلمي بما ملخصه: إن الجوزجاني نفسه مبتدع منحرف عن علي (ع) وأصحابه، ولهذا فهو شديد التقدر في أهل الكوفة، وهو مولع بالطعن في المتشيعين، ويظهر أنه إنما يرمي بكلامه هذا إليهم. فإن في الكوفيين جماعة من جلة من الذين اتفق أئمة السنة على توثيقهم. فأراد الجوزجاني أن يتخلص من مروياتهم فيما يتعلق بفضائل أهل البيت (ع). (به نقل از التنكيل ۱ / ۴۵ - ۴۷)

۲. همین دفتر صفحه ۲۰۰۹.

۳. أربدة أو أربد التيمي المفسر. عن ابن عباس. ما روى عنه سوى أبي إسحاق. وقال السندي بن عبدويه: عن عمرو بن أبي قيس، عن مطرف بن طريف، عن المنهال بن عمرو، عن التيمي، عن ابن عباس، قال: كنا نتحدث أن النبي (ص) عهد إلى علي (ع) بسبعين عهداً لم يعهدوا إلى غيره. تفرّد به أحمد بن فرات عن السندي. وهو منكر. (میزان الاعتدال ۱ / ۱۷۰)

۴. ففي ميزان الاعتدال ۱ / ۱۲۷ - ۱۲۸: أحمد بن فرات أبو مسعود الرازي، الحافظ الثقة.

۵. فتح الملك العلي ۴۹ - ۵۰.

نگارنده گوید: در آینده خواهد آمد که تفرّد راوی ثقه به نقل مطلبی باعث تضعیف روایت یا راوی آن نیست.^۱

[۱۳۲۲ / ۷] مغربی در جای دیگر می نویسد: اصلاً سخن ذهبی درباره فضائل علی علیه السلام پذیرفته نیست؛ زیرا هنگامی که چشمش به فضائل علی علیه السلام می افتد چنان عصبانی می شود که درک و شعور و وجدانش را از دست می دهد و نمی فهمد چه می گوید، و شروع به دشنام و ناسزا و نفرین به راویان فضائل می کند، چنان که بارها در میزان الاعتدال و طبقات الحفاظ این کار (زشت) از او سرزده، به این بهانه که حدیث جعلی است، ولی درباره کسانی که روایت های جعلی را درباره دشمنان علی علیه السلام نقل کرده اند اصلاً چنین برخوردی را ندارد.

کافی است که ببینی در ترجمه عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هر وی نوشته: مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع خیلی سخت و محکم است. پس هیچ وضعی برای او نقل نکرده و او را دروغگو نمی داند. ولی در تلخیص المستدرک هنگامی که حدیث - «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» - را از او نقل می کند سوگند یاد می کند که عبدالسلام بن صالح نه ثقه است و نه امین!^۲

مغربی گوید: چگونه این دو مطلب قابل جمع است؟! لذا عسقلانی در لسان المیزان می گوید: این حدیث با اسناد فراوان در مستدرک حاکم نقل شده، پس حداقل آن است که این حدیث اصلی داشته و نمی شود گفت جعلی است! ذهبی حدود بیست موضع در میزان الاعتدال - فقط به جهت نقل کردن حدیث طبر - راویانی را ضعیف شمرده با آن که هیچ نقطه ضعف دیگری در

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۱۷۰.

۲. رجوع شود به میزان الاعتدال ۶۱۶/۲ و المستدرک ۱۲۶/۳ - ۱۲۷.

آنها وجود ندارد. سپس دیده چاره‌ای ندارد جز آن‌که به صحت این روایت اعتراف کند به جهت کثرت طرق و اسناد آن؛ لذا در تذکرة الحفاظ تصریح به ثابت بودن آن کرده است!^۱

نگارنده گوید: محقق سنی معاصر احمد محمد شاکر - در تعلیقه‌اش بر مسند أحمد، پس از حکم به صحت اسناد حدیث غدیر - می‌نویسد:

[۱۳۲۳ / ۸] حاکم آن را با متن طولانی و سند های متعدد نقل کرده که برخی از آن سند ها بر شرط بخاری و مسلم صحیح است و ذهبی - بر خلاف عادتش! - درباره آن هیچ اظهار نظری نکرده، نه پذیرفته و نه انکار نموده؛ زیرا نتوانسته هیچ بهانه‌ای برای اشکال در سند پیدا کند!^۲

پس معلوم شد که ذهبی اصرار داشته تا آنجا که می‌تواند از هر طریقی که شده، آن روایات را تضعیف نماید!^۳

[۱۳۲۴ / ۹] مغربی درباره حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» - به نقل مستدرک که در صدر آن آمده است: «هَذَا امِيرُ الْبَرَّةِ، وَقَاتِلُ الْفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِ، مَخْذُولٌ مِّنْ خَدْلِهِ» - می‌گوید: این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده و اسناد آن را صحیح دانسته است.^۴ خطیب بغدادی گفته:

۱. فتح الملك العلي ۱۶۰ - ۱۶۱.

۲. ولم يتعقبه الذهبي بإقرار ولا إنكار - خلافاً لعادته! - إذ لم يستطع أن يجد علة في إسناده!! (مسند أحمد ۱۸ / ۲ تعلیقه روایت شماره ۹۵۲ (طبعة دار الحديث، القاهرة).

۳. و رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۸۵۵ - ۱۸۵۹.

۴. جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که پیامبر (ص) روز حدیبیه بازوی امیرمؤمنان (ع) را گرفته (بالا برد) و فرمود: « این امیر نیکان و قاتل فاجران است. هر کس او را یاری کند (از جانب

کسی جز احمد بن عبدالله از عبدالرزاق این مطلب را نقل نکرده است
و این منکرترین حدیث اوست.^۱

مغربی در پاسخ او می‌گوید:

اولاً: احمد بن طاهر هم این حدیث را از عبدالرزاق نقل کرده است.

و ثانیاً: جای تعجب نیست که عبدالرزاق مطلبی را فقط به او گفته باشد؛ زیرا او خوب می‌داند کسی که فضائل علی علیه السلام را نقل کند تضعیف شده و اهل بدعت و دروغ شمرده می‌شود لذا آن را برای نااهلان نقل نمی‌کند، به همین جهت ذهبی در شرح حال عبدالرزاق می‌نویسد: او به کارها خوب آشناست لذا در نقل مطالب بی‌باک و جسور نیست ...

ذهبی نقل فضائل امیرمؤمنان علیه السلام را جسور بودن و بی‌باکی می‌داند!

نظیر این مطلب برای حافظ ابوالاظهر نیشابوری اتفاق افتاده،^۲ او حدیثی در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرد و خبر به گوش یحیی بن معین رسید. هنگامی که

→ خدا) یاری شود، و هر کس دست از یاری او بردارد خوار گردد (و خدا یاری اش نکند)».

سپس با صدای رسا فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن، هر کس دنبال علم است باید از دروازه وارد شود. حاکم حکم به صحت سند این حدیث نموده است. (المستدرک ۳/ ۱۲۶ - ۱۲۹ و مراجعه شود به الجامع الصغير ۲/ ۱۷۷، کنز العمال ۱۱/ ۶۰۲، الصواعق المحرقة ۱۲۵، ینابیع المودة ۲/ ۹۶،

۲۳۸، ۲۸۵، ۴۰۱)

۱. قال أبو الفتح: تفرّد به عبد الرزاق وحده. قال الخطيب: ولم يروه عن عبد الرزاق غير أحمد بن عبد الله هذا، وهو أنكر ما يحفظ عليه، والله أعلم! (مراجعته شود به تاریخ بغداد ۳/ ۱۸۱ و ۴/ ۴۱-۴۲.

۴۴۲، تاریخ مدینه دمشق ۴۲/ ۲۲۶، ۳۸۳، ینابیع المودة ۱/ ۲۱۹)

شایان ذکر است که بنابر روایت خوارزمی در آخر روایت آمده است: «ألا وإن الحقّ معه، ألا وإن

الحقّ معه يتبعه، ألا فمیلوا معه». (المناقب للخوارزمي ۱۷۷)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۱۶.

او بین جماعتی از اهل حدیث حضور داشت یحیی گفت: کیست این کذاب نیشابوری که از عبدالرزاق این حدیث را نقل کرده؟ ابوالزهر بلند شد و گفت: من هستم. یحیی تبسم کرد و گفت: تو دروغگو نیستی، مشکل این حدیث از ناحیه دیگری است. سپس از او پرسید: چه شد که عبدالرزاق این مطلب را فقط برای تو نقل کرد؟ ابوالزهر پاسخ داد: من همراه او به طرف قریه اش می رفتم، او به من گفت: می خواهم حدیثی برای تو بگویم که به دیگران نگفته ام و این مطلب را برایم نقل کرد (و کس دیگری نبود که بشنود).^۱

[۱۳۲۵ / ۱۰] گاهی ذهبی عصبانی می شود که چرا فضائل امیرالمؤمنین (ع) به سند صحیح نقل شده است! او در شرح حال حسن بن محمد بن یحیی علوی می نویسد:

او متهم است، بی حیا روایت: «علی خیر البشر» را به سند صحیح نقل کرده است!

و در جای دیگر افزوده:

از ابوذر نیز نقل کرده که: «علی و ذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم الدین».

این دو روایت دلالت بر دروغگویی و رافضی بودن او دارد.

سپس برایش دعا کرده و گفته: عفا الله عنه یعنی خدا از لغزش های او درگذرد!^۲

شایان ذکر است که اگر واقعاً ذهبی او را رافضی می دانست هرگز دعایش نمی کرد بلکه او را ناسزا گفته و فحش می داد.^۳

۱. فتح الملك العلي ۵۷ - ۵۹. تفصیل قضیه اخیر در دفتر چهارم فضیلت ۳۲ صفحه ۱۴۱۳ گذشت.

۲. رجوع شود به المغنی فی الضعفاء ۲۵۷/۱، میزان الاعتدال ۵۲۱/۱، لسان المیزان ۲۵۲/۲.

۳. در ترجمه عمران بن مسلم فزاری آمده: قال أبو أحمد الزبیری: هذا رافضی كأنه جرو کلب. ←

و جالب آن است که پس از مطالب گذشته می نویسد: ولولا أنه متهم لزدحم عليه المحدثون؛ فإنه معمر، یعنی اگر او متهم نبود محدثین به جهت مسن بودنش نزد او ازدحام می کردند.

→ ثم قال الذهبي: قلت: خراء الكلاب كالرافضي [!!] (میزان الاعتدال ۳ / ۲۴۲، و مراجعه شود به تاریخ الإسلام ۹ / ۲۳۳، ضعفاء العقيلي ۳ / ۳۰۴)

یحیی بن معین درباره کسی که او را رافضی می داند می گوید: ومن مینا الماص بظر أمه حتى يتكلم في الصحابة؟! (کتاب السنه لأبي بكر الخلال ۵۰۹، میزان الاعتدال ۴ / ۲۳۷، الكامل لابن عدي ۶ / ۴۵۹، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۶).

وفي ضعفاء العقيلي ۲ / ۴۲: أبو سعيد عقيصا... كان من الرافضة... أبو بكر بن عياش قال: رأيت ذاك الماص بظر أمه أبا سعيد عقيصا، كان وجهه وجه النعجة.

وفي لسان الميزان ۳ / ۲۷: سعيد بن ذي لعوة... وقال ابن حبان: دجال يزعم أنه رأى عمر بن الخطاب يشرب المسكر....

وقال العقيلي: روى هذا: ان أعرابياً شرب نبيذاً من إداوة عمر فسكر، فأمر به فجلد، فقال: انما شربت هذا من أداوتك! فقال: انما أجلك على السكر... وقال العجلي: كوفي ثقة، والبغداديون يضعفونه. وقال أبو بكر بن عياش: ... سعيد بن ذي لعوة الماص بظر أمه ...

وفي ترجمة فطر بن خليفة - الشيخ العالم، المحدث الصدوق الذي له الرواية في السنن الأربعة، وروى البخاري عنه مقروناً بغيره، كما في الكاشف ۲ / ۱۲۵ - قال أحمد بن يونس: تركته عمداً، وكان يتشيع، وكنت أمر به بالكناسة في أصحاب الطعام، وكان أعرج، فأمر وأدعه مثل الكلب. (سير أعلام النبلاء ۷ / ۳۰ - ۳۳)

وفي ترجمة جعفر بن سليمان - الممدوح بكثرة العلم والزهد، وله الرواية في صحيح مسلم والسنن الأربعة كما يأتي عن الكاشف ۱ / ۲۹۴ وغيره -: هو رافضي مثل الحمار. (الثقات لابن حبان ۶ / ۱۴۰، الأنساب للسمعاني ۴ / ۹، میزان الاعتدال ۱ / ۴۰۸، تهذيب التهذيب ۲ / ۸۳)

وقال ابن الجوزي: موسى بن قيس كان من غلاة الروافض ويلقب: عصفور الجنة، وهو - إن شاء الله - من حمير النار. (الموضوعات ۱ / ۳۸۲، الكشف الحثيث ۲۶۴، تنزيه الشريعة ۱ / ۱۲۱)

وقال الذهبي في ترجمة عبد الرحمن بن يوسف بن خراش الحافظ: هذا والله الشيخ المعثر الذي ضل سعيه؛ فإنه كان حافظ زمانه، وله الرحلة الواسعة، والاطلاع الكثير والإحاطة، وبعد هذا فما انتفع بعلمه، فلا عتب على حمير الرافضة وحوادث جزين ومشغرا. (میزان الاعتدال ۲ / ۶۰۰)

[۱۳۲۶ / ۱۱] ذهبی درباره روایت ابوایوب انصاری که در زمان خلافت عمر می‌گفت: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمان داده که با ناکثین، قاسطین و مارقین مبارزه نماید^۱ - گفته: این سند ظلمانی و متن هم منکر است!^۲

با آن‌که رجال آن همه ثقه هستند، فقط محمد بن حمید رازی را برخی متهم کرده‌اند، ولی احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ... او را توثیق و فوق‌العاده ستایش نموده‌اند، عتاب بن ثعلبه هم که از تابعین است و ابوزید احول - که از رجال صحیحین است - از او روایت را نقل می‌کند.^۳

به سند معتبر نقل شد که پیامبر (ص) فرمود: «أنا سيّد ولد آدم وعليّ سيّد العرب». من سرور و آقای بنی آدم هستم و علی (ع) سرور عرب است.^۴

یکی از معاصرین اهل تسنن می‌گوید: این سند پاک است و شخص دروغگو و متهمی در آن نیست (همه افراد این سند توثیق دارند غیر از عمر بن حسن راسبی). ابن ابی حاتم رازی از عمر بن الحسن نام برده و گفته: عمر بن الحسن الراسبي البصري، روی عن القاسم بن الفضل الحداني وديلم بن غزوان وسكين بن عبد العزيز، روی عنه محمد بن موسى الحرشي^۵ و هیچ مناقشه‌ای در او نکرده مقتضای قاعده نزد علمای رجال آن است که تعدیل حاکم پذیرفته شود ولی ذهبی - در ردّ کلام حاکم که گفته: وأرجو انه صدوق^۶ - می‌گوید:

۱. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۴۹، روایت شماره ۸۲۵.
۲. قال الذهبي في ترجمة: عتاب بن ثعلبة: عداة في التابعين. روی عنه أبو زيد الأحول حديث قتال الناكثين. والإسناد مظلم، والمتمن منكر. (میزان الاعتدال ۳ / ۲۷، لسان المیزان ۴ / ۱۲۷)
۳. أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي (ع) للشيخ باسم الحلبي ۱ / ۴۲ - ۴۳، ۳۷۲.
۴. المستدرک ۳ / ۱۲۴، قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد. و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۰۵.
۵. الجرح والتعديل ۶ / ۱۰۳.
۶. المستدرک ۳ / ۱۲۴.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۵۳

گمان می‌کنم که این روایت را عمر بن حسن راسبی ساخته باشد!
این برخورد، زحمت و دردسری سخت و بیجا و قول به گمان است
و دروغ‌ترین سخن‌ها گمان است. شگفتا که چگونه حافظ عسقلانی با ذهبی
موافقت و از مقتضای قاعده غفلت کرده است.^۱

[۱۲ / ۱۳۲۷] پیامبر ﷺ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا برزة، إن
رب العالمین عهد إليّ في علي بن أبي طالب عهداً، فقال: عليّ راية
الهدى، ومنار الإيمان، وامام أوليائي، ونور جميع من أطاعني.
یا ابا برزة، علي بن أبي طالب معي غداً في القيامة على حوضي، وصاحب
لوائي، ومعني غداً على مفاتيح خزائن جنة ربي.^۲

پروردگار عالمیان درباره علی بن ابی طالب به من چنین عهد فرموده
که علی پرچم هدایت، مناره ایمان، پیشوای دوستان و اولیای من،
و نور همه کسانی است که از من پیروی نمایند. علی بن ابی طالب در
قیامت همراه من بر حوض من و پرچمدار من است. کلیدهای خزائن
بهشت پروردگار فردای قیامت به من و او واگذار می‌شود.

بعضی برای تضعیف این روایت چنان با شتاب وارد عمل شده‌اند که
گفته‌اند:

۱. والعجب من الحافظ كيف وافق الذهبي على هذا الحكم المتعنت، وغفل عما تقتضيه القاعدة
في هذا المقام؟! (القول المقنع لابن الصديق الغماري ۶)
۲. تاریخ بغداد ۱۴ / ۱۰۲. و رجوع شود به حلیة الأولیاء ۱ / ۶۶، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۲۹ -
۳۳۰، المناقب للخوارزمي ۳۱۲، مطالب السؤل ۹۹، قال الكنجي: هذا حديث حسن. (كفاية
الطالب ۲۱۵)

وفي رواية: بيد علي مفاتيح خزائن رحمة ربي. (شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۸)

راوی آن - لاهز - مورد اطمینان و امین نیست، و البته مجهول
و ناشناخته است.^۱

آیا شگفت نیست که شخص ناشناس و مجهول مورد طعن قرار گیرد که امین
و ثقة نیست؟ آیا این جمع بین متناقضین نیست؟!

گذشته از آن، این سخن از چه کسی صادر شده؟ از ابو الفتح ازدی که خودش
تضعیف شده و اهمیتی برای او قائل نیستند بلکه ذهبی گفته: او بی دلیل عده‌ای
را تضعیف کرده،^۲ ولی برای تضعیف روایت فضائل به کلام او استناد می‌شود!!
[۱۳ / ۱۳۲۸] عقیلی در ترجمه موسی بن قیس می‌نویسد:

او از غالیان رافضی‌ها است ... احادیث پست و باطلی نقل کرده.^۳
البانی بر او اشکال کرده و می‌گوید: فقط عقیلی او را متهم به رفض کرده

۱. قال الخطیب البغدادی: لم أر للاهز بن عبد الله غیر هذا الحدیث . حدّثني أحمد بن محمد
المستملی، أخبرنا محمد بن جعفر الوراق ، قال : أخبرنا أبو الفتح محمد بن الحسين الأزدي
الحافظ ، قال : لاهز بن عبد الله التيمي البغدادي غير ثقة ولا مأمون ، وهو أيضاً مجهول . (تاریخ
بغداد ۱۴ / ۱۰۲ ، وقال الذهبي : وهذا باطل ، قاله ابن عدي [الكامل ۷ / ۱۴۱] ، قلت : إي والله من
أبرد [أكبر] الموضوعات . (میزان الاعتدال ۴ / ۳۵۷ ، لسان المیزان ۶ / ۲۳۷)

۲. قال الذهبي : أبو الفتح الأزدي ... وعليه في كتابه في الضعفاء مؤخذات ؛ فإنه ضعّف جماعة
بلا دليل ، بل قد يكون غيره قد وثّقهم . (سير أعلام النبلاء ۱۶ / ۳۴۷ - ۳۴۸)

۳. موسی بن قیس الحضرمي کوفي یلقب : عصفور الجنة ، من الغلاة في الرفض ... وهو یحدّث
بأحادیث ردیئة بواطیل . (ضعفاء العقيلي ۴ / ۱۶۴ - ۱۶۵)

از جمله روایاتی که عقیلی از او نقل کرده روایت معتبر شماره ۱۱۳ : «عليّ علی الحقّ من تبعه
فهو علی الحقّ ومن تركه ترك الحقّ» ... و روایت معتبر شماره ۶۵۵ با تعبیر : «هي لك يا عليّ ،
لست بدجال» یا : «لقد زوّجتك غير دجال» است .

ابن ناصرالدین دمشقی نیز در توضیح المشتبه ۲ / ۴۴۸ روایتی از او نقل کرده : عن سلمة ، قال :
تصدّق عليّ (ع) [ع] بنخاتمه وهو راع ، فنزلت : ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (۵) : ۵۵] .

است. این که از او نقل می‌کند: سفیان ثوری از او پرسید: ابوبکر را بیشتر دوست داری یا علی را؟ موسی بن قیس پاسخ داد: علی را. این دلیل رافضی بودن نیست، گرچه ما این مطلب را قبول نداریم، ولی بسیاری از سلف (یعنی بزرگان گذشتگان) علی را برتر می‌دانسته‌اند. احمد بن حنبل درباره موسی بن قیس گفته: من از او جز نیکی سراغ ندارم. و کسی هم او را تضعیف نکرده بلکه جمعی از قدما و متاخرین تصریح به توثیق او کرده‌اند.^۱

پیش از این از ابن عباس گذشت که: لیس من آية في القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَّا وَعَلِيٌّ رَأْسُهَا [أولها / سیدها / کبیرها] وأمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد ﷺ في القرآن وما ذكر علياً إلا بخير.^۲

[۱/۱۳۲۸] ابن کثیر می‌گوید: این روایت غریب و منکر است و سند آن هم اشکال دارد بخاری گفته: عیسی بن راشد مجهول و روایتش منکر است. در سند آن علی بن بذیمه نیز وجود دارد که گرچه ثقة است ولی شیعه غالی است و سخنش در مثل این روایت اعتباری ندارد!^۳

۱. سلسلة الأحاديث الضعيفة ۱۳ / ۲ / ۸۸۰ - ۸۸۱ شماره ۶۳۹۲: فکثیر من السلف یفصلون علیاً [ع].

نگارنده گوید: قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي - وذكر موسى بن قيس - فقال: لا أعلم إلا خيراً ... وعن يحيى بن معين: ثقة. وقال أبو حاتم: لا بأس به. وقال أبو نعیم: ... وكان مرضياً. (تهذيب الكمال ۲۹ / ۱۳۵)

وقال ابن شاهين في الثقات: وقال ابن نمير: كان ثقة وروى عنه الناس. (تهذيب التهذيب ۱۰ / ۳۲۷) وفي الكاشف ۲ / ۳۰۷: ثقة شيعي.

وفي تقريب التهذيب ۲ / ۲۲۷: صدوق رمي بالتشيع.

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۵.

۳. فهو أثر غريب، ولفظه فيه نكارة، وفي إسناده نظر ... (تفسير ابن کثیر ۲ / ۴)

نگارنده گوید: عیسی بن راشد همان عیسی بن ابی رزین است که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و نسائی نیز از او روایت نموده است، ابن حجر نیز او را مقبول دانسته است.^۱

پیش از این گذشت که ابن حجر عسقلانی گفته:

من نسبت به این که علمای رجال اهل تسنن، ناصبی را غالباً توثیق کرده و شیعه را مطلقاً تضعیف می نمودند اشکال داشتم.^۲

[۱۳۲۹ / ۱۴] حسن بن علی سقاف می نویسد: از جمله دلایل ناصبی بودن البانی آن است که احادیث صحیحی را که در فضائل حضرت علی (ع) وارد شده (بی جهت) تضعیف کرده بلکه برخی از آن احادیث را باطل می داند.^۳

[۱۳۳۰ / ۱۵] دکتر عبدالله بن مراد السلفی - استاد دانشگاه مدینه - روایاتی را که حاکم در فضائل اهل بیت (ع) نقل و حکم به اعتبار آن کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده یا گاهی سکوت کرده، نمی پذیرد و در آن مناقشه می کند که مثلاً: در سند آن جعفر بن سلیمان است که: رافضی مثل الحمار، در سندش ابان بن تغلب است که شیعه ای است سرسخت، در سندش عثمان بن عمیر است که به رجعت اعتقاد دارد و شیعه تندرو است.^۴

[۱۳۳۱ / ۱۶] از جمله تعصبات ابواحمد محمد عبدالله الاعظمی آن است که

۱. رجوع شود به الثقات لابن حبان ۸ / ۴۹۰، تقریب التهذیب ۱ / ۷۷.
۲. وقد كنت أستشكل توثيقهم الناصبي غالباً وتوهينهم الشيعة مطلقاً. (تهذيب التهذيب ۸ / ۴۱۱)
۳. تناقضات الألباني الواضحات ۲ / ۲۴۴.
۴. تعليقات على ما صححه الحاكم في المستدرک ووافقه الذهبي ۲۵۸ - ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۰.

در مورد روایت: «انه لعهد النبي الأمي ﷺ إلي أن لا يحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق»^۱. - با آن که در صحیح مسلم آمده! - اشکال می‌کند که:

این روایت را فقط عدی بن ثابت نقل کرده و او شیعه غالی است!^۲

[۱۳۳۲ / ۱۷] عباس دوری به یحیی بن معین اعتراض می‌کرد که چرا ابوالصلت را توثیق می‌کنی با آن که حدیث: «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را نقل کرده است؟! یحیی بن معین پاسخ داد: دست از سر این بیچاره بردار، مگر همین حدیث یا مشابه آن را محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه نقل نکرده است؟! نظیر همین اعتراض را دیگران به یحیی بن معین کرده‌اند و او پاسخ داده: این حدیث از ابومعاویه ثابت است و قابل انکار نیست.^۳

[۱۳۳۳ / ۱۸] ابن حبان درباره جعفر بن سلیمان می‌نویسد: او از افراد مورد اطمینان و متقن در روایت است جز آن که گرایش به اهل بیت دارد!!^۴
یعنی محبت به اهل بیت علیهم السلام را به عنوان عیب و نقص برای او ذکر کرده است.

[۱۳۳۴ / ۱۹] یحیی بن معین می‌گوید: نزد مروان بن معاویه بودم، دیدم لیستی در دست دارد و اسامی عده‌ای را در آن ثبت کرده که اینها رافضی هستند. در میان آنها وکیع^۵ را هم ذکر کرده بود. من به او گفتم: وکیع از تو بهتر است. با تعجب پرسید: از من؟! گفتم: آری.

۱. صحیح مسلم ۱ / ۶۱.

۲. الجامع الکامل فی الحدیث الصحیح الشامل ۹ / ۷۲.

۳. تاریخ بغداد ۵۰/۱۱ - ۵۱.

۴. الثقات ۱۴۰/۶، الأنساب للسمعانی ۹/۴، تهذیب الکمال ۵ / ۴۶، تهذیب التهذیب ۲ / ۸۳.

۵. از مشایخ حدیث اهل تسنن است، صفحه ۲۱۵۸ شرح حال او خواهد آمد.

[۱۳۳۵ / ۲۰] ذهبی بر این کلام تعلیقه زده که: ظاهرأ در وکیع تشیع کمی وجود داشته ولی ان شاء الله به اندازه‌ای نبوده که به حال او ضرر بزند . بالاخره او کوفی است! شنیده‌ام کتابی در فضائل صحابه نوشته و مناقب علی (ع) را پیش از مناقب عثمان آورده است!^۱

اتهام به رفض به جهت شک در تقدیم عثمان!

در شرح حال استاد محدثین، ابراهیم بن عبدالعزیز المدینی نوشته‌اند:

[۱۳۳۶ / ۲۱] او نزد شاگردان خویش فضائلی برای شیخین نقل کرد سپس گفت: الان فضائل چه کسی را شروع کنیم: عثمان یا علی؟ اصحاب حدیث (یعنی شاگردانش برآشفتند و) گفتند: این مطلب جای شک دارد؟! به خدا او رافضی است و سپس او را ترک کردند.^۲

پس اگر کسی در تقدیم امیرالمؤمنین (ع) بر عثمان تردید هم داشته باشد برای برخی قابل تحمل نیست و او را رافضی می‌دانند .

ابن حجر - پس از نقل مطلب گذشته - می‌گوید: این ستم روشنی است؛ زیرا توقف در تقدیم هر یک از این دو بر دیگری مذهب جماعتی از اهل تسنن است بلکه عده‌ای از آنان علی را بر عثمان مقدم داشته‌اند.^۳

۱. احمد بن حنبل در مقایسه وکیع و عبد الرحمن می‌گوید: ... و عبد الرحمن یسلم منه السلف.

از این کلام استفاده می‌شود که وکیع متعرض صحابه می‌شده، لذا ذهبی می‌گوید: والظاهر أن وکیعاً فیه تشیع یسیر . (سیر أعلام النبلاء ۹ / ۱۵۳ - ۱۵۴)

۲. طبقات المحدثین بأصبهان ۲ / ۲۸۲ - ۲۸۳: وحکی أنه قعد للحديث، وأخرج الفضائل فأملی، وأملی فضائل أبي بكر وعمر، ثم قال لأصحاب الحديث: بمن نبداً بعثمان أو علي؟ فقالوا: أو تشك في هذا؟! هذا والله رافضي، فتركوا حديثه .

۳. قال العسقلاني: وهذا ظلم بين؛ فإن هذا مذهب جماعة من أهل السنة - أعني التوقف في ←

تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانه جعل زدایی

ابن الجوزی با آن که در آثارش بارها به فضائل امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف و آن را نقل کرده است، در کتاب الموضوعات - مانند برخی دیگر از کسانی که در این زمینه تألیف دارند - به بهانه های واهی به عنوان جعل زدایی و معرفی اخبار ساختگی، روایات متعددی را رد کرده است.

سیوطی در کتاب اللآلی المصنوعة في الأخبار الموضوعة بارها مخالفت صریح خودش را با ابن الجوزی اظهار کرده و نظر او را نپذیرفته است.

سیوطی در مقدمه کتابش می گوید:

بسیاری از روایاتی که ضعیف است و نمی توان آن را جعلی دانست بلکه روایات معتبر و صحیح را نیز ابن الجوزی در کتابش آورده (و ساختگی معرفی کرده) چنان که پیشوایان و حافظان دانش حدیث مانند ابن صلاح و پیروانش متذکر شده اند.^۱

→ تفضیل أحدهما على الآخر - وإن كان الأكثر على تقديم عثمان، بل كان جماعة من أهل السنة يقدمون علياً عليه السلام [على عثمان، منهم سفیان الثوري وابن خزيمة. (لسان الميزان ۱ / ۷۸)]
وقال في شرح رواية: وقوله: (وكان علويًا) أي يقدم علياً عليه السلام في الفضل على عثمان، وهو مذهب مشهور لجماعة من أهل السنة بالكوفة. (فتح الباري ۶ / ۱۳۲)

وقد قيل: ... الكوفيين، عامتهم يقدم علياً عليه السلام أو يقف عند عثمان وعلي عليه السلام. (تهذيب الكمال ۲۶ / ۵۸، تذكرة الحفاظ ۱ / ۳۳۳)

وقال ابن تيمية: لا يُبدع من قَدَّمَ عَلِيًّا لِتَقَارُبِ حَالِ عُثْمَانَ وَعَلِيٍّ. (مجموعه الفتاوى ۴ / ۴۳۶)

۱. اللآلی المصنوعة ۱ / ۲ و رجوع شود به تنزیه الشریعة ۱۰.

وقال الخفاجي المصري - في ضمن كلام له - : ... أن كتابه أكثره مردود، وقد قال خاتمة الحفاظ السيوطي - وكذا السخاوي - : إن ابن الجوزي في موضوعاته تحامل تحاملاً كثيراً حتى أدرج فيه

بارها اتفاق افتاده که ابن الجوزی روایتی را با سندی نقل کرده و آن را ساختگی دانسته، سیوطی بر او اشکال کرده که: این حدیث با سند دیگری نقل شده که فرد یا افرادی که مشکل دارند در آن نیست، و گاهی همان افراد را توثیق کرده و از ارباب صحاح سته یا دیگر بزرگان عامه اعتبار آنان را اثبات نموده است. ذکر نمونه‌هایی در این مقام مناسب است:

امیرمؤمنان (ع) فرمود: **أنا عبد الله وأخو رسوله ﷺ، وأنا الصديق الأكبر، لا يقولها بعدي إلا كذاب مُفْتَرٍ، أمنت قبل الناس سبع سنين**.^۱

ابن الجوزی این روایت را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه عباد بن عبدالله و منهال بن عمرو است.^۲

سیوطی می‌گوید: عباد را ابن حبان در ثقات ذکر کرده، و منهال از رجال بخاری و سنن اربعة است و ابن معین نیز او را توثیق نموده است.^۳

→ كثيراً من الأحاديث الصحيحة، كما أشار إليه ابن الصلاح . (نسيم الرياض ، شرح الشفا لشهاب الدين أحمد الخفاجي ۱۱/۳ - ۱۲)

وقالوا: وربما ذكر في الموضوعات أحاديث حسناً قوية . (تاريخ الإسلام ۴۲ / ۳۰۰ ، الوافي بالوفيات ۱۱۳ / ۱۸)

وقال السخاوي: ربما أدرج ابن الجوزي في كتابه الحسن والصحيح ممّا هو في أحد الصحيحين! (أسانيد فضائل أمير المؤمنين (ع) للشيخ باسم الحلّي ۱ / ۲۲ به نقل از الفتح المغيث ۱/۲۷۶)

قيل لأبي محمد بن الأخضر: ألا تجيب ابن الجوزي عن بعض أوهامه؟! قال: إنما يتتبع على من قلّ غلطه ، فأما هذا فأوهامه كثيرة . (تاريخ الإسلام ۴۲ / ۳۰۲)

قال السيف: ما رأيت أحداً يعتمد عليه في دينه وعلمه وعقله راضياً عنه. (تاريخ الإسلام ۴۲/۳۰۲) ۱. نزدیک به همین مضمون در دفتر دوم صفحه ۵۰۶ روایت شماره ۲۷۷ گذشت .

۲. الموضوعات ۱ / ۳۴۱ .

۳. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۲۱ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۶۱

[۲۲ / ۱۳۳۷] در روایتی آمده است: یا علی، اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدي، وتخصم بسبع ولا يحاجك فيها أحد من قريش: أنت أولهم إيماناً بالله، وأوفاهم بعهد الله، وأقومهم بأمر الله، وأقسمهم بالسوية، وأعدلهم في الرعية، وأبصرهم بالقضية، وأعظمهم عند الله منزلة.^۱

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه بُشر بن ابراهیم است.^۲

سیوطی می‌گوید: این حدیث با سند دیگر نقل شده است.^۳

در روایت ۲۶۸ گذشت: عن ابن عباس: ستكون فتنة فإن أدركها أحد منكم فعليه بخصمتين: كتاب الله وعلي بن أبي طالب [ع]. فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول - وهو آخذ بيد علي [ع] - : «هذا أول من آمن بي، وأول من يصفحني يوم القيامة، وهو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل، وهو يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الظلمة، وهو الصديق الأكبر، وهو بابي الذي أوتى منه، وهو خليفتي من بعدي».

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه عبدالله ابن داهر است.^۴

سیوطی می‌گوید: این حدیث با سند دیگری نیز نقل شده است.^۵

-
۱. رجوع شود به حلیة الأولیاء ۱ / ۶۵ - ۶۶، کنز العمال ۱۱ / ۶۱۷، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۵۸، المناقب للخوارزمي ۱۱۰، میزان الاعتدال ۱ / ۳۱۳، لسان المیزان ۲ / ۱۹.
 ۲. الموضوعات ۱ / ۳۴۳.
 ۳. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۲۲ - ۳۲۳.
 ۴. الموضوعات ۱ / ۳۴۵.
 ۵. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۲۴.

در ضمن روایت شماره ۱۱۹ گذشت: أما والذي نفسي بيده لئن أظاعوه ليدخلنَّ الجنة أجمعين أكتعين .

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن از ناحیه مینا دانسته است.^۱
سیوطی می‌گوید: این حدیث را طبرانی با سند دیگری نقل کرده است.^۲

در روایت شماره ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ گذشت: أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا عَلِيٌّ [وَأَرَادَ عَلِيٌّ] الخوض أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا عَلِيٌّ بن أبي طالب .

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه ابومعاویه زعفرانی کذاب است، البته شاهد دیگری دارد که آن را سیف بن محمد نقل کرده که از ابومعاویه بدتر است.^۳
سیوطی برای آن اسناد متعدد دیگر نقل کرده و می‌گوید: این متابعات (و شواهد) قوی است (و باعث حکم به اعتبار آن می‌شود).^۴

در روایت شماره ۶۶۱ گذشت: النظر إلى علي عبادة .

ابن الجوزی آن را با اسناد متعدد نقل و در هر کدام به برخی از راویان آن اشکال کرده :

[الف] مشکل آن از ناحیه جعفری یا استادش می‌باشد .

سیوطی می‌گوید: این حدیث با سند دیگری نیز نقل شده است .

۱. الموضوعات ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۶ .

۲. اللاكبي المصنوعة ۱ / ۳۲۵ .

۳. الموضوعات ۱ / ۳۴۶ - ۳۴۷ .

۴. اللاكبي المصنوعة ۱ / ۳۲۶ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۶۳

[ب] مشکل آن از ناحیه یحیی بن عیسی است که ارزشی ندارد .
سیوطی می‌گوید: شاهی از طریق اعمش دارد که با سند دیگر نقل شده .

[ج] مشکل آن از ناحیه محمد بن قاسم اسدی دروغگوست .
سیوطی می‌گوید: او از رجال ترمذی است و ابن معین نیز او را توثیق نموده .

[د] مشکل آن از ناحیه یحیی بن سلمة بن کهیل است و او نیز به
نقل آن متفرد است .

سیوطی می‌گوید: او از رجال ترمذی است .

[ه] مشکل آن از ناحیه محمد بن یونس کدیمی است که
حدیث‌ساز (و دروغگو) است .^۱

سیوطی می‌گوید: این حدیث با سند دیگر نقل شده که کدیمی در آن نیست .

[و] مشکل آن از ناحیه عبادة بن صهیب است و او به نقل آن متفرد
است .

سیوطی برای آن اسناد متعدد دیگر نقل کرده است !^۲

نگارنده گوید : مناسب است در اینجا به مطالب سیوطی افزوده شود:
ابن الجوزی در همین روایت : «النظر إلى علي عبادة» به نقل از
ابن عباس اشکال کرده که :

در سند آن حمانی دروغگو وجود دارد که آشکارا دروغ می‌گفته و نیز

۱. الموضوعات ۱ / ۳۴۱ .

۲. رجوع شود به الموضوعات ۱ / ۳۵۹ - ۳۶۳ ، اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۴۲ - ۳۴۵ .

یزید بن ابی‌زیاد در سند آن واقع شده که متروک الحدیث است و ...^۱
در حالی که یحیی بن عبدالحمید حمانی را ابن حبان در ثقات ذکر کرده ، یحیی بن معین او را ستوده و راستگو و بی‌نظیر دانسته و گفته:
آنچه درباره‌اش گفته می‌شود فقط از روی حسادت است!^۲
یزید بن ابی‌زیاد نیز از رجال سنن اربعه است و بخاری در ادب و مسلم در کنار دیگران از او روایت نقل کرده است.^۳

ابن الجوزی روایات سدّ الابواب را با اسناد متعدد از جمله روایت شماره ۶۰۹ که در آن آمده است : *أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ، فَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ ! وَإِنِّي مَا سَدَدْتُ شَيْئاً وَلَا فَتَحْتُهُ، وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ* از خصائص نسائی نقل کرده و گفته: مشکل آن از ناحیه میمون است.^۴
سیوطی گوید: این خطایی روشن است؛ زیرا عده‌ای او را توثیق کرده‌اند.^۵

در روایت شماره ۱۲۲۸ گذشت : *من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، ونوح في فهمه، وإبراهيم في حكمه [حلمه]، ويحيى في زهده، وموسى في بطشه فليتنظر إلى علي بن أبي طالب .*

۱. الموضوعات ۱ / ۳۶۲ .

۲. وكان يحيى بن معين يقول : الحماني وأبوه ثقات . (الثقات لابن حبان ۷ / ۱۲۱)
يحيى يقول : ابن الحماني صدوق مشهور ، ما بالكوفة مثل ابن الحماني ، ما يقال فيه إلا من حسد .
(تاريخ ابن معين ۲۳۲)

قال العباس بن الفضل الأسفاطي : سألت يحيى بن معين أن يكتب لي بعض المحدثين بالكوفة ، فكتب لي : يحيى بن عبد الحميد الحماني . (ضعفاء العقيلي ۴ / ۴۱۵)

۳. تهذيب الكمال ۳۲ / ۱۳۵ ، الكاشف ۲ / ۳۸۲ .

۴. الموضوعات ۱ / ۳۶۵ - ۳۶۶ .

۵. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۴۸ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۶۵

ابن الجوزی برای آن سندی ذکر کرده و آن را جعلی دانسته و گفته:
مشکل آن از ناحیه ابوعمر متروک است.^۱
سیوطی برای آن دو سند دیگر نقل کرده است!^۲

در روایت شماره ۱۳۴۵ خواهد آمد: من مات وفي قلبه بغض لعلي فليمت
يهودياً أو نصرانياً.

ابن الجوزی برای آن سندی ذکر کرده و آن را جعلی دانسته که
جارود و علی بن قرین هر دو دروغ‌پرداز هستند.^۳
سیوطی می‌گوید: دیلمی در فردوس برای آن سند دیگری نقل کرده است!^۴

در روایت شماره ۱۴۹۶ خواهد آمد: إن الله عزَّ وجلَّ منع قطر المطر بني إسرائيل
بسوء رأيهم في أنبيائهم وإنه يمنع قطر مطر هذه الأمة بيغضهم علي بن أبي طالب.

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه حسن
ابن عثمان بن زیاد تستری است.^۵

سیوطی گفته: دیلمی برای آن برای آن سند دیگری نقل کرده است!^۶

۱. الموضوعات ۱ / ۳۷۰.

۲. اللاكبي المصنوعة ۱ / ۳۵۵.

۳. الموضوعات ۱ / ۳۸۵.

۴. اللاكبي المصنوعة ۱ / ۳۶۷.

۵. الموضوعات ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸.

۶. اللاكبي المصنوعة ۱ / ۳۶۸.

نگارنده گوید: برای آن سند معتبر دیگری - صفحه ۱۹۲۰ روایت شماره ۱۲۹۲ - گذشت.

[۱۳۳۸ / ۲۳] در روایتی آمده است: من أحب أن يستمسك [يتمسك] بالقضيب الأحمر الذي غرسه الله بيده في جنة عدن فليستمسك بحب علي بن أبي طالب.^۱
ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه حسن عدوی دروغ پرداز است.^۲
سیوطی گفته: شیرازی در کتاب الألقاب برای آن سند دیگری نقل کرده!^۳

در روایت ۹۰۸ از عایشه گذشت که: پیامبر (ص) هنگام وفات فرمود: «دوستم را بگویند بیاید با او کار دارم». ابوبکر را صدا زدند هنگامی که او آمد حضرت نگاهی به او کرد و سرش را بر بالش گذاشت. دو مرتبه فرمود: «ادعوا لي حبيبي» این دفعه عمر را صدا زدند، حضرت (سرش را بلند کرد و) نگاهی به او کرد و باز سر مبارکش را بر بالش گذاشت، و برای بار سوم فرمود: «ادعوا لي حبيبي»، این مرتبه من گفتم: وای بر شما! علی بن ابی طالب را صدا کنید، پیامبر (ص) با کس دیگری کار ندارد. علی را صدا زدند، هنگامی که آمد پیامبر (ص) او را در بر گرفت و رواندازش را بر روی خود و او انداخت، و در آغوش علی جان سپرد.

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: دارقطنی می گوید: این روایت غریب است، مسلم بن کیسان به نقل آن متفرد است و فقط اسماعیل بن ابان آن را از پسر مسلم بن کیسان نقل کرده است.^۴

۱. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۴۳، مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۱۸۱، المناقب للخوارزمی ۷۶، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۰، کفایة الطالب للکنجی ۳۲۳، جواهر المطالب ۱ / ۲۵۲، ینایع المودة ۱ / ۳۷۹ و ۲ / ۴۸۶، و نیز رجوع شود به دفتر نخست، روایت شماره ۱۰۸.

۲. الموضوعات ۱ / ۳۸۷.

۳. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۶۹.

۴. الموضوعات ۱ / ۳۹۲ (نسخه الموضوعات سقط داشت از اللآلی تکمیل شد).

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۶۷

سیوطی گفته: [اولاً:] مسلم بن کیسان از رجال ترمذی و ابن ماجه و اسماعیل بن ابان نیز از مشایخ بخاری است .
و [ثانیاً:] این روایت سند دیگری نیز دارد!^۱

[۱۳۳۹ / ۲۴] در روایتی آمده است: یا علی، إن أول خلق الله يُكسى يوم القيامة إبراهيم عليه السلام، فيكسى ثوبين أبيضين، ثم يُقام عن يمين العرش، ثم أُدعى فأكسى ثوبين أخضرين، ثم أقام عن يسار العرش، ثم تُدعى أنت - يا علي - فتكسى ثوبين أخضرين، ثم تُقام عن يميني، أفما ترضى - يا علي - أن تُدعى إذا دعيتُ، وتكسى إذا كسيت، وأن تشفع إذا شفعتُ.^۲

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: میسرره به نقل آن متفرد است و فقط حکم بن ظهیر آن را از میسرره نقل کرده است.^۳

سیوطی گفته: این روایت سند دیگر دارد!^۴

متقی هندی نیز - به تبعیت از سیوطی - از اعتبار روایت دفاع کرده و گفته: ترمذی و قدما مانند سفیان ثوری و مالک از حکم بن ظهیر روایت نقل کرده‌اند بلکه حاکم در مستدرک روایت او را صحیح دانسته است .

گذشته از آن که این روایت را عمران بن میثم نیز از منہال نقل کرده و میسرره بن حبیب متفرد به نقل آن نیست.^۵

۱. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۷۴.

۲. نزدیک به همین مضمون در دفتر دوم صفحه ۶۱۶ - ۶۱۷ روایت شماره ۴۰۹ گذشت .

۳. الموضوعات ۱ / ۳۹۶ - ۳۹۷.

۴. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۷۸.

۵. کنز العمال ۱۳ / ۱۵۶.

[۲۵ / ۱۳۴۰] در روایتی آمده است: إذا جمع الله الأولين والآخرين يوم القيامة، ونصب الصراط على جسر جهنم، لم يجز أحد إلا من كانت معه براءة بولاية علي بن أبي طالب .

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: ابراهیم بن عبدالله صاعدی متروک است.^۱

سیوطی گفته: ابوعلی حداد برای این روایت سند دیگری در معجم خویش ذکر کرده است!^۲

[۲۶ / ۱۳۴۱] در روایتی آمده است: لن يموت هذا الان، ولن يموت إلا مقتولاً.^۳

ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: ناصح و اسماعیل هر دو متروک هستند.^۴

سیوطی برای این روایت دو سند دیگر از حاکم و ابن عدی نقل کرده است!^۵

ابن الجوزی روایت شماره ۲۸۱ را به دو کیفیت نقل کرده:

کیفیت اول: « لقد صلّت الملائكة عليّ وعلى علي سبع سنين ؛ وذلك أنه لم يصلّ معي رجل غيره » و آن را جعلی دانسته و گفته:

۱. الموضوعات / ۱ / ۳۹۹.

۲. اللائكي المصنوعة / ۱ / ۳۸۰.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۳۶ و رجوع شود به الكامل في التاريخ لابن الأثير ۳ / ۳۸۸، الفصول المهمة لابن الصباغ / ۱ / ۶۰۹ و نیز رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۸۴: «خبر از شهادت امیرمؤمنان (ع)».

۴. الموضوعات / ۱ / ۴۰۲.

۵. اللائكي المصنوعة / ۱ / ۳۸۳.

مشکل آن از ناحیه محمد بن عبیدالله است.^۱

سیوطی گفته: محمد بن عبیدالله از رجال ابن ماجه است!^۲

کیفیت دوم: صَلَّى عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ وَعَلَى عَلِيِّ سَبْعًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا مِنِّي وَمَنْ عَلِيَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَآن رَا نِيْز جَعَلِي دَانِسْتَه گفته: و مشکل آن را از ناحیه عباد است.^۳

سیوطی برای آن سند دیگر نقل کرده است!^۴

در روایت شماره ۲۸۷ گذشت: عبادت الله مع رسوله قبل أن يعبده رجل من هذه الأمة خمس سنين أو سبع سنين .

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه اجلح و حبه دانسته است.^۵
سیوطی می گوید: [اولاً:] اجلح از رجال سنن اربعه است و ابن معین و عجللی او را توثیق نموده اند و ابن عدی گفته: او شیعه راستگویی است .

و حبه را نیز عجللی توثیق نموده و طبرانی گفته: بنابر قولی او پیامبر ﷺ را دیده (بنابر این از صحابه بشمار می رود و مستغنی از توثیق است) و ابن عدی گفته: من از او روایت منگری سراغ ندارم . و [ثانیاً:] این روایت اسناد دیگری دارد .
سپس برای آن شواهد و متابعاتی نقل کرده است!^۶

۱. الموضوعات / ۱ - ۳۳۹ - ۳۴۰ .

۲. اللآکي المصنوعة / ۱ - ۳۲۰ .

۳. الموضوعات / ۱ - ۳۳۹ - ۳۴۰ .

۴. اللآکي المصنوعة / ۱ - ۳۲۱ .

۵. الموضوعات / ۱ - ۳۴۲ .

۶. اللآکي المصنوعة / ۱ - ۳۲۲ .

در روایت شماره ۴۵ گذشت : من لم يقل علي خيرا فقد كفر .

ابن الجوزی آن را با اسناد متعدد نقل کرده و در مورد سندی گفته:

جعلی است و مشکل آن از ناحیه محمد بن کثیر شیعی است.^۱

سیوطی می‌گوید : ابن معین گفته: او شیعه است ولی (روایاتش) مشکلی

ندارد.^۲

ابن الجوزی روایت : أنا مدينة العلم وعلي بابها را با اسناد متعدد نقل کرده .

او در مورد سندی گفته : این سند جعلی است و مشکل آن از ناحیه

ابوالصلت است.^۳

سیوطی می‌گوید : [اولاً :] ابوالصلت را ابن معین و حاکم توثیق نموده‌اند .

و [ثانياً :] این حدیث اسناد متعدد دیگر دارد .

سپس برای آن شواهد و متابعاتی نقل کرده است!^۴

ابن الجوزی روایت ردّ شمس^۵ را با اسناد متعدد نقل و در هر کدام به برخی

از راویان آن اشکال کرده :

[الف)] فضیل ضعیف است .

سیوطی می‌گوید : فضیل ثقه و راستگو و از رجال سنن اربعه (ابن داود،

۱ . الموضوعات / ۱ / ۳۴۹ .

۲ . اللاکي المصنوعة / ۱ / ۳۲۷ .

۳ . الموضوعات / ۱ / ۳۵۴ .

۴ . اللاکي المصنوعة / ۱ / ۳۳۱ - ۳۳۴ .

۵ . رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۷۹ ، فضیلت شماره ۱۴ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۷۱

ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) است و مسلم نیز در صحیح به او احتجاج کرده است.

[ب] عبدالرحمن بن شریک نزد ابوحاتم ضعیف است.

سیوطی می‌گوید: دیگران عبدالرحمن را توثیق نموده‌اند و بخاری در الادب المفرد از او روایت نقل کرده است.

[ج] ابن عقده رافضی و متهم به کذب و جعل این حدیث است.

سیوطی می‌گوید: ابن عقده از حافظان بزرگ بشمار می‌رود، گرچه در مدح و ذمّ او اختلاف شده ولی دارقطنی اتهام او را به جعل حدیث تکذیب کرده، حافظ ابوعلی گفته: او امام، پیشوا و حافظ حدیث است و ...

[د] ابن مردویه آن را از طریق داود بن فراهیج نقل کرده ولی شعبه داود را ضعیف می‌داند.

سیوطی می‌گوید: عده‌ای دیگر داود را توثیق نموده‌اند.

سیوطی در ادامه تصریح جماعتی از اعیان اهل تسنن به صحت روایت ردّ شمس را نقل نموده، سپس برای آن شواهد و متابعاتی نیز ذکر کرده است.^۱

در روایت شماره ۲۱۶ گذشت: **إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ، وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.**

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه حفص بن عمر

۱. رجوع شود به الموضوعات ۱ / ۳۵۵ - ۳۵۷، اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۳۶ - ۳۴۱.

دانشته است که ابن حبان گفته : او کذاب است .^۱

سیوطی برای آن سند دیگر نقل کرده است !^۲

در روایت شماره ۶۲۸ گذشت : لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیري
وغیرک .

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه عطیه و کثیر النوا
دانشته است .^۳

سیوطی می گوید : ترمذی گفته : حسنٌ غریبٌ، و نووی (نیز آن را تأیید نموده
و) گفته : ترمذی به لحاظ شواهد و متابعات آن را معتبر دانسته است .

سیوطی در ادامه برای آن ، شواهد و متابعاتی ذکر کرده است .^۴

در روایت معتبر شماره ۶۵۵ گذشت : خطب أبو بکر وعمر فاطمة [ع] فقال
النبي ﷺ : «هي لك - يا علي - لست بدجال» .

ابن الجوزی آن را جعلی و مشکل آن را از ناحیه موسی بن قیس
دانشته است .^۵

سیوطی می گوید : [اولاً :] او از رجال ابوداود است و ابن معین او را توثیق
نموده، و ابوحاتم گفته: (روایاتش) اشکالی ندارد .

۱. الموضوعات ۱ / ۳۵۷ .

۲. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۴۲ .

۳. الموضوعات ۱ / ۳۶۸ .

۴. اللآلئ المصنوعة ۱ / ۳۵۳ .

۵. الموضوعات ۱ / ۳۸۲ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۷۳

و [ثانیاً:] این روایت را بزار نقل کرده و هیشمی گفته: راویان آن ثقه هستند!^۱
ابن الجوزی کلام ابن عباس را - که گفته: نزلت فی علی [ؑ] ثلاث مائة آية -
جعلی و مشکل آن را از جهات متعدد از جمله از ناحیه سلام دانسته است.^۲
سیوطی می‌گوید: سلام از رجال ابن ماجه است و ابن عدی گفته: عمده
روایات او نیکو و معتبر است.^۳

ابن الجوزی روایت ندای آسمانی جبرئیل به: «لا سیف إلا ذو الفقار، ولا فتی
إلا علی»^۴ را با اسناد متعدد نقل کرده است و در هر سندی به برخی از راویان آن
اشکال کرده است.

سیوطی می‌گوید: ابن طاهر در تذکرة الحفاظ گفته: این قضیه در کتاب
النسب زبیر بن بکار موجود است.

ابن الجوزی درباره یکی از اسناد گفته: مشکل آن از ناحیه عمار -
خواهر زاده سفیان ثوری - است که متروک واقع شده (و به روایاتش
عمل نمی‌شود).^۵

سیوطی می‌گوید: هرگز چنین نیست، او ثقه، ثبت و حجت، بلکه از رجال
صحیح مسلم و از اولیا و ابدال است!^۶

۱. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۶۵.

۲. الموضوعات ۳ / ۲۸۰.

۳. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۷۰.

۴. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۵۰ روایت شماره ۵۷۱ و صفحه ۸۰۳ پاورقی روایت شماره
۵۹۱ و پاورقی صفحه ۸۹۹ و برخی از مصادر در دفتر ششم صفحه ۲۲۹۶ - ۲۲۹۷ خواهد آمد.

۵. الموضوعات ۱ / ۳۸۲.

۶. اللآلی المصنوعة ۱ / ۳۶۵.

نگارنده گوید: مخالفان سعی کرده‌اند به هر طریقی که شده روایت گذشته را از حجیت اسقاط نمایند. برخی در سند آن به عیسی بن مهران، مستعطف بغدادی، اشکال کرده‌اند^۱ در حالی که طبری او را توثیق کرده است.^۲ در طریقی دیگر به یحیی بن سلمة بن کهیل اشکال کرده‌اند^۳ که او را هم حاکم نیشابوری توثیق کرده است.^۴

کنانی نقل کرده که استادش گفته است: من [سعد بن] طریف الحنظلی^۵ را - که شیخ عمار است - نمی‌شناسم، می‌ترسم او مشکل داشته باشد!^۶

و برخی چون ابن عساکر و کنانی گفته‌اند: این روایت مرسل است.^۷ و پاسخشان آن است که سعد بن طریف آن را از امام باقر (ع) نقل کرده و امامان معصوم (ع) هر چه بفرمایند به نقل از پدرانشان از جدشان پیامبر (ص) است.^۸

۱. تذکرة الخواص ۱/ ۲۴۴- ۲۴۵، تنزیه الشریعة ۱/ ۳۸۵.

۲. قال ابن حجر: وثقه محمد بن جریر. (لسان المیزان ۴/ ۴۰۶)

۳. تنزیه الشریعة ۱/ ۳۸۵.

۴. وقد قوّاه الحاکم وحده، وأخرج له في المستدرک. (میزان الاعتدال ۴/ ۳۸۱- ۳۸۲)

۵. ابن الجوزی گفته: (عن طریق الحنظلي) کنانی به نقل از استادش گفته: (طریف الحنظلي) ولی صحیح سعد بن طریف الحنظلي است، ففي الهواتف لابن أبي الدنيا ۲۰: حدّثني أبي، أنا عمار أبو اليقظان، عن سعد بن طریف، عن أبي جعفر (ع) قال: نادى منادٍ يوم بدر - يقال له: رضوان - لا سيف إلا ذو الفقار، ولا فتى إلا علي.

۶. قال بعض أشياخي: شيخ عمار، طریف الحنظلي ما عرفته، وأخاف أن يكون هو الآفة، والله أعلم (تنزیه الشریعة ۱/ ۳۸۵)

۷. تاریخ مدینة دمشق ۴۲/ ۷۱، تنزیه الشریعة ۱/ ۳۸۵.

۸. عن جابر، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع): إذا حدّثتني بحديث فأسنده لي، فقال: حدّثني أبي، عن جدّي (ع)، عن رسول الله (ص)، عن جبرئيل (ع)، عن الله عزّ وجلّ، وكلّ ما

تذکر

ابن الجوزی در مقدمه کتابش می گوید :

عده‌ای روایاتی در فضائل صحابه و خلفا ساخته و به انتشار آن پرداختند، برخی در برابر این افراد، روایاتی شگفت و بیشمار در فضائل علی [ع] جعل کردند مانند : احمد بن نصر الذراع [الذراع]، حبة بن جوین، بشر بن ابراهیم، عباد بن یعقوب، و عبدالله بن داهر.^۱

ولی این ادعایی بیش نیست . به عنوان مثال از جمله اشکالات این سخن آن است که در منابع اهل تسنن از بشر بن ابراهیم بیش از یک روایت در فضائل امیرالمؤمنین [ع] یافت نشد، و ابن الجوزی نیز در فضائل آن حضرت، جز این روایت از او مطلب دیگری نقل نکرده که پیش از این گذشت،^۲ پس چگونه ادعا می کند که :

→ أُحدّثک بهذا الإسناد . (الأمالی للشیخ المفید، ۴۲، الوسائل ۲۷ / ۹۷، بحار الأنوار ۲ / ۱۴۸، ۱۷۸) وقال الشیخ المفید : و کان - أي مولانا ابو عبد الله الصادق [ع] - یقول: حدیثی حدیث ابي، و حدیث ابي حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث علی بن ابي طالب امیر المؤمنین، و حدیث علی امیر المؤمنین [ع] حدیث رسول الله [ص] و حدیث رسول الله [ص] قول الله عزّ وجلّ . (الإرشاد ۲ / ۱۸۶، الکافی ۱ / ۵۹، وسائل الشیعة ۲۷ / ۸۳، بحار الأنوار ۲ / ۱۷۸ - ۱۷۹)

در نقل عسقلانی نیز اشاره‌ای به این نکته شده که حضرت روایاتش را مستند به نقل از پدران بزرگوارش دانسته است که : روایة رویناها عن آبائنا . (تهذیب التهذیب ۲ / ۸۸)

و سئل مرة: سمعت هذه الأحادیث من أبيك؟ فقال: نعم . (تهذیب التهذیب ۲ / ۸۹)

۱ . قال ابن الجوزي - في ضمن كلام له - : ... وعلى الضدّ من هؤلاء قامت جماعات أخر تكيل الكيل كيلين ، فوضعت في مناقب علي [ع] [ع] من الأحادیث المستغربة ما لا يدخل تحت حصر ، من أمثال : أحمد بن نصر الذراع ، و حبة بن جوین ، و بشر بن ابراهیم ، و عباد بن یعقوب ، و عبد الله بن داهر . (الموضوعات ۱ / ۸)

۲ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۶۱ روایت شماره ۱۳۳۷ .

این راویان روایاتی شگفت و بیشمار در فضائل علی (ع) [ج ۵] جعل کردند .
و همین یک حدیث شواهد و متابعات دیگری دارد^۱ و بشر ابن ابراهیم متفرد
به نقل آن نیست، گرچه ابن الجوزی او را متهم به جعل آن نموده است .
بلکه ابن الجوزی خودش برای آن شاهد دیگری نقل کرده که :
[۱۳۴۲ / ۲۷] ... أنت أول المؤمنين إيماناً ، وأعلمهم بأيام الله ، وأوفاهم بعهده ،
وأقسمهم بالسوية ، وأرفقهم بالرعية ، وأعظمهم مودن [مزية] ، وأنت عضدي^۲
وغاسلي ودافني ، والمتقدم إلى كل شديدة وكريهة ، ولن ترجع بعدي كافراً ، وأنت
تتقدمني بلواء الحمد، وتذود عن حوضي «

ابن الجوزی گفته : این هم حدیث باطلی است که حسن بن
عبیدالله الأبخاری - که دروغگو است - آن را جعل کرده است .
سپس گفته : البته ابن مردویه آن را به سندی دیگر نقل کرده که: عن
أبي بكر بن كامل، عن علي بن المبارك الربيعي، عن إبراهيم بن سعيد.
سپس گفته: احتمال دارد که ابن مبارک آن را از ابزاری گرفته باشد!^۳
پس به جهت آن که نتوانسته در این سند مناقشه کند - رجماً بالغیب ! - گفته :
احتمالاً ابن مبارک آن را از ابزاری گرفته ولی هیچ دلیلی بر این احتمال اقامه
نکرده است .

۱ . رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۷۰ - ۱۷۲ ، روایات شماره ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ و گذشت که
سیوطی گفته: این حدیث با سند دیگر نقل شده است . (اللاکي المصنوعة ۱ / ۳۲۲ - ۳۲۳)
نگارنده گوید : فقط در سند یکی از سه روایت گذشته بشر بن ابراهیم وجود دارد .
۲ . في كنز العمال ۱۳ / ۱۱۷ : «عاضدي»، وفي تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۱ : «غامضي»
۳ . الموضوعات ۱ / ۳۴۳ - ۳۴۴ .

برخی از راویان فضائل نزد رجالین اهل تسنن

در کتب رجال اهل تسنن، در شرح حال عده‌ای از راویان، کلماتی به چشم می‌خورد که حاکی از تضعیف آنها به جهت علاقه شدید آنها به اهل بیت علیهم‌السلام و نقل فضائل آن بزرگواران است.^۱

از این محبت تعبیر به تشیع، غلو در تشیع، شیعه آتشین بودن و ... شده و روایات آنها در فضائل کنار گذاشته شده به جز اندکی که برای انکار، تعجب و مانند آن نقل شده است!

توضیح چند اصطلاح:

۱. مراد از «شیعه» و «تشیع»^۲ در کلمات اهل تسنن، شیعه اثنی عشری نیست بلکه بنابر تصریح ابن حجر عسقلانی مقصود آنها از «تشیع» آن است که راوی محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را داشته و آن حضرت را بر دیگر صحابه مقدم بدارد (گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بدانند) و بنابر تعریفی دیگر: اعتقاد به ترجیح امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر عثمان و آن‌که حضرت در جنگ‌ها برحق بوده است.
۲. «شیعه غالی» آن است که آن حضرت را بر شیخین هم مقدم بدارد، و به او «رافضی» نیز گفته می‌شود.

۱. از جمله شواهد بیجا بودن تضعیف آنان آن‌که بسیاری از آنان را دیگر رجالین اهل تسنن توثیق نموده و صدوق و راستگو دانسته‌اند، چنان‌که ملاحظه خواهید فرمود.

۲. تشیع در بین راویان اهل تسنن بویژه اهل کوفه بسیار شایع بوده است. علی بن مدینی - استاد بخاری - می‌گوید: اگر اهل بصره به جهت عقیده به «قَدَر»، و اهل کوفه به جهت تشیع کنارگذاشته شوند، دیگر کتاب حدیثی نخواهیم داشت! قال: ... ولو تُرکتْ أهلُ الكوفةِ لذلك الرأي - یعنی التشیع - خربت الكتب، یعنی لذهب الحديث. (الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي ۱۵۷)

۳. «رافضی غالی» کسی است که نسبت به شیخین کینه داشته یا آن دو را سبّ نموده و ناسزا گوید .

۴. شدیدترین درجه غلو و رفض آن است که اعتقاد به رجعت نیز داشته باشد .^۱

در این بخش نظر شما را به برخی از روایان فضائل اهل بیت (ع) و کلمات علمای رجال در تضعیف آنان جلب نموده و برخی از روایات آنها را - که به ندرت در مصادر آمده - نقل می‌کنیم تا میزان اهمیت این روایان به نقل فضائل و نوع روایات آنان تا حدودی مشخص و سبب تضعیف آنان نیز معلوم گردد . لازم است تذکر دهیم که بنابر فحص تامّ از اسامی این روایان و روایات آنان نبوده بلکه به صورت گزینشی به نقل نام برخی و ذکر روایاتی از آنان اکتفا نموده‌ایم .

۱ . در همین دفتر صفحه ۲۱۷۱ ، تحت عنوان : «غلو چیست و غالی کیست» توضیح بیشتری در این زمینه خواهد آمد .

قال ابن حجر : والتشيع محبة علي (ع) وتقديمه على الصحابة ، فمن قدمه على أبي بكر وعمر فهو غالٍ في تشيعه ، ويطلق عليه : رافضي ، وألا فشيوعي ، فإن انضاف إلى ذلك السبّ أو التصريح بالبغض فعالٍ في الرفض ، وإن اعتقد الرجعة إلى الدنيا فأشدّ في الغلو . (مقدمة فتح الباري ۴۶۰) وقال - أيضاً - : فالتشيع في عرف المتقدمين هو اعتقاد تفضيل علي (ع) [ع] على عثمان ، وأن علياً (ع) [ع] كان مصيباً في حروبه ، وأن مخالفه مخطئ مع تقديم الشيخين وتفضيلهما ، وربّما اعتقد بعضهم أنّ علياً (ع) [ع] أفضل الخلق بعد رسول الله (ص) ، وإذا كان معتقد ذلك ورعاً ديناً صادقاً مجتهداً فلا تردّ روايته بهذا لاسيما إن كان غير داعية . وأمّا التشيع في عرف المتأخرين فهو الرفض المحض فلا تقبل رواية الرافضي الغالي ولا كرامة . (تهذيب التهذيب ۸۱/۱ - ۸۲) وقال الذهبي : والأفضل منهما بلا شك أبو بكر وعمر ، من خالف في ذا فهو شيعي جلد ، ومن أبغض الشيخين واعتقد صحة إمامتهما فهو رافضي مقيت ، ومن سبهما واعتقد أنهما ليسا بإمامي هدى فهو من غلاة الرفضة . (سير أعلام النبلاء ۱۶ / ۴۵۸)

أحمد بن سالم [سلمة] بن خالد بن جابر ، أبو سمرة

در تضعیف او گفته‌اند : اهل کوفه است و از افراد مورد اطمینان مطالب عجیب و وحشتناک نقل می‌کند. اصلاً احتجاج به (روایات) او جایز نیست . احادیث منکری دارد .^۱

از احادیث اوست :

[۱ / ۱۳۴۳] علي خير البرية .^۲

أحمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب ، أبو جعفر السامري

در مذمتش گفته‌اند : او حدیث جعل می‌کند . او از عبدالرزاق و دیگر ثقات ، مطالب منکر، عجیب و وحشتناک نقل می‌کند. منکرترین روایت او آن است که می‌گوید:

[۲ / ۱۳۴۴] پیامبر ﷺ در حدیبیه بازوی علی [ع] را گرفت و فرمود: «هذا أمير

البررة، وقاتل الفجرة ، منصور من نصره ، مخذول من خذله» ، مدّ بها صوته ثم قال :
«أنا مدينة العلم وعلي بابها ، فمن أراد الحكم فليأت الباب» .^۳

و نیز از روایات اوست :

۱ . من أهل الكوفة، يروى عن الثقات الأوابد والطائمت، لا يحلّ الاحتجاج به بحال. كوفي ليس بالمعروف ، وله أحاديث مناكير. (رجوع شود به المجروحین لابن حبان ۱ / ۱۴۰ ، الكامل لابن عدي ۱ / ۱۶۹ - ۱۷۰ ، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۹ ، المغني ۱ / ۶۹ ، میزان الاعتدال ۱ / ۹۹ - ۱۰۰ ، لسان الميزان ۱ / ۱۷۵ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۲۷ ، ۳۵۴)

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۷۱ ، شواهد التنزيل ۲ / ۴۷۱ .

۳ . المجروحین ۱ / ۱۵۲ - ۱۵۳ ، و رجوع شود به تاريخ بغداد ۴ / ۴۴۱ - ۴۴۲ ، الكامل لابن عدي ۱ / ۱۹۲ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۲۶ ، ۳۸۲ - ۳۸۳ ، میزان الاعتدال ۱ / ۱۰۹ - ۱۱۰ ، لسان الميزان ۱ / ۱۹۷ - ۱۹۸ .

[۱۳۴۵ / ۳] من مات وفي قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً^۱.
* روایت شماره ۶۷۰ عن علقمة والأسود، عن أبي أيوب الأنصاري: ... وإن رسول الله (ص) أمرنا بقتال ثلاثة مع علي (ع): بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين
«يا عمار بن ياسر إن رأيت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس غيره فاسلك مع علي؛ فإنه لن يدلِكَ في ردى ولن يخرجك من هدى» .
«يا عمار من تقلد سيفاً أعان به علياً على عدوه قلده الله يوم القيامة وشاحين من درّ، ومن تقلد سيفاً أعان به عدو علي عليه قلده الله يوم القيامة وشاحين من نار»^۲.

أحمد بن عيسى الكندي الليثي المعروف بـ: ابن الوشاء التنيسي

درباره اش گفته شده : او جامع علم و دانش بود ، من از او روایات فراوان نوشتم .

و در تضعیفش گفته اند : دانشمندان علم حدیث درباره او اختلاف داشتند ، برخی او را ثقه می دانستند و برخی ضعیف . متفرد به احادیث شاذی بود که دیگران نقل نمی کنند و بر او انکار شد^۳ .

از احادیث اوست:

* روایت شماره ۶۶۱ النظر إلى علي عبادة^۴ .

۱ . تنزيه الشريعة ۱ / ۳۶۰ .

۲ . رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۹۴۹ ، به نقل از تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۸۸ - ۱۸۹ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۷۲ - ۴۷۳ ، بغية الطلب ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۳ ، البداية والنهاية ۷ / ۳۳۹ .

۳ . انفراد باحادیث أنكرت عليه، لم يأت بها غيره شاذة، كتبت عنه حديثاً كثيراً، وكان جامعاً للعلم، وكان أصحاب الحديث يختلفون فيه فبعضهم يوثقونه وبعضهم يضعفونه . (لسان الميزان ۱ / ۲۴۲)

۴ . تاریخ مدینه دمشق ۴۰ / ۹ ، ذیل تاریخ بغداد لابن النجار ۲ / ۱۵۲ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۸۱

* روایت شماره ۱۳۲۷ یا ابا برزّة، إن ربّ العالمین عهد إليّ في علي بن أبي طالب عهداً، فقال: عليّ راية الهدى، ومنار الإيمان، وامام أوليائي، ونور جميع من أطاعني. يا ابا برزّة علي بن أبي طالب معي غدّاً في القيامة على حوضي، وصاحب لوائي، ومعني غدّاً على مفاتيح خزائن جنّة ربي.^۱

أحمد بن محمد بن الحسين بن السندي، أبو الفوارس، المصري الصابوني
او راراستگو دانسته و به او صافی مانند: الشيخ الكبير، مسند وقته، الثقة المعمر،
مسند دیار مصر ستوده اند.

ولی گفته اند: او حجت نیست، روایت ذیل را در ضمن روایاتش
گنجانند و او (نفهمید و) آن را نقل نمود:

* روایت شماره ۶۶۱ النظر إلى وجه علي عبادة.^۲

أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، أبو العباس، المعروف بـ: ابن عقدة
کلمات اعلام اهل تسنن در مدح و ستایش او پیش از این گذشت.^۳
ابن کثیر پس از مدح و ثنای او - و این که او شش صد هزار حدیث از بر داشته
که سی صد هزار آن مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده!! - می گوید:

۱. تاریخ بغداد ۱۴ / ۱۰۲ و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۲۹ - ۳۳۰.

۲. وهو صدوق في نفسه وليس بحجة وقد أدخل عليه حديث باطل فرواه ... «النظر إلى وجه علي عبادة»، فهذا أدخل على أبي الفوارس. (رجوع شود به سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۵۴۱ - ۵۴۲، تاریخ الإسلام ۲۵ / ۴۱۴، العبر في خبر من غبر ۲ / ۲۸۷، میزان الاعتدال ۱ / ۱۵۲، لسان المیزان ۱ / ۲۹۶)

۳. دفتر دوم، صفحه ۷۸۶ - ۷۸۷.

ولی با این همه او را به تشیع و غلو نسبت داده‌اند!^۱
و ابن النجار گفته: او از بزرگان شیعه است و روایات منکری را در
فضائل اهل بیت (ع) [ع] نقل کرده است.^۲

نگارنده گوید: روایات او فراوان است و این نوشتار گنجایش آن را ندارد.
برای اطلاع از آن رجوع شود به کتاب فضائل امیرالمؤمنین (ع) ابن عقده که اصل آن
مفقود شده ولی توسط دانشمند محترم عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین از منابع
اصلی جمع‌آوری و بازسازی شده و به طبع رسیده است.

أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم ، أبو بكر بن أبي دارم
او را با الفاضلی مانند: الحافظ المسند ، الإمام الحافظ الفاضل ، محدث الكوفة
وحافظها . كان موصوفاً بالحفظ والمعرفة . كان مستقيم الأمر ... ستوده‌اند.^۳

ولی در تضعیفش گفته‌اند: اشکالش آن است که رافضی است . قابل
اطمینان نیست . نوشته‌هایی را که از او نقل کرده بودم کنار گذاشتم.
او تألیفی دارد که از ارزش صحابه کاسته. در آخر عمرش بیشتر بر او
مطاعن صحابه قرائت می‌شد . شیخ گمراه منحرفی است. رافضی و
کذاب است . به جهت اتهام به رفض تضعیف شده است.
من بر جنازه او حاضر نشدم. او حدیثی جعل کرده که: آتشی زبانه
می‌کشد و کسانی که کینه آل محمد (ع) را داشته باشند می‌بلعد.^۴

۱ . وكان ينسب مع هذا كله إلى التشيع والمغلاة . (البداية والنهاية ۱۱ / ۲۳۶)
۲ . قال ابن النجار: أبو العباس ابن عقدة الحافظ من كبار الشيعة، وممن روى المنكرات
والمنقطعات عن النبي (ص) في فضائل أهل البيت (ع) [ع] . (الرد على أبي بكر الخطيب ۱۲۰)
۳ . رجوع شود به منابع باورقی بعد .
۴ . إلا أنه يترفض ، قد ألف في الحط على بعض الصحابة ، وهو مع ذلك ليس بثقة في النقل . ←

از احاديث اوست :

[١٣٤٦ / ٤] قال رسول الله ﷺ : الصديقون ثلاثة : حبيب النجار مؤمن آل ياسين، وحزيبيل [وحزقيل] مؤمن آل فرعون ، وعلي بن أبي طالب الثالث ، وهو أفضلهم.^١

[١٣٤٧ / ٥] والذي نفسي بيده، لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى يسأله الله تبارك وتعالى عن أربع : عن عمره فيما أفناه ، وعن جسده فيما أبلاه ، وعن ماله فيما كسبه وفيما أنفقه ، وعن حبنا أهل البيت ، فقال له عمر : فما آية حبكم من بعدكم ؟ قال : فوضع يده على رأس علي [عليه السلام] ... وقال : «إن حبي من بعدي حب هذا».^٢

[١٣٤٨ / ٦] عن علي بن محمد بن المنكدر ، عن أم سلمة زوج النبي ﷺ - وكانت ألطف نسائه وأشدهن له حباً ، وكان لها مولى يحضنها وربّاه ، وكان لا يصلّي صلاةً إلا سبّ علياً [عليه السلام] وشتمه - فقالت له : يا أبة ما حملك على سبّ علي ؟ قال : لأنه قتل عثمان وشرك في دمه ، فقالت له : أما إنه لولا أنك مولاي وربيتني وأنت عندي بمنزلة والدي ما حدثتك بسرّ رسول الله ﷺ ، ولكن اجلس حتى أحدثك عن علي وما رأيت ، قد أقبل رسول الله ﷺ وكان يومي - وإنما كان نصيبي في تسعة أيام يوم واحد - فدخل النبي ﷺ وهو مغلّل أصابعه في أصابع علي [عليه السلام] ، واضعاً يده عليه ، فقال : «يا أم سلمة أخرجي من البيت وأخليه لنا» ، فخرجت وأقبلا يتناجيان ، وأسمع الكلام ولا أدري ما يقولان ، حتى إذا أنا قلت : قد انتصف النهار ، أقبلت فقلت : السلام عليكم ، أليح ؟ فقال

→ وقال محمد بن أحمد بن حماد الحافظ : كان مستقيم الأمر عامّة دهره ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب . وضع حديثاً متنه : «تخرج نار من فعر عدن تلتقط مبعضي آل محمد [عليه السلام] ...» وأخرجت عن يدي ما كتبه عنه . شيخ ضالّ معثر . الراضي الكذاب . تركته ولم أحضر جنازته . روى عنه الحاكم وقال : راضي غير ثقة . واتهم بالوضع . كان رافضياً فضعف بسبب رفضه . (ميزان الاعتدال ١ / ١٣٩ ، سير أعلام النبلاء ١٥ / ٥٧٦ - ٥٧٨ ، تذكرة الحفاظ ٣ / ٨٨٤ ، تاريخ الإسلام للذهبي ٢٦ / ٦٨ ، لسان الميزان ١ / ٢٦٨ ، شذرات الذهب ٣ / ١١ ، تنزيه الشريعة ١ / ٣٢)

١ . المناقب للخوارزمي ٣١٠ ورجوع شود به دفتر دوم صفحه ٤٩٤ باورقي روايت ٢٦١ .

٢ . المناقب للخوارزمي ٧٧ .

النبي (ص): «لا تلجى وارجعي مكانك»، ثم تناجيا طويلاً حتى قام عمود الظهر، فقلت: ذهب يومي وشغله علي، فأقبلت أمشي حتى وقفت على الباب فقلت: السلام عليكم، ألج؟ فقال النبي (ص): ... «فلا تلجى»، فرجعت فجلست مكاني حتى إذا أنا قلت: قد زالت الشمس، الآن يخرج إلى الصلاة فيذهب يومي، ولم أر قط أطول منه، أقبلت أمشي حتى وقفت على الباب فقلت: السلام عليكم، ألج؟ فقال النبي (ص): «نعم، فُلجى»، فدخلت وعلي [ص] واضع يده على ركبتي رسول الله (ص) قد أدنى فاه من أذن النبي (ص) وفم النبي (ص) على أذن علي [ص]، يتساران وعلي [ص] يقول: أفأمضي وأفعل؟ والنبي (ص) يقول: «نعم»، فدخلت وعلي [ص] معرض وجهه حتى دخلت وخرج، فأخذني النبي (ص) في حجره فالتزمني، فأصاب مني ما يصيب الرجل من أهله من اللطف والاعتذار، ثم قال لي: «يا أم سلمة، لا تلوميني، فإن جبرئيل أتاني من الله تعالى يأمر [بأمر] أن أوصي به علياً من بعدي، وكنت بين جبرئيل وعلي، وجبرئيل عن يميني وعلي عن شمالي، فأمرني جبرئيل أن أمر علياً بما هو كائن بعدي إلى يوم القيامة، فاعذريني ولا تلوميني، إن الله عز وجل اختار من كل أمة نبياً واختار لكل نبي وصياً، فأنا نبي هذه الأمة وعلي وصي في عترتي وأهل بيتي وأمتي من بعدي».

فهذا ما شهدت من علي [ص] - الآن يا أبتاه - فسبّه أو دعه .

فأقبل أبوها يناجي الليل والنهار ويقول: اللهم اغفر لي ما جهلت من أمر علي؛ فإن وليي ولي علي وعدوي عدو علي، فتاب المولى توبة نصوحاً، وأقبل فيما بقي من دهره يدعو الله تعالى أن يغفر له ١.

[١٣٤٩ / ٧] قال علي (ع): حدثني رسول الله (ص) - وأنا مسنده إلى صدري - فقال: «أي علي، ألم تسمع قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة (٩٨): ٧]؟ أنت وشيعتك، وموعدي وموعدكم الحوض إذا جثت

١. المناقب للخوارزمي ١٤٦ - ١٤٧، فرائد السمطين ١ / ٢٧٠، ينابيع المودة ١ / ٢٣٥.

الأمم للحساب تُدَعَوْنَ غَرّاً محجّلين»^۱.

[۱۳۵۰ / ۸] وقال علي عليه السلام : تفترق هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة ، ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة، وهم الذين قال الله عزوجل : ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف (۷): ۱۸۱]، وهم أنا وشيعتي^۲.

[۱۳۵۱ / ۹] عن أبي الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله يجيء عند كل صلاة فجر فيأخذ بعضادة هذا الباب ثم يقول : «... الصلاة، رحمكم الله، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳]»، فقلت: يا أباالحمراء ، من كان في البيت؟ قال: علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام^۳.

[۱۳۵۲ / ۱۰] قال الأسود بن زيد النخعي: لما بويع علي بن أبي طالب عليه السلام على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله ، قال خزيمه بن ثابت الأنصاري - وهو واقف بين يدي المنبر - :
إذا نحن بايعنا علياً فحسبنا أبو حسن ممّا نخاف من الفتن
وجدناه أولى الناس بالناس إنه أطب قريش بالكتاب وبالسنن
وإن قريشاً ما تشقّ غباره إذا ما جرى يوماً على الضمر البدن
وفيه الذي فيهم من الخير كلّه وما فيهم كل الذي فيه من حسن^۴

أحمد بن نصر الذراع [الذراع]

در مذمت احمد بن نصر گفته اند : شيخ بغدادی مشهوری است.
بسیار حدیث ساز و دروغگو است . تألیفی مشهور دارد . دارقطنی او

۱ . المناقب للخوارزمي ۲۶۵ - ۲۶۶ ، و رجوع شود به الدرّ المنتور ۶ / ۳۷۹ .

۲ . المناقب للخوارزمي ۳۳۰ - ۳۳۱ .

۳ . شواهد التنزيل ۲ / ۷۴ .

۴ . المناقب للخوارزمي ۵۰ .

را دجال دانسته است . او روایات منکری نقل کرده که از آن معلوم می‌شود قابل اطمینان نیست .^۱

از احادیث اوست :

[۱۱ / ۱۳۵۳] إن حافظي علي ليفتران علي جميع [سائر] الحفظة بكيونتتهما مع علي مع [وذلك] أنهما لم يصعدا إلى الله منه بشيء يسخطه [بسخطه] .^۲
[۱۲ / ۱۳۵۴] عرضت عليّ أمتي في الميثاق في صور الذرّ بأسمائهم وأسماء آبائهم ، وكان أول من آمن بي وصدّقني علي بن أبي طالب ، فكان أول من آمن بي وصدّقني حين بعثتُ ، فهذا الصديق الأكبر .^۳

[۱۳ / ۱۳۵۵] عن ابن عباس ، قال : قتل علي بن أبي طالب (ع) عمرو بن عبد ودّ ودخل علي النبي (ص) فلما رآه النبي (ص) كبر وكبر المسلمون ، فقال النبي (ص) : « اللهم أعط علي بن أبي طالب فضيلة لم تعطها أحداً قبله ولا تعطها أحداً بعده » ، فهبط جبريل (ع) ومعه أترجة من الجنة ، فقال : إن الله عزّ وجلّ يقرأ عليك السلام ويقول لك : حيّ بهذه علي بن أبي طالب ، فدفعها إليه ، فانفلقت في يده فلتقتين ، فإذا فيها حريرة بيضاء مكتوب فيها بصفرة : « تحية من الطالب الغالب إلى علي بن أبي طالب » .^۴
[۱۴ / ۱۳۵۶] يا علي ، إن الله زوجك فاطمة ، وجعل صداقها الأرض ، فمن مشى

۱ . بغدادی مشهور ، شیخ بغدادی وضاع مفتر ، له جزء مشهور ، قال الدارقطني : دجال فأتى بمناكير تدل على أنه ليس بثقة . (رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ - ۳۴۹ ، المغني ۱ / ۹۷ ، ميزان الاعتدال ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲ ، لسان الميزان ۱ / ۳۱۷ - ۳۱۸ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵) كلام ابن الجوزي درباره او صفحه ۱۹۷۵ گذشت .

۲ . الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۸۴ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۶۰ .

۳ . الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۲ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۱ .

۴ . رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۹۰ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۶۲ ، ميزان الاعتدال ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲ ، لسان الميزان ۱ / ۳۱۷ - ۳۱۸ .

عليها مبغضاً لك تسمى [تمشي] حراماً^۱.

* روایت شماره ۴۵ عليّ خير البشر فمن أبى فقد كفر^۲.

* روایت شماره ۹۷۱ عن عليّ عليه السلام قال : خرجت مع رسول الله ﷺ ذات يوم نمشي في طرقات المدينة إذ مررنا بنخل من نخلها صاحت [فصاحت] نخلة بأخرى : هذا النبي المصطفى وعلي المرتضى ، ثم جزناها [جزناهما] فصاحت ثانية بثالثة : [هذا] موسى وأخوه هارون ، ثم جزناها [جزناهما] فصاحت رابعة بخامسة : هذا نوح وإبراهيم ، ثم جزناها [جزناهما] فصاحت سادسة بسابعة : هذا محمد سيّد المرسلين ، وهذا عليّ سيّد الوصيين ، فتبسّم رسول الله ﷺ ثم قال :

«يا علي ، إنما سُمّي نخل المدينة: صحائياً [صيحانياً] لأنه صاح بفضلتي وفضلك»^۳.

إسحاق بن بشر الأسدي الكاهلي ، أبو يعقوب

در تضعیفش گفته‌اند: او متروک است. اگر در نقل مطلبی متفرد باشد نمی‌شود بدان احتجاج نمود؛ زیرا او ضعیف و روایاتش منکر است^۴.

از احادیث اوست :

[۱۳۵۷ / ۱۵] «يا علي، قل : اللهم اجعل لي عندك عهداً ، واجعل لي في صدور المؤمنين مودة» ، فأنزل الله : ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ

۱. الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۴۱۶ .

۲. الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۸ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۳ .

۳. رجوع شود به المناقب للخوارزمي ۳۱۳ ، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۶۹ ، ميزان الاعتدال ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲ ، لسان الميزان ۱ / ۳۱۷ - ۳۱۸ .

۴. لا يحتج بنقله إذا انفرد لضعفه ونكارة حديثه . (الاستيعاب ۴ / ۱۷۴۴) أحد المتروكين . (الإصابة ۷ / ۲۹۳ - ۲۹۴) كوفي، متروك، متهم . (المغني ۱ / ۱۰۶ و رجوع شود به ميزان الاعتدال ۱ / ۱۸۶)

الرَّحْمَنُ وَدَائِكُمْ [مريم (١٩): ٩٦]. قال : نزلت في علي ﷺ .^١

[١٦ / ١٣٥٨] قال سلمة بن كهيل : مرَّ عليُّ بن أبي طالب [ﷺ] على رسول الله ﷺ وعنده عائشة فقال : «يا عائشة ، إذا سرَّك أن تنظري إلى سيِّد العرب فانظري إلى عليِّ ابن أبي طالب»! فقالت: ألسنت سيِّد العرب؟ فقال: «أنا إمام المسلمين، وسيِّد المتّقين، فإذا سرَّك أن تنظري إلى سيِّد العرب فانظري إلى عليِّ بن أبي طالب».^٢

* رواية شماره ٩٨ ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يراني ، وأول من يضافحني يوم القيامة ، هو الصديق الأكبر، وهو فاروق هذه الأمة ، يفرّق بين الحق والباطل ، وهو يعسوب المؤمنين ، والمال يعسوب المنافقين .^٣

وفي لفظ : وهو معي في السماء العليا [الأعلى] ، وهو الفاروق بين الحق والباطل.^٤

* رواية شماره ١٠٨ من سرّه أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنة عدنٍ فليوال عليّاً من بعدي [...] ^٥ فإنهم عترتي، خلقوا من طينتي ... ورزقوا فهمي وعلمي، فويل للمكذّبين بفضلهم من أمّتي ، لا أنالهم الله شفاعتي .^٦

١ . شواهد التنزيل ١ / ٤٦٥ .

٢ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ١٧٨ .

٣ . الاستيعاب ٤ / ١٧٤٤ ، أسد الغابة ٥ / ٢٨٧ قال : أخرجه الثلاثة ، والمراد من الثلاثة : أبو نعيم ، وابن مندة ، وابن عبد البرّ . (أسد الغابة ١ / ٥)

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٥٠ ، ميزان الاعتدال ١ / ١٨٨ .

٥ . نگارنده گوید : در اینجا سقطی واقع شده ، در منابع دیگر با سند دیگر آمده است : «وليوال وليّه ، وليقتد بالأئمة من بعدي» . (تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٤٠ ، حلية الأولياء ١ / ٨٦)

وليوال وليّه ، وليقتد بأهل بيتي من بعدي . (كنز العمال ١٢ / ١٠٣)

٦ . التدوين في اخبار قزوین ٢ / ٤٨٥ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۸۹

* روایت شماره ۳۸۸ این رسول الله ﷺ آخی بین أصحابه ... فقال علي [ع]: يا رسول الله، إنك قد آخيت بين أصحابك فمن أخي؟ قال ﷺ: «أما ترضى - يا علي - أن أكون أخاك؟» ... «أنت أخي في الدنيا والآخرة».^۱

* روایت شماره ۸۷۶ عن أبي ذر: ما كنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم الله ورسوله، والتخلف عن الصلوات، والبغض لعلي بن أبي طالب [ع].^۲

* روایت شماره ۱۲۰۱ قال جميع بن عمير: أتيت ابن عمر فسألته عن علي [ع] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدثك عن علي؟! هذا بيت رسول الله ﷺ في المسجد وهذا بيت علي [ع].^۳

أصبع بن نباتة الحنظلي التميمي، أبو القاسم الدارمي [المجاشعي]

عجلی او را توثیق کرده و ابن عدی جرجانی گفته: روایاتی که افراد مورد اطمینان از او نقل کنند بی اشکال است. گفته شده: او از بهترین مسلمین است.^۴ ولی در مذمت او گفته اند: او دروغگو، غیر مورد اطمینان و منکر الحدیث است که مشایخ به او و روایاتش اعتنایی نداشته و برای او و امثال او و روایاتشان ارزشی قائل نیستند. نام او را در لیست کسانی که از روایاتشان اعراض شده ثبت کرده اند! و گفته اند: او دل داده و

۱. المستدرک ۳ / ۱۴.

۲. المستدرک ۳ / ۱۲۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه.

۳. المستدرک ۳ / ۵۱، شواهد التنزیل ۱ / ۳۱۸.

۴. قال العجلي: كوفي تابعي ثقة. (معرفة الثقات للعجلي ۱ / ۲۳۴، تهذيب التهذيب ۱ / ۳۱۶)، وقال ابن عدی: وإذا حدث عن الأصبع ثقة فهو عندي لا بأس بروايته. (الكامل لابن عدی ۱ / ۴۰۷ - ۴۰۸)، وبهامش الجرح والتعديل للرازي ۲ / ۳۲۰ عن هامش بعض النسخ: أصبع بن نباتة من خيار المسلمين، حديثه حجة إذا روى عنه ثقة.

گرفتار محبت علی (ع) شده و روایات بسیار ناجوری نقل کرده ؛ از این روی سزااست که کسی از او روایت نقل نکند. من از او چیزی نقل نکردم؛ زیرا او روایاتی نقل کرده که هیچ کس نقل نمی‌کند و سستی آن روشن است . ولی جرجانی گفته : اگر شخص مورد اطمینانی از او روایت کند اشکالی ندارد ؛ زیرا مشکل از ناحیه کسانی است که از او روایت نقل کرده‌اند و شاید آنها ضعیف باشند!^۱

١. قال أبو بكر بن عياش: الأصبع بن نباتة وهيثم [وميثم] هؤلاء كلهم كذابون. (ضعفاء العقيلي ١٣٠ / ١، تهذيب الكمال ٣ / ٣٠٩)

كان المغيرة لا يعأ بحديث الأصبع بن نباتة .

وقال عمرو بن علي: ما سمعت يحيى ولا عبد الرحمان حدثا عن الأصبع بن نباتة بشيء قط. عن يونس بن أبي إسحاق: كنت مع أبي في المغازي بخراسان، فكان يدور تلك الفساطيط، ولا يعرض لفسطاط الأصبع، يعني ابن نباتة.

وقال يحيى بن معين: قد رأى الشعبي رشيداً الهجري، وحبّة العرني، والأصبع بن نباتة. ليس يساوي هؤلاء كلهم شيئاً .

وقال يحيى بن معين: أصبع بن نباتة ليس بثقة أو: ليس بشيء أو: ليس حديثه بشيء .

وقال النسائي: متروك الحديث . وقال في موضع آخر: ليس بثقة .

وقال أبو جعفر العقيلي: كان يقول بالرجعة .

وقال الدارقطني: منكر الحديث. (تهذيب الكمال ٣ / ٣٠٨ - ٣١٠)

وقال البزار: أكثر أحاديثه عن علي (ع) لا يرويه غيره . وذكره يعقوب الفسوي في باب من يرغب عن الرواية عنهم . (إكمال تهذيب الكمال لعلاء الدين مغلطي ٢ / ٣٥٢ - ٢٥٣)

وهو ممن فتن بحبّ علي (ع)، أتى بالطامات في الروايات فاستحقّ من أجلها الترك .

(المجروحين لابن حبان ١ / ١٧٤)

صاحب علي بن أبي طالب (ع)، يروي عنه أحاديث غير محفوظة ... قال الشيخ - يعني ابن عدي الجرجاني - : والأصبع بن نباتة لم أخرج له هاهنا شيئاً ؛ لأنّ عامّة ما يرويه عن علي (ع) لا يتابعه عليه أحد ، وهو بين الضعف ، وله عن علي (ع) أخبار وروايات ، وإذا حدّث عن الأصبع ثقة فهو عندي لا بأس بروايته ، وإنما أتى الإنكار من جهة من روى عنه ؛ لأنّ الراوي عنه لعله يكون ضعيفاً .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۹۱

[۱۷ / ۱۳۵۹] ابوالجارود می گوید : از اصبع پرسیدم : علی علیه السلام نزد شما چه جایگاهی داشت ؟ گفت : من نمی دانم دیگران چه می گویند ، ولی ما شمشیر به دست تحت فرمان او بودیم ، به هر کس اشاره می کرد (گردنش را) می زدیم .^۱

از روایات اوست : مُنَاشِدَه به حدیث غدیر ،^۲ حدیث منزلت .^۳

[۱۸ / ۱۳۶۰] یا علی ، إن الله زینتک بزینة لم یزین [یتزین] العباد بشيء أحب إلى الله منها ، وهي زینة الأبرار عند الله : الزهد فی الدنيا ...^۴

وفي رواية : ... وهي زینة الأبرار عند الله ، جعلك لا تنال من الدني [الدنيا] شيئاً ، وجعلها لا تنال منك شيئاً ، ووهب لك حب المساكين .^۵

[۱۹ / ۱۳۶۱] إن الله جعلك تُحبُّ المساكين وترضى بهم أتباعاً ويرضون بك إماماً ، فطوبى لمن تبعك وصدق فيك ، وويل لمن أبغضك وكذب فيك .^۶

[۲۰ / ۱۳۶۲] أنا مدينة الجنة وأنت بابها ، يا علي ، كذب من زعم أنه يدخلها من غير بابها . قال ابن عساکر : كذا قال ، والمحفوظ «مدينة الحكمة» .^۷

→ (الكامل لابن عدی ۱ / ۴۰۷ - ۴۰۸)

و رجوع شود به الجرح والتعديل للرازي ۲ / ۳۲۰ ، میزان الاعتدال ۱ / ۲۷۱ ، تهذیب التهذیب ۳۱۶ / ۱ ، تنزیه الشریعة ۴۰ / ۱ .

۱ . عن أبي الجارود ، قال : قلت للأصبع بن نباتة : ما كان منزلة هذا الرجل منكم - یعنی علیاً رضوان الله علیه - ؟ قال : ما أدري ما يقولون إلا أن سیوفنا كانت علی عواتقنا فمن أوماً إليه ضربناه .

(الكامل لابن عدی ۱ / ۴۰۷)

۲ . أسد الغابة ۳ / ۳۰۷ و ۵ / ۲۰۵ ، الإصابة ۴ / ۲۷۶ - ۲۷۷ و ۷ / ۱۳۶ .

۳ . تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۶۸ .

۴ . تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۸۲ ، شواهد التنزیل ۱ / ۵۱۷ .

۵ . شواهد التنزیل ۱ / ۵۱۷ .

۶ . مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۱۲۱ .

۷ . تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۷۸ .

[١٣٦٣ / ٢١] عن أبي أيوب الأنصاري: أمرنا بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين مع علي بن أبي طالب عليه السلام^١.

[١٣٦٤ / ٢٢] قال الأصمغ: شهدت علياً عليه السلام [يوم صفين وهو يقول: من يبايعني على الموت؟! - أو قال على القتال - فبايعه تسع وتسعون، فقال: أين التمام؟! أين الذي وعدتُ به؟! قال: فجاء رجل عليه أطمار صوف، محلوق الرأس، فبايعه على الموت والقتل، فقيل: هذا أويس القرني، فما زال يحارب بين يديه حتى قتل^٢.

[١٣٦٥ / ٢٣] وقال: سمعت علياً عليه السلام يقول: نزل القرآن أثلاثاً: ثلث فينا، وثلث في عدونا، وثلث فرائض وأحكام وسنن وأمثال^٣.

وفي رواية: نزل القرآن أربعاً فربع فينا، وربع في عدونا، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام، فلنا كرائم القرآن^٤.

[١٣٦٦ / ٢٤] وقال: سمعت علياً عليه السلام يقول: أخذ رسول الله ﷺ بيدي ثم قال: «يا أخي قول الله تعالى: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ [آل عمران (٣): ١٩٥].

أنت الثواب، وشيعتك [وأصحابك] الأبرار^٥.

[١٣٦٧ / ٢٥] وقال: كنت جالساً عند علي عليه السلام فأتاه عبد الله بن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن قول الله: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾

١. الموضوعات لابن الجوزي ١ / ٣٩٠، ٣٩٥ و ٢ / ١٢، المجروحين لابن حبان ١ / ١٧٤، تنزيه الشريعة ١ / ٣٨٧.

٢. المستدرک ٣ / ٤٠٣.

٣. شواهد التنزيل ١ / ٥٨.

٤. رجوع شود به شواهد التنزيل ١ / ٥٧، ٥٩، ٦٢.

٥. شواهد التنزيل ١ / ١٧٨.

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ١٩٩٣

[الأعراف (٧): ٤٦] ، فقال: ويحك ... نحن نوقف يوم القيامة بين الجنة والنار، فمن ينصرنا عرفناه بسيماه فأدخلناه الجنة، ومن أبغضنا عرفناه بسيماه فأدخلناه النار. ١

[١٣٦٨ / ٢٦] عن علي عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبُؤُونَ﴾ [المؤمنون (٢٣): ٧٤] قال: عن ولايتنا. ٢

[١٣٦٩ / ٢٧] عن ابن عباس في قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ [الإنسان (٧٦): ٥] قال: يعني بهم الصديقين في إيمانهم: علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام، ﴿يَشْرَبُونَ﴾ في الآخرة ﴿مِنْ كَأْسٍ﴾ خمر ﴿كَانَ مِزَاجُهَا﴾ من عين ماء يسمى: الكافور، ثم نعتهم فقال: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ يعني يتمون الوفاء به، ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ﴾: عذابه ﴿مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان (٧٦): ٧]: قد على وفشا وعم، نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام، وذلك أنهما مرضا مرضاً شديداً فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبو بكر وعمر، ومعه وجوه أصحابه، فقال: «يا علي، انذر أنت وفاطمة نذراً إن عافى الله ولديك أن تفي به» ... ٣

* رواية شماره ٩٦ عن الأصمغ، قال: لَمَّا أَنْ أُصِيبَ زَيْدُ بْنُ صَوْحَانَ يَوْمَ الْجَمَلِ أَتَاهُ عَلِيٌّ عليه السلام وَبِهِ رَمَقٌ فَوَقَفَ عَلَيْهِ ... فَقَالَ [زيد]: وَأَنْتَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ عَالِمًا وَبِآيَاتِهِ عَارِفًا، وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُ مَعَكَ مِنْ جَهْلٍ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ حَذِيفَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: «عَلِيٌّ أَمِيرُ الْبِرَّةِ، وَقَاتِلِ الْفَجْرَةَ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، أَلَا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ، أَلَا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ يَتَّبِعُهُ، أَلَا فَمِيلُوا مَعَهُ». ٤

* رواية شماره ٤٢٥ أنا دار الحكمة وعلي بابها. ٥

١. شواهد التنزيل ١ / ٢٦٣.

٢. شواهد التنزيل ١ / ٥٢٤.

٣. شواهد التنزيل ٢ / ٤٠٤ - ٤٠٥ و رجوع شود به الموضوعات ١ / ٣٩٠، تنزيه الشريعة ١ / ٣٦٢.

٤. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه ١٦٣، المناقب للخوارزمي ١٧٧.

٥. حلية الأولياء ١ / ٦٤.

- * روایت شماره ۷۱۱ قال علی (ع): ما وجدت إلا القتال أو الكفر بما أنزل علي محمد (ص).^۱
- * روایت شماره ۱۰۳۹ قال النبي (ص): ليس في القيامة راكب غيرنا نحن أربعة ... فينادي منادٍ ... : هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين إلى جنان رب العالمين، أفلح من صدقه، وخاب من كذبه .
- ولو أن عابداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام وألف عام حتى يكون كالشئ البالي ولقي الله مبغضاً لآل محمد أكبه الله على منخره في نار جهنم.^۲
- * روایت شماره ۱۲۳۹ إن فيك مثلاً من عيسى : أحبه قوم فهلكوا فيه ، وأبغضه قوم فهلكوا فيه . فقال المنافقون : أما يرضى مثلاً إلا عيسى؟! فنزلت : ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ [الزخرف (۴۳) : ۵۷].^۳
- * روایت شماره ۱۵۹۲ - با قدری اختلاف - تلا ابن عباس هذه الآية [: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ فقال : ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ : محمد (ص)] ، ومن ﴿الصَّادِقِينَ﴾ : علي ابن أبي طالب (ع)] و من ﴿وَالشُّهَدَاءِ﴾ : حمزة وجعفر (ع)] ، ومن ﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ : الحسن والحسين (ع)] ﴿وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا﴾ [النساء (۴) : ۶۹] فهو المهدي (ع)] في زمانه .^۴

تلید بن سلیمان ، أبو ادريس المحاربي

احمد بن حنبل او را بی اشکال دانسته و عجلای او را در ثقات ذکر کرده است.^۵

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۷۴ .

۲ . تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۲۳ - ۱۲۴ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲۶ - ۳۲۸ .

۳ . شواهد التنزیل ۲ / ۲۳۴ .

۴ . شواهد التنزیل ۱ / ۱۹۸ در شماره ۱۵۹۲ این روایت به نقل از پیامبر (ص) خواهد آمد .

۵ . قال أحمد بن حنبل : كان مذهبه التشيع ، ولم يره بأساً . (تاریخ بغداد ۷ / ۱۴۴ ، تهذیب الکمال

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۹۵

در تضعیفش گفته‌اند: از روایاتش پیداست که ضعیف است . او از اهل کوفه است و در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام مطالب عجیبی نقل کرده. یحیی بن معین به شدت (با او برخورد و) به او حمله کرد و دستور داد که کسی از او روایت نقل نکند!^۱

از روایات اوست : حدیث غدیر .^۲

[۲۸ / ۱۳۷۰] عن الضحاک بن مزاحم فی قول الله تعالی : ﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... ﴾ [التوبة (۹): ۲۶] إلى آخر الآية . قال : نزلت فی الذین ثبتوا مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یوم حنین : علی علیه‌السلام [و العباس وأبوسفیان بن الحارث] بن عبد المطلب [فی نفر من بنی هاشم] .^۳

[۲۹ / ۱۳۷۱] عن حبة العرنی، قال : سمعت علی بن أبی طالب علیه‌السلام یقول : ... قال إبلیس الأبالسة [لأمیر المؤمنین علیه‌السلام] : لا یبغضک ولا یبغض ولدک أحد إلا شارکتہ فی رحم أمه، ألیس الله قال : ﴿ وَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾ [الإسراء (۱۷): ۶۴] ؟!^۴

[۳۰ / ۱۳۷۲] قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : لا تذهب الدنيا حتی یلی أمتی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی .^۵

→ ۴ / ۳۲۱ ، تاریخ الإسلام ۱۳ / ۱۳۸ ، تهذیب التهذیب ۱ / ۴۴۷)
وقال العجلی : کوفی ، روی عنه ابن حنبل لا بأس به . (معرفة الثقات ۱ / ۲۵۷ ، تاریخ بغداد ۷ / ۱۴۵)
۱ . من أهل الكوفة ؛ ... وروی فی فضائل أهل البيت علیهم‌السلام [عجائب ، وقد حمل علیه یحیی بن معین حملاً شديداً وأمر بتركه . (المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۰۴ - ۲۰۵) وقال ابن عدي : یتبین علی روایاته أنه ضعیف . (تهذیب الکمال ۴ / ۳۲۳) و مراجعه شود به تهذیب التهذیب ۱ / ۴۴۸ .
۲ . تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۱۸ .
۳ . شواهد التنزیل ۱ / ۳۳۱ .
۴ . شواهد التنزیل ۱ / ۴۴۹ - ۴۵۰ .
۵ . الکامل لابن عدي ۲ / ۸۷ .

- [٣١ / ١٣٧٣] قال مجاهد: نزلت في علي [ﷺ] سبعون آية لم يشركه فيها أحد.^١
- * روایت شماره ٣ سئلت عائشة: أي الناس كان أحبّ إلى رسول الله ﷺ؟ قالت: فاطمة ... أنا أسألك عن الرجال ، قالت : فزوجها ، إن كان [ما علمت] صوّاماً قوّاماً.^٢
- * روایت شماره ١١٨ عن رسول الله ﷺ : ... وإن تبايعوا علياً - ولن تفعلوه - تجدوه هادياً مهدياً ، يسلك بكم الطريق المستقيم.^٣
- * روایت شماره ٢٤٠ قال رسول الله ﷺ لفاطمة [ﷺ] : «زوّجتك أقدمهم سلماً ، وأعظمهم حلاً ، وأكثرهم علماً».^٤
- * روایت شماره ٦٨٩ نظر رسول الله ﷺ إلى علي وفاطمة والحسن والحسين [ﷺ] فقال: «أنا حرب لمن حاربتهم وسلم لمن سالمهم».
- وفي لفظ : «أنا حرب لمن حاربكم ، سلم لمن سالمكم».^٥

ثوير بن أبي فاختة ، مولى أم هاني بنت أبي طالب أو مولى زوجها جعدة

از راويان ترمذی است و احمد نیز از او روایت کرده . عجلی درباره او نظرهاى متفاوت داده، هم او را هم توثيق کرده و هم تضعيف نموده است.^٦

١. شواهد التنزيل ١ / ٥٢ .

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٠ - ٢٦٤ و رجوع شود به سنن الترمذی ٥ / ٣٦٢ ، المستدرک ١٥٤ / ٣ و ...

٣. المناقب للخوارزمي ٢٩٩ .

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٣ .

٥. الكامل لابن عدي ٢ / ٨٦ - ٨٧ ، مسند أحمد ٢ / ٤٤٢ ، المستدرک ٣ / ١٤٩ ، المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٤٠ ، المناقب لابن المغازلي ٣٤٥ ، تاريخ بغداد ٧ / ١٤٤ ، تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢١٨ و ١٤ / ١٥٨ ، سير أعلام النبلاء ٢ / ١٢٢ و ٣ / ٢٥٨ ، البداية والنهاية ٨ / ٤٠ ، ٢٢٣ .

٦. رجوع شود به سنن الترمذی ٤ / ٣١٣ ، مسند أحمد ١ / ٩١ ، ٩٦ و ٢ / ١٣ ، تهذيب الكمال

حاکم نیشابوری روایتش را معتبر دانسته و گفته: گرچه بخاری و مسلم از او روایت نکرده‌اند ولی تنها عیبی که بر او گرفته‌اند تشیع اوست!^۱

عده‌ای او را تضعیف کرده و گفته‌اند: (آثار) ضعف و سستی از روایاتش روشن است. او از ارکان کذب است. او را به رفض نسبت داده‌اند. کسی از یونس بن ابی‌اسحاق پرسید: چرا از ثوبیر روایت نقل نمی‌کنی، فلانی نزد او می‌رود و روایاتش را ثبت و ضبط می‌نماید! یونس پاسخ داد: مرا با ثوبیر چکار، او رافضی است!^۲

از روایات اوست:

[۱۳۷۴ / ۳۲] قال علي عليه السلام: لا يحبني كافر ولا ولد زني^۳.

[۱۳۷۵ / ۳۳] عن عبد الرحمان بن أبي ليلي، قال: قال أبي: دفع النبي صلى الله عليه وآله الراية يوم

خيبر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام ففتح الله تعالى على يده.

وأوقفه يوم غدیر خم فأعلم الناس: «أنه مولی كل مؤمن ومؤمنة».

وقال له: «أنت مني وأنا منك».

→ ۴/۴۳۱. قال العجلي: ثوبير بن أبي فاختة هو وأبوه لا بأس بهما، وفي موضع آخر: ثوبير يكتب حديثه، وهو ضعيف. (معرفة الثقات ۱ / ۲۶۲ - ۲۶۳)

۱. قال الحاكم: وثوبير... وإن لم يخرجاه فلم ينقم عليه غير التشيع. (المستدرک ۲ / ۵۱۰)

۲. ثوبير بن أبي فاختة ركن من أركان الكذب. قال شبابة: قلت ليونس بن أبي إسحاق: مالك

لاتروي عن ثوبير بن أبي فاختة؛ فإن إسرائيل كان يكتب عنه؟! قال: إسرائيل أعلم، ما أصنع به،

كان رافضياً! قال ابن عدي: وقد نسب إلى الرفض، وضعفه جماعة، وأثر الضعف بين علي

رواياته. (رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري ۲ / ۱۸۴، الكامل لابن عدي ۲ / ۱۰۵ - ۱۰۷،

ضعفاء العقيلي ۱ / ۱۸۰، الجرح والتعديل للرازي ۲ / ۴۷۲، المجروحين لابن حبان ۱ / ۲۰۵،

تهذيب الكمال ۴ / ۴۲۹، ميزان الاعتدال ۱ / ۳۷۵)

۳. الكامل لابن عدي ۲ / ۱۰۷ و ۵ / ۳۲۸، ميزان الاعتدال ۱ / ۳۷۷.

- وقال له : «تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل» .
- وقال له : «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» .
- وقال له : «أنا سلم لمن سالمته وحرب لمن حاربت» .
- وقال له : «أنت العروة الوثقى» .
- وقال له : «أنت تبيّن لهم ما اشتبه عليهم بعدي» .
- وقال له : «أنت إمام كل مؤمن ومؤمنة ، وولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي» .
- وقال له : «أنت الذي أنزل الله فيك : ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ [التوبة (٩) : ٣]» .
- وقال له : «أنت الآخذ بسنتي والذابّ عن ملّتي» .
- وقال له : «أنا أول من تنشقّ الأرض عنه وأنت معي» .
- وقال له : «أنا عند الحوض وأنت معي» .
- وقال له : «أنا أول من يدخل الجنة وأنت معي ، تدخلها والحسن والحسين وفاطمة» .
- وقال له : «إن الله تعالى أوحى إليّ بأن أقوم بفضلك ، فقمّتُ به في الناس وبلغتُهم ما أمرني الله بتبليغه» .
- وقال له : «أتق الضغائن التي لك في صدور مَنْ لا يُظهرها إلّا بعد موتي ، ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ [البقرة (٢) : ١٥٩] ، ثم بكى ﷺ فقيل : مِمَّ بكائك يا رسول الله ؟ فقال : «أخبرني جبرئيل ﷺ أنهم يظلمونه ، ويمنعونه حقّه ويقاتلونه ويقتلون ولده ، ويظلمونهم بعده ، وأخبرني جبرئيل عن الله عزّ وجلّ : إن ذلك الظلم يزول إذا قام قائمهم ، وعلت كلمتهم واجتمعت الأمة على محبتهم ، وكان الشاني لهم قليلاً ، والكاره لهم ذليلاً ، وكثر المادح لهم ، وذلك حين تغيّر البلاد ، وضعف العباد ، واليأس من الفرج ، فعند ذلك يظهر القائم فيهم» .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۱۹۹۹

قال النبي ﷺ: «اسمه كاسمي ... هو من ولد ابنتي فاطمة، يظهر الله الحق بهم، ويخمد الباطل بأسيافهم، ويتبعهم الناس راغباً إليهم وخائفاً منهم».

قال: وسكن البكاء عن رسول الله ﷺ فقال: «معاشر الناس، أبشروا بالفرج؛ فإن وعد الله لا يخلف، وقضاؤه لا يُردّ، وهو الحكيم الخبير، وإن فتح الله قريباً».

«اللهم إنهم أهلي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، اللهم اكأهم وارعهم، وكن لهم، وانصرهم، وأعزهم، ولا تدلهم، واخلفني فيهم، إنك على ما تشاء قدير».^۱

* روایت شماره ۴۸۵ با کمی تغییر قال علیؑ: كان لي لسان سؤول وقلب عقول، وما نزلت آية إلا وقد علمت فيم نزلت، وعلى من نزلت، وبم أنزلت.^۲

جعفر بن سليمان أبو سليمان الضبعي البصري

در سنن اربعة (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) و صحیح مسلم از او روایت شده و بخاری نیز در الأدب المفرد از او روایت کرده است. راستگو، صالح، شایسته، مورد اطمینان و مشهور است. از ثقات، زهاد، عابدان و دانشمندان شیعه و محدث آنهاست. او خودنگهدار است و دروغ نمی گوید. عبدالرزاق از او فراوان روایت نقل کرده. ابن سعد و یحیی بن معین او را ثقه و مورد اطمینان و احمد بن حنبل او را بی اشکال دانسته است. ابن عدی جرجانی می گوید: او روایات فراوان دارد و حسن الحدیث (و معتبر) است، اگر مطلب منکری از او دیده شود ممکن است از ناحیه راویان باشد و نظر من آن است که باید روایات او پذیرفته شود.^۳ و گذشت که ابن حبان می گوید: او از افراد مورد

۱. المناقب للخوارزمي ۶۱-۶۳ و رجوع شود به بیایع المودة ۱/ ۴۰۳-۴۰۶ و ۳۰/ ۲۷۸-۲۷۹.

۲. شواهد التنزیل ۱/ ۴۴.

۳. سیر أعلام النبلاء ۸/ ۲۰۰، الكاشف ۱/ ۲۹۴، تذكرة الحفاظ ۱/ ۲۴۱، تهذیب الكمال ۵/ ۵۰. ←

اطمینان و متقن در روایت است جز آن که گرایش به اهل بیت دارد!!^۱

یعنی محبت به اهل بیت (ع) را به عنوان عیب برای او ذکر کرده است!

در تضعیفش گفته‌اند: یحیی القطان او را تضعیف می‌کرد، از او روایت نقل نمی‌کرد. یزید بن زریع می‌گفت: هر کس نزد او می‌رود به من نزدیک نشود. با آن‌که دانش فراوان داشت خالی از اشکال نبود. او شیعه بود. او در تشیع زیاده‌روی می‌کرد. برخی از روایاتش منکر بود. بخاری با بعضی از روایاتش مخالف بود. او باعث تشیع عبدالرزاق شد! نباید روایاتش نوشته شود. در فضائل علی (ع) [ع] روایاتی نقل کرده و (معلوم است که) اهل بصره درباره علی (ع) [ع] غلو می‌کنند. احادیث او سنگین (و غیر قابل تحمل) است. برخی از مشایخ به روایاتش روی خوش نشان نمی‌دهند. و برخی (لب به توهین او گشوده) گفته‌اند: این رافضی مانند الاغ است.^۲

→ صدوق صالح ثقة مشهور. (المغنی ۱ / ۲۰۹) من ثقات الشيعة وزهادهم. (تذكرة الحفاظ ۱ / ۲۴۱) وقال السعدي: روى مناكير، وهو متماسك لا يكذب. (سير أعلام النبلاء ۸ / ۱۹۹) قال الذهبي: الشيخ العالم الزاهد، محدث الشيعة... وكان من عباد الشيعة وعلمائهم، وقد حج، وتوجه إلى اليمن، فصحبه عبد الرزاق، وأكثر عنه، وبه تشيع. وقال ابن سعد: ثقة، فيه ضعف. عن يحيى بن معين، قال: وكان عندنا ثقة. وروى عباس، عن يحيى بن معين: ثقة. (سير أعلام النبلاء ۸ / ۱۹۷ - ۱۹۸) عن أحمد بن حنبل: لا بأس به. (تهذيب الكمال ۵ / ۴۶) وأرجو أنه لا بأس به... ولجعفر حديث صالح، وروايات كثيرة، وهو حسن الحديث... وما كان فيه منكر، فلعل البلاء فيه من الراوي عنه، وهو عندي ممن يجب أن يُقبل حديثه. (الكامل لابن عدي ۲ / ۱۵۰، تهذيب الكمال ۵ / ۴۸ - ۴۹)

۱. الثقات ۱۴۰/۶، الأنساب للسمعاني ۹/۴، تهذيب الكمال ۵ / ۴۶، تهذيب التهذيب ۸۳/۲.
 ۲. كان يحيى القطان لا يحدث عن جعفر بن سليمان، ولا يكتب حديثه. قال أحمد بن المقدم: كنا في مجلس يزيد بن زريع، فقال: من أتى جعفر بن سليمان... فلا يقربني. قال البخاري: جعفر بن سليمان الحرشي يُخالف في بعض حديثه. وقال السعدي: روى مناكير، وهو متماسك،

از روایات اوست : حدیث منزلت .^۱

[۳۴ / ۱۳۷۶] قال رسول الله ﷺ: أعطيت في علي تسع خلال ، ثلاثاً [ثلاث] في الدنيا ، وثلاثاً [ثلاث] في الآخرة ، وثلاثاً [ثلاث] أرجوها له ، وواحدة أخافها عليه .^۲ نگارنده گوید : بقیه روایت در منابع اهل تسنن پیدا نشد.^۳ ادامه روایت بنابر نقل مصادر شیعه چنین است : ثلاثاً في الدنيا ، وثلاثاً في الآخرة ، واثنين أرجوها له ، وواحدة أخافها عليه : فأما الثلاثة التي في الدنيا فساتر عورتی ، والقائم بأمر أهلي ، ووصيي فيهم [وصيي ، وخليفتي في أهلي ، وقاضي ديني] . وأما الثلاثة التي في الآخرة فإني أعطى لواء الحمد يوم القيامة فأدفعه إليه فيحمله عني ، وأعتمد عليه في مقام الشفاعة ، ويعينني على حمل مفاتيح الجنة . وأما اللتان أرجوها له فإنه لا يرجع من بعدي ضالاً ولا كافراً ، وأما التي أخافها عليه فغدر قريش به من بعدي .^۴

→ لا يكذب . (سير أعلام النبلاء ۸ / ۱۹۸ - ۱۹۹) ثقة فيه شيء مع كثرة علومه . (الكاشف ۱ / ۲۹۴) ضعفه يحيى القطان وغيره ، فيه تشيع ، وله ما ينكر . (المغني ۱ / ۲۰۹)

وعنه أخذ عبدالرزاق بدعة التشيع . (تذكرة الحفاظ ۱ / ۲۴۱) ورجوع شود به تهذيب الكمال ۵ / ۴۷ - ۴۸) لا يكتب حديثه . وكان يحدث بأحاديث في فضل علي [عليه السلام] ، وأهل البصرة يغفلون في علي [عليه السلام] . عبد الرحمان بن مهدي لا ينسب لحديث جعفر بن سليمان . قال أحمد بن سنان : وأنا أستثقل حديثه . (تهذيب الكمال ۵ / ۴۶ - ۴۷) وكان يتشيع ويغلو فيه . (مشاهير علماء الأمصار لابن حبان ۲۵۲) هو رافضي مثل الحمار . (الثقات لابن حبان ۱۴۰/۶ ، الأنساب للسمعاني ۹/۴ ، ميزان الاعتدال ۱ / ۴۰۸) تهذيب التهذيب ۲ / ۸۳)

۱ . فضائل الصحابة للنسائي ۱۳ ، الخصائص للنسائي ۷۶ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۵۰ - ۱۵۱ .

۲ . الإصابة ۴ / ۳۱۱ ، أسد الغابة ۳ / ۳۲۲ .

۳ . روایت دیگرى در خصال اميرالمؤمنين ﷺ صفحه ۱۹۶۱ شماره ۱۳۳۷ گذشت و رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۷۱ - ۱۷۲ شماره ۶۶ - ۶۷ ، دفتر دوم صفحه ۵۱۹ شماره ۳۱۳ ، دفتر چهارم ، صفحه ۱۵۱۵ شماره ۹۹۳ ، صفحه ۱۵۲۱ شماره ۹۹۶ ، صفحه ۱۵۳۳ شماره ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۸ .

۴ . كشف الغمة ۲ / ۲۱ (چاپ دیگر ۱ / ۳۹۵) و رجوع شود به مناقب الإمام أمير المؤمنين ﷺ للكوفي ۱ / ۴۳۹ ، ۴۴۰ - ۴۴۱ ، الخصال : ۴۱۶ ، المناقب ۳ / ۲۶۲ (چاپ دیگر ۳ / ۵۵) ، كشف اليقين ۴۶۵ - ۴۶۶ ، أمالي الشيخ الطوسي ﷺ ۲۰۹ ، بحار الأنوار ۳۹ / ۷۶ و ۴۰ / ۲۸ .

[١٣٧٧ / ٣٥] وقال عليه السلام لعلي عليه السلام: من آذاك فقد آذاني^١.

[١٣٧٨ / ٣٦] «إن خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدي اثنا عشر، أولهم أخي وآخرهم ولدي»، قيل: يا رسول الله، ومن أخوك؟ قال: «علي بن أبي طالب»، قيل: فمن ولدك؟ قال: «المهدي الذي يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. والذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي، فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه، وتشرق الأرض بنور ربّها، ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب»^٢.

[١٣٧٩ / ٣٧] ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام ما يلقي من بعده، فبكى وقال: أسألك بحق قرابتي وبحق صحبتي إلا دعوت الله لي أن يقبضني الله، قال: «يا علي، تسألني أن أدعو الله لأجل مؤجّل»! فقال: يا رسول الله، على ما أقاتل القوم؟ قال: «على الأحداث في الدين»^٣.

[١٣٨٠ / ٣٨] قال علي عليه السلام: أنا أخو رسول الله وابن عمّه، لا يقولها أحد بعدي^٤.
[١٣٨١ / ٣٩] عن عطاء بن السائب [في قوله تعالى]: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ [المائدة (٥): ٥٥]، قال: نزلت في علي عليه السلام، مرّ به سائل، وهو راع، فناوله خاتمه^٥.
[١٣٨٢ / ٤٠] قال جعفر بن سليمان: حدثتني خالتي أم سالم [سلمة] قالت: لما قتل الحسين بن علي عليه السلام [أمطرنا] مطراً كالدم على البيوت والجدر^٦.

١. شواهد التنزيل ٢ / ١٤٩.

٢. فرائد السمطين ٢ / ٣١٢.

٣. المناقب للخوارزمي ١٧٥، شرح ابن أبي الحديد ٤ / ١٠٨.

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٠، مسند أبي يعلى ١ / ٣٤٧.

٥. شواهد التنزيل ١ / ٢١٨.

٦. ترجمة الإمام الحسين عليه السلام لابن عساكر ٣٦٠ ورجوع شوبه سيرة أعلام النبلاء ٣ / ٣١٢، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٨٠.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۰۳

* روایت شماره ۱ حدیث طیر: عن أنس، قال: أهدى إلي رسول الله ﷺ حجل مشوي، فقال: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي...»^۱.

* روایت شماره ۱۲۶ حدیث عمران بن حصین: قال النبي ﷺ: دعوا علياً، دعوا علياً، [دعوا علياً] إنَّ عليّاً مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. وفي لفظ: ما لهم ولعلي، إن علياً مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وهو ولي كل مؤمن بعدي. وفي لفظ آخر: ما تريدون من علي، ما تريدون من علي، ما تريدون من علي، إن علياً مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وهو ولي كل مؤمن [من] بعدي.^۲

* روایت شماره ۴۲۸ قال رسول الله ﷺ لعلي [رضي الله عنه]: إن الله أمرني أن أدنيك ولا أقصيك، وأن أعلمك ولا أجفوك، فحقّ عليّ أن أعلمك وحقّ عليك علي أن تعي.^۳

۱. میزان الاعتدال ۱ / ۴۱۰، قال الذهبي: وله طرق كثيرة عن أنس، متكلم فيها، وبعضها على شرط السنن، ومن أجودها حديث قطن بن نسير شيخ مسلم. (تاريخ الإسلام للذهبي ۳ / ۶۳۳) ورجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه لابن المغازلي ۱۴۵، الكامل لابن عدي ۲ / ۱۴۷. قال ابن حجر: وهو مشهور من حديث جعفر بن سليمان الضبيعي. (لسان الميزان ۴ / ۱۲ - ۱۳) وفي تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۴۷ - في رواية جعفر بن سليمان بعد قوله: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطعام» - فقالت عائشة: اللهم اجعله أبي، وقالت حفصة: اللهم اجعل أبي، قال أنس: وقلت: اللهم اجعله سعد بن عبادة! قال أنس: فسمعت حركة بالباب، فخرجت فإذا علي بالباب، فقلت: إن رسول الله ﷺ على حاجة، فانصرف، ثم سمعت حركة بالباب، فخرجت فإذا علي بالباب، فقلت: إن رسول الله ﷺ على حاجة، فانصرف، ثم سمعت حركة بالباب، فسلم علي فسمع رسول الله ﷺ صوته، فقال: «انظر من هذا؟ فخرجت فإذا هو علي، فجننت إلى رسول الله ﷺ فأخبرته، فقال: «ائذن له»، فدخل علي، فقال رسول الله ﷺ: «اللهم وليّ، اللهم وليّ».

۲. رجوع شود به دفتر نخست، فضیلت ۴: «علی ﷺ سرپرست مؤمنان پس از پیامبر ﷺ». وگذشت که ابن عدی گفته: این حدیث از جعفر بن سلیمان معروف است، نسائی آن را در صحاح خود وارد کرد ولی بخاری از نقل آن امتناع نمود! (الكامل ۲ / ۱۴۶، میزان الاعتدال ۱ / ۴۱۰)

۳. تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۷۶.

* روایت شماره ٤٤٤ عليكم بعلي بن أبي طالب ؛ فإنه مولاكم فأحبّوه ، وكبيركم فاتبعوه ، وعالمكم فأكرموه ، وقائدكم إلى الجنة [فعرّزوه] وإذا دعاكم فأجيبوه ، وإذا أمركم فأطيعوه ، أحبّوه بحبّي ، وأكرموه بكرامتي ، ما قلت لكم في علي إلا ما أمرني به ربّي جلّت عظمته .^١

* روایت شماره ٤٧٤ عن أبي سعيد الخدري، قال : كان لعلي [ﷺ] - أحسبه قال من النبي ﷺ - مدخلاً [مدخل ظ] لم يكن لأحد من الناس .^٢

* روایت شماره ٨٦٦ قال علي [ﷺ] : قضاء قضاءه الله على لسان نبيكم النبي الأمي ﷺ : أنه لا يحبّني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق .^٣

* روایت شماره ٨٧٢ عن أبي سعيد الخدري في قوله تعالى : ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد ﷺ (٤٧): ٣٠] [قال] : يبغضهم علي بن أبي طالب ﷺ .^٤

* روایت شماره ٨٧٥ عن أبي سعيد الخدري ، قال : إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار يبغضهم علي بن أبي طالب [ﷺ] .^٥

* روایت شماره ١١٨٣ قال سعيد بن جبیر : كان حاملها - أي حامل راية رسول الله ﷺ - علي [ﷺ] ، هكذا سمعته من عبد الله بن عباس .

١ . المناقب للخوارزمي ٣١٦ ، فرائد السمطين ١ / ٧٨ .

٢ . الكامل لابن عدي ١٤٧ / ٢ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٠ .

٤ . شواهد التنزيل ٢ / ٢٥٠ .

٥ . سنن الترمذي ٥ / ٢٩٨ - ٢٩٩ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٦ .

جمیع بن عمیر بن عفاق التیمی ، أبو الأسود الکوفی

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده است . عجللی او را توثیق نموده ، ساجی و ابوحاتم او را راستگو دانسته و ترمذی روایتش را نیکو و معتبر شمرده است .^۱

در تضعیفش گفته‌اند: او تشبیح را به نهایت رسانده . رافضی است و حدیث جعل می‌کند . از دروغگوترین مردم است . روایاتی را که او نقل کرده دیگران روایت نمی‌کنند . احادیثی منکر (و غیر قابل قبول) دارد . روایاتی از ثقات نقل می‌کند که کس دیگری روایت نمی‌کند و در دل انسان نسبت به آن روایات شک و تردید وجود دارد . بخاری تذکر داده که احادیث او جای تأمل دارد . او از ابن عمر روایاتی در فضائل علی [ع] روایت کرده است .^۲

از روایات اوست :

[۱۳۸۳ / ۴۱] قال : انطلقت مع أمي إلى عائشة فسألتهما أمي عن علي [ع] ، قالت : ما

۱ . رووا عنه في السنن الأربعة وحسن الترمذی له . قال أبو حاتم : كوفي تابعي من عتق الشيعة [أي بلغ النهاية في التشيع (رجوع شود به لسان العرب ۱۰ / ۲۳۶)] ، محله الصدق ، صالح الحديث . وقال الساجي : وهو صدوق . وقال العجللی : تابعي ثقة . (مراجعہ شود به میزان الاعتدال ۱ / ۴۲۱ - ۴۲۲ ، تهذیب التهذیب ۲ / ۹۶ ، الجرح والتعديل للرازي ۲ / ۵۳۲ ، المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۱۸) .
۲ . قال البخاري : فيه نظر . وقال ابن حبان : رافضي يضع الحديث . وقال ابن نمير : كان من أكذب الناس . وقال ابن عدي : عامة ما يرويه لا يتابع عليه . وقال الساجي : له أحاديث مناكير ، وفيه نظر ، وهو صدوق . وقال ابن عدي : وهذا الذي قاله البخاري كما قال ، في أحاديثه نظر ، وقد روى ... عن ابن عمر أحاديث في فضائل علي بن أبي طالب [ع] [ع] . (مراجعہ شود به الكامل ۲ / ۱۶۶ - ۱۶۷ ، تهذیب التهذیب ۲ / ۹۶ ، الجرح والتعديل للرازي ۲ / ۵۳۲ ، المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۱۸)

ظنك برجل كانت فاطمة تحته، والحسن والحسين ابنيه ، ولقد رأيت رسول الله ﷺ التفت عليهم بثوبه وقال : «اللهم هؤلاء أهلي، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»^١.

* رواية شماره ٣ قال: دخلت مع عمتي على عائشة فسئلت : أيّ الناس كان أحبّ إلى رسول الله ﷺ؟ قالت: فاطمة، فقيل : من الرجال ، قالت : زوجها ، إن كان ما علمت صوّماً قوّماً^٢.

* رواية شماره ٣٨٨ - با قدرى اختلاف - آخى رسول الله ﷺ بين أصحابه فجاء علي [رضي الله عنه] وعيناه تدمع، قال : يا رسول الله ، ما لي آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد؟! فقال له رسول الله ﷺ : «أنت أخي في الدنيا والآخرة»^٣.

* رواية شماره ٥٤٧ لأعطين الراية رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّ الله ورسوله^٤.

* رواية شماره ٩٤٣ قال : إن أمّه وخالته ... قالتا: فأخبرينا عن علي [رضي الله عنه]، قالت [يعني عائشة]: عن أيّ شيء تسألن؟! عن رجل وضع من رسول الله ﷺ موضعاً فسالت نفسه في يده، فمسح بها وجهه، واختلفوا في دفنه فقال: إن أحبّ البقاع إلى الله مكان قبض فيه نبيّه^٥.

* رواية شماره ١٢٠١ قال جميع : أتيت ابن عمر فسأته عن علي [رضي الله عنه] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدثك عن علي؟ هذا بيت رسول الله ﷺ في المسجد وهذا بيت علي [رضي الله عنه]^٦.

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٦١ ، و رجوع شودبه : تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٠ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٠ - ٢٦٤ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥١ ، ٩٦ .

٤ . مجمع الزوائد ٩ / ١٢٣ به نقل از طبرانی و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٩٦ .

٥ . مسند أبي يعلى ٨ / ٢٧٩ - ٢٨٠ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٩٤ ، مجمع الزوائد ٩ / ١١٢ .

٦ . المستدرک ٣ / ٥١ ، شواهد التنزيل ١ / ٣١٨ .

الحارث بن حصيرة الأزدي، أبو النعمان الكوفي

یحیی بن معین گفته: او بی اشکال است، یحیی و نسائی او را توثیق کرده‌اند.^۱

در تضعیفش گفته‌اند: همه روایات کوفیان از او در فضائل اهل بیت علیهم السلام است. او از شیعیان آتشین کوفه است.^۲

از روایات اوست:

[۴۲ / ۱۳۸۴] كان الناس من شجر شتى ، وكنت أنا وعلي من شجرة واحدة.^۳

[۴۳ / ۱۳۸۵] يا علي ، إن فيك من عيسى مثلاً: أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه وأحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها.^۴

[۴۴ / ۱۳۸۶] لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق.^۵

[۴۵ / ۱۳۸۷] إنك لن تموت حتى تؤمر وتُملأ غيظاً، وتوجد من بعدي صابراً.^۶

[۴۶ / ۱۳۸۸] ترد على الحوض راية عليّ أمير المؤمنين وإمام الغر المحجلين، فأقوم فأخذ بيده فيبياض [فيبييض] وجهه ووجه أصحابه، فأقول: «ما خلفتموني في الثقلين بعدي»؟ فيقولون: تبعنا الأكبر وصدقناه، وآزرنا الأصغر ونصرناه وقاتلنا معه، فأقول: «ردوا رواء مرويين»، فيشربون شربة لا يظمئون بعدها أبداً، وجه إمامهم كالشمس

۱. قال يحيى: ليس به بأس، خشبي ثقة ... وقال النسائي: ثقة. (تهذيب الكمال ۵/ ۲۲۵ - ۲۲۶)

۲. قال ابن عدي: إذا روى عنه الكوفيون فهو عامّة روایات الكوفيين عنه في فضائل أهل البيت علیهم السلام ... وهو أحد من يُعدّ من المحترقين بالكوفة في التشيع، وعلى ضعفه يكتب حديثه.

(تهذيب الكمال ۵/ ۲۲۴ - ۲۲۶، ورجوع شود به الكامل ۲/ ۱۸۸، تهذيب التهذيب ۲/ ۱۲۱)

۳. میزان الاعتدال ۲/ ۳۰۶.

۴. المستدرک ۳/ ۱۲۳ ورجوع شود به السنة لابن أبي عاصم ۴۶۳، السنن الكبرى للنسائي ۵/ ۱۳۷.

۵. المعجم الأوسط للطبراني ۲/ ۳۳۷.

۶. تاریخ مدینه دمشق ۴۲/ ۴۲۲.

الطالعة ، ووجوههم كالقمر ليلة البدر أو كأضواء نجم في السماء .^١

[١٣٨٩ / ٤٧] أنا أقاتل على تنزيل القرآن ، وعليّ يقاتل على تأويله .^٢

[١٣٩٠ / ٤٨] قال عليّ [ﷺ]: أنا عبد الله وأخو رسوله ، لا يقولها بعدي إلا كذاب .^٣
قال زيد بن وهب : فقال رجل من غطفان : والله لأقولنّ لكم كما قال هذا الكذاب ،
أنا عبد الله وأخو رسوله ، فصرع ، فجعل يضطرب ، فحملة أصحابه فاتبعتهم حتى
انتهينا إلى دار عمارة ، فقلت لرجل منهم: أخبرني عن صاحبكم ، فقال: ماذا عليك من
أمره ، فسألتهم بالله ، فقال بعضهم: لا والله ما كنا نعلم به بأساً حتى قال تلك الكلمة
فأصابه ما ترى ، فلم يزل كذلك حتى مات .^٤

[١٣٩١ / ٤٩] عن أبي سليمان الجهني ، قال : سمعت عليّاً [ﷺ] على المنبر يقول: أنا
عبد الله وأخو رسوله ﷺ ، لا يقولها إلا كذاب مفتري ، فقال رجل: أنا عبد الله وأخو
رسوله ﷺ ، فخنق ، فحمل .^٥

[١٣٩٢ / ٥٠] قال عليّ [ﷺ] : سورة محمد [ﷺ] آية فينا ، وآية في بني أمية .^٦

[١٣٩٣ / ٥١] وقال [ﷺ]: خرج رسول الله ﷺ - حين خرج لمباهلة النصارى - بي
وبفاطمة والحسن والحسين [ﷺ] .^٧

[١٣٩٤ / ٥٢] قال عمر بن عبد العزيز : ما علمنا أن أحداً كان في هذه الأمة بعد

١ . الموضوعات لابن الجوزي ٣٨٩/١ و رجوع شود به تنزيه الشريعة ٣٦٢/١ ، كفاية الطالب ٧٦ .

٢ . الإصابة ١ / ١٩١ .

٣ . المصنف لابن أبي شيبة ٤٩٧/٧ ، الكامل لابن عدي ١٨٧/٢ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦١ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦١ .

٥ . السنن الكبرى للنسائي ٥ / ١٢٦ .

٦ . شواهد التنزيل ٢ / ٢٤٠ .

٧ . تاريخ مدينة دمشق ١٤ / ١٦٧ .

النبي ﷺ أزهده من علي بن أبي طالب عليه السلام^۱.

* روایت شماره ۵۳ «یا انس اول من یدخل علیک من هذا الباب امیر المؤمنین، و سید المسلمین، وقائد الغر المحجلین، وخاتم الوصیین». قال انس: قلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار - وکتمته - إذ جاء علي، فقال: «من هذا یا انس؟» قلت: علي، فقام مستبشراً فاعتنقه، ثم جعل یمسح عن وجهه بوجهه، و یمسح عرق علي بوجهه، فقال: یا رسول الله، لقد رأیتک صنعت شیئاً ما صنعت بی قبل، قال: «وما یمنعني وأنت تؤدّي عني، وتسمعهم صوتي، وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدی»^۲.

* روایت شماره ۶۳۲ إن الله أوحى إلى نبيّه موسى أن إن لي مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا موسى وهارون وابنا هارون، وإن الله أوحى إلي أن أبنى مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنا وعلي وابنا علي^۳.

* روایت شماره ۱۰۴۳ اللهم إني أقول كما قال أخي موسى: «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي» عَلِيًّا «أَخِي» * أَشْدُّ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا [سورة طه (۲۰): ۲۹ - ۳۵].^۴

الحارث بن عبد الله الهمداني

در کتب اهل تسنن تصریح به وثاقت حارث شده و او را فوق العاده ستوده اند. یحیی بن معین او را بی اشکال دانسته، توثیقش نموده و گفته: محدثین حدیثش را قبول دارند. نسائی با آنکه در رجال سختگیر است به روایاتش

۱. المناقب للخوارزمي ۱۱۷.
۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۸۶ و رجوع شود به ۳۰۳، حلیة الأولیاء ۱ / ۶۳.
۳. مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي ۲۰۶.
۴. فضائل امیر المؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۳۰۹ شماره ۲۸۰، شواهد التنزیل ۱ / ۴۷۹.

احتجاج و او را تقویت نموده است. ذهبی می‌گوید: من درباره او حیرانم ... جمهور بنابر تضعیف او دارند ولی روایاتش را در ابواب مختلف نقل (و بدان استناد) می‌کنند. در سنن اربعه از او روایت شده است.^۱

گفته‌اند: او مطالب فراوان از علی علیه السلام روایت کرده که کس دیگری نقل نکرده است. شعبی وقتی مطلبی از حارث نقل می‌کرد می‌گفت: حارث همدانی که از کذابین است برای من چنین نقل کرد. ابن عبدالبر می‌نویسد: از حارث دروغی دیده نشده است. او را به جهت افراط و زیاده‌روی در محبت علی علیه السلام سرزنش نموده‌اند. او علی علیه السلام را بر دیگران ترجیح داده، از این روی شعبی که ابوبکر را اولین مسلمان و برتر می‌دانسته، حارث را کذاب معرفی کرده است!

۱. كان فقيهاً فاضلاً من علماء الكوفة. (تاريخ الإسلام للذهبي ۵ / ۹۰، الوافي بالوفيات ۱۱ / ۱۹۵، مرآة الجنان ۱ / ۱۱۴) وقال ابن أبي خيثمة: قيل ليحيى بن معين: يحتج بالحارث؟ فقال: ما زال المحدثون يقبلون حديثه. (تاريخ جرجان للسهمي ۵۶۰، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۲۷) قال الذهبي: العلامة الإمام ... كان فقيهاً كثير العلم ... من أوعية العلم ... وأما يحيى بن معين فقال: هو ثقة. وقال مرة: ليس به بأس. وكذا قال الإمام النسائي: ليس به بأس. وأرباب السنن احتجوا بالحارث ... وقد استوفيت ترجمة الحارث في ميزان الاعتدال، وأنا متحير فيه. (سير أعلام النبلاء ۴ / ۱۵۳ - ۱۵۵)

وقال: من كبار علماء التابعين ... قال أبو بكر بن أبي داود: كان الحارث الأعور أفتح الناس، وأفرض الناس، وأحسب الناس، تعلم الفرائض من علي علیه السلام. وحديث الحارث في السنن الأربعة، والنسائي - مع تعنته في الرجال - فقد احتج به وقوى أمره، والجمهور على توهين أمره مع روايتهم لحديثه في الأبواب، فهذا الشعبي يكذبه ثم يروي عنه. والظاهر أنه كان يكذب في لهجته وحكاياته. وأما في الحديث النبوي فلا، وكان من أوعية العلم. (ميزان الاعتدال ۱ / ۴۳۷) وقال ابن شاهين: قال أحمد بن صالح المصري: الحارث الأعور ثقة، ما أحفظه! وما أحسن ما روى عن علي علیه السلام! وأثنى عليه. (أسماء الثقات لابن شاهين ۷۲، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۲۷) ابن الصديق غماری در کتاب إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي صلی الله علیه و آله صفحه ۳۰ گفته است در وثاقت او تألیفی دارد با نام: «الباحث عن علل الطعن في الحارث».

احمد بن صالح گفته : او در نقل حدیث دروغگو نبوده ، نظریه اش دروغ (و خطا) بوده است .^۱

از روایات اوست :

* روایت شماره ۸۶۶ رأیت علیاً [علیه السلام] جاء حتى صعد المنبر ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال: قضاء قضاءه الله على لسان نبيكم النبي الأمي ﷺ أنه لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق ، «وَقَدْ حَابَ مَنْ أَفْتَرَى» [طه (۲۰): ۶۱].^۲

حَبَّةُ بِنِ جُوَيْنِ الْعُرْنِيِّ الْكُوفِيِّ

او از اصحاب مشهور امیرالمؤمنین [علیه السلام] است که روایات فراوان نقل کرده است، برخی او را از صحابه دانسته‌اند. عده‌ای مانند: احمد بن حنبل و عجللی او را توثیق کرده و ابن حجر عسقلانی او را راستگو دانسته است. ابن عدی با همه سختگیری اش گفته: در روایات ثقات از او روایت منکری سراغ ندارد یا به ندرت دیده می‌شود.^۳

۱. ومما لا شك فيه أن الحارث كان عنده من حديث علي [علیه السلام] ما لا يوجد عند غيره . (إرغام المبتدع الغبي بجواز التوسل بالنبي ﷺ لابن الصديق الغماري ۳۶)

عن الشعبي، قال: حدّثني الحارث الأعمور الهمداني، وكان كذاباً . (صحيح مسلم ۱ / ۱۴) ... وأظنّ الشعبي عوقب لقوله في الحارث الهمداني -: حدّثني الحارث، وكان أحد الكذابين -. ولم يبن من الحارث كذب، وإنما نقم عليه إفراطه في حبّ علي [علیه السلام]، وتفضيله له على غيره، ومن هاهنا -والله أعلم- كذب الشعبي؛ لأنّ الشعبي يذهب إلى تفضيل أبي بكر، وإلى أنه أول من أسلم. (جامع بيان العلم وفضله ۲ / ۱۵۴)

قيل لأحمد بن صالح: فقول الشعبي: حدّثنا الحارث وكان كذاباً، فقال: لم يكن يكذب في الحديث، إنما كان كذبه في رأيه . (أسماء الثقات لابن شاهين ۷۲، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۲۷)

۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۶۰، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۰، جواهر المطالب ۱ / ۲۵۰ .

۳. وحبّة هذا روى عن علي [علیه السلام] وهو معروف من أصحابه ... وروى أحاديث كثيرة، وقلّمَا ←

در مذمتش گفته‌اند: گرچه راستگو است ولی اشتباهاتی دارد! در تشیع غلو و زیاده‌روی نموده است. اکثر علما او را تضعیف کرده‌اند. از او به مذهب بدی یاد می‌شود. او و امثال او - مانند رشید هجری واصبغ بن نباته - روایانشان هیچ ارزشی ندارد. نباید روایاتش ثبت شود. او قابل اطمینان نیست. در تضعیفش کافی است که او گفته: در نبرد صفین ۸۰ نفر از صحابه بدری به یاری علی علیه السلام [رفته و در جبهه او بودند. این امری محال است.

ابن الجوزی او را کذاب و جاعل حدیث دانسته است.^۱

→ رأیت فی حدیثه منکراً قد جاوز الحد إذا روی عنه ثقة، وقد أجمعوا علی ضعفه إلا أنه مع ذلك یکتب حدیثه. (الکامل لابن عدی ۲ / ۴۳۰)

حدَّثنا صالح بن أحمد، حدَّثني أبي، قال: حبة العرنی کوفي تابعي ثقة. (تاریخ بغداد ۸ / ۲۷۰)

قال العجلي: حبة العرنی کوفي تابعي ثقة. (معرفة الثقات ۱ / ۲۸۱)

وقال المزي: وكان من شيعة علي علیه السلام، وشهد معه المشاهد كلها. (تهذيب الكمال ۵ / ۳۵۲)

قال الطبراني: يقال: إنه قد رأى النبي صلی الله علیه وآله وسلم. (المعجم الكبير ۴ / ۸)

قال يحيى بن سلمة بن كهيل - عن أبيه - ما رأيت قط إلا يقول: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر إلا أن يصلّي أو يحدثنا.

وقال صالح جزرة: شيخ، وكان يتشيع، ليس هو بمتروك ولا ثبت، وسط.

وقال ابن عدی: ما رأيت له منکراً جاوز الحد.

ثم قال ابن حجر: قد تقدّم في ترجمة حارثة بن مضرب أن أحمد وثق حبة. (تهذيب التهذيب لابن حجر ۲ / ۱۵۴ - ۱۵۵)

وفي تهذيب التهذيب ۲ / ۱۴۵: قال أبو جعفر البغدادي: سألت أبا عبد الله - يعني أحمد بن حنبل - عن الثبت عن علي علیه السلام، فقال: عبدة وأبو عبد الرحمن وحارثة وحبة بن جوين وعبد خير.

وقال ابن حجر أيضاً: حبة بن جوين... صدوق له أغلاط. (تقريب التهذيب ۱ / ۱۸۲)

و رجوع شود به میزان الاعتدال ۱ / ۴۵۰، القول المسدّد ۱۰۳، الإصابة ۲ / ۱۴۰ - ۱۴۱.

۱. رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري ۳ / ۹۳، ضعفاء العقيلي ۱ / ۲۹۵ - ۲۹۶، الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۳ / ۲۵۳، الكامل لابن عدی ۲ / ۴۲۹ - ۴۳۰، الإصابة ۲ / ۱۴۰ - ۱۴۱، تقريب

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۱۳

گذشت که ابن عقده حدیث غدیر را از او نقل کرده ، ولی صحابی بودنش مورد تردید قرار می‌گیرد^۱ و دربارهٔ روایت غدیر که او نقل کرده گفته می‌شود: اگر این مطلب به سند صحیح ثابت شود او از صحابه خواهد بود ، بلکه در روایت ابوموسی افزوده شده که او هنگام نقل قضیه غدیر مشرک بوده است!^۲ با آن‌که ابن حجر در قضیه سدّ الأبواب در ضمن روایتی نقل کرده که او گفته: من حضرت حمزه را دیدم،^۳ و این مربوط به سالها قبل از واقعه غدیر است!^۴

از روایات اوست : حدیث غدیر .^۵

[۵۳ / ۱۳۹۵] قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو أن رجلاً صام الدهر كله وقام الدهر كله ثم قتل بين الركن والمقام لحشره الله يوم القيامة مع من يرى أنه كان على هدى .^۶

[۵۴ / ۱۳۹۶] عن علي عليه السلام، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «انطلق فمرهم فليسدوا

→ التهذيب ۱ / ۱۸۲ - ۱۸۳ ، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۵۵ ، الموضوعات ۱ / ۳۴۲ ، القول المسدّد ۱۰۳ ، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۱۶۱ .

حدّث أن علياً عليه السلام كان معه بصفين ثمانون بدرياً . وهذا محال . (میزان الاعتدال ۱ / ۴۵۰)

وقال الساجي: يكفي في ضعفه قوله: إنه شهد صفين مع علي عليه السلام ثمانون بدرياً . (الإصابة ۲ / ۱۴۰)

كلام ابن الجوزي دربارهٔ او صفحه ۱۹۷۵ گذشت .

۱ . قال الطبراني: يقال: إن له رؤية . (میزان الاعتدال ۱ / ۴۵۰ ، القول المسدّد ۱۰۳ ، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۵۴)

۲ . قال : وأخذ عليه السلام بيد علي عليه السلام حتى رفعها حتى نظرت إلى آباطهما ، وأنا يومئذ مشرك . (رجوع شود به اسد الغابة ۱ / ۳۶۷ - ۳۶۸ ، الإصابة ۲ / ۱۴۰ - ۱۴۱)

۳ . قال حبة: إني لأنظر إلى حمزة بن عبد المطلب . (رجوع شود به الإصابة ۲ / ۱۴۱ ، الدرّ المنثور ۶ / ۱۲۲)

۴ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۸۶۴ .

۵ . تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ۲ / ۲۴۰ ، ۲۴۳ ، أسد الغابة ۱ / ۳۶۷ - ۳۶۸ ، الإصابة ۲ / ۱۴۰ - ۱۴۱ ، تهذيب التهذيب ۲ / ۱۵۵ .

۶ . سنن الدارمي ۱ / ۹۲ ، إتحاف المهرة لابن حجر العسقلاني ۱۱ / ۳۳۰ ، ينابيع المودة ۳ / ۳۷۳ .

أبوإبهم»، فانطلقت فقلت لهم ، ففعلوا إلّا حمزة ، فقلت : يا رسول الله ، قد فعلوا إلّا حمزة ، فقال رسول الله ﷺ : «قل لحمزة فليحوّل بابه» ، فقلت له : إن رسول الله ﷺ يأمرك أن تحوّل بابك، فحوّله، فرجعت إليه وهو قائم يصليّ فقال : «ارجع إلى بيتك».^١
* روایت شماره ٤٠ عن سلمان - في ضمن رواية عن رسول الله ﷺ في السبطين الحسن والحسين ﷺ - : «وأبوهما خير منهما».^٢

* روایت شماره ١١٦/١ قال حبة العرني : دخلنا مع أبي مسعود الأنصاري على حذيفة بن اليمان أسأله عن الفتن ، فقال : دوروا مع كتاب الله حيث ما دار ، وانظروا الفئة التي فيها ابن سمية فاتبعوها؛ فإنه يدور مع كتاب الله حيث ما دار، فقلنا له: ومن ابن سمية؟ قال : عمار ، سمعت رسول الله ﷺ يقول له : «لن تموت حتى تقتلك الفئة الباغية».^٣

* روایت شماره ٢٨٠ عن عليّ ﷺ ، قال : اللهم لا أعترف أن عبداً لك من هذه الأمة عبدك قبلي غير نبيك - ثلاث مرات - لقد صليت قبل أن يصليّ الناس سبعاً.^٤
* روایت شماره ٢٨٤ وعنه ﷺ : عبدت الله مع رسول الله ﷺ سبع سنين قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة.^٥

* روایت شماره ٢٨٥ لقد عبدت الله قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة خمس سنين.^٦

١. البحر الزخار ٢ / ٣١٨ - ٣١٩ ، مجمع الزوائد ٩ / ١١٥ ، كنز العمال ١٣ / ١٧٥ - ١٧٦ .

٢. المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٦٥ .

٣. المستدرک ٣ / ٣٩١ .

٤. مسند أحمد ١ / ٩٩ و رجوع شود به تاریخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٢ ، كنز العمال ١٣ / ١٢٦ .

٥. المستدرک ٣ / ١١٢ ، تحفة الأحوذی ١٠ / ١٦١ ، كنز العمال ١٣ / ١٢٢ به نقل از حاکم وابن مردويه .

٦. الاستيعاب ٣ / ١٠٩٥ ، ذخائر العقبی ٥٩ - ٦٠ ، الرياض النضرة ٣ / ١١١ ، شرح ابن أبي الحديد

٤ / ١١٨ ، القول المسدّد ٣ / ١٠٣ ، تهذيب الكمال ٢٠ / ٤٨٢ ، تهذيب التهذيب ٧ / ٢٩٦ ، جواهر

المطالب ١ / ٤٤ ، السيرة الحلبية ١ / ٤٣٧ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠١٥

- * رواية شماره ٢٨٦ وعنه عليه السلام : اللهم إنك تعلم أنه لم يعبدك أحد من هذه الأمة بعد نبيا قبلي ، ولقد عبدتك قبل أن يعبدك أحد من هذه الأمة ست [بست] سنين .^١
- * رواية شماره ٢٨٧ وعنه عليه السلام : ما أعلم أحداً من هذه الأمة بعد نبيا عبد الله قبلي ، لقد عبدته قبل أن يعبده أحد منهم خمس سنين - أو سبع سنين - .^٢
- * رواية شماره ٢٩٢ قال علي عليه السلام : أنا أول من صلّى مع النبي صلى الله عليه وآله .^٣
- * رواية شماره ٢٩٤ وقال عليه السلام : أنا أول من أسلم أو صلّى مع رسول الله صلى الله عليه وآله .^٤
- * رواية شماره ٢٩٨ بعث رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الاثنين وأسلمت يوم الثلاثاء.^٥
- * رواية شماره ٨٠٣ وقال عليه السلام : نحن النجباء ، وأفراطنا أفراط الأنبياء ، وحزينا حزب الله ، والفئة الباغية حزب الشيطان ! ومن سوى بيننا وبين عدونا فليس منا .^٦
- * رواية شماره ٩٧٨ قال حبة العرني : لما أتى علي عليه السلام [الرقّة نزل بمكان ... على جانب الفرات ، فنزل إليه راهب من صومعته فقال لعلي عليه السلام]: إن عندنا كتاباً توارثناه عن آبائنا ، كتبه أصحاب عيسى بن مريم عليه السلام ، أعرضه عليك ؟ فقال علي عليه السلام : نعم ! فقرأ الراهب الكتاب : «بسم الله الرحمن الرحيم الذي قضى فيما قضى وسطر فيما سطر وكتب فيما كتب أنه باعث في الأميين رسولاً منهم يعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم

١ . المعجم الأوسط للطبراني ٢ / ٢٠٧ ، كنز العمال ١٣ / ١٢٢ .

٢ . مسند أبي يعلى ١ / ٣٤٨ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٠ - ٣١ ، الموضوعات لابن الجوزي ١ / ٣٤٢ .

٣ . رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبه ٧ / ٤٩٨ و ٨ / ٤٣ ، ٣٣٢ ، مسند أحمد ١ / ١٤١ ، خصائص

أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي ٤٢ ، السنن الكبرى للنسائي ٥ / ١٠٥ ، أسد الغابة ٤ / ١٧ ، الاستيعاب ٣ /

١٠٩٥ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣١ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٠٣ .

٤ . مسند ابن الجعد ٨٧ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣١ .

٥ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٠ .

٦ . فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ٣١٠ شماره ٢٨٢ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ٢ / ٨٤٥

شماره ١١٦٠ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي ، الرياض) ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٥٩ ، كنز

العمال ١١ / ٣٥٦ ، الصواعق المحرقة ٢٣٨ .

ويدلّهم على سبيل الله ، لا فظّاً ولا غليظ ولا صحاب في الأسواق ، ولا يجزي بالسيئة السيئة ، ولكن يعفو ويصفح . أمّته الحمّادون الذين يحمدون الله على كل شرف ، وفي كل صعود وهبوط ، تذللّ ألسنتهم بالتهليل والتكبير . وينصره الله على كل من ناوأه فإذا توفّاه الله اختلفت أمّته ثم اجتمعت ، فلبثت بذلك ما شاء الله ، ثم اختلفت ، ثم يمرّ رجل من أمّته بشاطئ هذا الفرات ، يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ، ويقضي بالحق ، ولا ينكس الحكم ، الدنيا أهون عليه من الرماد - أو قال التراب - في يوم عصفت فيه الريح ، والموت أهون عليه من شرب الماء ، يخاف الله في السرّ ، وينصح له في العلانية ، ولا يخاف في الله لومة لائم ، فمن أدرك ذلك النبي من أهل البلاد فأمن به كان ثوابه رضواني والجنة ، ومن أدرك ذلك العبد الصالح فلينصره فإن القتل معه شهادة» .

ثم قال لعلي : فأنا أصحابك فلا أفارقك حتى يصيبني ما أصابك .

فبكى علي [ﷺ] ثم قال : الحمد لله الذي لم يجعلني عنده نسياً منسياً ، والحمد لله الذي ذكرني عنده في كتب الأبرار . فمضى الراهب معه وأسلم فكان مع علي [ﷺ] حتى أصيب يوم صفين ، فلما خرج الناس يطلبون قتلاهم قال علي [ﷺ] : اطلبوا الراهب ، فوجدوه قتيلاً ، فلما وجدوه صلّى عليه ، ودفنه ، واستغفر له .^١

* رواية شماره ١٣٧٢ قال إبليس الأبالسة [الأمير المؤمنين ﷺ] : لا يبغضك ولا يبغض ولدك أحد إلا شاركته في رحم أمّه ، أليس الله قال : ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [الإسراء (١٧) : ٦٤] ؟!^٢

١ . البداية والنهاية ٧ / ٢٨٣ قال القندوزي : ورواه أيضاً إبراهيم بن ديزيل الهمداني بهذا الإسناد في كتاب صفين . (ينابيع المودة ٣/٤٠٧) ورجوع شود به الفتوح لابن اعثم ٥٥٧/٢ (وفيه : فإنه وصي خاتم الأنبياء [ﷺ]) ، المناقب للخوارزمي ٢٤٣ ، وقعة صفين ١٤٧ ، شرح ابن أبي الحديد ٣/٢٠٥ - ٢٠٦ ، المعيار والموازنة ١٣٤ - ١٣٥ .

٢ . شواهد التنزيل ١ / ٤٤٩ - ٤٥٠ .

الحسن بن علی [بن صالح] بن زکریا ، أبو سعید العدوی

ابن حبان گوید: او از مشایخی روایت می‌کند که آنها را ندیده، و به مشایخی که دیده دروغ بسته و از زبان آنها روایت جعل می‌کند. برای آزمایش نزد او رفتم، یکی از جزوه‌هایش را گرفتم در آن نوشته بود: [۱۳۹۷ / ۵۵] عن أبي الربيع الزهراني ومحمد بن عبد الأعلى الصنعاني، قالاً: حدثنا عبد الرزاق، أنبأ مَعْمَرُ، عن الزهري، عن عروة، [عن عائشة]، عن أبي بكر الصديق، قال: قال رسول الله ﷺ: «النظر إلى وجه علي ﷺ عبادة». عوام اصحاب حدیث، تردیدی در جعلی بودن این حدیث ندارند. هیچ‌گاه ابوبکر، عایشه، عروه، زهری، و مَعْمَر چنین مطلبی را بر زبان نیاورده‌اند. کسی که حاضر شود چنین دروغی را بر زهرانی و صنعانی - که از متقن‌ترین مشایخ حدیث در بصره هستند - ببندد باید روایاتش کنار گذاشته شود!

[۱۳۹۸ / ۵۶] و نیز روایت کرده: عن أحمد بن عبدة الضبي، عن ابن عيينة، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: أمرنا رسول الله ﷺ أن نفرض [نعرض] أولادنا على حبّ علي بن أبي طالب ﷺ.

این نیز مطلب باطلی است. هیچ‌گاه پیامبر ﷺ چنین فرمانی صادر نفرموده، و جابر، ابوالزبیر، ابن عیینة، و احمد بن عبده نیز چنین روایتی را نقل نکرده‌اند. شنونده شکی در ساختگی بودن مطالب او ندارد؛ از این روی من نزد او نرفتم و از او روایتی نگرفتم.^۱

۱. المجروحین ۱ / ۲۴۱ و رجوع شود به عمدة القاري ۲ / ۱۵۰.

نگارنده گوید: ابن حبان نظیر همین عبارت را در فضائلی دیگر از امیرالمؤمنین ﷺ - که جای تردید ندارد - بکار برده است. (رجوع شود به المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۵۸)

ذهبی می‌گوید : او از افراد ثقه مطالب باطلی نقل می‌کند .^۱

از روایات اوست :

[۱۳۹۹ / ۵۷] عن سلمان ، قال : سمعتُ حبیبي محمداً (ع) يقول : «كنتُ أنا وعليّ نوراً بين يدي الله عزَّ وجلَّ [مطیباً] يسبِّحُ الله ذلك النور ويقدِّسه قبل أن يخلق الله آدم بألف [بأربعة آلاف / بأربعة عشر ألف] عام ، فلما خلق الله آدم ركَّب [ركن] ذلك النور في صُلْبِهِ فلم يزل [نزل] في شيء واحد حتَّى افترقنا في صُلْب عبد المُطَلَّب : ففِي النَّبُوَّةِ وَفِي عَلِيٍّ الْخِلاَفَةُ [فجزء أنا وجزء علي] .^۲

* روایت شماره ۴۲۴ أنا مدينة العلم وعليّ بابها ...^۳

* روایت شماره ۱۷۶۷ کتبت هذه الثلاثة عشر حديثاً في فضل علي .^۴

الحسن بن علي بن عيسى ، أبو عبد الغني الأزدي

در مذمتش گفته‌اند : او از عبدالرزاق روایاتی در فضائل علی (ع) نقل می‌کند که هیچ کس دیگری نقل نکرده،^۵ او از زبان افراد ثقه روایت جعل می‌کند. اصلاً نقل روایت از او جایز نیست .^۶

۱. میزان الاعتدال ۱ / ۵۰۹ .

۲. رجوع شود به مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۹۳-۹۴ ، تاریخ مدینه دمشق ۶۷/۴۲ ، میزان الاعتدال ۱ / ۵۰۶-۵۰۷ .

۳. الكامل لابن عدي ۲ / ۳۴۱ ، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۵۲ .

۴. رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۳۲۷-۲۳۲۸ به نقل از تاریخ بغداد ۷ / ۳۹۳ (چاپ دارالکتب العلمیة بیروت ، سنة ۱۴۱۷) ، الكامل لابن عدي ۳ / ۷۵ ، میزان الاعتدال ۱ / ۶۵۱ ، لسان المیزان ۲ / ۳۹۶ .

۵. الكامل لابن عدي ۲ / ۳۳۶ .

۶. میزان الاعتدال ۱ / ۵۰۵ ، لسان المیزان ۲ / ۲۲۶ .

از روایات اوست :

[۵۸ / ۱۴۰۰] عن عبد الرزاق ، عن أبيه ، عن مينا بن أبي مينا مولى عبد الرحمن ابن عوف ، عن عبد الرحمن بن عوف، قال : قال رسول الله ﷺ : «أنا الشجرة، وفاطمة أصلها - أفرعها - وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا ورقها، فالشجرة أصلها في جنة عدن ، والأصل والفرع واللحاح والورق والثمر في الجنة»^۱.

ذهبی می گوید :

شاید ابو عبدالغنی - یعنی حسن بن علی ازدی - آن را ساخته باشد.^۲

نگارنده گوید: ابن عدی جرجانی گفته : شاید مشکل آن از ناحیه مینا یا عبدالرزاق باشد^۳ و حاکم حسکانی آن را با سندی دیگر از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده که ابو عبدالغنی در آن نیست.^۴

الحسن بن غفیر المصري العطار

در تضعیفش گفته اند : او کذاب است و حدیث جعل می کند. ذهبی می گوید: من از ابن عدی گلابیه مندم و از دست او ناراحت شده ام که به نقل از حسن بن غفیر روایتی ثقیل و رکبیک - که افسانه سرایان نادان جعل کرده اند - در حدود هفت ورق نقل کرده است!^۵

۱. تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۱۶۸ و رجوع شود به الكامل لابن عدی ۶/۴۵۹ و منابع پاورقی قبل وبعد.

۲. قلت : ولعله من وضع أبي عبد الغنی . (میزان الاعتدال ۴ / ۲۳۷)

۳. الكامل لابن عدی ۲ / ۳۳۷.

۴. شواهد التنزیل ۱ / ۴۰۸.

۵. قال الذهبي : لقد نعمت علی ابن عدی ، وتألّمت منه لروايته عنه - فيما نقله حمزة السهمي ، عن ابن عدی - ، عن الحسن بن غفیر ، حدّثنا يوسف بن عدی ، حدّثنا جریر بن عبد الحمید ، حدّثني

الحسن بن محمد بن یحیی العلوی ابن أخي أبي طاهر النسابة

رجوع شود به مطالبی که صفحه ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ درباره او گفته شد .

* روایت شماره ۴۵ علی خیر البشر ، فمن امتری فقد کفر .

* روایت شماره ۱۳۲۵ علی و ذریته یختمون الأوصیاء إلى يوم الدين .^۱

حسین بن الحسن الأشقر الكوفي

احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگر مشایخ او را راستگو دانسته و از او روایت نموده‌اند. ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده ، ابن خزیمه در صحیح از او روایت کرده و حاکم نیز روایتش را صحیح دانسته است .^۲

→ الأعمش ، قال : بینا أنا نائم إذ انتهبت بالحرس من جهة المنصور ، فذكر قصة طويلة ثقيلة ركيكة باطلة من وضع جهلة القصاص قد اختلقها هذا المدبر نحو سبع ورفات سردها أخطب خوارزم الموفق بن أحمد الخوارزمي في كتاب مناقب علي [ع]. (میزان الاعتدال ۵۱۷/۱ ، و رجوع شود به لسان المیزان ۲ / ۲۴۳ ، الكشف الحثیث ۹۳)

نگارنده گوید : صفحه ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ در روایت شماره ۱۲۹۴ به این داستان اشاره شد . اما مطلبی که ذهبی گفته در الکامل نیست ، بلکه در آن آمده است : استاد ما احمد بن حفص از سعید بن عقبه از اعمش داستانی طولانی در فضائل اهل بیت (ع) نقل کرده ولی من از احمد در کتابم مطلبی نقل نمی‌کنم . (الکامل ۳ / ۴۱۲)

۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه‌های ۱۷۶۹ ، ۱۸۵۷ ، ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ .

۲ . سمعت یحیی بن معین ذکر حسیناً الأشقر ، فقال : كان من الشيعة الغالية الكبار ، قلت : وكيف حديثه ؟ قال : لا بأس به ؟ قلت : صدوق ؟ قال : نعم . (الكفاية في علم الرواية للخطيب ۱۵۹)
قال أحمد بن محمد هانئ الأثرم : قلت لأبي عبد الله : حسين الأشقر تحدّث عنه ، قال : لم يكن عندي ممن يكذب في الحديث ... (ضعفاء العقيلي ۱ / ۲۴۹)

روی عنه أحمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیرهما . (الإكمال لابن ماکولا ۱ / ۹۴)

و ذكره أبو حاتم بن حبان في كتاب الثقات . (الثقات ۸ / ۱۸۴ ، تهذيب الكمال ۶ / ۳۶۸)

و رجوع شود به صحیح ابن خزیمه ۴ / ۱۲۰ ، المستدرک للحاکم ۳ / ۱۳۰ .

بخاری گفته: (احادیث) او جای تأمل دارد. او احادیث منکری در فضائل اهل بیت علیهم السلام دارد ولی گفته شده مشکل آن از ناحیه علی بن هاشم است نه حسین^۱. یحیی بن معین می‌گفت: او از بزرگان غالبان است ولی حدیثش را بی‌اشکال و خودش را راستگو می‌دانست! ابن عدی جرجانی می‌گوید: او احادیث منکری دارد ... ولی مشکل همیشه از ناحیه خودش نیست از ناحیه راویان از اوست گرچه روایات خودش نیز بی‌اشکال نیست. گفته شده: او کذاب است.^۲

از روایات اوست:

[۱۴۰۱ / ۵۹] «یا فاطمة إنَّ الله عزَّ وجلَّ اطَّلَعَ إلى الأرض اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبِعْتَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَيْهَا ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا». «أما علمت يا فاطمة أنَّ لكرامة الله إِيَّاكَ زَوْجَكَ أَعْظَمَهُمْ جِلْمًا، وَأَقْدَمَهُمْ سِلْمًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا؟ فَسَرَّتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ علیها السلام وَاسْتَبْشَرَتْ.

ثمَّ قال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: «يا فاطمة لعلِّي ثمانية أضرارس ثواقب: إيمانُ بالله وبرسوله، وحكمته، وتزويجه فاطمة، وسبطاه الحسن والحسين، وأمره بالمعروف

۱. و البته در شرح حال علی بن هاشم خواهد آمد که او نزد رجالین راستگو و ثقة است!
۲. ... سمعت البخاري يقول: حسين بن الحسن الأشقر أبو عبد الله، فيه نظر. (ضعفاء العقيلي ۱ / ۲۵۰) قال البخاري: حسين عنده مناكير، وقال الهذلي: هو كذاب. (فيض القدير ۴ / ۴۶۹)
وقال ابن الجوزي: حسين الأشقر، عنده مناكير. (فيض القدير ۴ / ۴۷۱)
عنده مناكير ... وعلي بن هاشم، هو ابن البريد كوفي، كثير الرواية عن محمد بن عبيد الله ... في فضائل أهل البيت علیهم السلام، ورواه عنه حسين الأشقر، والبلاء فيه من علي بن هاشم لا من حسين. (الكامل لابن عدي ۲ / ۳۶۱ - ۳۶۲، الكفاية في علم الرواية للخطيب ۱۵۹)
وليس كل ما يُروى عنه من الحديث فيه الإنكار يكون من قبله، وربما كان من قبل من يروي عنه؛ لأن جماعة من ضعفاء الكوفيين يحيلون بالروايات على حسين الأشقر على أن حسيناً هذا في حديثه بعض ما فيه. (الكامل لابن عدي ۲ / ۳۶۱ - ۳۶۲)

ونهيه عن المنكر ، وقضاه بكتاب الله عز وجل .

«يا فاطمة ! إنا أهل بيت أُعطينا سبع خصال لم يُعطاها أحد من الأولين ولا الآخرين قبلنا - أو قال : ولا يدركها أحد من الآخرين غيرنا - : نبينا أفضل الأنبياء وهو أبوك ، ووصيتنا خير الأوصياء وهو بعلمك ، وشهيدنا خير الشهداء وهو عمّ أبيك ، ومنا من له جناحان يطيرُ بهما في الجنة حيث يشاء وهو جعفر ابن عمك ، ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك ، ومنا - والذي نفسي بيده - مهديُّ هذه الأمة » .^١

[١٤٠٢ / ٦٠] لا تزول [يزول] قدما عبد يوم القيامة حتى يُسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله فيما أنفقه ومن أين اكتسبه، وعن حبتنا أهل البيت.^٢

[١٤٠٣ / ٦١] الزموا مودتنا أهل البيت ؛ فإنه من لقي الله عز وجل وهو يودّنا دخل الجنة بشفاعتنا ، والذي نفسي بيده لا ينفع عبداً عمله إلا بمعرفة حقنا .^٣

[١٤٠٤ / ٦٢] عن أم سلمة ، قالت : دخل علي [ﷺ] علي النبي ﷺ فقال النبي ﷺ : «كذب من زعم أنه يحبني ويبغض هذا» .^٤

[١٤٠٥ / ٦٣] إذا كان يوم القيامة ينادى منادٍ من بطنان العرش : يا أهل الجمع نكسوا رؤوسكم، وغضّوا أبصاركم ، حتى تمرّ فاطمة بنت محمد ﷺ على الصراط ، فتمرّ معها سبعون ألف جارية من الحور العين كالبرق اللامع .^٥

١ . المناقب لابن المغازلي ١٠٦ و رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ١٤٧٨ ، روایت ٩٤٤ .
٢ . المعجم الأوسط للطبراني ٩ / ١٥٦ ، المعجم الكبير للطبراني ١١ / ٨٤ ، مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٣٤٦ ، مجمع الزوائد ١٠ / ٣٤٦ .
٣ . المعجم الأوسط ٢ / ٣٦٠ .
٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٨ .
٥ . فوائد العراقيين ٧٧ (فوائد العراقيين للحافظ أبي سعيد النقاش الحنبلي المتوفى سنة ٤١٤)، ميزان الاعتدال ١ / ٥٣٢ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٢٣

[١٤٠٦ / ٦٤] أخذ [النبي ﷺ] ثوباً فجلّله على علي وفاطمة والحسن والحسين [رضي الله عنهم] ثم قرأ هذه الآية: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٣].^١

[١٤٠٧ / ٦٥] سئل ﷺ عن الكلمات التي تلقّا [تلقّاها] آدم من ربّه فتاب عليه، قال: «سأله بحقّ محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلّا تبتّ عليّ، فتاب عليه».^٢

[١٤٠٨ / ٦٦] قال علي [رضي الله عنه] - في قوله تبارك وتعالى: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾ [الرعد (١٣): ٧] -: رسول الله ﷺ المنذر، وأنا الهادي [الهاد].^٣

[١٤٠٩ / ٦٧] قالت الأنصار...: يا رسول الله، إنا أردنا أن نجتمع لك من أموالنا شيئاً تبسط فيه يدك، لا يحول بينك وبينه أحد. فأنزل الله: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ [الشورى (٤٢): ٢٣].^٤

[١٤١٠ / ٦٨] وفي رواية: فخرجوا مختلفين، فقال بعضهم: ألم تروا ما قال رسول الله ﷺ؟! وقال بعضهم: إنما قال هذا لئلا نقاتل عن أهل بيته ونصرهم، فأنزل الله عز وجل: ﴿ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا... ﴾ إلى قوله: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ... ﴾ [الشورى (٤٢): ٢٤-٢٥] فعرض لهم رسول الله ﷺ بالتوبة إلى قوله: ﴿ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ... ﴾ [الشورى (٤٢): ٢٦].^٥

[١٤١١ / ٦٩] عن ابن عباس: لما نزلت: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ [الشورى (٤٢): ٢٣] قالوا: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا

١. المعجم الكبير ٢٣ / ٣٣٧.

٢. المناقب لابن المغازلي ٣٤٣، الموضوعات لابن الجوزي ٣ / ٢، تنزيه الشريعة ١ / ٤١٣.

٣. المستدرک ٣ / ١٢٩ - ١٣٠، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٥٩.

٤. شواهد التنزيل ٢ / ١٩٧.

٥. المعجم الكبير للطبراني ١٢ / ٢٦ - ٢٧، المعجم الأوسط ٦ / ٤٩، وفي تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ٣ / ٢٣٩: وروى ابن مردويه في تفسيره بمعناه.

مودّتهم [أمر الله بمودّتهم]؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما [وولدهما]»^١.
[١٤١٢ / ٧٠] قيل لعمر: إنك تصنع بعلي شيئاً لا تصنعه بأحد من أصحاب
النبي (ص) ! قال: إنه مولاي^٢.

[١٤١٣ / ٧١] عن حكيم بن جبير، عن علي بن الحسين (ع) قال: إن لعلي (ع) أسماء
في كتاب الله لا يعلمه الناس. قلت: وما هو؟ قال: «وَأَذَانُ مَنْ أَلَّهِ وَرَسُولِهِ [إِلَى
النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ]» [التوبة (٩): ٣] عليّ - والله - هو الأذان يوم الحج الأكبر^٣.
[١٤١٤ / ٧٢] عن جعفر بن الحسين الهاشمي، قال: سورة محمد (ص) آية فينا وآية
في بني أمية^٤.

[١٤١٥ / ٧٣] عن ابن سيرين: [في قوله تعالى: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»] [الفرقان (٢٥): ٥٤] قال: هو علي بن أبي طالب (ع)^٥.
* رواية^٦: من كنت وليه فعلي وليه^٧.

* رواية شماره ١١ عن أم سلمة: كان رسول الله (ص) إذا غضب لم يجترئ أحد أن
يكلمه إلا علي (ع)^٨.

-
١. المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٤٧ و ١١ / ٣٥١، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ٣٣٩،
شواهد التنزيل ٢ / ١٨٩، ١٩١، ١٩٣-١٩٤، تفسير ابن كثير ٤ / ١٢٢، مجمع الزوائد ٧ / ١٠٣.
 ٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٣٥.
 ٣. شواهد التنزيل ١ / ٣٠٤. وتقدم في رواية عبد الرحمان بن أبي ليلى عن أبيه: وقال له: «أنت
الذي أنزل الله فيك: «وَأَذَانُ مَنْ أَلَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» [التوبة (٩): ٣].»
(المناقب للخوارزمي ٦١-٦٣)
 ٤. شواهد التنزيل ٢ / ٢٤١، ابن حديث در شماره ١٣٩٢ به نقل از امير المؤمنين (ع) گذشت.
 ٥. شواهد التنزيل ١ / ٥٣٨.
 ٦. روايات متعدد به اين لفظ گذشت، شماره های ١٤٩، ١٥٤، ١٥٥، ١٦١، ١٦٤، ١٦٨، ١٧٥، ١٩٠.
 ٧. الكامل لابن عدي ٢ / ٣٦٢.
 ٨. المعجم الأوسط للطبراني ٤ / ٣١٨، مجمع الزوائد ٩ / ١١٦.

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٢٥

- * روایت شماره ١٣ قال ﷺ: عليٌّ منِّي مثل رأسي [كرأسي] من بدني^١.
- * روایت شماره ٢٦٠ السيق ثلاثة: ... والسابق إلى محمد ﷺ علي ﷺ [ﷺ].^٢.
- * روایت شماره ٤٦٨ عن ابن شبرمة: ما كان أحد يصعد على المنبر فيقول: سلوني عما بين اللوحين إلا علي بن أبي طالب [ﷺ].^٣.
- * روایت شماره ٦٢٠ ما أنا أخرجتكم من قبل نفسي ولا أنا تركته، ولكن الله أخرجكم وتركه، إنما أنا عبد مأمور، ما أمرتُ به فعلتُ، ﴿إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [يونس (١٠): ١٥ والأحقاف (٤٦): ٩].^٤.
- * روایت شماره ٦٧٥ عن بريدة، قال رسول الله ﷺ: ما بال أقوام ينتقصون علياً؟! من ينتقص علياً فقد انتقصني ... ومن فارق علياً فقد فارقني، إن علياً منِّي وأنا منه، خلقت من طينتي، وخلقت من طينة إبراهيم، وأنا أفضل من إبراهيم، ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران (٣): ٣٤]... يا بريدة، أما علمت أن لعلي أكثر من الجارية التي أخذ، وأنه وليكم من بعدي.^٥.
- * روایت شماره ٦٨٩ أنا حرب لمن حاربكم سلم لمن سالمكم.^٦.
- * روایت شماره ٨٧٢ ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد ﷺ (٤٧): ٣٠] قال: «ببغضهم علي بن أبي طالب».^٧.

١. المناقب لابن المغازلي ٩٨، فيض القدير ٤/٤٧١.

٢. المعجم الكبير للطبراني ١١ / ٧٧، شواهد التنزيل ٢ / ٢٩٢، ٢٩٤، تفسير ابن كثير ٣ / ٥٧٧، مجمع الزوائد ٩ / ١٠٢.

٣. شواهد التنزيل ١ / ٥٠.

٤. المعجم الكبير للطبراني ١٢ / ١١٤.

٥. المعجم الأوسط للطبراني ٦ / ١٦٢ - ١٦٣، الصواعق المحرقة ١٧٣، مجمع الزوائد ٩ / ١٢٨.

٦. المعجم الأوسط ٢ / ٣٦٠.

٧. شواهد التنزيل ٢ / ٢٤٩.

حکیم بن جبیر الأسدی الکوفی

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده، ابوزرعه او را راستگو دانسته و شافعی به روایتش استناد نموده است.^۱ حاکم گفته: روایات او ضعیف نیست، بخاری و مسلم فقط به جهت زیاده‌روی در تشیع از او روایت نقل نکرده‌اند.^۲

در مذمتش گفته‌اند: او احادیث کمی نقل کرده که در آن مطالب منکر (و غیر قابل قبول) وجود دارد. او کذاب است. او شیعه غالی است. نظریه ناپسندی دارد، از خدا عافیت می‌طلبیم! [او کوفی است و] غالب کوفی‌ها شیعه هستند!^۳

از روایات اوست:

حدیث ثقلین و غدیر به نقل از زید بن ارقم،^۴ حدیث منزلت.^۵

-
۱. قال أبو زرعة: محلّه الصدق. (رجوع شود به: الجرح والتعديل للرازي ۳/ ۲۰۲ تهذيب الكمال ۱۶۸/۷، مجمع الزوائد ۳/ ۱۸۷، ۱۹۵ و ۴/ ۲۰۵ و ۷/ ۲۹۹)
 ۲. قال الحاكم النيسابوري: والشيخان لم يخرجوا عن حكيم بن جبیر [لا] لوهن في رواياته إنما تركاه لغلوه في التشيع. (المستدرک ۱/ ۵۶۱)
 ۳. إنما روی أحاديث يسيرة، وفيها منكرات. وقال الجوزجاني: حكيم بن جبیر كذاب. (رجوع شود به میزان الاعتدال ۱/ ۵۸۳ - ۵۸۴، الكامل لابن عدي ۲/ ۲۱۷)
 - قال أبو حاتم: هو غالٍ في التشيع. (شرح صحيح مسلم للنووي ۱/ ۱۲۲)
 - له رأي غير محمود، نسأل الله السلامة. (تهذيب الكمال ۷/ ۱۶۸)
 - قال ابن عدي: والغالب في الكوفيين التشيع. (الكامل لابن عدي ۲/ ۲۱۹)
 ۴. المعجم الكبير للطبراني ۵/ ۱۶۷، مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۳ - ۱۶۴.
 ۵. المعجم الكبير للطبراني ۱/ ۱۴۸، تاريخ بغداد ۹/ ۳۷۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲/ ۱۵۳ - ←

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٢٧

[١٤١٦ / ٧٤] عن أبي برزة الأسلمي ، قال : دعا رسول الله ﷺ بالطهور و عنده علي ابن أبي طالب [ع] ، فأخذ رسول الله ﷺ بيد علي [ع] بعد ما تطهر فألذقتها بصدره ، فقال : «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» ، ثم ردها إلى صدر علي [ع] ، ثم قال : «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» [الرعد (١٣): ٧] ، ثم قال : «إنك منارة الأنام وغاية [وراية] الهدى ...» .^١

[١٤١٧ / ٧٥] عن سلمان ، قلت : يا رسول الله ، إن الله لم يبعث نبياً إلا بين له من يلي بعده ، فهل بين لك؟ ... فقال ﷺ : «نعم، علي بن أبي طالب» .^٢

[١٤١٨ / ٧٦] قال علي بن الحسين [ع] : أول من شرى نفسه لله عزوجل علي [ع] ، ثم قرأ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» [البقرة (٢): ٢٠٧].^٣

وفي رواية : إن [أول] من شرى نفسه ابتغاء رضوان الله علي ﷺ .^٤

[١٤١٩ / ٧٧] قال ابن عباس : كانت لعلي [ع] ثماني عشرة منقبة ما كانت لأحد من هذه الأمة .^٥

[١٤٢٠ / ٧٨] قال عمر بن الخطاب : من ترون أنهم يولون الأمر غداً ؟ قالوا : عثمان ابن عفان ، قال : فأين هم عن علي بن أبي طالب يحملهم على الطريق المستقيم !^٦

* رواية شماره ٣٨٨ - با قدری اختلاف - آخی رسول الله ﷺ بین أصحابه فجاء علي [ع] تدمع عيناه ، فقال : يا رسول الله ، آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين

→ ١٥٤ ، شواهد التنزيل ١ / ١٩٣ - ١٩٤ .

١ . شواهد التنزيل ١ / ٣٩٢ - ٣٩٣ .

٢ . الموضوعات لابن الجوزي ١ / ٣٧١ - ٣٧٢ ، ميزان الاعتدال ١ / ٥٨٤ ، تنزيه الشريعة ١ / ٣٥٦ .

٣ . شواهد التنزيل ١ / ١٣٠ .

٤ . المناقب للخوارزمي ١٢٧ .

٥ . مجمع الزوائد ٩ / ١٢٠ و رجوع شود به المعجم الأوسط للطبراني ٨ / ٢١٢ ، شواهد التنزيل

١ / ٢٢ - ٢٣ .

٦ . شواهد التنزيل ١ / ٨٤ .

- أحد ، فقال له رسول الله ﷺ: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»^١.
- * رواية شماره ٥٤٧ لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح [يفتح ظ] الله عليه^٢.
- * رواية شماره ٧٠٤ عن علي (ع): «أمرتُ بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين»^٣.
- * رواية شماره ٩٣٥ ان الأمة ستغدر بك من بعدي^٤.
- * رواية شماره ١٤١٣ «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» [التوبة (٩): ٣] علي - والله - هو الأذان يوم الحج الأكبر^٥.

خالد بن عبيد ، أبو عصام

مردی صالح ، شایسته و با جلال و وقار بود ، علما او را احترام کرده و در صدر مجلس جای می دادند . ابن ماجه از او یک روایت نقل کرده و ابن عدی گفته : من از او روایت منکری سراغ ندارم^٦.

ولی بخاری گفته : روایات او محل تأمل است . ابن حبان و حاکم

-
- ١ . سنن الترمذی ٥ / ٣٠٠ ، الكامل لابن عدی ٢ / ٢١٩ ، تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٥١ ، أسد الغابة ٤ / ٢٩ ، المناقب لابن المغازلی ٥٣ - ٥٤ .
 - ٢ . مجمع الزوائد ٩ / ١٢٤ و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٩٧ .
 - ٣ . أنساب الأشراف ٢ / ١٣٨ ، تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٤٦٩ ، الكامل لابن عدی ٢ / ٢١٩ .
 - ٤ . تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٤٤٧ .
 - ٥ . شواهد التنزیل ١ / ٣٠٣ - ٣٠٤ .
 - ٦ . كان الشيخ رجلاً صالحاً . كان ذا وقار و جلاله . كان شيخاً نبيلاً ، وكان العلماء يعظّمونه ، وكان ابن المبارك ربما سؤى عليه ثيابه إذا ركب . كانوا لا ينكرون روايته عن أنس . وكان إذا صار إلى مجلس الحسين بن واقد ، وأبي حمزة ، وابن المبارك صار صدر المجلس . وقال ابن عدی : ليس في أحاديثه حديث منكر جداً . روى له ابن ماجه حديثاً واحداً في موضع خروج الدابة . (رجوع شود به تهذيب الكمال ٨ / ١٢٦ ، ميزان الاعتدال ١ / ٦٣٤ - ٦٣٥ ، تهذيب التهذيب ٣ / ٩١)

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۲۹

گفته‌اند: او به نقل از انس احادیث جعلی روایت کرده. عقیلی گفته: احادیثی دارد که دیگران روایت نمی‌کنند. ابن عدی ۱۰ عدد حدیث منکر از او نقل کرده. نوشتن روایاتش جایز نیست مگر برای تعجب.^۱

از روایات اوست :

[۱۴۲۱ / ۷۹] عن أنس ، عن سلمان ، عن النبي ﷺ أنه قال لعلي [ع]: «هذا وصيي ، وموضع سرِّي ، وخير من أترك بعدي».^۲

* روایت شماره ۱ حدیث طیر - با قدری اختلاف - اللهم أدخل عليّ أحبّ خلقك إليك [إليّ] ينازعني هذا الطعام.^۳

خالد بن مخلد القطواني الكوفي ، أبو الهيثم

او از بزرگترین مشایخ بخاری است و او را به وثاقت و راستگویی ستوده‌اند ، به جز ابوداود دیگر ارباب صحاح سته از او روایت کرده‌اند . ابوداود نیز او را راستگو دانسته است .^۴

۱ . قال البخاري: في حديثه نظر. وقال ابن حبان والحاكم: حدّث عن أنس بأحاديث موضوعة. وقال العقيلي: لا يتابع علي حديثه . وقال أبو أحمد الحاكم: حديثه ليس بالقائم . وقال ابن عدی: عن العباس بن مصعب ، حدّثنا العلاء بن عمران ، أنا خالد بن عبيد ، سمعت أنساً : ... فذكر عشرة أحاديث منكرات . يروي عن أنس نسخة موضوعة مالها أصول ، يعرفها من ليس الحديث صناعته أنها موضوعة ، لا يحلّ كتب حديثه إلا على جهة التعجب . (میزان الاعتدال ۱ / ۶۳۴ - ۶۳۵ ، تهذيب التهذيب ۳ / ۹۱ ، المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۷۸ - ۲۷۹)

۲ . المجروحین لابن حبان ۱ / ۲۷۹ .

۳ . الكامل لابن عدی ۳ / ۲۵ ، مناقب علي بن أبي طالب ﷺ ابن المغازلي ۱۴۶ .

۴ . قال ابن حجر : من كبار شيوخ البخاري ... قال العجلي: ثقة ، فيه تشييع ، وقال ابن سعد : كان متشيعاً مفرطاً ، وقال صالح جزرة: ثقة إلا أنه كان متهماً بالغللو في التشييع ، وقال أحمد بن حنبل : له

ولی گفته‌اند: او شیعه افراطی است. متهم به غلو در تشییع است. احادیث منکری دارد. نمی‌شود به روایاتش احتجاج نمود.^۱

از روایات اوست:

[۱۴۲۲ / ۸۰] قال النبي (ص): الجنة تشتاقي إلى ثلاثة: علي وعمار وسلمان.^۲
[۱۴۲۳ / ۸۱] عن أم سلمة: أن رسول الله (ص) جمع علياً وفاطمة والحسن والحسين (ع) ثم أدخلهم تحت ثوبه، ثم جأر إلى الله وقال: «رب هؤلاء أهلي».^۳
* روایت ۴: من كنت وليه فعلي وليه.^۵

* روایت شماره ۱۰۲ انتهى عبد الله بن بديل إلى عائشة، وهي في الهودج، فقال: أنشدك الله أتعلمين أنني أتيتك يوم قتل عثمان فقلت لك: إن عثمان قد قتل فما تأمريني به؟ فقلت: الزم علياً، فوالله ما غير ولا بدل! فسكتت، فأعاد عليها ثلاث مرّات، فسكتت.^۶

* روایت شماره ۵۴۵ قال عمر بن الخطاب: عليٌّ أفضانا.^۷

→ مناكير، وقال أبو داود: صدوق إلا أنه يثبغ، وقال أبو حاتم: يكتب حديثه ولا يحتج به ... وروى له الباقرن سوي أبي داود. (مقدمة فتح الباري ۳۹۸)

۱. رجوع شود به پاورقی قبل.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۲۱ / ۴۰۹ - ۴۱۰.

۳. شواهد التنزیل ۲ / ۹۴ و رجوع شود به تفسیر الطبری ۲۲ / ۱۲.

۴. روایات متعدد به این لفظ گذشت، شماره‌های ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۰.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۸۸.

۶. جواهر المطالب ۲ / ۲۳ - ۲۴.

۷. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۰۴.

داود بن ابی عوف ، أبو جحاف

عده‌ای مانند احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده‌اند . برخی دیگر او را ستوده‌اند که : مرضی و پسندیده است ، صالح الحدیث است ، اشکالی ندارد^۱.

در تضعیفش گفته‌اند : او بی عیب نیست^۲. از سران شیعه و از غالیان کوفه است. همه روایاتش درباره فضائل اهل بیت^{علیهم‌السلام} است. او قوی نیست، احتجاج به حدیث او درست نیست^۳.

از روایات اوست :

[۱۴۲۴ / ۸۲] قال : نزلت هذه الآية : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] في خمسة ، في رسول الله وعلي وفاطمة والحسن والحسين^{علیهم‌السلام} .^۴

[۱۴۲۵ / ۸۳] جاء النبي^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} أربعين صباحاً إلى بابها - أي باب بيت فاطمة^{علیها‌السلام} - فيقول : «أنا حرب لمن حاربتهم وسلم لمن سالمتم»^۵.

۱. وثقه أحمد ويحیی . وقال النسائي : ليس به بأس . وقال أبو حاتم : صالح الحدیث . وقال الثوري وابن ماجه : كان مرضياً . ووثقه جماعة ، وفيه شيء ! (رجوع شود به سنن ابن ماجه ۱ / ۵۱ ، تاریخ الإسلام للذهبي ۹ / ۱۲۶ - ۱۲۷ ، الكاشف ۱ / ۳۸۱ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۱۸)
۲. وفيه شيء ! (رجوع شود به پاورقی قبل)
۳. وعامة ما يرويه في فضائل أهل البيت^{علیهم‌السلام} . وهو من غالبية أهل التشيع ، وعامة حديثه في أهل البيت^{علیهم‌السلام} ، ولم أر لمن تكلم في الرجال فيه كلاماً ، وهو عندي ليس بالقوي ، ولا ممن يحتج به في الحدیث . (الكامل ۳ / ۸۲ - ۸۳)
۴. رجوع شود به شواهد التنزيل ۲ / ۴۱ ، ۴۶ ، فضائل اميرالمؤمنين^{علیه‌السلام} لأحمد بن حنبل ۱۸۴ شماره ۱۱۸ ، مسند أحمد ۶ / ۲۹۲ ، وفيه : ثم قال : «اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي [وحماتي] فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً» .
۵. فضائل سيده النساء^{علیها‌السلام} لابن شاهين ۲۹ .

[١٤٢٦ / ٨٤] نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... ﴾ [المائدة (٥) : ٦٧] .^١

[١٤٢٧ / ٨٥] أخبرني بأحبهم إليك ، قال [أبوذر] : ... إي ورب الكعبة إن أحبهم إلي أحبهم إلى رسول الله (ص) ، وأشار بيده إلى علي بن أبي طالب (ع) .^٢

* روایت شماره ٣ عن عائشة : أي الناس كان أحب إلى رسول الله (ص) ؟ قالت : فاطمة ... أنا أسألك عن الرجال ، قالت : فزوجها ، إن كان [ما علمت] صواماً قواماً .^٣

* روایت شماره ٦٧٤ من فارقتي فقد فارقت الله ومن فارقتك - يا علي - فقد فارقتني .^٤

* روایت شماره ١٠١٠ إني وإياك وهذا النائم - يعني علياً (ع) - وهما - يعني الحسن والحسين (ع) - لفي مكان واحد يوم القيامة .^٥

* روایت شماره ١٣٧٢ قال إبليس الأبالسة [لأمير المؤمنين (ع)] : لا يبغضك ولا يبغض ولدك أحد إلا شاركته في رحم أمه ، أليس الله قال : ﴿ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾ [الإسراء (١٧) : ٦٤] ؟ !^٦

داهر بن يحيى الرازي

در مذمتش گفته اند : رافضی افراطی و غالی است . رافضی کینه توزی است . بلاهایی را که او نقل نموده کس دیگری روایت نمی کند .^٧

١ . شواهد التنزيل ١ / ٢٥٠ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٤ - ٢٦٥ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٣ - ٢٦٤ .

٤ . المستدرک ٣ / ١٢٤ .

٥ . المستدرک ٣ / ١٣٧ .

٦ . شواهد التنزيل ١ / ٤٤٩ - ٤٥٠ .

٧ . إنه كان يغلو في الرفض، ولا يتابع على حديثه . (تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٣ ، ضعفاء ←

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۳۳

از احادیث اوست : حدیث منزلت ^۱.

* روایت شماره ۲۳۳۳ یا أم سلمة ، إن علياً لحمه من لحمي ، وهو منِّي بمنزلة هارون من موسى غير [إلا] أنه لا نبي بعدي ^۲.

* روایت شماره ۲۶۸ قال ابن عباس : ستكون فتنة ، فمن أدركها فعليه بخصلتين : كتاب الله وعلي بن أبي طالب [عليه السلام] ، فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول - وهو آخذ بيد علي [عليه السلام] - : «هذا أول من آمن بي ، وأول من يصفحني يوم القيامة ، وهو فاروق هذه الأمة يفرِّق بين الحق والباطل ، وهو يعسوب المؤمنين ، والمال يعسوب الظلمة [الظالمين] ، وهو الصديق الأكبر ، وهو بابي الذي أوتى منه ، وهو خليفتي من بعدي» ^۳.

زكريا بن يحيى الكسائي

در تضعیفش گفته اند : بیشتر روایات او منکر و در فضائل اهل بیت ﷺ و مثالب صحابه است . يحيى بن معين می گوید : او بد است و احادیث بدی نقل می کند. سزاوار است که چاهی حفر و در آن انداخته شود! ^۴

از احادیث اوست :

[۱۴۲۸ / ۸۶] مکتوب علی باب الجنة : لا اله إلا الله ، محمد رسول الله ، أيده بعلي قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي سنة ^۵.

→ العقيلي ۴۶/۲ - ۴۷) رافضي بغيض لايتابع على بلاياه. (میزان الاعتدال ۳/۲ ، لسان الميزان ۴۱۴/۲)

۱ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۶۹ .

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲/۴۲ - ۴۳ ، ۱۶۹ ، ضعفاء العقيلي ۴۷/۲ ، الكامل لابن عدي ۲۲۹/۴ .

۳ . منابع پیشین .

۴ . الكامل ۳ / ۲۱۵ ، ضعفاء العقيلي ۲ / ۸۶ .

۵ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۹۴ شماره ۲۶۲ ، ضعفاء العقيلي ۱ / ۳۳ ، تاريخ

مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۶ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۷۶ .

[۱۴۲۹ / ۸۷] أخذ النبي ﷺ بيد علي (ع) وهو يقول : «الله وليي وأنا وليك، ومعادٍ من عاداك، ومسالم من سالمك»^۱.

[۱۴۳۰ / ۸۸] لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِي إِلَى قَصْرِ مِنْ لَوْلُوْءٍ ، فِيهِ فِرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ يَتَلَأَلُ فَأَوْحَى إِلَيَّ - أَوْ أَمْرَنِي - فِي عَلِيٍّ بِنِثْلَاصِ خِصَالٍ : أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ .^۲

[۱۴۳۱ / ۸۹] قال ابن عباس: ليس من آية في القرآن : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلِيِّ رَأْسَهَا وَأَمِيرَهَا وَشَرِيفَهَا ، وَلَقَدْ عَاتَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي الْقُرْآنِ وَمَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ .^۳

زياد بن المنذر [منذر بن زياد] ، أبو الجارود الثقفي الهمداني

در مذمتش گفته‌اند : از غالبان کوفه و رافضی است . همه روایات او در فضائل اهل بیت (ع) است . در فضائل اهل بیت (ع) چیزهای بی اساسی نقل می‌کند. جایز نیست روایاتش نوشته شود! روایات منکری در فضائل دارد . او را ترک نموده‌اند . او روایاتی در فضائل و مطاعن ساخته . یحیی بن معین او را تضعیف کرده؛ زیرا فضائل اهل بیت (ع) و مطاعن دیگران را روایت و زیاده روی نموده است.^۴

۱ . الكامل لابن عدي ۳ / ۲۱۴ - ۲۱۵ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۳۹ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۷۵ ، لسان الميزان ۲ / ۴۸۳ .

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۳ .

۳ . فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۲۷۶ شماره ۲۳۶ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۸۱۲/۲ شماره ۱۱۱۴ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) .

۴ . يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ إِنَّمَا تَكَلَّمَ فِيهِ وَضَعْفَهُ ؛ لِأَنَّهُ يَرُوي فِي فَضَائِلِ أَهْلِ الْبَيْتِ ، وَيُرُوي ثَلْبَ غَيْرِهِمْ وَيُفِرط . (تهذيب التهذيب ۳ / ۳۳۲ - ۳۳۳ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۹۳ ، تهذيب الكمال ۹ / ۵۱۷ - ۵۲۰ ، المجروحين لابن حبان ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۶ ، الكامل لابن عدي ۳ / ۱۹۱ و مراجعه شود به الضعفاء لأبي نعيم ۸۳ ، تاريخ الإسلام للذهبي ۹ / ۱۴۰ - ۱۴۱ و ۱۰ / ۱۹۸ - ۱۹۹ ، الكشف الحثيث ۱۲۱)

از احاديث اوست : حديث منزلت ^١.

[٩٠ / ١٤٣٢] ... وإن الله اشتدّ غضبه على من أراق دمي وأذاني في عترتي ^٢.

[٩١ / ١٤٣٣] كنت أنا وعليّ نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة

عشر ألف عام ... فعليّ منّي وأنا منه ، لحمه لحمي ، ودمه دمي ، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه ، ومن أبغضه فببغضي أبغضه ^٣.

[٩٢ / ١٤٣٤] «إن عن يمين العرش كراسي من نور عليها أقوام تلاًلاً وجوههم نوراً

... ولكنهم قوم تحابّوا من أجلي، وهم هذا وشيعته»، وأشار بيده إلى علي [ع]. ^٤.

[٩٣ / ١٤٣٥] تحشر أمّتي يوم القيامة على خمس رايات فأسألهم : ماذا فعلتم في

الثقلين؟ ^٥

[٩٤ / ١٤٣٦] إن رسول الله ﷺ آخى بين الناس فترك عليّاً [ع] في آخرهم لا يرى أن

له أحاً، فقال : [يا رسول الله آخيت بين الناس وتركتني؟! قال : «ولما ترى تركتك؟! إنما تركتك لنفسي ، أنت أخي وأنا أخوك» ، ثم قال : «فإن حاجك أحد فقل : إني عبد

الله وأخو رسوله ، لا يدعيها أحد بعدك إلا كذاب» ^٦.

[٩٥ / ١٤٣٧] عن أبي برزة، قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾ ، ثم

ضرب يده إلى صدره ، ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد (١٣): ٧] ويشير إلى علي [ع]. ^٧.

[٩٦ / ١٤٣٨] عن أبي جعفر [ع] ، قال : مثلنا أهل البيت كمثل شجرة قائمة على ساق ،

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٦٨ .

٢ . كنز العمال ١٠ / ٤٣٥ .

٣ . المناقب للخوارزمي ١٤٥ - ١٤٦ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٣٣ .

٥ . الكامل لابن عدي ٣ / ١٩٠ .

٦ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦١ .

٧ . شواهد التنزيل ١ / ٣٨٨ .

من تعلق بغصن من أغصانها كان من أهلها . قلت : من الساق ؟ قال : علي (ع).^١
 [١٤٣٩ / ٩٧] عن أبي جعفر (ع)، قال: «وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ
 أَهْتَدَىٰ» [طه (٢٠): ٨٢]، قال: تاب من ظلمه ، وآمن من كفره ، وعمل صالحاً بعد
 إساءة، ثم اهتدى إلى ولايتنا أهل البيت.^٢

[١٤٤٠ / ٩٨] عن أبي جعفر (ع) في قوله تعالى : «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
 سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [العنكبوت (٢٩): ٦٩] قال : فينا نزلت .^٣
 [١٤٤١ / ٩٩] عن أبي جعفر (ع)... أنزل الله تعالى : «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ
 مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ، يريد فما بلغتها تامّة ، «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ
 النَّاسِ» [المائدة (٥): ٦٧] ، فلما ضمن الله [له] بالعصمة وخوفه أخذ بيد علي بن
 أبي طالب (ع)، ثم قال : «يا أيها الناس ، من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من
 والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وأحب من أحبه، وأبغض
 من أبغضه».^٤

[١٤٤٢ / ١٠٠] عن أبي الحمراء : واظبت النبي (ص) فكان يجيء إلى باب علي
 وفاطمة (ع) فيقول: السلام عليكم : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [الأحزاب (٣٣): ٣٣].^٥

[١٤٤٣ / ١٠١] عن الضحاك في قوله تعالى : «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» قال : علي
 وفاطمة (ع)، «يَبْتَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» قال : النبي (ص)، «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ

١ . شواهد التنزيل ١ / ٤٠٩ .

٢ . الكامل لابن عدي ٣ / ١٩٠ .

٣ . شواهد التنزيل ١ / ٥٦٩ .

٤ . شواهد التنزيل ١ / ٢٥٤ - ٢٥٥ .

٥ . شواهد التنزيل ٢ / ٧٩ .

وَأَلْمَرَجَانُ ﴿ [الرحمن (٥٥): ١٩ - ٢٢] قال : الحسن والحسين [ؑ].^١

[١٤٤٤ / ١٠٢] قال [مولانا أبو عبد الله] الحسين [ؑ] : من أحببنا نفعه الله بحببنا وإن كان أسيراً في الديلم ، وإن حببنا لتساقط الذنوب كما تساقط الريح الورق.^٢

[١٤٤٥ / ١٠٣] عن عامر بن واثلة، قال: كنت مع علي [ؑ] في البيت يوم الشورى فسمعتُ علياً [ؑ] يقول لهم: لأحتجّن عليكم بما لا يستطيع عريئكم ولا عجميكم يُغيّر ذلك، ثم قال: أنشدكم بالله - أيها نفر جميعاً - أفياكم أحد وَاحد الله قبلي؟ قالوا: اللهم لا.

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد له أخ مثل أخي جعفر الطيّار في الجنة مع الملائكة غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد له عمّ مثل عمّي حمزة أسد الله وأسد رسوله، سيّد الشهداء غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت محمّد، سيّدة نساء أهل الجنة غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد له سبطان مثل سبطيّ الحسن والحسين، سيّدا شباب أهل الجنة غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد ناجا رسول الله [ؐ] عشر مرّات، يقدّم بين يدي نَجواه - صدقة قبلي ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله [ؐ] : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ ، لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٢٨٤ - ٢٨٥ .

٢ . مناقب علي بن أبي طالب [ؑ] لابن المغازلي ٣١٣ .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ : «اللهم إئتني بأحب الخلق إليك وإليَّ ، وأشدَّهم حُباً لك وحباً لي ، يأكل معي من هذا الطَّائر» ، فأتاه فأكل معه غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ : «لأعطينَّ الرّاية غدأ رجلاً يُحِبُّ اللهَ ورسولَهُ ويُحِبُّهُ اللهُ ورسولُهُ ، لا يرجع حتّى يفتح اللهُ على يديه» إذ رجع غيري منهزماً غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال فيه رسول الله ﷺ - لبيني وليعة - : «لَتَنْتَهَنَّ أَوْ لَأُبَعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رجلاً كَنَفْسِي ، طاعته كطاعتي ، ومعصيته كمعصيتي يَغشاكم بالسيف» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ فيه : «كَذَبَ من زعم أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُنِي هَذَا» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد سلّم عليه في ساعة واحدة ثلاثة آلاف من الملائكة، فيهم جبرئيل ميكائيل وإسرافيل ، حيث جئت بالماء إلى رسول الله ﷺ من القليب غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له جبرئيل : هذه هي المواساة فقال رسول الله ﷺ : «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» ، فقال له جبريل : وأنا مِنكُمَا ، غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد نودي فيه من السماء «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقِوَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد يقاتل النَّاكِثِينَ والقَاسِطِينَ والمَارِقِينَ على لسان النبي ﷺ غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ : «إِنِّي قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَتُقَاتِلُ أَنْتَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ» غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ فِي وَقْتِهَا
غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَنْ يَأْخُذَ بَرَاءَةً مِنْ أَبِي بَكْرٍ
فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْزَلَ فِيَّ شَيْءٌ ؟ فَقَالَ لَهُ : «إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ»
غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ
وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا كَافِرٌ» غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحَ بَابِي ، فَقُلْتُمْ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَلَا أَنَا فَتَحْتُ بَابَهُ ، بَلِ اللَّهُ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ وَفَتْحَ
بَابَهُ» ... ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ نَاجَانِي يَوْمَ الطَّائِفِ دُونَ النَّاسِ فَأَطَالَ ذَلِكَ فَقُلْتُمْ :
نَاجَاهُ دُونَنا ، فَقَالَ : «مَا أَنَا أَنْتَجَيْتُهُ بَلِ اللَّهُ أَنْتَجَاهُ» ... ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ
الْحَقِّ ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ زَالَ» ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ
اللَّهِ وَعِترتي ، لَنْ تَضِلُّوا مَا اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؟
قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ [بِنَفْسِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
فَاضْطَجَعَ مُضْطَجَعَهُ غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَتَشُدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَارَزَ عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَدٍّ - حَيْثُ دَعَاكُمْ إِلَى الْبِرَازِ -
غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَتَشُدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ - حَيْثُ يَقُولُ : ﴿ إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٣] -
غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَتَشُدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنْتَ سَيِّدُ الْعَرَبِ»
غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : فَأَتَشُدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا سَأَلْتُ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا
سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ» غَيْرِي قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا ١ .

* رواية شماره ٢٨ قال سلمان : أنزلوا آل محمد ﷺ بمنزلة الرأس من الجسد
وبمنزلة العين من الرأس؛ فإن الجسد لا يهتدي إلا بالرأس، وإن الرأس لا يهتدي إلا
بالعينين. ٢.

* رواية شماره ٦٠ حق علي بن أبي طالب على هذه الأمة كحق الوالد على ولده. ٣

* رواية شماره ٨٠ قال عبد الله بن مسعود : ... أقبل علي بن أبي طالب [ﷺ] حتى
سلم على النبي ﷺ فتغامز به بعض من كان عنده ، فنظر إليهم النبي ﷺ فقال :
«ألا تسألوني عن أفضلكم» ؟ قالوا : بلى . قال : «أفضلكم علي بن أبي طالب ، أقدمكم
إسلاماً ، وأوفرکم إيماناً ، وأكثرکم علماً ، وأرجحکم حليماً ، وأشدكم لله غضباً ، وأشدكم
نكاية في العدو ، فهو عبد الله وأخو رسوله ؛ فقد علمته علمي ، واستودعته سرّي ،
وهو أميني على أمتي». فقال بعض من حضر: لقد افتتن علي رسول الله حتى لا يرى به

١ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ١١٥ - ١٢٠ (چاپ اسلاميه ١١٢ - ١١٨) .

٢ . المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٤٦ - ٤٧ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٠٧ ، المناقب للخوارزمي ٣١٠ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۴۱

شیئاً! فأنزل الله: ﴿فَسَتْبِصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمْ أَلْمُتُونَ﴾ [القلم (۶۸): ۵-۶].^۱

سالم بن ابي حفصة العجلي

او استاد سفیان ثوری و سفیان بن عیینہ است^۲ برخی مانند عجلی و ابن حجر مکی او را توثیق کرده^۳ و ابن عدی جرجانی گفته: در نقل حدیث مشکل ندارد.

در تضعیفش گفته اند: عیب او غلو است. همه روایات او در فضائل اهل بیت^{علیهم السلام} است. من او را از غالبان شیعیان کوفه می دانم.

شگفتا که ابن معین او را به صورت مطلق توثیق کرده، او خیلی ضعیف است؛ ثابت شده که او غالی و بدعقیده است.^۴

او گفته است: وددت أني كنت شريك علي^{عليه السلام} في جميع ما كان فيه.^۵

از احادیث اوست:

[۱۰۴ / ۱۴۴۶] عن أبي الحمراء قال: شهدت رسول الله^{صلى الله عليه وآله وسلم} أربعين صباحاً يأتي إلي باب علي وفاطمة وحسن وحسين^{عليهم السلام} حتى يأخذ بعضادة الباب ويقول: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۷۷ - ۱۷۸ به نقل از شواهد التنزيل ۳۵۷/۲.

۲. الكاشف للذهبي ۱ / ۴۲۲.

۳. قال العجلي: ثقة. (تهذيب التهذيب ۳/۳۷۵) و رجوع شود به الصواعق المحرقة ۵۳.

۴. قال الجرجاني: وعامة ما يرويه في فضائل أهل البيت، وهو عندي من الغالين في متشيعي أهل الكوفة، وإنما عيب عليه الغلو فيه، فأما أحاديثه فأرجو أنه لا بأس به. (الكامل لابن عدی ۳ / ۳۴۳ - ۳۴۴، تهذيب التهذيب ۳ / ۳۷۵)

وقال بشار: والعجب من ابن معين توثيقه مطلقاً، وعندى أنه ضعيف جداً لما ثبت عنه من غلو وسوء عقيدة بتواتر الأخبار. (تعليقه تهذيب الكمال ۱۰ / ۱۳۸، درباره او نیز رجوع شود به تهذيب الكمال ۱۰ / ۱۳۶، تهذيب التهذيب ۳ / ۳۷۴ - ۳۷۵)

۵. تهذيب الكمال ۱۰ / ۱۳۷.

اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿ [الأحزاب (٣٣): ٣٣].^١

- * روایت شماره ٨٢ عن عبد الله [بن مسعود]، قال: قرأت علي رسول الله ﷺ سبعين سورة، وختمت القرآن علي خير الناس علي بن أبي طالب ﷺ.^٢
- * روایت شماره ٣٨٨ با - با قدری اختلاف - إن رسول الله ﷺ آخى بين أصحابه ... فقال علي ﷺ: يا رسول الله، إنك قد آخيت بين أصحابك فمن آخى؟ قال رسول الله ﷺ: «أما ترضى - يا علي - أن أكون أخاك»؟! ... فقال علي ﷺ: بلى يا رسول الله، فقال رسول الله ﷺ: «أنت آخى في الدنيا والآخرة».^٣
- * روایت شماره ٦٢٨ يا علي، لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيبي وغيرك.^٤

* روایت شماره ٧١١ قال علي ﷺ: ما وجدت من قتال القوم بدأً أو الكفر بما أنزل علي محمد ﷺ.^٥

- * روایت شماره ٩٣٠ لما كان يوم الطائف ناجى رسول الله ﷺ علياً ﷺ طويلاً فلحق أبابكر وعمر فقالا: طالت مناجاتك علياً! قال: «ما أنا أناجيه ولكن الله انتجاه».^٦
- * روایت شماره ١٢٠١ قال جميع بن عمير: أتيت ابن عمر فسألته عن علي ﷺ فانتهرني، ثم قال: ألا أحدثك عن علي؟! هذا بيت رسول الله ﷺ في المسجد وهذا بيت علي ﷺ.^٧

١. شواهد التنزيل ٢ / ٨١.

٢. المعجم الأوسط للطبراني ٥ / ١٠١، المناقب للخوارزمي ٩٣.

٣. المستدرک ٣ / ١٤.

٤. سنن الترمذي ٥ / ٣٠٣، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٤٠.

٥. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٧٣، المناقب للخوارزمي ١٧٣.

٦. رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣١٥، ٣١٦ - ٣١٧، الكامل لابن عدي ٦ / ٢٤٧.

٧. المستدرک ٣ / ٥١، شواهد التنزيل ١ / ٣١٨.

سلیمان بن قرم [معاذ] التیمی الضبی ، أبو داود النحوی

بخاری روایت او را به عنوان شاهد نقل کرده و ارباب صحاح - به جز ابن ماجه - از او روایت نموده‌اند. احمد بن حنبل می‌گوید: اشکالی در (روایات) او نیست ولی شیعه افراطی است.^۱

در تضعیفش گفته‌اند: ابن عدی روایات متعدد در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام از او نقل کرده. او شیعه افراطی است!^۲

از احادیث اوست: حدیث غدیر،^۳ مُناشَدَه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر،^۴ حدیث منزلت.^۵

[۱۴۴۷ / ۱۰۵] قالت أم سلمة: نزلت هذه الآية في بيتي: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] وفي البيت سبعة: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجبريل وميكائيل وعلي وفاطمة والحسن والحسين علیهم‌السلام.^۶

[۱۴۴۸ / ۱۰۶] قال عطية العوفي: سألت أبا سعيد الخدري: مَنْ أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً؟ فعدّهم في يده خمسة: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وعلي وفاطمة والحسن والحسين علیهم‌السلام.^۷

۱. رجوع شود به تهذیب الکمال ۱۲ / ۵۱ - ۵۵.

۲. وروی له ابن عدی عدّة أحاديث في فضائل أهل البيت علیهم‌السلام وغير ذلك، وقال: له أحاديث حسان إفرادات... وتدلّ صورة سلیمان هذا علی أنه مفرط في التشیع. (تهذیب الکمال ۱۲ / ۵۱ - ۵۵)

۳. المعجم الكبير للطبراني ۵ / ۱۹۴ و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۳۰.

۴. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۱۰.

۵. المعجم الكبير للطبراني ۵ / ۲۰۳.

۶. تاریخ مدینة دمشق ۱۴ / ۱۴۴.

۷. المعجم الأوسط للطبراني ۲ / ۲۲۹.

- [١٠٧ / ١٤٤٩] عن أم سلمة ، قالت : كان جبريل يملّ علي رسول الله ﷺ
ورسول الله ﷺ يملّ علي عليّ [عليه السلام].^٢
- [١٠٨ / ١٤٥٠] قال أنس : بعث النبي ﷺ يوم الاثنين وأسلم علي [عليه السلام] يوم الثلاثاء.^٣
- * روایت شماره ١ حديث طير - با قدری اختلاف - آتی النبي ﷺ بطائر فقال :
«اللهم أنتني بأحبّ خلقك إليك» فجاء علي [عليه السلام] فقال: «اللهم وإليّ».^٤
- * روایت شماره ٢٩٨ عن علي [عليه السلام]، قال : بعث رسول الله ﷺ يوم الاثنين وأسلمت
يوم الثلاثاء.^٥
- * روایت شماره ٥٤٧ لأعطين الراية رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله.^٦
- * روایت شماره ٥٨٢ لا يؤدي عني إلا أنا أو علي بن أبي طالب.^٧
- * روایت شماره ٦٨٨ أنا حرب لمن حاربتهم ، سلم لمن سالمتم.^٨

١ . «يملّ» به معنای «يملي» است . أمل الشيء، قاله فكتب وأمله، و هر دو در قرآن آمده است:
«فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ...» [البقرة (٢) : ٢٨٢] «فَهِيَ تُمْلِي عَلَيْهِ...» [الفرقان (٢٥) : ٥] ، قال الفراء:
(أمللت) لغة أهل الحجاز وبني أسد، و(أملت) لغة بني تميم وقيس . (لسان العرب ١١ / ٦٣١)

٢ . مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ٢١٤ (چاپ اسلاميه ٢٥٣) .

نگارنده گوید : در المعجم الأوسط للطبراني ١٩٧/٧ فقط بخش : «يملي على النبي ﷺ» را آورده
و آخر روایت را نقل نکرده است !

و يناسب المقام ما روي عن الكلبي أنه يقول : كان جبريل يملّي الوحي على النبي ﷺ فلمّا دخل
النبي ﷺ الخلاء جعل يملّي على علي [عليه السلام] . (المجروحين لابن حبان ٢ / ٢٥٣ - ٢٥٤)

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨ - ٢٩ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٤٦ ، و رجوع شود به ٢٥٧ ، المعجم الكبير للطبراني ٧ / ٨٢ و
١٠ / ٢٨٢ ، المناقب للخوارزمي ١٠٧ .

٥ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٠ .

٦ . المعجم الكبير للطبراني ١٨ / ٢٣٨ .

٧ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٤٥ ، المعجم الكبير للطبراني ١١ / ٣١٦ .

٨ . تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢١٩ ، المعجم الأوسط للطبراني ٧ / ١٩٧ ، المعجم الكبير ←

* روایت شماره ۱۰۱۱ «أنا وهذا - يعني علياً [ع] - نجىء يوم القيامة كهاتين»
و جمع بين إصبعيه السبابتين.^۱

سويد بن سعيد بن سهل بن شهریار الهروي

از رجال مسلم و ابن ماجه قزوینی است. ذهبی او را با القاب: «الإمام المحدث الصدوق، شیخ المحدثین» ستوده. او حافظ حدیث بوده که احمد بن حنبل فرزندانش را برای تلمذ نزد او فرستاده و سفارش کرده روایاتش نوشته شود که او صالح و شایسته یا ثقه است.^۲ احمد بن حنبل گفته: از او جز نیکی سراغ ندارد، به او گفتند: کتاب فضائل در اختیار او گذاشته شد، او [در مقام ذکر مطالب،] علی [ع] را بر ابوبکر و عمر مقدم داشت! احمد بن حنبل تعجب کرد و گفت: شاید کس دیگری آن [کتاب] را به این صورت مرتب کرده باشد. در هر صورت احمد از او جز به نیکی یاد نکرد.^۳

→ للطبرانی ۴۰/۳ و ۱۸۴/۵.

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۳۶۷.

۲. رجوع شود به الکاشف ۱/۴۷۲ وقال الذهبي: الإمام المحدث الصدوق، شیخ المحدثین. (سیر أعلام النبلاء ۴۱۰/۱۱ - ۴۱۱)

وقال أبو حاتم الرازي: كان كثير التدليس، وهو صدوق. (تاریخ بغداد ۲۲۸/۹)

كان سويد من الحفاظ، وكان أبو عبد الله أحمد بن حنبل يثق به عليه لولديه صالح وعبد الله، يختلفان إليه فيسمعان منه. قال أحمد: أرجو أن يكون صدوقاً أو قال: لا بأس به. (تاریخ بغداد ۲۲۹/۹ - ۲۳۰، تهذيب الكمال ۱۲/۲۵۰ - ۲۵۱)

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: عرضت على أبي أحاديث لسويد بن سعيد عن ضمام بن إسماعيل، فقال لي: اكتبها كلها أو قال: تتبعها؛ فإنه صالح أو قال: ثقة. (تهذيب الكمال ۱۲/۲۵۰) ۳. سأل رجل أبا عبد الله - يعني أحمد بن حنبل - عن سويد الحدثي، فقال: ما علمت إلا خيراً. فقال له إنسان جاءه بكتاب فضائل فجعل علياً أولها وآخر أبا بكر وعمر، فعجب أبو عبد الله من هذا

ولى يحيى بن مَعِينِ كَفْتَنَهُ اسْت: سويد بن سعيد مَهْدُورِ الدَّمِ (و رِيخْتَنِ خُونِش حَلَال) اسْت. اِگَر لَشْكُرِي دَر اِخْتِيَار دَاشْتَم بَا او مِي جَنگِيدَم.^١

از احاديث اوست :

[١٠٩ / ١٤٥١] اَنْتَ مَنِّي وَاَنَا مِنْكَ ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي اِلَّا اَنَا اَوْ اَنْتَ .^٢

[١١٠ / ١٤٥٢] جَاءَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (ع) اِلَى بَابِ النَّبِيِّ (ص) ، فَقَامَ

بِرَدَائِهِ ، وَطَرَحَهُ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ عَتَرَتِي» .^٣

[١١١ / ١٤٥٣] عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ (ص) التَّرَمَّ عَلِيًّا وَقَبَّلَهُ وَيَقُولُ : «بِأَبِي

الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ ، بِأَبِي الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ» .^٤

[١١٢ / ١٤٥٤] عَنْ مَعَاذَةَ الْعَدَوِيَّةِ ، قَالَتْ : سَمِعْتُ عَلِيًّا (ع) عَلَى مَنبَرِ الْبَصْرَةِ يَخْطُبُ

يَقُولُ : اَنَا الصَّدِيقُ الْاَكْبَرُ ، اَمَنْتَ قَبْلَ اَنْ يُؤْمِنَ اَبُو بَكْرٍ وَاَسْلَمْتَ قَبْلَ اَنْ يَسْلَمَ .^٥

[١١٣ / ١٤٥٥] عَنْ جَابِرٍ : جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَنَحْنُ مُضْطَجِعُونَ فِي الْمَسْجِدِ فَضَرَبْنَا

بِعَسِيْبٍ فِي يَدِهِ ، فَقَالَ : «اَتَرَقِدُونَ فِي الْمَسْجِدِ ؟! اِنَّهُ لَا يُرَقَدُ فِيهِ» ، فَاَجْفَلْنَا وَاَجْفَلَ

عَلِيٌّ (ع) ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : «تَعَالَى يَا عَلِيُّ ، اِنَّهُ يَحِلُّ لَكَ فِي الْمَسْجِدِ مَا يَحِلُّ لِي ،

اَلَّا تَرْضَى اَنْ تَكُوْنَ مَنِيْ مَنْزِلَةً [بِمَنْزِلَةِ] هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا النَّبُوَّةَ ، وَالَّذِي نَفْسِي

→ وقال : لَعَلَّهُ اَتَى مِنْ غَيْرِهِ ، قَالُوْا لَهُ : وَثُمَّ تَلَّكَ الْاَشْيَاءُ . قَالَ : فَلِمَ تَسْمَعُوْهَا اَنْتُمْ ؟! لَا تَسْمَعُوْهَا ، وَلَمْ

اَرَهُ يَقُوْلُ فِيْهِ اِلَّا خَيْرًا . (تهذيب الكمال ١٢ / ٢٤٧ - ٢٥٠ ، سير اعلام النبلاء ١١ / ٤١٢ ، ميزان

الاعتدال ٢ / ٢٤٨)

١ . قَالَ يَحْيَى بْنُ مَعِيْنٍ : سُوَيْدُ بْنُ سَعِيْدٍ حَلَالُ الدَّمِ . (تهذيب الكمال ١٢ / ٢٥٢)

لَوْ كَانَ لِيْ خَيْلٌ وَرِجَالٌ لَخَرَجْتُ اِلَى سُوَيْدِ بْنِ سَعِيْدٍ حَتَّى اُحَارِبَهُ . (تاريخ بغداد ٩ / ٢٢٩)

٢ . مَنَاقِبُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ (ع) لِابْنِ الْمَغَازِلِيِّ ١٨٩ .

٣ . تَارِيخُ مَدِيْنَةِ دِمَشْقَ ٤٢ / ٣٦٨ ، شَوَاهِدُ التَّنْزِيْلِ ٢ / ٢٦ .

٤ . تَارِيخُ مَدِيْنَةِ دِمَشْقَ ٤٢ / ٥٤٩ ، الْمَنَاقِبُ لِلخَوَارِزْمِيِّ ٦٤ - ٦٥ .

٥ . تَارِيخُ مَدِيْنَةِ دِمَشْقَ ٤٢ / ٣٢ - ٣٣ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٤٧

بيده إنك لذوَاد عن حوضي - يوم القيامة - تذود^١ البعير الضالّ عن الماء عن الماء بعضا لك من عوسج كَأني أنظر إلى مقامك من حوضي»^٢.

[١١٤ / ١٤٥٦] سجد النبي ﷺ خمس سجّادات ليس فيهن ركوع، فقال: «أتاني جبريل فقال: يا محمد، إن الله يحبّ فاطمة، فسجّدت ثم رفعت رأسي، ثم أتاني فقال: إن الله يحبّ فاطمة ثانياً فسجّدت، ثم رفعت رأسي، ثم أتاني فقال: إن الله يحبّ الحسن والحسين، فسجّدت ثم رفعت رأسي، ثم أتاني فقال: إن الله يحبّ من أحبّهما، فسجّدت ثم رفعت رأسي، ثم أتاني فقال: إن الله يحبّ من أحبّهما فسجّدت»^٣.

[١١٥ / ١٤٥٧] المهدي من ولد فاطمة^٤.

[١١٦ / ١٤٥٨] أمرني ربّي عزّوجلّ بحبّ أربعة وأخبرني أنّه يُحبّهم... إنك يا عليّ منهم، إنك يا عليّ منهم، إنك يا عليّ منهم - ثلاثاً - وأبو ذرّ والمقداد وسلمان^٥.

[١١٧ / ١٤٥٩] عن ابن عباس، قال: ذكر عنده علي بن أبي طالب ﷺ فقال: إنكم لتذكرون رجلاً كان يسمع وطأ جبرئيل ﷺ فوق بيته^٦.

* روایت شماره ١٩٧ حدیث غدیر به نقلی که در ضمن آن آمده کسی به راوی گفت: نشدتک بالله آکان ثمّ أبو بکر وعمر؟ فقال: اللهم لا^٧.

-
١. ابن عساکر در همان صفحه روایت را به سندی دیگر نقل کرده و در آن آمده: «تذود كما يذاد البعير الضالّ...».
 ٢. تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ١٣٩ - ١٤٠، کفایة الطالب للکنجی ٢٨٤.
 ٣. الموضوعات لابن الجوزی ٢ / ٤.
 ٤. الكامل لابن عدي ٣ / ٤٢٨.
 ٥. مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٢٣١.
 ٦. فضائل امیر المؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٧٥ شماره ٢٢٤.
 ٧. تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٢٢٥.

- * رواية شماره ٤٢٤ أنا مدينة العلم وعلي بابها ... ١.
- * رواية شماره ٤٢٩ تلا رسول الله ﷺ هذه الآية : ﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ﴾ [الحاقّة (٦٩): ١٢] فقال ﷺ: «سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي». قال علي [ﷺ]: فما نسبتُ شيئاً بعد ذلك. ٢.
- * رواية شماره ٥٣٩ «اللهم ثبت لسانه واهد قلبه» ... قال علي [ﷺ]: ما شككت في قضاء بين اثنين. ٣.
- * رواية شماره ٥٤٧ لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه. ٤.
- * رواية شماره ٥٨٢ علي مني وأنا من علي ، لا يؤدّي عني إلا أنا أو هو. ٥.
- * رواية شماره ٥٩١ قال علي [ﷺ]: لَمَّا كان يوم أحد وفرّ الناس فقلت : ما كان النبي ﷺ ليفرّ ، فحملت على القوم فإذا أنا برسول الله ﷺ فقال جبرئيل ﷺ : إن هذه لهي المواساة ، فقال النبي ﷺ : «إنه منّي وأنا منه» ، فقال جبرئيل ﷺ : وأنا منكما. ٦.
- * رواية شماره ٦١١ أمر ﷺ بسدّ الأبواب إلا باب علي [ﷺ] ، قالوا: يا رسول الله ، سددت الأبواب كلّها إلا باب علي؟! [فقال]: «ما أنا سددت أبوابكم ولكن الله سدّها». ٧.
- * رواية شماره ٧١١ قال [ﷺ]: ما وجدت إلا القتال أو الكفر بما أنزل على محمد ﷺ. ٨.

١ . تاريخ مدينة دمشق ٣٧٨ / ٤٢ .

٢ . شواهد التنزيل ٣٦٩ / ٢ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٣٨٩ / ٤٢ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٨٦ / ٤٢ .

٥ . تاريخ مدينة دمشق ٣٤٦ / ٤٢ .

٦ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٧٩ شماره ٢٤٢ .

٧ . المعجم الأوسط للطبراني ١٨٦ / ٤ .

٨ . تاريخ مدينة دمشق ٤٧٤ / ٤٢ .

واكندش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٤٩

* روایت شماره ٨١٥ سئل جابر بن عبد الله عن قتال علي [عليه السلام] ، فقال: ما يشكّ في قتال علي إلا كافر. ١

* روایت شماره ٨٧٤ سئل جابر عن علي [عليه السلام] فقال : ما كنّا نعرف مناقبي هذه الأمة إلا ببغضهم علياً [عليه السلام]. ٢

* روایت شماره ٨٩٢ أنت أخي ، وأبو ولدي تقاتل عن [علي] سنتي ، وتبرئ ذمتي . من مات في عهدي فهو كنز الله ، ومن مات في عهدك فقد قضى نحبه . ومن مات بحبّك [يحبّك] بعد موتك ختم الله له بالأمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت . ومن مات يبغضك مات ميتة جاهلية ، وحوسب بما عمل في الإسلام. ٣

* روایت شماره ٩٠٠ قال لعلي [عليه السلام] : «من أشقى الأولين»؟ قال : الذي عقر الناقة ... قال [عليه السلام] : «فمن أشقى الآخرين» ؟ قال : لا علم لي يا رسول الله ، قال : «الذي يضربك على هذه» وأشار [عليه السلام] بيده إلى يافوخه. ٤

* روایت شماره ١٠٤٦ إن خليلي ، ووزيري ، وخير من أخلف بعدي ، يقضي ديني ، وينجز موعودي ، علي بن أبي طالب. ٥

وفي لفظ : إن خليلي ، ووزيري ، وخليفتي في أهلي ، وخير من أترك بعدي ، ينجز موعدي ، ويقضي ديني علي بن أبي طالب. ٦

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٤٤ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٧ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٥ و رجوع شود به فضائل اميرالمؤمنين [عليه السلام] لأحمد بن حنبل ٢٧٨ شماره ٢٤٠ .

٤ . المعجم الكبير للطبراني ٨ / ٣٨ .

٥ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٧ .

٦ . شواهد التنزيل ١ / ٤٨٨ - ٤٨٩ .

صالح بن أبي الأسود الحنط الكوفي

در تضعیف او گفته‌اند: روایات او مستقیم و سراسر نیست، مطالب منکر (و غیر قابل قبول) در آن پیدا می‌شود و خودش هم شخص معروفی نیست.^۱

از احادیث اوست: حدیث ثقلین^۲.

[۱۱۸ / ۱۴۶۰] عن أبي بَرزَةَ، عن النبي ﷺ: إنَّ الله تبارك وتعالى عهد إليَّ في عليِّ عهداً فقلت: يا ربِّ بيته لي! فقال الله عزَّ وجلَّ: اسمع! قال: سمعت، قال: إنَّ علياً راية الهدى، وإمام أوليائي، ونور من أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبَّه أحبَّني، [ومن أبغضه أبغضني] ومن أطاعه أطاعني، فبشره بذلك! قال: [فجاء علي] فبشَّرتُه، فقال عليٌّ: [يا رسول الله] أنا عبد الله وفي قبضتِه، فإنَّ يُعدِّني فيدنيي، ولن يظلمني، وإنَّ يُتمَّ الذي بشَّرتني [بشَّرتني] به فالله أولى به [بي]، قال: فقلت: اللهمَّ أجل قلبه، واجعل ربيعَه الإيمان بك،^۳ فقال الله عزَّ وجلَّ: فاني قد فعلتُ ذلك، ثمَّ إنَّ الله عهد إليَّ: أنِّي أستخِصُّه من البلاء ما لا أخصُّ به أحداً من أصحابي! [ثم إنه رفع إليَّ أنه سيخصه من البلاء بشيء لم يخص به أحداً من أصحابي] فقلت: يا ربَّ أخي وصاحبي! فقال الله: إنَّ هذا أمر [شيء] قد سبق، إنَّه مُبتلى ومُبتلى به.^۴

۱. الكامل ۴ / ۶۶ - ۶۷.

۲. المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۶۵ - ۶۶.

۳. قال العلامة المجلسي: أي اجعل صفاء قلبه ونموه في الكمالات بسبب الإيمان بك، فإن صفاء النباتات ونموها إنما يكون في الربيع، أو اجعل قلبه مانلاً إلى الإيمان، مشتاقاً إليه كما يميل الإنسان إلى الربيع، قال الجزري: في حديث الدعاء: «اللهم اجعل القرآن ربيع قلبي» جعله ربيعاً؛ لأن الإنسان يرتاح قلبه في الربيع من الأزمات ويميل إليه. (بحار الأنوار ۳۷ / ۲۹۲)

۴. مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۵۹، و رجوع شود به تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۹۰ - ۲۹۱، حلية الأولياء ۱ / ۶۶، العلل المتناهية ۱ / ۱۳۹، ميزان الاعتدال ۲ / ۳۶۶، قال الكنجي: حديث حسن عالٍ. (كفاية الطالب ۷۳)

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٥١

[١١٩ / ١٤٦١] عن عطية العوفي، قال: قلت لجابر: كيف كان منزلة علي [عليه السلام] فيكم؟
قال: كان خير البشر.^١

[١٢٠ / ١٤٦٢] قال أبو أيوب: أمرنا بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين مع علي
ابن أبي طالب [عليه السلام].^٢

[١٢١ / ١٤٦٣] عن جعفر بن محمد [عليه السلام]: سلوني قبل أن تفقدوني، فإنه لا يحدثكم
بعدي بمثل حديثي.^٣

* رواية شماره ١٢٥ علي مع القرآن والقرآن معه لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض.^٤

* رواية شماره ٥٤٠ إن الله سيثبت لسانك ويهدي قلبك.^٥

* رواية شماره ٥٤٧ لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله
ورسوله.^٦

* رواية شماره ٦٨٨ أنا حرب لمن حاربتهم، سلم لمن سالمهم.^٧

* رواية شماره ٩٣٠ ناجى رسول الله ﷺ علياً [عليه السلام] في غزاة الطائف فأطال
مناجاته، فقال له أبو بكر وعمر: لقد أطلت مناجاة علي! قال: «ما أنا ناجيته بل الله ناجاه».^٨

* رواية شماره ١٣٦٥/١ قال علي [عليه السلام]: نزل القرآن أرباعاً: فربع فينا، وربع في

١. الكامل ٤ / ٦٧، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٧٣.

٢. الموضوعات لابن الجوزي ٢ / ١٢.

٣. تاريخ الإسلام للذهبي ٩ / ٨٩، تذكرة الحفاظ ١ / ١٦٦، سير أعلام النبلاء ٦ / ٢٥٧، تهذيب
الكامل ٥ / ٧٩.

٤. المعجم الصغير للطبراني ١ / ٢٥٥، المعجم الأوسط ٥ / ١٣٥.

٥. علل الدارقطني ٤ / ١٦٧ ورجوع شود به دفتر دوم، فضيلت ١١.

٦. المعجم الكبير للطبراني ١٨ / ٢٣٨.

٧. تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢١٩.

٨. شواهد التنزيل ٢ / ٣٢٦.

عدونا ، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام ، فلنا كرائم القرآن^۱ .
* روایت شماره ۱۴۳۸ مثلنا أهل البيت كمثل شجرة قائمة على ساق، من تعلق
بغصن من أغصانها كان من أهلها . قلت : من الساق ؟ قال : علي (ع)^۲ .

ضرار بن صرد التيمي ، أبو نعيم الطحان الكوفي

در شرح حال او نوشته‌اند : او دارای دانش قرآن و فرائض (تقسیم میراث)، و
انسانی شایسته، متعبد ، صدوق ، راستگو و ثقه است^۳ .

در تضعیفش گفته‌اند : گرچه احادیث او نوشته می‌شود ولی نمی‌شود
به آن احتجاج کرد^۴ . بخاری و نسائی و ... او را متروک دانسته‌اند،
ویحیی بن معین او را دروغگو معرفی کرده است . او روایات منکری
دارد . او در کوفه معروف است، احادیث فراوان دارد و به تشیع
منسوب می‌باشد. او روایتی را از پیامبر (ص) در فضیلت بعضی از
صحابه نقل کرده که حدیث‌شناسان آن را انکار کرده‌اند^۵ .

۱ . شواهد التنزیل ۱ / ۵۷ .

۲ . شواهد التنزیل ۱ / ۴۰۹ .

۳ . كان فقيهاً عالماً بالفرائض . (المجروحين ۱ / ۳۸۰ - ۳۸۱) ، وكان متعبدًا . (تهذيب الكمال
۳۰۳ / ۱۳ ، تهذيب التهذيب ۴ / ۴۰۰) صدوق ، لا يحتج به . (میزان الاعتدال ۲ / ۳۲۷ - ۳۲۸) ،
صاحب قرآن وفرائض ، صدوق یکتب حدیثه ، ولا یحتج به .

در تعلیقه الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۴ / ۴۶۵ به نقل از طبقات القراء لابن الجزري
۳۳۸ / ۱ آمده : ضرار بن صرد بن سليمان ... ثقة صالح ، روى القراءة عن الكسائي ويحیی بن آدم .

۴ . رجوع شود به پاورقی قبل .

۵ . قال المناوي - بعد حدیث : «عليٌّ عیبة علمي» - : وفيه ضرار ... قال البخاري والنسائي : متروك ،
وكذب ابن معین . (فيض القدير ۴ / ۴۶۹ - ۴۷۰) وقال الجرجاني : سمعت ابن حماد يقول : ضرار ...
متروك الحدیث ... وضرار بن صرد هذا من المعروفين بالكوفة ، وله أحاديث كثيرة ، وهو في

با مراجعه به منابع دیگر معلوم می شود که مراد از آن روایت شماره ۳۴۶ است که پیامبر ﷺ به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «أنت تبيِّن لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي» تو پس از من برای امتم در آنچه اختلاف نمایند روشنگری می نمایی (و اختلافات آنان را حل خواهی نمود)^۱ حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته، ولی ذهبی گفته: اعتقاد من آن است که آن را ضرار جعل کرده است.^۲ و البته همین مطلب با اسناد و متون دیگر نیز نقل شده است!^۳

→ جملة من ينسبون إلى التشيع بالكوفة . (الكامل ۴ / ۱۰۱)

وقال الساجي : عنده مناكير . (تهذيب التهذيب ۴ / ۴۰۰)

روی حدیثاً عن معتمر ، عن أبيه ، عن الحسن ، عن أنس ، عن النبي ﷺ في فضيلة لبعض الصحابة ، ينكرها أهل المعرفة بالحديث . (الجرح والتعديل ۴ / ۴۶۵ - ۴۶۶ ، تهذيب الكمال ۱۳ / ۳۰۵ ، تهذيب التهذيب ۴ / ۴۰۰)

۱ . قال ابن حبان : وهو الذي روى عن المعتمر ، عن أبيه ، عن الحسن ، عن أنس ، أن النبي ﷺ قال لعلي عليه السلام : [أنت تبيِّن لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي] . (المجروحين ۱ / ۳۸۰ و رجوع شود به المستدرک ۳ / ۱۲۲ ، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۸۷)

۲ . رجوع شود به المستدرک ۳ / ۱۲۲ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۶۹ .

۳ . «وأنت تؤدِّي عني ، وتسمعهم صوتي ، وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي» . (حلية الأولياء ۱ / ۶۳ - ۶۴ ، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۸۶ ، المناقب للخوارزمي ۸۵) البته ذهبی در سند آن نیز اشکال کرده که راوی آن ابراهیم بن محمد بن میمون شیعه سرسختی است و این روایت عجیب بلکه باطل است . (رجوع شود به المغنی ۱ / ۴۶ ، میزان الاعتدال ۱ / ۶۳ ، لسان المیزان ۱ / ۱۰۷)

وروی الخوارزمي بسنده عن عبد الرحمان بن أبي ليلى ، قال : قال أبي : ... وقال ﷺ له - أي لأمر المؤمنين عليهم السلام - : «أنت تبين لهم ما اشتبه عليهم بعدي» ... (المناقب للخوارزمي ۶۱)

وروی الخوارزمي - أيضاً - عن أبي سعيد الخدري وأنس بن مالك ، قالوا : قال رسول الله ﷺ : «يا علي ، أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي» ... (المناقب للخوارزمي ۳۲۹)

وروی الخوارزمي - أيضاً في ضمن رواية - : فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدِّي عنك ، يعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون ؟ (المناقب للخوارزمي ۳۰۳ - ۳۰۴ رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۱۵۰ روایت شماره ۴۵۱)

پس این مطلب با اسناد و طرق متعدد نقل شده و ضرار آن را جعل نکرده است .

و نیز از احادیث اوست : حدیث منزلت ^١.

[١٢٢ / ١٤٦٤] قال [مولانا أبو محمد] الحسن بن علي [ﷺ]: كان رسول الله ﷺ

لا يبعث علياً مبعثاً إلا أعطاه الراية ^٢.

* روایت شماره ٢٤٠ زوجك [زوجتك] أعلم الناس [المؤمنين] علماً ، وأولهم

[وأقدمهم] إسلاماً [سلباً] ، وأفضلهم حلاً ^٣.

* روایت شماره ٤٤٥ عليّ عيبة علمي ^٤.

* روایت شماره ٤٤٨ أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب ^٥.

* روایت شماره ٤٩٥ قال عبد الله بن مسعود : علي أعلم أهل المدينة بالقضاء ^٦.

* روایت شماره ٥٣٢ قال عبد الملك بن أبي سليمان: قلت لعطاء بن أبي رباح:

أكان في أصحاب محمد ﷺ أحد أعلم من علي ﷺ ؟ قال: لا والله ما أعلمه [علمته] ^٧.

* روایت شماره ٥٤٧ لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ^٨.

* روایت شماره ٦٥٨ بنابر گفته حافظ اصبهانی (متوفی ٤٣٠) او فضیلت ٢٠:

«ترجیح امیرالمؤمنین ﷺ بر گذشتگان و آیندگان» را نیز به اختصار از اسماعیل

ابن زکریا نقل کرده است ^٩.

١. المعجم الكبير للطبراني ٤ / ١٨٤.

٢. المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٧٩ - ٨٠.

٣. الذرية الطاهرة النبوية للدولابي ١٤٤، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٢.

٤. الكامل لابن عدي ٤ / ١٠١، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٨٥.

٥. المناقب للخوارزمي ٨٢.

٦. المناقب للخوارزمي ٩٢.

٧. شواهد التنزيل ١ / ٤٩ - ٥٠.

٨. المعجم الأوسط للطبراني ٦ / ٥٩، المعجم الكبير ٧ / ٧٧ و ١٨ / ٢٣٧.

٩. ذكر أخبار إصبهان ١ / ٤٦: إسماعيل بن زكرياء، رواه عنه ضرار بن صرد مختصراً.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۵۵

او در موارد متعدد از صحابه پیامبر ﷺ که در جنگ‌ها به یاری امیر مؤمنان ﷺ شتافته‌اند، یاد نموده و آنها را نام برده است.^۱

عباد بن عبد الصمد، أبو معمر

در تضعیفش گفته‌اند: او منکر الحدیث و شیعه غالی است. عمده روایات او در فضائل علی [ع] و از انس روایات منکری نقل کرده‌است.^۲

[۱۴۶۵ / ۱۲۳] او در ضمن روایتی از انس بن مالک نقل کرده که عباس به سقایت حاجیان و شیبه به کلیدداری کعبه بر یکدیگر افتخار می‌کردند، پس از آن که مطلب را با امیر مؤمنان ﷺ در میان گذاشتند، حضرت خطاب به شیبه و عمویش عباس فرمود: فَأَنَا أَشْرَفُ مِنْكُمْ، أَنَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِالْوَعِيدِ مِنْ ذَكَورِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهَاجِرٍ وَجَاهِدٍ. فَاذْهَبُوا ثَلَاثَتَهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَثُوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَخْبَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَفْخَرَتِهِ فَمَا أَجَابَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَيْءٍ، فَانصَرَفُوا عَنْهُ، فَنَزَلَ الْوَحْيُ بَعْدَ أَيَّامٍ فِيهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ ثَلَاثَتَهُمْ حَتَّى أَتَوْهُ فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة (۹): ۱۹].^۳

* روایت شماره ۲۸۱ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيِّ سَبْعًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا مِنِّي وَمِنْهُ.^۴

۱. تسمیه من شهد مع علی [ع] من أصحاب رسول الله ﷺ لعبد الله بن أبي رافع. (المعجم الكبير للطبراني ۳/ ۲۲۳- ۲۲۴، ۲۷۳، ۲۷۶ و ۱۴/ ۴، ۳۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۷ و ۳۵/ ۵، ۶۰، ۶۹، ۲۲۵، تاریخ مدینه دمشق ۴۵ / ۵۰۲)

۲. رجوع شود به الكامل ۴ / ۳۴۲- ۳۴۳، میزان الاعتدال ۲ / ۳۶۹، لسان المیزان ۳ / ۲۳۲.

۳. شواهد التنزیل ۱ / ۳۲۸، و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۸.

۴. مناقب علی بن ابی طالب ﷺ لابن المغازلی ۳۳، شواهد التنزیل ۲ / ۱۸۵، تاریخ مدینه ←

عباد بن عبد الله الأسدي الكوفي

شافعی به روایتش احتجاج کرده است،^۱ حاکم روایتش را صحیح دانسته،^۲ ابن حبان و عجللی او را توثیق نموده‌اند^۳ و احمد در مسند،^۴ و نسائی در خصائص و مسند از او روایت نقل کرده است.^۵

در مذمتش گفته‌اند: بخاری گفته: روایات او محلّ تأمل است.^۶ ابن‌الجوزی او را متهم به جعل روایت شماره ۲۷۶ - که به زودی خواهد آمد - کرده و گفته: علی بن‌المدینی او را تضعیف کرده، ازدی گفته: او مطالبی نقل می‌کند که هیچ کس روایت نکرده^۷ و ذهبی گفته: او متروک واقع شده است.^۸

از احادیث اوست:

[۱۴۶۶ / ۱۲۴] قال علي (ع): ما نزلت في القرآن آية إلا وقد علمت أين نزلت وفي

من نزلت وفي أي شيء نزلت، وفي سهل نزلت أم في جبل.^۹

[۱۴۶۷ / ۱۲۵] وفي رواية: ما نزلت من القرآن آية إلا وقد علمت في من نزلت، قيل:

→ دمشق ۴۲ / ۳۹، الكامل لابن عدي ۴ / ۳۴۲ - ۳۴۳.

۱. المسند للشافعي ۳۰۳.

۲. المستدرک ۳ / ۱۲۹.

۳. الثقات لابن حبان ۵ / ۱۴۱، معرفة الثقات للعجللي ۲ / ۱۷.

۴. مسند أحمد ۱ / ۱۱۱.

۵. تهذيب الكمال ۱۴ / ۱۳۹.

۶. التاريخ الكبير للبخاري ۶ / ۳۲ - ۳۳، ضعفاء العقيلي ۳ / ۱۳۷، الكامل لابن عدي ۴ / ۳۴۳،

تهذيب الكمال ۱۴ / ۱۳۸ - ۱۳۹، الكاشف ۱ / ۵۳۱، ميزان الاعتدال ۲ / ۳۶۸.

۷. وهذا موضوع، والمتهم به عباد بن عبد الله. قال علي بن‌المديني: كان ضعيف الحديث. وقال

الأزدي: روى أحاديث لا يتابع عليها. (الموضوعات ۱ / ۳۴۱، الكشف الحثيث ۱۴۳ - ۱۴۴)

۸. الكاشف ۱ / ۵۳۱.

۹. شواهد التنزيل ۱ / ۴۶ - ۴۷ و رجوع شود به روایات شماره ۴۶۳ - ۴۶۴، ۴۸۴ - ۴۸۵.

فما نزل فيك؟ فقال [ﷺ]: لولا أنكم سألتموني ما أخبرتكم؛ نزلت في [هذه] الآية:
﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرسول الله المنذر ، وأنا الهادي إلى ما جاء به .^١

[١٢٦ / ١٤٦٨] وقال [ﷺ]: ما نزلت آية في كتاب الله جلّ وعزّ إلا وقد علمت متى نزلت،
وفيم أنزلت ، وما من قريش رجل إلا قد نزلت فيه آية من كتاب الله تسوقه إلى جنة
أو نار، فقام إليه رجل فقال : يا أمير المؤمنين فما نزلت فيك ؟ فقال : لولا أنك سألتني
على رؤوس الملأ ما حدثتُك ، أما تقرأ : ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ
مِنْهُ﴾ [هودﷺ (١١): ١٧] رسول الله ﷺ على بيئته من ربّه ، وأنا الشاهد منه ، أتْلوه
وأتبعه ، والله لأن تعلمون ما حصّنا الله عزّ وجلّ به أهل البيت أحبّ إليّ ممّا على الأرض
من ذهبية حمراء أو فضة بيضاء .^٢

[١٢٧ / ١٤٦٩] وقال [ﷺ]:... والله والله لأن يكونوا يعلموا ما سبق لنا أهل البيت على
لسان النبي الأمي ﷺ أحبّ إليّ من أن يكون لي ملء هذه الرحبة ذهباً وفضة ، والله
إن مثلنا في هذه الأمة كمثل سفينة نوح في قوم نوح ، إن مثلنا في هذه الأمة كمثل باب
حطّة في بني إسرائيل .^٣

[١٢٨ / ١٤٧٠] وعنه [ﷺ] قال - يوم الشورى - : والله لأحتجنّ عليهم بما لا يستطيع
قرشيّهم ولا عربيّهم ولا عجميّهم ردّه ، ولا يقول خلافة ، ثم قال لعثمان ولعبد الرحمن
ابن عوف والزبير وطلحة وسعد - وهم أصحاب الشورى ، وكلّهم من قريش ، وقد كان
قدم طلحة - : أتشدّكم بالله الذي لا إله إلا هو أفيكم أحد وحدّ الله قبلي؟ قالوا: اللهم لا .

١ . شواهد التنزيل ١ / ٣٩٠ - ٣٩١ ورجوع شود به المستدرک ٣ / ١٢٩ - ١٣٠ ، تاريخ مدينة دمشق
٣٥٩ / ٤٢ .

٢ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٢٢٠ .

٣ . كنز العمال ٢ / ٤٣٤ - ٤٣٥ به نقل از ابو سهل القطان في أماليه وابن مردويه ورجوع شود به
شواهد التنزيل ١ / ٣٦٠ - ٣٦٢ .

قال : أَنشُدْكُمْ بالله هل فيكم أحد صَلَّى لله قبلي وصَلَّى القبلتين؟ قالوا: اللهم لا .

قال : أَنشُدْكُمْ بالله أفياكم أحد أخو رسول الله ﷺ غيري إذ آخى بين المؤمنين فأخى بيني وبين نفسه وجعلني منه بمنزلة هارون من موسى إلا أنني لست بنبي؟ قالوا: لا .

قال : أَنشُدْكُمْ بالله أفياكم مطهر غيري إذ سدّ رسول الله ﷺ أبوابكم وفتح بابي، وكنت معه في مساكنه ومسجده ، فقام إليه عمّه فقال : يا رسول الله ، غلّقت أبوابنا وفتحت باب علي؟! قال : «نعم ، الله أمر بفتح بابه وسدّ أبوابكم» ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد أحبّ إلى الله وإلى رسوله منّي إذ دفع الراية إليّ يوم خيبر فقال: «لأعطين الراية إلى من يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله»، ويوم الطائر إذ يقول : «اللهم اتّنتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي»، فجئت فقال: «اللهم وإلى رسولك ، اللهم وإلى رسولك» غيري ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد قدّم بين يدي نجواه صدقة غيري حتى رفع الله ذلك الحكم ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم من قتل مشركي قريش والعرب في الله وفي رسوله غيري ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد دعا رسول الله ﷺ له في العلم وأن يكون أذنه الواعية مثل ما دعا لي ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله ﷺ في الرحم ، ومن جعله رسول الله ﷺ نفسه ، وأبناءه أبناءه ، ونساءه نساءه غيري ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد كان يأخذ الخمس مع النبي ﷺ قبل أن يؤمن أحد من قرابته غيري وغير فاطمة عليها السلام ؟ قالوا: اللهم لا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم - اليوم - أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول

الله ﷻ سیدة نساء عالمها؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله هل فيكم أحد له ابنان مثل ابني الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة ما خلا النبيين غيري؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد له أخ كأخي جعفر؟ بالله أفياكم أحد له عمّ مثل عمي أسد الله وأسد رسوله، سيّد الشهداء حمزة غيري؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد ولي غمض رسول الله ﷺ مع الملائكة غيري؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد ولي غسل النبي ﷺ مع الملائكة يقبلونه لي كيف أشاء غيري؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد كان آخر عهده برسول الله ﷺ حتى وضعه في حفرة غيري؟ قالوا: اللهم لا .

قال: نَشَدْتُكُمْ بالله أفياكم أحد قضى عن رسول الله ﷺ بعده ديونه ومواعيده غيري؟ قالوا: اللهم لا . قال: وقد قال الله عز وجل: ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ

إِلَىٰ حِينٍ﴾ [الأنبياء (۲۱): ۱۱۱].^۱

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۱ - ۴۳۳ . شیخ باسم حلّی در کتاب أسانید فضائل أمير المؤمنين علي ﷺ / ۱ - ۵۸۶ - ۵۸۷ سند آن را حسن و معتبر دانسته ، مناسب است مراجعه شود . عقیلی آن را با دو سند دیگر در الضعفاء ۱ / ۲۱۱ نقل کرده که در سند دوم آمده : زافر ، عن رجل ، عن الحارث بن محمد ... و در آن اشکال کرده که : زافر از شخصی نقل کرده که نامش را ذکر نکرده و مبهم است .

پاسخ آن است که در سند اول که معتبر است زافر آن را بدون واسطه از استادش حارث بن محمد نقل کرده است ، در نقل بخاری هم زافر آن را بدون واسطه از حارث نقل کرده ، زیرا بخاری در اشکال بر همین حدیث گفته: الحارث بن محمد عن أبي الفیل ... سمع منه زافر بن سلیمان ؛ لا يُتَابَعُ فِي حَدِيثِهِ . (التاریخ الكبير ۲/۲۸۳ رجوع شود به أسانید فضائل أمير المؤمنين علي ﷺ / ۱ - ۵۸۷ - ۵۸۹)

- * روایت شماره ۲۷۶ أنا عبد الله وأخو رسوله (ع)، وأنا الصديق الأكبر، لا يقولها بعدي [وما قالها أحد قبلي] إلا كذاب مُفْتَرٍ، لقد صليتُ قبل الناس سبع سنين^۱.
- * روایات شماره ۳۷۱ و ۳۸۵ - ۳۸۶ نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۱۴] در این که پیامبر (ع) بستگان خویش را به دین اسلام فراخواند و کسی جز امیرمؤمنان (ع) نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و ...^۲
- * روایت شماره ۶۷۴ من فارقني فقد فارق الله، ومن فارقك فقد فارقني^۳.
- * روایت شماره ۷۸۶ قال علي (ع) - في قتال الخوارج - : أنا فقأت عين الفتية [الفتنة ظ] لولا أن تتكلموا لأخبركم [تتكلموا لأخبرتكم ظ] بما قضى الله على لسان نبيكم (ع) لمن قاتلهم^۴.

عباد [عبادة] بن زياد بن موسى الأسدي الساجي .

ابوداود ، ابوحاتم رازی و ابن حجر او را به صداقت و راستگویی ستوده‌اند و ذهبی دروغگو بودنش را تکذیب کرده و گفته : جز تشیع هیچ اشکالی ندارد.^۵

۱ . المستدرک ۳ / ۱۱۲ .

۲ . رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۸۱، ۵۹۳ فضیلت ۸: «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» به نقل از مسند احمد ۱/۱۱۱، مجمع الزوائد ۹/۱۱۳، فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۳۴۶ شماره ۳۱۸، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۸۷۱، شماره ۱۱۹۶ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، تاریخ مدینه دمشق ۴/۳۲، الأحادیث المختارة ۲/۱۳۱، شماره ۵۰۰، تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۴۷ - ۴۸، التاريخ الكبير للبخاري ۶ / ۳۲ - ۳۳، الكامل لابن عدي ۴ / ۳۴۳ .

۳ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۰۷ .

۴ . علل الدارقطني ۴ / ۲۳ .

۵ . سئل أبو داود عن عباد بن زياد الساجي فقال: صدوق . (سؤالات الأجرى لأبي داود ۲/۸۰) سألت أبي عنه فقال: هو كوفي من رؤساء الشيعة، أدركته ولم أكتب عنه، ومحلّه الصدق . (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۶/۹۷ و رجوع شود به المغني ۱ / ۵۱۹، تهذيب التهذيب ۵ / ۸۲)

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۶۱

در تضعیفش گفته‌اند: اتفاق بر دروغگویی اوست. اهل کوفه و شیعه
غالی است. روایات منکری در فضائل دارد.^۱

از احادیث اوست:

[۱۴۷۱ / ۱۲۹] من أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني، ومن عصاني
فقد عصى الله، ومن أحب علياً فقد أحببني، ومن أحببني فقد أحب الله، ومن أبغض
علياً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله، لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا
كافر أو منافق.^۲

[۱۴۷۲ / ۱۳۰] لما أسري بي رأيت في ساق العرش مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد
رسول الله، صفوتي من خلقي، أيدته بعلي ونصرته به.^۳

* روایت شماره ۲۵ عن ابن عباس قال: نظر علي بن أبي طالب عليه السلام في وجوه الناس
فقال: إنني لأخو رسول الله [و] وزيره. وقد علمتم أنني أولكم إيماناً بالله ورسوله ثم
دخلتم بعدي في الإسلام رسلاً. وإنني لابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وأخوه وشريكه في
نسبه، وأبو ولده، وزوج ابنته سيده ولده وسيده نساء أهل الجنة. ولقد عرفتم أنا ما
خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله مخرجاً قطاً إلا رجعنا وأنا أحبكم إليه، وأوثقكم في نفسه،
وأشدكم نكايَةً للعدو وأثراً في العدو، ولقد رأيتم بعثته إياي ببراءة، ولقد آخا بسين
المسلمين فما اختار لنفسه أحداً غيري، ولقد قال لي: «أنت أخي وأنا أخوك في الدنيا
والآخرة»، ولقد أخرج الناس من المسجد وتركني، ولقد قال لي: «أنت مني بمنزلة

→ وقال ابن حجر: صدوق. (تقريب التهذيب ۱ / ۴۶۶)

قال محمد بن محمد بن عمرو النيسابوري الحافظ: عبادة بن زياد مجمع على كذبه. قال الذهبي:
هذا قول مردود، وعبادة لا بأس به غير التشيع. (ميزان الاعتدال ۲ / ۳۸۱، لسان الميزان ۳ / ۲۳۵)

۱. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۷۰، تهذيب التهذيب ۵ / ۸۲.

۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۷۰، الكامل لابن عدي ۴ / ۳۴۹.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۶.

هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»^۱.

* روایت شماره ۱۰۰ قال رسول الله (ص): أبشر - يا علي - حياتك وموتك معي^۲.

* روایت شماره ۵۳۷ قال عبيدة السلماني: صحبت ابن مسعود سنة ثم صحبت

علياً (ع) فكان فضل علي (ع) على عبد الله في العلم كفضل المهاجر على الأعرابي^۳.

عباد بن يعقوب ، أبو سعيد الرواجني الكوفي

بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند. ابوحاتم و ابوبکر بن خزيمة او را توثیق نموده‌اند . ذهبی او را با عبارات: «الشيخ العالم الصدوق» ستوده و گفته: من معتقدم که او هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید!^۴

در مذمتش گفته‌اند : او در تشیع زیاده‌روی می‌کند. او روایاتی در فضائل اهل بیت (ع) نقل کرده که (منکر دانسته شده و) بر او انکار شد و از او نپذیرفتند. او رافضی است و دیگران را به مذهب خویش دعوت می‌کند. روایات منکری از مشاهیر نقل کرده لذا باید ترک شود . گرچه در نقل روایت ثقه است ولی متهم به بی‌دینی است. سزاوار است که از او روایت نقل نشود . او بدعت‌گزار است. در کتاب مناقب مطالب بی ارزشی جمع‌آوری کرده که اهل بیت (ع) نیازی به

۱ . مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۱۱۴ (چاپ اسلامی ۱۱۱) .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۶۶ - ۳۶۷ .

۳ . فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۲۵ شماره ۲۷ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ۱ / ۶۶۵ شماره ۹۰۴ (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض) ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۰۸ .

۴ . قال الذهبي: الرواجني (خ ، ت ، ق) - يعني روى عنه البخاري والترمذي ، وابن ماجه - الشيخ العالم الصدوق ، محدث الشيعة ... الكوفي المبتدع ... وما أعتقده يتعمد الكذب أبداً . (سير أعلام النبلاء ۱۱ / ۵۳۶ - ۵۳۸ و مراجعه شود به تاریخ الإسلام ۱۸ / ۳۰۱ - ۳۰۳) قال أبو حاتم : شيخ ثقة . (تهذيب الكمال ۱۴ / ۱۷۶ - ۱۷۸ و رجوع شود به پاورقی آینده)

آن ندارند. البته من معتقدم که او هیچ گاه عمداً دروغ نمی‌گوید!
عباد بن یعقوب گفته: هر کس هر روز در نمازش از دشمنان
آل محمد [ﷺ] اظهار تنفر و بیزاری نکند با آنان محشور می‌شود.^۱
و گفته: خدا عادل‌تر از آن است که طلحه و زبیر را بهشت برد؛ زیرا
پس از بیعت با علی [ﷺ] با او جنگیده‌اند.^۲

از احادیث اوست: حدیث غدیر^۳، مناشده امیر مؤمنان [ﷺ] به حدیث غدیر^۴،
حدیث ثقلین^۵، حدیث منزلت^۶.

-
۱. فيه غلو فيما فيه من التشيع، وروى أحاديث أنكرت عليه في فضائل أهل البيت [ﷺ]، وفي مثالب غيرهم. (الكامل ۴ / ۳۴۸) كان رافضياً داعية، يروى المناكير عن المشاهير، فاستحق الترك. (الموضوعات لابن الجوزي ۲ / ۲۶) كان أبو بكر بن خزيمة يقول: حدثنا الثقة في روايته، المتهم في دينة عباد بن يعقوب. (تهذيب الكمال ۱۴ / ۱۷۶ - ۱۷۸)
- در صحیح ابن خزيمة ۲ / ۳۷۶ - ۳۷۷ گفته: عباد بن یعقوب، المتهم في رأيه، الثقة في حديثه. وهو أهل لأن لا يُروى عنه. (الكفاية في علم الرواية ۱۵۹)
- روی مناكیر في الفضائل والمثالب. وقال ابن جرير: سمعته، يقول: من لم يبرأ في صلاته كل يوم من أعداء آل محمد [ﷺ] حُشر معهم.
- قال الذهبي: هذا الكلام مبدأ الرفض، بل نكف، ونستغفر للأمة، فإن آل محمد في إياهم [أيامهم] ظ [قد عادى بعضهم بعضاً، واقتتلوا على الملك، وتمت عظامهم، فمن أيهم نبأ؟] (سير أعلام النبلاء ۱۱ / ۵۳۷ - ۵۳۸ و مراجعه شود به میزان الاعتدال ۲ / ۳۷۹، تهذيب الكمال ۱۴ / ۱۷۸، تهذيب التهذيب ۵ / ۹۵ - ۹۶، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۸)
- وقال الذهبي - أيضاً -: الكوفي المبتدع ... وقال ابن عدي: فيه غلو في التشيع ... ورأيت له جزءاً من كتاب المناقب، جمع فيها أشياء ساقطة، قد أغنى الله أهل البيت عنها، وما اعتقده يعتمد الكذب أبداً. (سير أعلام النبلاء ۱۱ / ۵۳۶ - ۵۳۸ و مراجعه شود به تاريخ الإسلام ۱۸ / ۳۰۱ - ۳۰۳)
۲. سير أعلام النبلاء ۱۱ / ۵۳۶ - ۵۳۸. كلام ابن الجوزي درباره او صفحه ۱۹۷۵ گذشت.
۳. الكامل لابن عدي ۵ / ۱۲۲.
۴. الكامل لابن عدي ۶ / ۲۱۶.
۵. الكامل لابن عدي ۶ / ۶۷.
۶. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۵۵.

[١٤٧٣ / ١٣١] قال رسول الله ﷺ: ثلاث من كن فيه فليس مني ولا أنا منه: بغض علي ابن أبي طالب، ونصب لأهل بيتي ، ومن قال : الإيمان كلام ^١.

[١٤٧٤ / ١٣٢] مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح، وكمثل باب حطّة في بني إسرائيل ^٢.

[١٤٧٥ / ١٣٣] شجرة أنا أصلها، وعلي فرعها، والحسن والحسين ثمرها، والشيعه ورقها، فهل يخرج من الطيب إلا الطيب ^٣.

[١٤٧٦ / ١٣٤] قالت أم سلمة: بينما رسول الله ﷺ جالس عندي فأرسل إلى الحسن والحسين وفاطمة وعلي [ﷺ] فانتزع كساء علي فألقاه عليه وعليهم ، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً» ^٤.

[١٤٧٧ / ١٣٥] عن أم سلمة ، قالت: أتى رسول الله ﷺ منزلي فقال لي: «لا تأذني لأحد علي»، فجاءت فاطمة [ﷺ] فلم أستطع أن أحجبها عن أبيها ، ثم جاء الحسن [ﷺ] فلم أستطع أن أحجبه عن أمه وجده ، ثم جاء علي [ﷺ] فلم أستطع أن أحجبه عن زوجته وابنيه ، قالت: فجمعهم رسول الله [ﷺ] حوله ، وتحت كساء خيبري ، فجلّهم رسول الله [ﷺ] جميعاً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً» .

فقلت : يا رسول الله ، وأنا معهم؟ فوالله ما قال : وأنت معهم ، ولكنه قال : «إنك على خير ، وإلى خير» . فنزلت عليه : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٣]. ^٥

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٤ .

٢ . الكامل لابن عدي ٤ / ١٩٨ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٨٣ - ٣٨٤ .

٤ . شواهد التنزيل ٢ / ١٠٧ .

٥ . شواهد التنزيل ٢ / ١٣٣ - ١٣٤ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٦٥

[١٤٧٨ / ١٣٦] عن أبي سعيد [الخُدري]، قال : نزلت هذه الآية في خمسة فقرأها وسمّاهم : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ في رسول الله ﷺ [علي و فاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم] .^١

[١٤٧٩ / ١٣٧] عن أبي أيوب الأنصاري ، قال : نزلت هذه الآية في علي [عليه السلام] : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمْ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ﴾ [المجادلة (٥٨) : ١٢] إن علياً [عليه السلام] تاجى النبي ﷺ عشر نجوات ، يتصدق في كل نجوة بدينار .^٢

[١٤٨٠ / ١٣٨] عن عبد الله [بن مسعود] أنه كان يقرأ : ﴿ وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلِي بن أبي طالب ﴾ [الأحزاب (٣٣) : ٢٥] .^٣

[١٤٨١ / ١٣٩] عن أبي سعيد [الخُدري] ، قال : لما نزلت : ﴿ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ﴾ [الإسراء (١٧) : ٢٦] دعا رسول الله ﷺ فاطمة [عليه السلام] فأعطها فداً .^٤

[١٤٨٢ / ١٤٠] عن أبي جعفر [عليه السلام] قال - في قوله : ﴿ وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى ﴾ [طه (٢٠) : ٨٢] - : إلى ولايتنا أهل البيت .^٥

[١٤٨٣ / ١٤١] عن ابن عباس في قوله تعالى : ﴿ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ ﴾ [الصفات (٣٧) : ١٣٠] قال : هم آل محمد [عليه السلام] .^٦

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٤٠ .

٢ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٢٤ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٦٠ ، شواهد التنزيل ٢ / ٧ - ٨ .

٤ . شواهد التنزيل ١ / ٤٣٩ .

٥ . شواهد التنزيل ١ / ٤٩١ - ٤٩٢ .

٦ . شواهد التنزيل ٢ / ١٦٧ .

- [١٤٢ / ١٤٨٤] وقال علي عليه السلام: أنا عبد الله وأخو رسوله، لا يقولها بعدي إلا كذاب^١.
- * روایت شماره ١ حدیث طیر - با قدری اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء علي عليه السلام [٢].
- * روایت شماره ٣ سئلت عائشة: من كان أحبّ الناس إلى رسول الله ﷺ؟ قالت: أمّا من الرجال فعلي، وأمّا من النساء ففاطمة^٣.
- * روایت شماره ١٠٩ وقال عليه السلام: والله ما ضللت ولا ضلّ بي، ولا نسيتُ الذي قيل لي، وإني لعلی بيّنة من ربّي، تبعني من تبعني وتركني من تركني^٤.
- * روایت شماره ٢/٢٥٠ قال رسول الله ﷺ لفاطمة عليها السلام: «والله لقد أنكحْتُكِه سيِّداً في الدنيا وإنه في الآخرة من الصالحين»^٥.
- * روایت شماره ٢٨١ لقد صلّت الملائكة عليّ وعلى عليّ سبع سنين؛ لأنّا كنّا نصليّ ليس معنا أحد يصليّ غيرنا^٦.
- * روايات شماره ٣٧٨ و ٣٨٥ نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (٢٦): ٢١٤] در این که پیامبر ﷺ بستگان خویش را به دین اسلام فراخواند و کسی جز امیر مؤمنان ﷺ نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و ...^٧.

١. الكامل لابن عدي ١٨٧/٢، تاريخ مدينة دمشق ٤٢/٤١.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٤٥ - ٢٤٦.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٣، تاريخ جرجان للسهمي ٢١٨.

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٣٤.

٥. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٣.

٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٩.

٧. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ٥٩٠، ٥٩٣ به نقل از شواهد التنزيل ١/٥٢٢ - ٥٤٨، تاريخ

مدينة دمشق ٤٢ / ٤٧ - ٤٨.

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٦٧

* روایت شماره ٣٨٨ - با قدری اختلاف - آخی رسول الله ﷺ بین أصحابه ... فقال [عليؑ]: يا رسول الله، بقيت أنا! فقال: «أما ترضى أن أكون أخاك»؟ قال: بلى، قال: «فأنت أخي في الدنيا والآخرة»^١.

* روایت شماره ٤٢٤ أنا مدينة وعليّ بابها فمن أرادها فليأت الباب^٢.

* روایت شماره ٤٢٨ إن الله أمرني أن أعلمك ولا أجفوك، وأن أدنيك ولا أقصيك، فحقّ عليّ أن أعلمك، وحقّ عليك أن تعي^٣.

* روایت شماره ٥٤٧ لأعطينّ الراية اليوم رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله، ليس بفرار ولا يرجع حتّى يفتح الله على يديه^٤.

* روایت شماره ٦٢٨ لا يصلح - أو لا يحلّ - لأحد أن يجنب في المسجد غيري وغيرك يا علي^٥.

* روایت شماره ٦٧٤ من فارقتني فارق الله، ومن فارقتك - يا علي - فارقتني^٦.

* روایت شماره ٧٠٣ عهد إليّ رسول الله ﷺ أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين^٧.

* روایت شماره ٨٥٢ من آذى عليّاً فقد آذاني^٨.

١. تاريخ مدينة دمشق ٩٦ / ٤٢، الكامل لابن عدي ١٦٦ / ٢.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٣٨٣ - ٣٨٤ / ٤٢.

٣. البحر الزخار ٣٢٤ / ٩، مجمع الزوائد ١٣١ / ١.

٤. المناقب ابن المغازلي ١٥١ ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٩٦ / ٤٢.

٥. تاريخ مدينة دمشق ١٤٠ / ٤٢.

٦. الكامل لابن عدي ٨٣ / ٣.

٧. البحر الزخار ٢٦ / ٣، تاريخ مدينة دمشق ٤٦٨ / ٤٢.

٨. تاريخ مدينة دمشق ٢٠٣ / ٤٢.

- * رواية شماره ٩٣٠ ... ما أنا انتجيتُهُ ولكن الله انتجاه ١ .
- * رواية شماره ٩٣٥ لَعَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ أَنْ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِي ٢ .
- * رواية شماره ١٠١١ «أنا وهذا - يعني علياً [ﷺ] - نجىء يوم القيامة كهاتين»،
وجمع بين إصبعيه السبابتين ٣ .

* رواية شماره ١٠٣٤ عن علي [ﷺ] قال : لأذودنَّ بيديَّ هاتين القصيرتين عن حوض رسول الله ﷺ رايات الكفار والمنافقين ، كما تزداد غريبة الإبل عن حياضها ٤ .

* رواية شماره ١٠٤٣ اللهم إني أقول كما قال أخي موسى : «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي» عَلِيًّا «أَخِي» * أَشْدُدْ بِهِ أَرْزِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا [سورة طه (٢٠): ٢٩-٣٥]. ٥ .

* رواية شماره ١٢٣٩ «ما شبهك في هذه الأمة إلا عيسى في أمته: أحبّه قوم فأفرطوا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن» ، فتضاحكوا وتغامزوا وقالوا: شبّه ابن عمه بعيسى بن مريم! فنزلت : «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» ٦ .

* رواية شماره ١٤٢٧ عن معاوية بن ثعلبة: جاء رجلٌ إلى أبي ذر ... فقال : يا أباذر ألا تحدّثني بأحبّ الناس إليك؟ فوالله لقد علمت أن أحبّهم إليك أحبّهم إلى رسول الله ﷺ ، قال : أجل - والذي نفسي بيده - إن أحبّهم إليّ أحبّهم إلى رسول الله ﷺ .

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٤ .

٢ . الكامل لابن عدي ٦ / ٢١٦ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٦٧ ، الكامل لابن عدي ٣ / ٢٥٧ .

٤ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٣٠٧ - ٣٠٨ ، شماره ٢٧٩ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٢ / ٨٤٣ شماره ١١٥٧ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) .

٥ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٣٠٩ شماره ٢٨٠ ، شواهد التنزيل ١ / ٤٧٩ .

٦ . شواهد التنزيل ٢ / ٢٢٧ .

وهو ذاك الشيخ، وأشار إلى علي عليه السلام.^۱

* روایت شماره ۱۴۳۱ ما أنزل الله آية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إلا عليّ رأسها في وأميرها إلا [وشريفها]، ولقد عاتب الله أصحاب محمد عليه السلام غير آي من القرآن وما ذكر علياً عليه السلام بخير.^۲

* روایت شماره ۱۴۳۵ تُحشر أمتي يوم القيامة على خمس رايات فأسألهم ماذا فعلتم في الثقلين؟^۳

* روایت شماره ۱۴۶۰ إن الله تعالى عهد إليّ في عليّ عهداً ... إن عليّاً راية الهدى بعدي، وإمام أوليائي، ونور من أطاعني، وهو الكلمة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين، فمن أحبّه أحبّني، ومن أبغضه أبغضني ...^۴

* روایت شماره ۱۵۴۱ وقال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: «أنت تقتل علي سنتي».^۵

العباس بن عمر الكلوزاني

در مذمتش گفته اند: او خبیث المذهب بود. روایات منکرى را در فضائل اهل بیت عليهم السلام از این عقده روایت کرده و آن را به محاملى نسبت می داد. روایاتی را از او نوشتیم و سپس آن را آتش زدیم یا پاره کردیم.^۶

۱. المناقب للخوارزمي ۶۹ و رجوع شود به الكامل لابن عدي ۳ / ۸۳.

۲. شواهد التنزيل ۱ / ۶۵ - ۶۹ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۶۲ - ۳۶۳.

۳. الكامل لابن عدي ۳ / ۱۹۰.

۴. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۷۰.

۵. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۳۷، الكامل لابن عدي ۶ / ۱۱۳.

۶. قال الخطيب البغدادي: كتبت عنه وكان خبيث المذهب، زاد في آخر عمره سمعاً من القاضي المحاملي، وعمّه إلى أحاديث من مناكير الفضائل التي يرويها ابن عقدة، فركبها على المحاملي ورواها عنه، وكنت كتبت عنه، ثم حرقت [خرقت] ما كتبت منه! (لسان الميزان ۳ / ۲۴۳ و رجوع شود به تاريخ بغداد ۱۲ / ۱۶۰)

العباس [بن الولید] بن بکار الضبی البصری

ابن حبان او را ثقه و ابوحاتم او را از مشایخ حدیث دانسته است.^۲
در تضعیفش گفته‌اند: او منکر الحدیث و کذاب است. غالباً مطالب
منکری را - از افراد ثقه و غیر ثقه - نقل می‌کند.
او متهم به جعل این حدیث است که:

[۱۴۳ / ۱۴۸۵] إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ: يا أهل الجمع: غصوا

أبصاركم عن فاطمة حتى تمرّ على الصراط إلى الجنة.^۳

نگارنده گوید: البته این حدیث اسناد دیگر دارد که عباس در آن نیست.^۴

و نیز از احادیث اوست:

[۱۴۴ / ۱۴۸۶] مكتوب على العرش: لا إله إلا الله وحدي، محمد عبدي ورسولي،

أيدته بعلي، وذلك قوله في كتابه: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَيَا الْمُؤْمِنِينَ» [الأنفال (۸)]

[۶۲] علي وحده.^۵

[۱۴۵ / ۱۴۸۷] إذا كان يوم القيامة ونُصِبَ الصُّرَّاطُ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ إِلَّا مَنْ

معه كتاب ولاية علي بن أبي طالب.^۶

۱. المجروحین لابن حبان ۲ / ۱۹۰.

۲. ذکره ابن حبان في الثقات ۸ / ۵۱۲ وقال: كنيته: أبو الوليد، يروي عن أبي بكر الهذلي وأهل البصرة، يروي عنه محمد بن زكريا العلاني وغيره. وقال ابن أبي حاتم: سئل أبي عنه فقال: شيخ. (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۶ / ۲۱۷)

۳. رجوع شود به الكامل لابن عدي ۵ / ۵، لسان الميزان ۳ / ۲۳۷ - ۲۳۸.
وفي مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۲۷۸: غصوا أبصاركم ونكسوا رؤوسكم فهذه فاطمة بنت محمد (ع) تريد أن تمرّ على الصراط.

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۸۵۵، روایت شماره ۱۲۱۳ و فوائد العراقيين ۷۷ (فوائد العراقيين للحافظ أبي سعيد النقاش الحنبلي المتوفى سنة ۴۱۴)، ميزان الاعتدال ۱ / ۵۳۲.

۵. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۶۰.

۶. مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۹۷.

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٧١

[١٤٨٨ / ١٤٦] عن جابر، قال: نزلت على النبي ﷺ هذه الآية: ﴿وَتَعْبَهُ أذُنٌ وَإِعْيَةٌ﴾ [الحاقّة (٦٩): ١٢] فسأله أن يجعلها أذن علي ففعل^١.

[١٤٨٩ / ١٤٧] [روى] عن حذيفة - مرفوعاً - في المهدي [ع]: ... فقال سلمان: يا رسول الله، فمن أيّ ولدك؟ قال: «من ولدي هذا» وضرب بيده على الحسين [ع].^٢

[١٤٩٠ / ١٤٨] عن أم سليم، قالت: لم ير لفاطمة [ع] دم في حيض ولا نفاس.^٣

[١٤٩١ / ١٤٩] عن أبي صالح، قال: دخل ضرار بن ضمرة الكتاني على معاوية، فقال له: صف لي عليّاً. فقال: أو تعفيني يا أمير المؤمنين، قال: لا أعفيك، قال له: إذ لا بد فإنه - والله - كان بعيد المدى، شديد القوى، يقول فصلاً، ويحكم عدلاً، يتفجر العلم من جوانبه، يستوحش من الدنيا وزهرتها، يستأنس بالليل وظلمته، كان - والله - غزير العبرة، طويل الفكرة، يقلّب كفه ويخاطب نفسه، ويعجبه من اللباس ما قصر، ومن الطعام ما جشبه، كان - والله - كأحدنا يدنينا إذا أتينا، ويجيبنا إذا سألناه، وكان مع تقربه إلينا وقربه منا لا نكلّمه هيبةً له، فإن تبسّم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم، يعظّم أهل الدين، ويحبّ المساكين، لا يطمع القوي في باطله، ولا يأيس الضعيف من عدله، فأشهد بالله لقد رأيتَه في بعض مواقفه - وقد أرخى الليل سدوله، وغارت نجومه - يتمثل في محرابه قابضاً على لحيته، يتململ تلملم السليم، ويسبكي بكاء الحزين، فكأنني أسمعُه الآن وهو يقول:

«يا ربّنا يا ربّنا...» يتصرّع إليه، ثم يقول للدنيا: «إني تعزّرت، إني تشوّفت^٤،

١. شواهد التنزيل ٢ / ٣٧١.

٢. ميزان الاعتدال ٢ / ٣٨٢، لسان الميزان ٣ / ٢٣٨.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٥ / ٥.

٤. ابن جملة در مصادر مختلف نقل شده: إليّ تعزّرت؟! إليّ تشوّفت؟! (حلية الأولياء ١ / ٨٠) أبي تعرّضت؟! أم لي [إليّ] تشوّقت [تشوّفت]؟! (صفة الصفوة ١ / ٣١٤، شرح ابن أبي الحديد ١٨ / ٢٢٤، ٢٢٤)

هيئات هيهات ، غرّي غيري ، قد بئتك ثلاثاً ، فعمري قصير ، ومجلسك حقير ، وخطرك يسير ، آه آه من قلة الزاد وبُعد السفر [و] وحشة الطريق» .

فوكفت دموع معاوية على لحيته ما يملكها ، وجعل ينشفها بكمّه - وقد اختنق القوم بالبكاء - فقال : هكذا كان أبو الحسن ، رحمه الله ، فكيف وجدك عليه يا ضرار؟ قال: وجد من ذبح واحد في حجرها، لا يرقى دمعتها ولا يسكن حرّها، ثم قام فخرج^١.

* روایت شماره ١ حدیث طیر - با قدری اختلاف - «اللّهمّ جنّني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء عليّ [ﷺ].^٢

* روایت شماره ٦٦١ النظر إلى علي عبادة.^٣

* روایت شماره ٩٣٩ أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي ، فإن أتاك هؤلاء القوم فسلموها إليك - يعنى الخلافة - فاقبل منهم ، وإن لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك.^٤

عباية بن ربيعي الأسدي

ابن حبان او راتقه و ابو حاتم او راز مشايخ حديث دانسته است.^٥

→ ألي تعرّضت؟! أم إليّ تشوقت [تشوقت]؟! (الاستيعاب ٣ / ١١٠٨ ، المستطرف ١ / ٢٤٣ ، مروج

الذهب ٢ / ٤٢١ ، ربيع الأبرار ١ / ٨١ ، نظم درر السمطين ١٣٥ ، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٣٠٠)

١ . تاريخ مدينة دمشق ٢٤ / ٤٠١ ، و رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ٧٠٣ ، روایت شماره ٥٢٩ .

٢ . المناقب لابن مردويه ١٤٠ به نقل از العلل المتناهية لابن الجوزي ١ / ٢٣٤ ، شماره ٣٧٣ .

٣ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ١٧٤ .

٤ . رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ١٤٨٠ به نقل از أسد الغابة ٤ / ٣١ .

٥ . ذكره ابن حبان في الثقات ٥ / ٢٨١ وقال : رأى جماعة من الصحابة ، روى عنه أهل الكوفة . وقال

ابن أبي حاتم الرازي : سألت أبي عنه فقال : كان من عتق الشيعة ، قلت : ما حاله ؟ قال : شيخ .

(الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ٧ / ٢٩)

[قال أعمش :] فقلت لموسى : ما كان عباية عندكم ؟ فذكر من فضله ومن صلته ومن صيامه ومن

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢٠٧٣

در مذمتش گفته‌اند: تشبيح را به نهايت رسانده است. او و راوی از او
موسی بن طریف هر دو از غالبان شیعه و ملحد هستند!^١

از روایات اوست: حدیث منزلت.^٢

[١٤٩٢ / ١٥٠] قال أبو ذر: سمعت النبي ﷺ ... يقول: «علي قائد البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، ومخذول من خذله». أما إني صليت مع رسول الله ﷺ يوماً من الأيام صلاة الظهر، فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم اشهد أنني سألت في مسجد رسول الله ﷺ فلم يعطني أحد شيئاً، وكان علي [رضي الله عنه] راکعاً فأومئ إليّ بخصره اليمنى - وكان يتختم فيها - فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خصره، وذلك بعين النبي ﷺ، فلما فرغ النبي ﷺ من صلاته رفع رأسه إلى السماء وقال: «اللهم إن أخي موسى سألك فقال: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾ [طه: ٢٥ - ٣٢] ... اللهم وأنا محمد نبيك وصفيك، اللهم فاشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واجعل لي وزيراً من أهلي، علياً أخي، اشدد به أزرِي». قال أبو ذر: فوالله ما استتم رسول الله ﷺ الكلام حتى هبط عليه جبرئيل من عند الله وقال: يا محمد هنيئاً [لك] ما وهب الله لك في أخيك. قال: «وما ذاك جبرئيل؟» قال: أمر الله أمتك بموالاته إلى يوم القيامة، وأنزل قرآنا عليك: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ٥٥].^٣

→ صدقه. قال يعقوب: وموسى ضعيف يحتاج إلى من يعدله، وليس هو بثقة، وعباية أقل منه، ليس حديثه بشيء. (تاريخ مدينة دمشق ٢٩٨ / ٤٢)

١. ضعفاء العقيلي ٣/٤١٥، المغني ١/٥٢٣، ميزان الاعتدال ٢/٣٨٧، لسان الميزان ٣/٢٤٧.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٢٩٢ / ١٦٩.

٣. شواهد التنزيل ١/٢٢٩ - ٢٣١، در تفسير الطبري ٤/٨٠ - ٨١ اشتباهاً گفته: عن عبادة بن ربيعي.

[١٤٩٣ / ١٥١] عن النبي ﷺ في حديث المعراج: «[قال الله تعالى:] «وإني لم أبعث نبياً إلا جعلت له وزيراً، وإنك رسول الله وإن علياً وزيرك». فهبط رسول الله ﷺ فكره أن يحدث الناس بشيء منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلك ستة أيام ، فأنزل الله تعالى: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ ...﴾ [هود (١١): ١٢] ، فاحتمل رسول الله ﷺ حتى كان يوم الثامن عشر أنزل الله عليه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة (٥): ٦٧].

ثم إن رسول الله ﷺ أمر بلالاً حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غداً أحد إلا خرج إلى غدير خم ، فخرج رسول الله ﷺ والناس من الغد، فقال: «يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة وإني ضقتُ بها ذرعاً مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربي فيها بوعيد أنزله عليّ بعد وعيد»، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب [ﷺ] فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما، ثم قال: «أيها الناس ، الله مولاي ، وأنا مولاكم، فمن كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». وأنزل الله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة (٥): ٣].^١

[١٤٩٤ / ١٥٢] وقال علي رضي الله عنه: «أنا قسيم النار إذا كان يوم القيامة قلت: هذا لك وهذا لي.^٢ وفي لفظ: أنا - والله الذي لا إله غيره - قسيم النار، [قلت: هذا لي وهذا لك .^٣ * رويت شماره ٩٨ ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يراني، وأول من يصفحني يوم القيامة، هو الصديق الأكبر، وهو فاروق هذه الأمة ، يفرق بين الحق والباطل ، وهو يعسوب المؤمنين ...^٤ .

١. شواهد التنزيل ١ / ٢٥٦ - ٢٥٨ .

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٩٨ و رجوع شود به ضعفاء العقيلي ٣ / ٤١٥ .

٣. الكامل لابن عدي ٦ / ٣٤٠ .

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٢ .

* روایت شماره ٢٣٣ «يا أم سلمة، إن علياً لحمه من لحمي، وهو مني بمنزلة هارون من موسى غير [إلا] أنه لا نبي بعدي»^١ وزاد في رواية: «يا أم سلمة اشهدي واسمعي، هذا علي أمير المؤمنين، وسيّد المسلمين، وعيبة علمي، وبابي الذي أوتى منه، أخي في الدنيا، وخذني في الآخرة، ومعني في السنام الأعلى»^٢.

* روایت شماره ٤٤٥ عليّ عيبة علمي^٣.

* روایت شماره ٨٦٦ إنه لعهد عهده إليّ النبي الأمي أنه لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق^٤.

* روایت شماره ٩٤٤ أما علمت أن الله عزّ وجلّ اطّلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبياً، ثم اطّلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إليّ فأنكحته واتخذته وصياً^٥. وفي رواية: يا فاطمة، إن لكرامة الله عزّ وجلّ إيّاك زوجك من أقدمهم سلماً، وأكثرهم علماً، وأعظمهم حلاً. إن الله تعالى اطّلع اطلاعة إلى أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبياً مسلماً، ثم اطّلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحى إليّ أن أزوجه إيّاك، وأتخذه وصياً^٦.

* روایت شماره ٩٩٨ إنّ لك لأضراساً ثواقب: أمرت بتزويجك من السماء، وقتلك [وقتل] المشركين يوم بدر، وتقاتل [وتقتل] من بعدي على سنتي، وتبرئ ذمتي^٧.

١. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٢ - ٤٣، ١٦٩.

٢. المناقب للخوارزمي ١٤٢.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٨٥.

٤. الكامل لابن عدي ٦ / ٣٤٠.

٥. المعجم الكبير للطبراني ٤ / ١٧١، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ١٠٦.

٦. المناقب للخوارزمي ١١٢.

٧. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ١٠٥ - ١٠٦ ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ /

١٣١، ١٢٥، فضائل فاطمة الزهراء عليها السلام لابن شاهين ٨٩.

* رواية شماره ١٠٣٩ ليس في القيامة راكب غيرنا نحن أربعة ... فينادي منادٍ ... :
هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين إلى جنان
رب العالمين، أفلح من صدقه، وخاب من كذبه. ولو أن عابداً عبد الله بين الركن
والمقام ألف عام وألف عام حتى يكون كالشنّ البالي ولقى الله مبعضاً لآل محمد أكبه
الله على منخره في نار جهنم^١.

* رواية شماره ١٢٣٩ «يا علي، إن فيك من عيسى مثلاً: أحبته النصارى حتى
أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها، وأبغضته اليهود حتى بهتوه»، فقال المنافقون عند ذلك:
أما يرضى أن يرفع ابن عمه حتى جعله مثل عيسى بن مريم، فأنزل الله تعالى: ﴿وَلَمَّا
ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ [الزخرف (٤٣): ٥٧].^٢

عبد الجبار بن العباس الشبامي الكوفي

ابوحاتم او را توثيق نموده و بزار نیز روایتش را معتبر دانسته است و عدهای
گفته اند که او عیب و اشکالی ندارد، مانند: احمد بن حنبل، يحيى بن معين،
ابوداود، ابن شاهين و عجلي^٣.

١. تاريخ بغداد ١٣ / ١٢٣ - ١٢٤، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٢٦ - ٣٢٨.

٢. شواهد التنزيل ٢ / ٢٣٢.

٣. قال أبو حاتم: ثقة. وقال أحمد بن حنبل: أرجو ألا يكون به بأس. وقال يحيى بن معين وأبو داود
وابن شاهين: ليس به بأس. وقال البزار: أحاديثه مستقيمة إن شاء الله تعالى. وقال العجلي:
صويلح، لا بأس به. (رجوع شود به العلل لأحمد بن حنبل ٢ / ٣٤١، معرفة الثقات للعجلي ٢ / ٦٩،
سؤالات الآجري لأبي داود ١ / ٢١٢، ضعفاء العقيلي ٣ / ٨٨ - ٨٩، الجرح والتعديل لابن أبي حاتم
٦ / ٣١، تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين ١٦٨، تهذيب الكمال ١٦ / ٣٨٥ - ٣٨٦، الكاشف ١ / ٦١٢،
تهذيب التهذيب ٦ / ٩٣)

ونقل الألباني عن كتاب اقتضاء الصراط المستقيم لابن تيمية صفحة ١٥٨: روى أبو بكر البزار:

در مذمتش گفته‌اند: از بزرگان شیعه و دروغگو است. مذهب بدی داشت و در آن غلو می‌کرد. شیعه افراطی بود. مطالبی روایت کرده که هیچ کس نقل نمی‌کند. درکوفه دروغگوتر از او وجود نداشت.^۱

از روایات اوست:

* روایت شماره ۲۰۲ اقبل علي [ع] - وعمر جالس في مجلسه - فلما رآه عمر تضعع وتواضع وتوسّع له في المجلس ، فلما قام علي [ع] قال بعض القوم : يا أمير المؤمنين إنك تصنع بعلي صنيعاً ما تصنعه بأحد من أصحاب محمد [ص] ! قال عمر : وما رأيتني أصنع به ؟! قال : رأيتك كلما رأيتك تضععت وتواضعت وأوسعت حتى يجلس ! قال : وما ينعني - والله - إنه لمولاي ومولى كل مؤمن .^۲

* روایت شماره ۶۲۸ لا ينبغي لأحد أن يجنب في هذا المسجد إلا أنا وعلي .^۳

* روایت شماره ۷۲۹ قال سالم بن أبي الجعد : ذكر النبي ﷺ خروج بعض أمهات المؤمنين، فضحكت عايشة فقال : «انظري يا حميرا لا تكونين هي»، ثم التفت إلى

→ حدّثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري ، حدّثنا أبو أحمد ، حدّثنا عبد الجبار بن العباس ، وكان رجلاً من أهل الكوفة ، يميل إلى الشيعة ، وهو صحيح الحديث مستقيم .
قال ابن تيمية : وهذا - والله أعلم - كلام البزار ... إلى أن قال : وهذا إسناد جيّد .
ثم قال الألباني : هذا كلّ من كلام ابن تيمية ، ولقد أحسن وأصاب ترجمته لرجال إسناد البزار .
(إرواء الغليل / ۶ / ۲۸۰)

۱ . لم يكن بالكوفة أكذب منه . لا يُتّابع على حديثه ، وكان يتشيع . يفرط في التشيع . كان غالباً في سوء مذهبه . عامة ما يرويه مما لا يُتّابع عليه . من كبار الشيعة ، كذاب . (رجوع شود به المجروحين لابن حبان ۲ / ۱۵۹ ، ضعفاء العقيلي ۳ / ۸۸ ، الكامل لابن عدي ۵ / ۳۲۷ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۵۳۳ ، المغني ۱ / ۵۸۴ ، تهذيب التهذيب ۶ / ۹۳ ، تهذيب الكمال ۱۶ / ۳۸۵ - ۳۸۶ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۷۷)

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۳۵ .

۳ . المعجم الكبير للطبراني ۲۳ / ۳۷۳ .

علي بن أبي طالب (ع) فقال: «يا أبا الحسن إن وليت من أمرها [شيئاً] فارق بها».^۱

* روایت شماره ۹۳۰ ما أنا انتجيتُهُ ولكنَّ الله انتجَاه .^۲

* روایت شماره ۱۴۴۷ عن أم سلمة، قالت: نزلت هذه الآية في بيتي: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] وفي البيت سبعة: رسول الله (ص) وجبريل وميكائيل وعلي وفاطمة والحسن والحسين (ع).^۳

* روایت شماره ۱۴۵۰ عن أم سلمة، قالت: كان جبريل يملّ علي رسول الله (ص) ورسول الله (ص) يملّ علي علي (ع).^۴

عبد الرحمن بن صالح الأزدي

احمد بن حنبل، يحيى بن معين و ابن حبان و از متأخرين الباني او را توثيق نموده‌اند. عده‌ای از محدثین مانند يحيى بن معين نزد او تلمذ کرده، و بويژه نزد احمد بن حنبل از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار بوده است.^۵

۱. المناقب للخوارزمي ۱۷۶ .
 ۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۱۵، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۲۴ .
 ۳. شواهد التنزيل ۲ / ۱۲۴، ۱۳۱، الكامل لابن عدي ۵ / ۳۲۶ .
 ۴. مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۲۱۴ (چاپ اسلاميه ۲۵۳) .
 ۵. ذكره ابن حبان في الثقات . (الثقات ۸ / ۳۸۰) قال يحيى بن معين: ثقة إلا أنه يتشيع . (تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين ۱۴۹ و رجوع شود به الكامل ۴ / ۳۲۰)
- رأيت يحيى بن معين جالسا في دهليز عبد الرحمن بن صالح - غير مرة - يخرج إليه جذاذات يكتب منها عنه . قال خلف بن سالم ليحيى بن معين: تمضي إلى عبد الرحمن بن صالح؟ فقال له يحيى ابن معين: أُعْرِبُ لا صَلَّى الله عليك، عنده - والله - سبعون حديثاً ما سمعت منها شيئاً .
ورأيت يحيى بن معين وحبيش بن مبشر وابن الرومي بين يدي عبد الرحمن بن صالح جلوساً .
سمعت يحيى بن معين يقول: يقدم عليكم رجل من أهل الكوفة يقال له: عبد الرحمن بن صالح

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۷۹

در تضعیفش گفته‌اند: او شیعه‌ای آتشین بود. همهٔ احادیثی را که از او شنیده بودم سوزاندم. مرد بدی است. درست نیست که از او روایت نقل کنم. جرجانی گفته: او مشهور است و کسی او را در نقل حدیث ضعیف یا متهم ندانسته ولی در تشیع آتشین بوده است.^۱

از روایات اوست: روایت عقیف کندی در تقدّم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام،^۲ حدیث ثقلین،^۳ حدیث غدیر.^۴

* روایت ۲۸۶ - با قدری اختلاف - اللهم إنك تعلم أن [أنه ظ] لم يعبدك أحد

-
- ثقة، صدوق، شیعی، لأن یخرّ من السماء أحبّ إليه من أن یکذب فی نصف حرف .
وکان یغشی أحمد بن حنبل فیکرّبه ویدنيه ، فقيل له : یا أبا عبد الله ، عبد الرحمن رافضي ، فقال : سبحان الله ! رجل أحبّ قوماً من أهل بیت النبي صلی الله علیه و آله نقول له : لا تحبّهم ؟ هو ثقة . قال صالح بن محمد : صدوق . (مراجعہ شود به تاریخ بغداد ۱۰ / ۲۶۰ - ۲۶۱)
- وقال الذهبي : صدوق . (المغني في الضعفاء ۱ / ۶۰۴ ، و مراجعہ شود به میزان الاعتدال ۲ / ۵۶۹ ، تاریخ الإسلام ۱۷ / ۲۴۰)
- وقال ابن حجر : صدوق يتشيع . (تقريب التهذيب ۱ / ۵۷۴) وقال : وثقه ابن معين وضعفه غيره للتشيع . (لسان الميزان ۷ / ۲۸۱ ، و مراجعہ شود به تهذيب التهذيب ۶ / ۱۷۹)
- وقال الألباني بعد أن صحّ حديثه : هو ثقة على تشيعه . (ارواء الغليل ۵ / ۱۷۰)
- ۱ . شیعی محترق ، حرقت عامة ما سمعت منه . (الكامل لابن عدي ۴ / ۳۲۰)
- سألت أبا داود عن عبد الرحمن بن صالح فقال : لم أر أن أكتب عنه ، وضع كتاب مثالب في أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله . وذكره مرة أخرى فقال : كان رجل سوء . (تاريخ بغداد ۱۰ / ۲۶۰ - ۲۶۱)
- و عبد الرحمن بن صالح معروف مشهور في الكوفيين ، لم يُذكر بالضعف في الحديث ولااتهم فيه إلا أنه كان محترقاً فيما كان فيه من التشيع . (الكامل ۴ / ۳۲۰)
- ۲ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه : ۵۲۶ ، روایت شماره ۳۲۹ به نقل از مسند أبي يعلى ۳ / ۱۱۷ - ۱۱۸ ، المفاريد عن رسول الله صلی الله علیه و آله ۶۰ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۴ و ...
- ۳ . المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۶۶ .
- ۴ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۲۲ - ۲۲۳ ، الكامل لابن عدي ۶ / ۳۵۰ .

من هذه الأمة بعد نبيها قبلي ولقد عبدتك قبل أن يعبدك أحد من هذه الأمة بست سنين.^۱

* روایت شماره ۸۵۲ من آذى علياً قد آذاني.^۲

* روایت شماره ۸۶۶ انه لا يُحبك إلا مؤمن ولا يُبغضك إلا منافق.^۳

* روایت شماره ۹۲۳... فأخبرنا عن علي (ع)، قالت [يعني عائشة]: عن أبي شيء تسألن؟! عن رجل وضع من رسول الله (ص) موضعاً فسالت نفسه في يده، فمسح بها وجهه، واختلفوا في دفنه فقال: إن أحبّ البقاع إلى الله مكان قبض فيه نبيّه.^۴

* روایت شماره ۱۰۴۲ يا علي، إن لك في الجنة كنزاً، وإنك ذو قرنيها.^۵

عبد الرزاق بن همام بن نافع، أبو بكر الصنعاني

او روایات فراوان نقل کرده و افراد اطمینان و پیشوایان علم حدیث به سوی او بار سفر بسته و روایات او را نوشته و بر او اشکالی نداشته‌اند.^۶ محمد بن اسماعیل ضراری می‌گوید: ما در صنعاء نزد عبدالرزاق تلمذ می‌کردیم که شنیدیم یحیی بن معین، احمد بن حنبل و دیگران احادیث او را کنار گذاشته یا از نقل آن متنفرند.^۷ خبری بود ناگوار و بسیار غمبار! این همه

۱. المعجم الأوسط للطبرانی ۲/ ۲۰۷.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۲.

۳. مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. مسند ابی یعلیٰ ۸ / ۲۷۹ - ۲۸۰، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۹۴، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۲.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲۴.

۶. قال ابن عساکر: ولعبد الرزاق بن همام أصناف، وحديث كثير، وقد رحل إليه ثقات المسلمين وأئمتهم، وكتبوا عنه، ولم يروا بحديثه بأساً. (تاریخ مدینه دمشق ۳۶ / ۱۹۱)

۷. ممکن است این شایعه علیه عبدالرزاق نیز از واکنش‌های مخالفان نسبت به روایان فضائل بشمار آید؛ که آنها خواسته‌اند بدین وسیله شخصیت او را تخریب نمایند.

زحمت کشیده و با هزینه فراوان بار سفر بسته نزد او رفته بودیم ، در نهایت حدیث او را بی ارزش و ساقط می دیدیم . این غم و غصه را به دل داشتیم تا آن که وقت حج رسید و از صنعاء به سوی مکه رهسپار شدیم . در آنجا با یحیی بن معین روبرو شدم به او گفتم : چه پیش آمده که شما احادیث عبدالرزاق را کنار گذاشته اید؟! او پاسخ داد : اگر عبدالرزاق مرتد شود و از اسلام برگردد باز ما احادیث او را کنار نمی گذاریم!^۱

در مذمتش گفته اند : بزرگ ترین اشکال عبدالرزاق آن است که در فضائل (اهل بیت علیهم السلام) احادیثی نقل کرده که ثقات آن را نقل نکرده اند. در مثالب دیگران نیز روایاتی داشت که من آن را ذکر نخواهم کرد! البته از جهت راستگویی اشکالی در کارش نیست ، ولی در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مثالب دیگران احادیث منکری داشته است.^۲

ابن عدی جرجانی درباره روایت : «أنا الشجرة، وفاطمة أصلها، وعلي لقاحها ، والحسن والحسين ثمرها»^۳ می گوید: این فضیلت فقط به این سند شناخته شده است. شاید مشکل آن از ناحیه مینا یا عبدالرزاق

۱. لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه! (الكامل لابن عدی ۵ / ۳۱۱)

۲. عبد الرزاق بن همام أحد الأئمة الثقات ... وقال ابن عدی في كامله : حدث بأحاديث في الفضائل لم يوافق عليها . قلت : كان يتشيع . (المغنی ۱ / ۶۲۲ و مراجعه شود به تهذیب الكمال ۱۸ / ۶۰ - ۶۱ ، میزان الاعتدال ۲ / ۶۰۹ - ۶۱۰ ، الرد على الخطيب البغدادي ۱۴۱ ، تاريخ الإسلام للذهبي ۱۵ / ۲۶۴ - ۲۶۵ ، سير اعلام النبلاء ۹ / ۵۷۰ - ۵۷۴ ، تهذیب التهذیب ۶ / ۲۸۰ ، كتاب السنه لأبي بكر الخلال ۵۰۲ - ۵۰۳ ، ۵۰۹ ، تفسير عبد الرزاق ۱۹ / ۱ - ۲۴ (مقدمه)

وقد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافقها عليها أحد من الثقات ، فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث ولما رواه في مثالب غيرهم مما لم أذكره في كتابي هذا ، وأما في باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلا أنه قد سبق منه أحاديث في فضائل أهل البيت علیهم السلام] و مثالب

آخرین مناكير . (الكامل لابن عدی ۵ / ۳۱۵ و مراجعه شود به تهذیب الكمال ۱۸ / ۶۱)

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۰۲۱ ، روایت شماره : ۱۴۰۱ .

باشد؛ زیرا این دو نفر از راویان فضائل هستند!^۱

احادیث عبدالرزاق در فضائل فراوان است، از جمله روایات اوست:

حدیث غدیر به نقل از بریده،^۲ حدیث غدیر به نقل از براء بن عازب همراه با تهنیت عمر بن الخطاب،^۳ حدیث غدیر به نقل از ابوذر همراه با تهنیت عمر و جزئیات دیگر،^۴ مناشده به حدیث غدیر،^۵ حدیث منزلت،^۶ ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص.^۷

و نیز از روایات اوست:

[۱۴۹۵ / ۱۵۳] یا علی، لو أن أمتي أبغضوك لأكبهم الله على مناخرهم في النار.^۸

[۱۴۹۶ / ۱۵۴] إن الله عز وجل منع قطر المطر بني إسرائيل بسوء أدبهم في أنبيائهم وإنه

يمنع قطر مطر هذه الأمة ببغضهم علي بن أبي طالب.^۹

[۱۴۹۷ / ۱۵۵] أما والذي نفسي بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين.^{۱۰}

[۱۴۹۸ / ۱۵۶] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنا دعوة أبي إبراهيم»، قلنا: يا رسول الله، وكيف

۱. الكامل لابن عدي ۲ / ۳۳۷.

۲. المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۲۲۵.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۲۰.

۴. شواهد التنزیل ۲ / ۳۹۰ - ۳۹۱.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۱۱.

۶. المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۲۲۶.

۷. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۱۳ با عبارتی نزدیک به آنچه در دفتر چهارم، صفحه ۱۶۰۵ گذشت.

۸. شواهد التنزیل ۱ / ۵۵۱.

۹. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۸۲ - ۲۸۳، الكامل لابن عدي ۲ / ۳۴۵ و ۳۱۳ / ۵.

۱۰. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۲۱.

صِرَتْ دَعْوَةُ أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى إِبْرَاهِيمَ: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فَاسْتَحَفَّ إِبْرَاهِيمُ الْفَرَحَ قَالَ: يَا رَبِّ! ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [البقرة (۲): ۱۲۴] أُمَّةٌ مِثْلِي؟! فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ إِنِّي لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لَا أَفِي لَكَ بِهِ، قَالَ: يَا رَبِّ مَا الْعَهْدُ الَّذِي لَا تَفِي لِي بِهِ. قَالَ: لَا أُعْطِيكَ لظالمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: يَا رَبِّ وَمَنْ الظالم من ولدي الذي لا يناله عهدك؟ قَالَ: من سجد لصنمٍ من دوني لا أجعله إماماً أبداً، ولا يصلح أن يكون إماماً. قَالَ إِبْرَاهِيمُ عِنْدَهَا: ﴿وَأَجُنَّبُنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ * رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [إبراهيم (۱۴): ۳۶]، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَانْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى [أخي] عَلِيٍّ، لَمْ يَسْجُدْ أَحَدٌ مَنَا لِيَصْنَمَ قَطُّ، فَاتَّخَذَنِي اللَّهُ نَبِيًّا، وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا^۱.

[۱۴۹۹ / ۱۵۷] قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا﴾

[الكهف (۱۸): ۸]: زينة الأرض الرجال، وزينة الرجال علي بن أبي طالب [ع].^۲

[۱۵۰۰ / ۱۵۸] عَنْ أَبِي ذَرٍّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ

صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ [طه (۲۰): ۸۲] قَالَ: اهْتَدَى إِلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ [ص].^۳

[۱۵۰۱ / ۱۵۹] عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: أَمْرًا أَنْ لَا يَنَاجِيَ أَحَدُ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى يَتَصَدَّقَ بَيْنَ

يَدَيْ ذَلِكَ، فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ تَصَدَّقَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [ع] فَنَاجَاهُ، فَلَمْ يَنَاجِهِ أَحَدٌ غَيْرَهُ،

ثُمَّ نَزَلَتْ الرِّخْصَةُ: ﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ ...﴾ [المجادلة (۵۸):

۱۳] إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.^۴

نقل روایات در نزول آیاتی از قرآن درباره امیر مؤمنان [ع]، مانند:

۱. مناقب علی بن ابی طالب [ع] لابن المغازلی ۲۲۴، شواهد التنزیل ۱ / ۴۱۱ - ۴۱۲.

۲. شواهد التنزیل ۱ / ۴۵۸.

۳. شواهد التنزیل ۱ / ۴۹۴.

۴. شواهد التنزیل ۲ / ۳۱۲.

- [۱۵۰۲ / ۱۶۰] ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾ [البقرة (۲): ۲۷۴].^۱
- [۱۵۰۳ / ۱۶۱] ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (۵): ۵۵].^۲
- [۱۵۰۴ / ۱۶۲] ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة (۹): ۱۹].^۳
- [۱۵۰۵ / ۱۶۳] قال: وأخبرنا ابن التيمي - يعني معتمراً - قال: سمعت أبي^۴ يقول: فضل علي بن أبي طالب (ع) [أصحاب رسول الله ﷺ] بمائة منقبة وشاركهم في مناقبهم.^۵
- * روایت ۶: من كنت وليه فعلي وليه.^۷
- * روایت شماره ۴۵ علي خير البشر فمن امتري فقد كفر.^۸
- * روایت شماره ۱۱۸ وإن وليتموها علياً فهادٍ مهتدٍ يقيمكم على طريق مستقيم.^۹
- * روایت شماره ۱۲۶ حديث عمران بن حصين: دعوا علياً، دعوا علياً، إن علياً مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدي.^{۱۰}

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۸.

۲. شواهد التنزیل ۱ / ۲۰۹ - ۲۱۱.

۳. شواهد التنزیل ۱ / ۳۲۴ و رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۰۵۵ روایت شماره ۱۴۶۵.

۴. در نرم افزار تاریخ مدینه دمشق اشتباهاً: (أبي بكر) نوشته شده است.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۳۰ - ۵۳۱، البداية والنهاية ۸ / ۱۳ و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۷ شماره ۳۳ - ۳۴.

۶. روایات متعدد به این لفظ گذشت، شماره های ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۰.

۷. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۳.

۸. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳.

۹. الكامل لابن عدي ۵ / ۳۱۳، و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۲۰.

۱۰. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۷ و رجوع شود به دفتر نخست، فضیلت ۴.

- * روایت شماره ٢٤٩ أما ترضين أن الله تعالى اطلع على أهل الأرض فاختار منهم رجلين فجعل أحدهما أباك والآخر بعلك [زوجك] ١.
- * روایت شماره ٢٥٠ ما ألوتك - يا بنية - أني أنكحتك أحب أهلي إلي ٢.
- * روایت شماره ٣٠٨ عن ابن عباس : أول من أسلم علي [ﷺ] ٣.
- * روایت شماره ٣٣٦ عن الحسن وغيره : وكان أول من آمن به علي [ﷺ] ٤.
- * روایت شماره ٤٢٩ عن أنس في قوله : ﴿وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ﴾ [الحاقه (٦٩) : ١٢] قال: قال رسول الله ﷺ: «سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي» ٥.
- * روایت شماره ٥٤١ أقضاهم علي ٦.
- * روایت شماره ٥٤٧ لأدفعن الراية إلى رجل يحب الله ورسوله ... ٧.
- * روایت شماره ٥٦٨ عن أنس ، قال : كان النبي ﷺ إذا أراد أن يشهد علياً في موطن أو مشهد علا على راحلته وأمر الناس أن ينخفضوا دونه.
- وأن رسول الله ﷺ شهراً علياً [ﷺ] يوم خيبر فقال : «يا أيها الناس من أحب أن ينظر إلى آدم في خلقه ، وأنا في خلقي ، وإلى إبراهيم في خلته ، وإلى موسى في مناجاته ، وإلى يحيى في زهده ، وإلى عيسى في سنته ، فلينظر إلى علي بن أبي طالب».
- «إذا خطر بين الصفين كأنما يتقلع من صخر أو يتحدّر من دهر» .

١ . الكامل لابن عدي ٣١٣ / ٥ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٥ - ١٣٦ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٦ و رجوع شود به المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٨ .

٣ . المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٧ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٧ .

٥ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٧٨ .

٦ . المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٥ .

٧ . المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٨ .

«يا أيها الناس امتحنوا أولادكم بحبه ؛ فإن علياً لا يدعو إلى ضلالة ، ولا يبعد عن هدى ، فمن أحبه فهو منكم ومن أبغضه فليس منكم»^١.

* رواية شماره ٥٨٤ قال ﷺ لعلي ﷺ : أنت مني وأنا منك^٢.

* رواية شماره ٦٥٨ خطبنا الحسن بن علي [رضي الله عنه] صبيحة قتل علي [رضي الله عنه] فقال: لقد فارقكم منذ الليلة رجلٌ لم يسبقه الأولون ، ولم يدركه الآخرون بعلم^٣.

* رواية شماره ٦٦١ النظر إلى علي عبادة^٤.

* رواية شماره ٦٨٢ قال ﷺ - لوفد ثقيف - : «لتسلمنَّ أو لتبعثنَّ رجلاً مني - أو قال : مثل نفسي - فليضربنَّ أعناقكم ، وليسبيننَّ ذراريكم ، وليأخذنَّ أموالكم» .

فقال عمر : فوالله ما تميت الإمارة إلا يومئذ ، جعلت أنصب صدري رجاء أن يقول : هو هذا ، قال : فالتفت إلى علي ، فأخذ بيده ثم قال : «هو هذا ، هو هذا»^٥.

* رواية شماره ٨٨٢ [يا علي] ، أنت سيّد في الدنيا سيّد في الآخرة ، من أحببك فقد أحببني ومن أبغضك فقد أبغضني ، وحببيك حبيب الله ، وبغضك بغض الله ، والويل لمن أبغضك من بعدي^٦.

* رواية شماره ١٣٤٤ «هذا أمير البررة، وقاتل الفجرة ، منصور من نصره ، مخذول من خذله» ، مدّ بها صوته ثم قال : «أنا مدينة العلم وعلي بابها ، فمن أراد الحكم فليأت الباب»^٧.

١ . رجوع شود به دفتر دوم صفحه ٧٤٨ رواية شماره ٥٦٨ به نقل از تاريخ مدينة دمشق ٢٨٨/٤٢.

٢ . المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٧ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٨١ و رجوع شود به دفتر دوم ، فضيلت ٢٠ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٥٥ .

٥ . المصنف لعبد الرزاق ١١ / ٢٢٦ .

٦ . الكامل لابن عدي ١ / ١٩٢ و ٥ / ٣١٢ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٩٢ .

٧ . الكامل لابن عدي ١ / ١٩٢ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٢٦ ، ٣٨٣ .

عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسرة ، أبو الصلت الهروي

ابن حجر عسقلانی نیز او را به صدق و راستی ستوده و دروغگو بودنش را تکذیب کرده است . ذهبی می نویسد: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع خیلی سرسخت است.^۱ ولی در تلخیص گوید: نه ثقة است و نه امین!^۲ در تضعیفش گفته اند: او کذاب است.^۳ او مطالب عجیبی در فضائل علی و خاندانش [ع] روایت می کند . اگر در نقل مطلبی متفرد باشد نمی شود بدان احتجاج نمود . او از عبدالرزاق احادیث منکری در فضائل علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین [ع] دارد که متهم (در جعل آن) خود اوست.^۴

از احادیث اوست :

* روایت شماره ۹۷ علی مع الحق والحق مع علي، ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض يوم القيامة.^۵

* روایت شماره ۱۱۸ وإن تؤمروا [تولوا] علياً تجدوه هادياً مهدياً يسلك بكم الطريق المستقيم.^۶

- ۱ . صدوق ، له مناكير ، وكان يتشيع ، وأفرط العقيلي فقال: كذاب. (تقريب التهذيب ۱ / ۶۰۰) أبو الصلت الهروي الرجل الصالح ، إلا أنه شيعي جلد. (میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۶)
- ۲ . المستدرک ۳ / ۱۲۶ - ۱۲۷ .
- ۳ . رجوع شود به پاورقی قبل .
- ۴ . یروي عن حماد بن زيد وأهل العراق العجائب في فضائل علي وأهل بيته [ع] ، لا يجوز الاحتجاج به إذا انفرد . (المجروحین ۲ / ۱۵۱)
- ولعبد السلام هذا عن عبد الرزاق أحاديث مناكير في فضائل علي وفاطمة والحسن والحسين [ع] ، وهو متهم في هذه الأحاديث . (الكامل ۵ / ۳۳۲)
- ۵ . تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۴۴۹ .
- ۶ . شواهد التنزیل ۱ / ۸۲ - ۸۳ .

* روایت شماره ٢٤٩ أما ترضين أن الله اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم رجلين فجعل أحدهما أباك والآخر بعلك؟!^١

* روایت شماره ٢٧٢ قالت ليلى الغفارية : ... دخل عليّ (ع) [ع] على رسول الله (ص) وهو مع عائشة ... فجلس بينهما ، فقالت له عائشة : أما وجدت مكاناً هو أوسع لك من هذا؟! فقال النبي (ص) : «يا عائشة دعي لي أخي ؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، وآخر الناس بي عهداً عند الموت ، وأول الناس بي لقاء يوم القيامة».^٢

* روایت شماره ٤٢٤ أنا مدينة العلم وعليّ بابها.^٣

* روایت شماره ٩٤٤ يا فاطمة إن لكرامة الله عزّ وجلّ إياك زوجك من أقدمهم سلماً، وأكثرهم علماً، وأعظمهم حلاًماً. إن الله تعالى اطلع اطلاعة إلى أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبياً مرسلأ ، ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحى إليّ أن أزوجه إياك ، وأتخذة وصياً.^٤

* روایت شماره ١٠٠٥ أول الناس وروداً عليّ الحوض أولهم إسلاماً عليّ....^٥

عبد الكريم ، أبو يعفور الجعفي

ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است.^٦

در تضعيفش گفته اند : او شناخته شده نيست . شيعه سرسختی

است و تشييع را به نهايت رسانده است.^٧

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٥ - ١٣٦ .

٢ . رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٥ ، الإصابة ٨ / ٣٠٧ - ٣٠٨ .

٣ . تاريخ بغداد ١١ / ٥٠ - ٥١ .

٤ . المناقب للخوارزمي ١١٢ .

٥ . مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ٣٤ .

٦ . عبد الكريم بن يعفور الجعفي ، أبو يعفور . (الثقات ٨ / ٤٢٣)

٧ . في توضيح المشتبه لابن ناصر الدين الدمشقي ٩ / ٢٣٩ - ٢٤٠ : وأبو يعفور عبد الكريم بن ←

از احادیث اوست :

[۱۵۰۶ / ۱۶۴] عن عبد الله بن نجی، قال: إن علیاً عليه السلام أتى يوم البصرة بذهب أو فضة فنكته وقال: ابيضِّي واصفري وغمري غيري، غري أهل الشام غداً إذا ظهروا عليك. فشقَّ قوله ذلك على الناس ، فذكر ذلك له ، فأذن في الناس فدخلوا عليه ، فقال: إن خليلي عليه السلام قال : «يا علي ، إنك ستقدم على الله وشيعتك راضين مرضيين ، ويقدم عليه عدوك غضاب مقمحين»^۱.

* روایات شماره ۲۳۷ - ۲۴۸ - با قدری اختلاف - زوجك أعلم الناس علماً، وأولهم إسلاماً، وأفضلهم حلاًماً^۲.

وفي لفظ: زوجتك أعلم المؤمنين علماً، وأقدمهم [وأولهم] سلماً، و...^۳.

عبد الله بن داهر بن يحيى بن داهر الرازي المعروف بـ: الأحمرى

ابن حجر عسقلانى پس از نقل صداقت و راستگویی او می گوید: شاید آفت و مشکل روایاتش از ناحیه دیگران باشد!^۴

→ یعفور، شیخ لقتیبه بن سعید، لا یعرف .

قال عبد الرحمن : سألت أبي عنه ، فقال : هو من عتق الشيعة . (رجوع شود به الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۶ / ۶۱ المغني في الضعفاء ۲ / ۶ ، ميزان الاعتدال ۲ / ۶۴۷، تاريخ الإسلام ۱۲ / ۲۸۲)، شیخ کوفی من أجلاذ الشيعة . (تاريخ الإسلام ۱۲ / ۲۸۱ - ۲۸۲)

۱ . المعجم الأوسط للطبراني ۴ / ۱۸۷، كنز العمال ۱۳ / ۱۵۶ - ۱۵۷، الصواعق المحرقة ۱۵۳ - ۱۵۴ . قال ابن الأثير: الإقماح: رفع الرأس وغمض البصر، يقال: أقمحه الغل: إذا ترك رأسه مرفوعاً من ضيقه . (النهاية ۴ / ۱۰۶) و رجوع شود به توضیحی که در پاورقی صفحه ۱۸۳۳ گذشت .

۲ . الذرية الطاهرة النبوية للدولابي ۱۴۴ .

۳ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۳۲ .

۴ . قال ابن حجر : وقال الخطيب : ... وقد قال فيه صالح بن محمد: إنه شيخ صدوق ، قلت : فلعل الآفة من غيره . (لسان الميزان ۳ / ۲۸۲ - ۲۸۳، و رجوع شود به تاريخ بغداد ۹ / ۴۶۰)

در تضعیفش گفته‌اند: کسی که در او خیری باشد حاضر نمی‌شود از او روایت نقل کند. همه روایات او در فضائل اهل بیت (ع) است. خود او متهم (به جعل آن روایات) است. رافضی خبیثی است. علی (ع) نیاز ندارد که مناقبش با دروغ ترویج شود.^۱

از احادیث اوست:

[۱۵۰۷ / ۱۶۵] عن حنش بن المعتمر، قال: رأيت أبا ذر أخذ بعضادتي باب الكعبة، وهو يقول: من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا أبو ذر الغفاري، سمعت رسول الله (ص) يقول: «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك، ومثل باب حطة في بني إسرائيل».^۲

* روایت شماره ۱۰۰۷ عن ابن عباس أنه قال: سمعت نبي الله (ص) - وهو أخذ بيد علي (ع) - يقول: «هذا أول من يصفحني يوم القيامة».^۳

او احادیثی را که ذیل نام پدرش داهر بن یحیی گذشت نیز نقل کرده است.

عبد الله بن عبد القدوس التميمي السعدي

از راویان ترمذی است، بخاری نیز روایتش را به عنوان شاهد ذکر نموده

۱. لیس بشيء. وما يكتب حديثه إنسان فيه خير! رافضی خبیث. عامة ما يرويه في فضائل علي (ع)، وهو فيه متهم. قد أغنى الله علياً (ع) عن أن تقرّر مناقبه بالأكاذيب والأباطيل. (مراجعہ شود به الكامل ۴ / ۲۲۸ - ۲۲۹، تاریخ بغداد ۹ / ۴۵۹ - ۴۶۰، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۴۲، میزان الاعتدال ۲ / ۴۱۶ - ۴۱۷، لسان المیزان ۳ / ۲۸۲ - ۲۸۳، الكشف الحثیث ۱۵۱) کلام ابن الجوزی درباره او صفحه ۱۹۷۵ گذشت.

۲. المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۴۵ - ۴۶، المعجم الأوسط ۴ / ۹ - ۱۰ و رجوع شود به المعجم الصغير ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰ و روایات شماره ۱۴۶۹، ۱۴۷۴ همین دفتر.

۳. تاریخ بغداد ۹ / ۴۶۰.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۹۱

وبرخی مانند محمد بن عیسی و ابن حبان او را از ثقات دانسته‌اند. بخاری می‌گوید: خودش راستگو است ولی از افراد ضعیف روایت نقل می‌کند.^۱

در تضعیفش گفته‌اند:

رافضی خبیثی است. همه روایات او در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام است. ابوداود می‌گوید: او ضعیف است. او حدیث قبر^۲ را نقل کرده است.^۳

از احادیث اوست: حدیث ثقلین.^۴

* روایت شماره ۳۸۶ نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۱۴] در این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بستگان خویش را به اسلام فراخواند و کسی جز امیرمؤمنان علیه‌السلام نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و ...^۵

* روایت شماره ۶۷۹ «لِئْتَهِيَنَّ بَنُو وَلِيْعَةَ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا عِنْدِي كَنْفُسِي، يَقْتُل مَقَاتِلَهُمْ، وَيَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ، وَهُوَ هَذَا»، ثم ضرب بيده على كتف علي [علیه‌السلام] ...^۶

* روایت شماره ۸۶۶ عن أمير المؤمنين علیه‌السلام: إنه لعهد النبي الأمي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إليّ: «أنه

۱. قال محمد بن عيسى: هو ثقة ... وذكره ابن حبان في الثقات، وقال: ربما أغرب. استشهد به البخاري، وروى له الترمذي. (تهذيب الكمال ۱۵ / ۲۴۴، تهذيب التهذيب ۵ / ۲۶۵)

قال البخاري: هو في الأصل صدوق إلا أنه يروي عن أقوام ضعاف. (تهذيب الكمال ۱۵ / ۲۴۳) ۲. اشاره به روایت ۱۶۰۸ است که صفحه ۲۱۶۷ - ۲۱۶۸ ذیل نام یونس بن خباب خواهد آمد.

۳. قال الجرجاني: رافضي خبيث ... وعامة ما يرويه في فضائل أهل البيت علیهم‌السلام. (الكامل لابن عدي ۴ / ۱۹۷ - ۱۹۸، و مراجعه شود به میزان الاعتدال ۲ / ۴۵۷، الكشف الحثيث ۱۵۳) عن أبي داود: ضعيف الحديث، حدث بحديث القبر. وقال في موضع آخر: كان يُرمى بالرفض. (تهذيب الكمال ۱۵ / ۲۴۳ - ۲۴۴)

۴. ضعفاء العقيلي ۲ / ۲۵۰.

۵. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۹۳ به نقل از تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۷ - ۴۸.

۶. المعجم الأوسط للطبراني ۴ / ۱۳۳.

لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»^۱.

* روایت شماره ۱۴۷۷ قالت أم سلمة: فجّللهم رسول الله (ﷺ) جميعاً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». فقلت: يا رسول الله، وأنا معهم؟ فوالله ما قال: وأنت معهم، ولكنه قال: «إنك على خير، وإلى خير». فنزلت عليه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

* روایت شماره ۱۵۰۷ مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك، ومثل باب حطة في بني إسرائيل^۳.

عبید الله بن موسی بن أبی المختار باذام العیسی [العسی]

از بزرگان اساتید بخاری است که جماعتی از تابعین را درک کرده و از آنان روایت نموده است. در صحاح سته از او نقل کرده اند. احمد بن یوسف سلمی می گوید: من سی هزار حدیث از او نوشته ام! عده ای او را توثیق کرده اند^۴ مانند: یحیی بن معین، ابن حبان، ابوحاتم، عجللی، عثمان بن ابی شیبہ ابن سعد. او را با القاب و اوصاف ذیل ستوده اند:

أحد الأعلام، الإمام، الحافظ، الثبت، المقرئ، العابد، وكان ذا زهد وعبادة وإتقان، ثقةً، صدوقاً، كثير الحديث، حسن الهيئة، صاحب قرآن^۵.

۱. حلیة الأولیاء ۴ / ۱۸۵.

۲. شواهد التنزیل ۲ / ۱۳۳ - ۱۳۴.

۳. المعجم الكبير للطبرانی ۳ / ۴۵ - ۴۶، المعجم الأوسط ۴ / ۹ - ۱۰ و رجوع شود به المعجم الصغير ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰.

۴. رجوع شود به تهذیب الكمال ۱۹ / ۱۶۸ - ۱۶۹.

۵. الحافظ، أحد الأعلام على تشييعه وبدعته. (الكاشف ۱ / ۶۸۷)

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۹۳

در تضعیفش گفته‌اند: شیعه‌ای آتشین است. اگر کسی او را رافضی بگوید قابل انکار نیست. احادیث منکری در مذهب تشیع دارد لذا بسیاری او را ضعیف دانسته‌اند. عیبی که احمد بر او گرفته زیاده‌روی در تشیع است. او احادیث عجیب و بدی نقل کرده است. بلاهایی را روایت نموده. روایات پستی دارد. هر بلایی که تصور کنی روایت کرده! در غلو و بدی مذهب از دیگران پیشی گرفته است.

کسی می‌خواست به کوفه برود، احمد بن حنبل به او گفت: نزد عبیدالله نرو که شیعه غالی است.

احمد می‌گفت: روایاتش پذیرفته نیست؛ زیرا شیعه است!^۱

→ شیخ للبخاري، ثقة. (المغني ۲ / ۳۲)، وكان ذا زهد وعبادة وإتقان. (میزان الاعتدال ۳ / ۱۶)

الحافظ الثبت ... المقرئ العابد ... روی عنه البخاري ... وقال أحمد بن يوسف السلمي: كتبت عنه ثلاثين ألف حديث. (تذكرة الحفاظ ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴)

الإمام، الحافظ العابد ... أول من صنّف المسند على ترتيب الصحابة بالكوفة ... وروی عنه البخاري في صحيحه، وثقه ابن معين وجماعة. وحديثه في الكتب الستة ... كان صاحب عبادة ولیل، صحب حمزة، وتخلّق بأدابه. (سير أعلام النبلاء ۹ / ۵۵۳ - ۵۵۷)

قال ابن حجر: من كبار شيوخ البخاري، سمع من جماعة من التابعين، وثقه ابن معين وأبو حاتم والعجلي وعثمان بن أبي شيبة وآخرون، وقال ابن سعد: كان ثقة، صدوقاً، حسن الهيئة! (مقدمة فتح الباري ۴۲۲، تهذيب التهذيب ۷ / ۴۶ - ۴۸، ورجوع شود به الطبقات لابن سعد ۶ / ۴۰۰)

۱. كان محترقا شيعيا. (رجوع شود به تهذيب الكمال ۱۹ / ۱۶۸ - ۱۶۹، المغني ۲ / ۳۲، تذكرة الحفاظ ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴) وقال ابن سعد: وكان يتشيع، ويروي أحاديث في التشيع منكرة، وضَعَف بذلك عند كثير من الناس، وعاب عليه أحمد غلوه في التشيع مع تقسّفه وعبادته! (مقدمة فتح الباري ۴۲۲، ورجوع شود به الطبقات الكبرى لابن سعد ۶ / ۴۰۰)

قال أبو الحسن الميموني: وذكر عنده - يعني: عند أحمد بن حنبل - عبید الله بن موسى فرأيته كالمنكر له، قال: كان صاحب تخليط، وحدث بأحاديث سوء، أخرج تلك البلايا فحدث بها. قيل له: فابن فضيل؟ قال: لم يكن مثله، كان أستر منه، وأما هو فأخرج تلك الأحاديث الردية. (تهذيب الكمال ۱۹ / ۱۶۷ - ۱۶۸)

یحیی بن معین در نقطه مقابل او می گفت: به خدا سوگند عبدالرزاق صد برابر او غالی است. مطالبی که من از عبدالرزاق (در تشیع و فضائل اهل بیت (ع)) شنیده‌ام به مراتب بیش از چیزهایی است که عبیدالله نقل کرده (پس چه شد که تشیع عبدالرزاق مانع قبول روایت او نیست ولی تشیع عبیدالله مانع است)؟!^۱

از احادیث اوست: مناشده به غدیر^۲ حدیث منزلت^۳.

[۱۵۰۸ / ۱۶۶] ... فَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّكُمْ بَعْدِي^۴.

[۱۵۰۹ / ۱۶۷] «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَوْصِيكُمْ بَعْتَرِي خَيْرًا ، وَإِنْ مَوْعِدِكُمُ الْحَوْضُ . وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَقِيمَنَّ الصَّلَاةَ ، وَلَتَوْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مَنِي - أَوْ كَنَفْسِي - فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَ مَقَاتِلَتِهِمْ [مَقَاتِلَتِكُمْ] وَلْيَسْبِغَنَّ ذُرَارِيَهُمْ [ذُرَارِيَكُمْ]»، فرأى الناس أنه أبو بكر وعمر، فأخذ بيد علي فقال: «هذا»^۵.

وفي رواية: «يا معشر قريش لتنتهينَّ أو لأبعثنَّ عليكم رجلاً مني - أو كنفسى -

→ قال يعقوب بن سفيان: شيعي، وإن قال قائل: رافضي، لم أنكر عليه، وهو منكر الحديث. وقال الجوزجاني: وعبید الله بن موسى أعلى وأسوأ مذهباً وأروى للعجائب. (تهذيب التهذيب ۷/ ۴۸) وقال الأجرى، عن أبي داود: سمعت أحمد بن حنبل يقول: من عبید الله؟! كل بلية تأتي عن عبید الله بن موسى. (سؤالات الأجرى لأبي داود ۲۹۷) ورجوع شود به پاورقی بعد.

۱. قال أحمد بن أبي خيثمة: سمعت ابن معين، وقيل له: إن أحمد يقول: إن عبید الله بن موسى يُردّ حديثه للتشيع. فقال: كان - والله الذي لا إله إلا هو - عبد الرزاق أعلى في ذلك من عبید الله مائة ضعف. ولقد سمعت من عبد الرزاق أضعاف ما سمعت من عبید الله. (میزان الاعتدال ۲/ ۶۱۱ -

۶۱۲، الكفاية في علم الرواية ۱۵۸ - ۱۵۹)

۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۰۴ - ۲۰۵.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۵۴ - ۱۵۵، ۱۷۷.

۴. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۹۹.

۵. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۴۲، ورجوع شود به البحر الزخار ۳ / ۲۵۸.

فيقتل مقاتلتكم ويسبي ذراريكم»، ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: «هو هذا»^١.
[١٥١٠ / ١٦٨] عن سعد: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ فَسَدَّتْ، وَتَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ ﷺ [١٥١٠ / ١٦٨]
فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَدَدْتَ أَبْوَابَنَا وَتَرَكَتَ بَابَ عَلِيٍّ؟! قَالَ: «مَا أَنَا
فَتَحْتُهَا، وَلَا أَنَا سَدَدْتُهَا»^٢.

[١٥١١ / ١٦٩] خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَخُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا
أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فِرْعَا، فَطُوبَى لِمَنْ اسْتَمْسَكَ بِأَصْلِهَا وَأَكَلَ مِنْ فِرْعَا^٣.
[١٥١٢ / ١٧٠] عن جابر، قال: دخل علينا رسول الله ﷺ - ونحن في المسجد، وهو
أخذ بيد علي ﷺ - فقال: «أليس زعمتم أنكم تحبوني؟! قالوا: بلى يا رسول الله،
قال: «كذب من زعم أنه يحبني ويبغض هذا»^٤.

[١٥١٣ / ١٧١] عن أبي سعيد الخدري، قال: نزلت هذه الآية: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٣] في نبيي الله وعلي
وفاطمة وحسن وحسين [ﷺ]، فَجَلَّلَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِكِسَاءٍ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءَ أَهْلِ
بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»^٥.

[١٥١٤ / ١٧٢] عن أم سلمة أن هذه الآية نزلت في بيتها: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ قالت: وفي البيت رسول الله ﷺ وعلي
وفاطمة وحسن وحسين [ﷺ].^٦

[١٥١٥ / ١٧٣] عن أبي الحمراء قال: رابطنا النبي ﷺ ستة أشهر يجيء إلى باب فاطمة

١. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٤٣.

٢. مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٢١٠.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٥، شواهد التنزيل ١ / ٣٧٧.

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٨.

٥. مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٣٣٧.

٦. شواهد التنزيل ٢ / ٨٦.

وعلي عليه السلام [يقول]: «السلام عليكم ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾»^١.

[١٥١٦ / ١٧٤] قالت عائشة: ما رأيت رجلاً قط كان أحب إلي رسول الله ﷺ منه [أي من علي عليه السلام] ولا امرأة أحب إلي رسول الله ﷺ من امرأته^٢.

[١٥١٧ / ١٧٥] قال مجاهد: لقد نزلت في علي عليه السلام سبعون آية ما شرکه فيها أحد^٣.
* رويت شماره ١ حديث طير - با قدری اختلاف - «اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل [ليأكل] معي هذا الطير»، فجاء علي بن أبي طالب عليه السلام فأكل معه^٤.

وفي لفظ: «... ائتني بأحب خلقك إليك وإلى رسولك يأكل معي من هذا الطعام»^٥.

وفي لفظ ثالث: «اللهم وفق لي أحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر»^٦.

* رويت شماره ٥٥ - ٥٦ أنا وهذا حجة على أممي يوم القيامة .

وفي لفظ: أنا وهذا حجة الله على خلقه [عباده]^٧.

* رويت شماره ٢٥٠/٢ زوجتك سيداً في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين^٨.

* رويت شماره ٢٩٣ وقال علي عليه السلام: أنا أول من أسلم^٩.

روایت شماره ٤٤٤ - با قدری اختلاف - أحبوا علياً لحبي، وأكرموه لكرامتي،

١. شواهد التنزيل ٧٨ / ٢.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٢٦١ / ٤٢.

٣. شواهد التنزيل ٦٠ / ١.

٤. رجوع شود به سنن الترمذي ٥ / ٣٠٠، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٥٤، المناقب للخوارزمي ١١٥، ١٠٨.

٥. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ١٣٦.

٦. تاريخ مدينة دمشق ٢٥٠ / ٤٢.

٧. تاريخ مدينة دمشق ٣٠٨ - ٣٠٩، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ٥٨.

٨. تاريخ مدينة دمشق ١٢٨ / ٤٢.

٩. تاريخ مدينة دمشق ٣١ / ٤٢، المناقب للخوارزمي ٥٧.

- والله ما قلت لكم هذا من قبلي ولكن الله تعالى أمرني بذلك ، ويا معشر العرب ، من أبغض علياً من بعدي حشره الله يوم القيامة أعمى ليس له حجة .^۱
- * روایت شماره ۴۷۹ قیل لعلي بن أبي طالب [ع]: حدثنا عن نفسك يا أمير المؤمنين ، قال: كنت إذا سألتُ أُعطيْتُ وإذا سكتُ ابتديتُ .^۲
- * روایت شماره ۵۴۰ إِنَّ اللَّهَ سَيُبَيِّنُ لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ .^۳
- * روایت شماره ۵۴۷ لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، وَيَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ، يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ ، لَيْسَ بِفِرَّارٍ .^۴
- * روایت شماره ۵۷۷ «اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ فَارْدُدْ عَلَيْهِ الشَّمْسَ» ، فَرَأَيْتَهَا غَرَبَتْ ، ثُمَّ رَأَيْتَهَا طَلَعَتْ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ .^۵
- * روایت شماره ۵۸۲ علي مني وأنا منه .^۶
- * روایت شماره ۵۸۴ وَقَالَ ﷺ لِعَلِيِّ [ع]: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ .^۷
- * روایت شماره ۶۴۶ إني لم أُزَوِّجك من علي ، إن الله أمرني أن أُزَوِّجك منه .^۸
- * روایت شماره ۶۶۱ النظر إلى وجه علي عبادة .^۹
- * روایت شماره ۶۷۶ «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ

۱ . شواهد التنزيل ۱ / ۴۹۵ .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۷ .

۳ . مناقب علی بن ابی طالب [ع] لابن المغازلی ۲۰۲ .

۴ . فضائل امیرالمؤمنین [ع] لأحمد بن حنبل ۲۴۹ شماره ۲۰۶ .

۵ . مناقب علی بن ابی طالب [ع] لابن المغازلی ۱۰۲ ، المناقب للخوارزمی ۳۰۶ و رجوع شود به

تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۱۴ .

۶ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۶۳ .

۷ . مناقب علی بن ابی طالب [ع] لابن المغازلی ۱۸۹ .

۸ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۲۸ .

۹ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۵ .

تنزيله» ... فقال أبو بكر : أنا هو ؟ قال: «لا» ، قال عمر : أنا هو ؟ قال: «لا ، ولكن خاصف النعل»^١.

* رواية شماره ٧٠٤ وقال علي ﷺ: أُمرتُ بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين.^٢

* رواية شماره ٨٦٢ عن أبي عبد الله الجدلي ، قال: قالت أم سلمة : أيسب رسول الله ﷺ على المنابر؟! قلت : وأنى ذلك؟! قالت: أليس يُسب علي ﷺ ومن يحبه؟! فأشهد أن رسول الله ﷺ كان يحبه.^٣

* رواية شماره ٨٦٦ إنه لعهد النبي الأمي ﷺ إليّ «أنه لا يحبك [يحبني] إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق».^٤

* رواية شماره ٨٧٤ قال جابر بن عبد الله الأنصاري : والله ما كنا نعرف منافقين - معشر الأنصار - إلا يبغضهم علياً ﷺ.^٥

وفي لفظ : ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله ﷺ إلا يبغضهم علياً ﷺ.^٦

* رواية شماره ١١١١ قالت عائشة : خرج النبي ﷺ غداة - وعليه مرط مرحل [مرجل] من شعر أسود - فجاء الحسن ﷺ فأدخله معه ، ثم جاء الحسين ﷺ فأدخله معه ، ثم جاءت فاطمة ﷺ فأدخلها معه ، ثم جاء علي ﷺ فأدخله معه ، ثم قال : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^٧.

-
١. المناقب للخوارزمي ٢٦٠.
 ٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٦٩.
 ٣. مسند أبي يعلى ١٢ / ٤٤٤ - ٤٤٥.
 ٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٧٤.
 ٥. فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٥١ شماره ٢٠٨، ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٧٥ - ٢٨٦.
 ٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٦.
 ٧. شواهد التنزيل ٢ / ٦٠.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۰۹۹

* روایت شماره ۱۰۴۶ - با قدری اختلاف - علی آخی وصاحبی وابن عمی وخیر من أترك بعدي، يقضي ديني، وينجز موعدي^۱.

وفي لفظ: إن أخي ووزيری وخليفتي في أهلي وخير من أترك بعدي يقضي ديني وينجز موعدي علي بن أبي طالب^۲.

* روایت شماره ۱۰۷۶ ان أبا ذر أسند ظهره إلى الكعبة فقال: أيها الناس هلموا أحدتكم عن نبيكم ﷺ، سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي ثلاث، لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من الدنيا وما فيها: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي: «اللهم أعنه واستعن به، اللهم انصره واستنصر [وانتصر] به، فإنه عبدك وأخو رسولك»^۳.

* روایت شماره ۱۲۲۸ من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، ونوح في فهمه، وإبراهيم في حلمه، [وإلى يحيى في زهده، وإلى موسى في بطشه] فليتنظر إلى علي بن أبي طالب^۴.

* روایت شماره ۱۲۲۹ «من أراد أن ينظر إلى آدم في وقاره، وإلى موسى في شدة بطشه، وإلى عيسى في زهده فليتنظر إلى هذا المقبل»، فأقبل علي [ﷺ]^۵.

عدي [بن أبان] بن ثابت الأنصاري الكوفي التابعي المشهور

از راویان صحاح سته است. او را با الفاظی چون: «الإمام، الحجّة، الحافظ» ستوده‌اند. احمد بن حنبل، عجلي، نسائي و ابن حبان او را توثيق نموده‌اند. مَعْمَر می‌گوید: برتر از او ندیده‌ام!^۶

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۷.

۲. شواهد التنزیل ۱ / ۴۸۸.

۳. المناقب للخوارزمي ۱۵۲ - ۱۵۳، فرائد السمطين ۱ / ۶۸.

۴. شواهد التنزیل ۱ / ۱۰۰، ۱۰۳، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۱۳.

۵. المناقب للخوارزمي ۳۱۱.

۶. كان حجّة حافظاً. قال مَعْمَر: ما أدركت أحداً أفضل منه. (مرآة الجنان ۱/۱۹۶، العبر ۱/۱۴۴) ←

در تضعیفش گفته‌اند: او شیعه‌ای سرسخت ولی ثقه است. او امام جماعت شیعیان و منبری - و بنابر نقلی قاضی - آنهاست. ما کسی را نیافتیم که در تشیع از او شدیدتر باشد. شیعه افراطی است. رافضی غالی است. او گمراه است.^۱

از احادیث اوست: حدیث غدیر به نقل از براء بن عازب همراه با تهنیت عمر بن الخطاب،^۲ حدیث غدیر به نقل از بریده.^۳

[۱۷۶ / ۱۵۱۸] ليلة أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فرأيت نوراً ضرب به وجهي، فقلت لجبرئيل: «ما هذا النور الذي رأيته»؟ قال: يا محمد، ليس هذا نور الشمس ولا نور القمر، ولكن جارية من جواري علي بن أبي طالب عليه السلام، اطلعت من قصورها فنظرت إليك وضحكت، فهذا النور خرج من فيها، وهي تدور في الجنة إلى أن يدخلها أمير المؤمنين عليه السلام.^۴

→ وقال أحمد بن حنبل: ثقة وكذلك العجلي والنسائي. وقال أبو حاتم: صدوق. وذكره ابن حبان في الثقات. (رجوع شود به الثقات لابن حبان ۵/ ۲۷۰، تهذيب الكمال ۱۹ / ۵۲۳ - ۵۲۴، الكاشف ۱۵/۲، سير أعلام النبلاء ۱۸۸/۵، معرفة الثقات للعجلي ۱۳۲/۲، تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين ۱۷۷، مشاهير علماء الأمصار ۱۷۳، عمدة القاری ۱ / ۳۱۶، مقدمة فتح الباري ۴۲۳ - ۴۲۴)

۱. شيعي جلد ثقة مع ذلك، وكان قاصّ الشيعة وإمام مسجدهم، قال المسعودي: ما أدركنا أحداً أقول بقول الشيعة من عدي بن ثابت. وقال ابن معين: شيعي مفرط. وقال الدارقطني: رافضي غال، وهو ثقة. وقال الجوزجاني: مائل عن القصد. (ضعفاء العقيلي ۳ / ۳۷۲، المغني ۵۴/۲، ميزان الاعتدال ۶۲/۳، عمدة القاری ۱/ ۳۱۶، مقدمة فتح الباري ۴۲۳ - ۴۲۴)

۲. رجوع شود به دفتر نخست، شماره‌های ۱۴۴ - ۱۴۵، ۱۵۸، و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد ابن حنبل ۱۹۷، ۲۱۸ شماره ۱۳۸، ۱۶۴، أنساب الأشراف ۱۰۸/۲، ۱۰۹ - ۱۱۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ - ۲۲۱ - ۲۲۲، تاريخ الإسلام لذهبي ۳ / ۶۳۲ - ۶۳۳.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۸۷ - ۱۸۸.

۴. المناقب للخوارزمي ۳۱۸ - ۳۱۹.

- * روایت شماره ۴۵ من لم يقل عليّ خير الناس فقد كفر^۱.
- * روایت شماره ۴۲۸ عن عليّ بن أبي طالب^{رضی}، قال: ضمّني رسول الله^ﷺ وقال لي: «أمرني ربّي أن أدنّيك ولا أقصّيك، وأن تسمع وتعي، وحقّ على الله أن تسمع وتعي»، فنزلت: ﴿وَتَعَبَّهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ [الحاقّة (۶۹): ۱۲].^۲
- * روایت شماره ۵۰۰ قال ابن عباس: العلم ستة أسداس، لعلي بن أبي طالب^{رضی} خمسة أسداس، وللناس سدس، ولقد شاركنا في السدس حتى لهو أعلم به منّا.^۳
- * روایت شماره ۶۳۲ إنّ الله أوحى إلى نبيّه موسى أن إبن لي مسجداً طاهراً لا يسكنه إلاّ موسى وهارون وابنا هارون، وإنّ الله أوحى إليّ أن أبني مسجداً طاهراً لا يسكنه إلاّ أنا وعليّ وابنا عليّ.^۴
- * روایت شماره ۸۶۶ والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي الأمي^ﷺ إليّ أن لا يحبّني إلاّ مؤمن ولا يبغضني إلاّ منافق.^۵

عطية بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي الكوفي

عمده راویان حدیث از او روایت نقل کرده‌اند. روایات شایسته‌ای دارد. ابن سعد و عجلّی او را توثیق کرده‌اند و یحیی بن معین گفته: او مشکلی ندارد.^۶

۱. تاریخ بغداد ۳ / ۴۰۹، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۲، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷.

۲. المناقب للخوارزمي ۲۸۲ و رجوع شود به شواهد التنزيل ۲ / ۳۶۳.

۳. المناقب للخوارزمي ۹۲.

۴. مناقب علي بن أبي طالب^{رضی} لابن المغازلي ۲۰۶.

۵. صحيح مسلم ۱ / ۶۰ - ۶۱.

۶. روى عنه جلة الناس. (تهذيب التهذيب ۷ / ۲۰۲)

قال ابن سعد: وكان ثقة إن شاء الله، وله أحاديث صالحة، ومن الناس من لا يحتجّ به. (الطبقات

الكبرى لابن سعد ۶ / ۳۰۴)

در مذمتش گفته‌اند: برخی روایتش را حجت نمی‌دانند. او قوی نیست.^۱ او منحرف و از شیعیان کوفه است.^۲ او حجت نیست، علی را بر همه مقدم می‌دارد!^۳ بخاری در شرح حال او به نقل حدیث ثقلین اشاره کرده و گفته: این احادیث اهل کوفه منکر است.^۴

از احادیث اوست: حدیث ثقلین،^۵ حدیث غدیر،^۶ حدیث منزلت.^۷

[۱۵۱۹ / ۱۷۷] مکتوب علی باب الجنة: لا اله الا الله، محمدرسول الله، أئدته بعلي قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي سنة.^۸

[۱۵۲۰ / ۱۷۸] رأيت علي باب الجنة مكتوباً: لا اله الا الله، محمدرسول الله، علي أخو رسول الله.^۹

→ قبل ليحيى: كيف حديث عطية؟ قال: صالح. (تاريخ ابن معين ۱ / ۳۶۳)

كوفي تابعي ثقة، وليس بالقوي. (معرفة الثقات للعجلي ۲ / ۱۴۰)

ليس به بأس، قاله يحيى. (تاريخ أسماء الثقات لابن شاهين ۱۷۲)

۱. رجوع شود به پاورقی قبل.

۲. قال السعدي: عطية بن سعد العوفي مائل ... وكان يُعدّ من شيعة الكوفة. (الكامل لابن عدي ۳۶۹/۵ - ۳۷۰) كان عطية العوفي رجلاً متشيعاً. (ضعفاء العقيلي ۳ / ۳۵۹ و رجوع شود به تهذيب الكمال ۲۰ / ۱۴۷ - ۱۴۸، تقريب التهذيب ۱ / ۶۷۸، تهذيب التهذيب ۷ / ۲۰۰)

۳. وقال الساجي: ليس بحجة، وكان يقدم علياً (ع) [ع] على الكل. (تهذيب التهذيب ۷ / ۲۰۲)

۴. قال النبي (ص): تركت فيكم الثقلين ... أحاديث الكوفيين هذه مناكير. (التاريخ الصغير ۱ / ۳۰۲)

۵. فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۱۸۰ شماره ۱۱۴ و رجوع شود به پاورقی قبل.

۶. فضائل اميرالمؤمنين (ع) لابن حنبل ۱۸۲ شماره ۱۱۶، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۱۶ - ۲۱۷.

۷. فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۴ شماره ۷۷، تاريخ بغداد ۵ / ۱۴۷، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۷۲ - ۱۷۶.

۸. فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۲۹۴ شماره ۲۶۲ و رجوع شود به شواهد التنزيل ۱ / ۲۹۵ - ۲۹۶، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۶.

۹. فضائل اميرالمؤمنين (ع) لابن حنبل ۲۷۹ شماره ۲۵۴ و رجوع شود به المناقب لابن المغازلي ۹۷.

- [١٥٢١ / ١٧٩] من أبغضنا أهل البيت فهو منافق .^١
- [١٥٢٢ / ١٨٠] اشتدَّ غضب الله على اليهود، واشتدَّ غضب الله على النصارى، واشتدَّ غضبُ الله على مَنْ آذاني في عِثْرَتِي .^٢
- [١٥٢٣ / ١٨١] لا يبغض عليّاً إلّا منافق أو فاسق أو صاحب دنيا .^٣
- [١٥٢٤ / ١٨٢] لم يكن يبلغها [يعني سورة البراءة] إلّا أنا أو رجل مني .^٤
- [١٥٢٥ / ١٨٣] أعطيت في عليّ خمساً هنّ أحبّ إليّ من الدنيا وما فيها: أمّا واحدة فهو تكأتي [تكأني] بين يدي الله عزّ وجلّ حتى يفرغ من الحساب ، وأمّا الثانية فلواء الحمد بيده ، آدم ﷺ ومن ولد تحته ، وأمّا الثالثة فواقف على عقر حوضي يسقي من عرف من أمّتي ، وأمّا الرابعة فساطر عورتي ومسلّمي إلى ربّي عزّ وجلّ ، وأمّا الخامسة فلستُ أخشى عليه أن يرجع زانياً بعد احصانٍ ولا كافراً بعد إيمان .^٥
- [١٥٢٦ / ١٨٤] قال أبو سعيد الخدري: سألت رسول الله ﷺ عن قول الله تعالى: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ [الرعد (١٣): ٤٣] قال : «ذاك أخي علي بن أبي طالب» .^٦
- [١٥٢٧ / ١٨٥] وقال: لمّا نزلت هذه الآية: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ [طه (٢٠): ١٣٣] كان يجيء نبي الله ﷺ إلى باب علي [عليه السلام] صلاة الغداة ثمانية [تسعة] أشهر ، ثم يقول:
-
- ١ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٨٤ شماره ٢٤٨ .
- ٢ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٣٣١ .
- ٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨٥ .
- ٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٤٧ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ٧٩٥ ، فضيلت ١٥ .
- ٥ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٨٩ شماره ٢٥٥ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ٨٢١/٢ - ٨٢٢ شماره ١١٢٧ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، الرياض النضرة ١٧٣/٣ - ١٧٤ ، ذخائر العقبى ٨٦ ، شرح ابن أبي الحديد ٩ / ١٧٢ - ١٧٣ ، جواهر المطالب ١ / ٢١٠ .
- نگارنده گوید: نظير اين روايت در حلية الأولياء ١٠ / ٢١١ نیز از عطيه عوفى با قدرى اختلاف و تقديم و تأخير نقل شده است .
- ٦ . شواهد التنزيل ١ / ٤٠٠ .

«الصلاة ، رحمكم الله ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٣٣]»^١.

[١٥٢٨ / ١٨٦] وقال : قال رسول الله ﷺ [علي ﷺ] : «يا [أ] يا الحسن قل : اللهم اجعل لي عندك عهداً ، واجعل لي عندك ودّاً ، واجعل لي في صدور المؤمنين مودةً» ، فنزلت هذه الآية : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً ﴾ [مريم (١٩): ٩٦] . قال : لا تلقى رجلاً مؤمناً إلا في قلبه حبّ لعلّي بن أبي طالب ﷺ^٢.

[١٥٢٩ / ١٨٧] وقال - في قوله عزّ وجلّ : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ... ﴾ - : إنها أنزلت في رسول الله ﷺ وعلي وفاطمة والحسن والحسين [ﷺ]^٣.
[١٥٣٠ / ١٨٨] قلت لجابر : كيف كان منزلة علي [ﷺ] فيكم ؟ قال : كان خير البشر^٤.

* رواية شماره ٤٠٩ عن محدوج بن زيد الذهلي : أن رسول الله ﷺ لما آخى بين المسلمين أخذ بيد علي [ﷺ] فوضعها على صدره ثم قال : «يا علي ، أنت أخي ، وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ... وأنا أخبرك - يا علي - أنه أول من يدعى به من أمتي يدعى بك لقربتك منّي ومنزلتك عندي ، فيدفع إليك لوائيّ ، وهو لواء الحمد ، يستبشر به آدم وجميع من خلق الله عزّ وجلّ من الأنبياء والمرسلين ، فيستظلّون بظلّ لوائيّ ، فتسير باللواء بين السماطين^٥ ، الحسن بن علي عن يمينك والحسين عن يسارك حتى تقف بيني وبين إبراهيم في ظلّ العرش ، فتكسى حلّة خضراء من حلل الجنة ، فينادي منادٍ من عند العرش : «يا محمد ، نعم الأب أبوك إبراهيم ، ونعم الأخ أخوك ، وهو علي . يا علي ، إنك تُدعى إذا دعيتُ ، وتُحيا إذا حُيتُ ،

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٤٦ - ٤٧ ، ١٣٤ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٦ .

٢ . شواهد التنزيل ١ / ٤٧٤ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢٠٦ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ١٤ / ١٤٦ - ١٤٧ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٧٣ .

٥ . السَّمَطُ : الجماعة من الناس والنخل ... والسَّمَطَانِ من النخل والناس : الجانيبان . (لسان العرب)

[وَتُحْبِي إِذَا حُبِيْتُ]، وَتُكْسَى إِذَا كَسِيْتُ».^۱

- * روایت شماره ۶۲۸ لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیري و غیرک.^۲
- * روایت شماره ۶۷۶ «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله» فاستشرف الناس أبا بکر وعمر، فقال: «لیس بهما [کذا]، ولكن خاصف النعل».^۳
- * روایت شماره ۷۰۴ قال علی رضی اللہ عنہ: أُمرتُ بقتال ثلاثة: القاسطین و الناکثین و المارقین.^۴
- * روایت شماره ۱۰۰۹ أنا سیّد ولد آدم، و علی سیّد العرب، و إنه لأوّل من ینفضّ الغبار عن رأسه یوم القيامة ...^۵.

العلاء بن عبد الرحمن الحرقي

در صحاح از او روایت شده و او را با عباراتی مانند: «الإمام، المحدث، الصدوق» ستوده‌اند.^۶ صحیفه او در مدینه مشهور بوده است. ابوحاتم او را شایسته دانسته و گفته: ثقات از او روایت نقل نموده‌اند. عده‌ای مانند: ابن حبان و احمد بن حنبل او را توثیق کرده‌اند. احمد بن حنبل گفته من نشنیدم کسی از او به بدی یاد نماید. نسائی گفته: او مشکلی ندارد.^۷

۱. فضائل امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ لأحمد بن حنبل ۲۸۶ شماره ۲۵۲، فضائل الصحابة لابن حنبل ۸۲۴/۲ شماره ۱۱۳۱ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الرياض)، تاریخ مدینه دمشق ۵۳/۴۲ - ۵۴، مناقب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ لابن المغازلی ۵۵ - ۵۶، المناقب للخوارزمی ۱۴۰ - ۱۴۱.
۲. سنن الترمذی ۳۰۳ / ۵، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۴۰، سبل الهدی والرشاد ۱۰ / ۴۲۳.
۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۵۵.
۴. المناقب للخوارزمی ۱۹۴.
۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۰۵ - ۳۰۶.
۶. سیر أعلام النبلاء ۶ / ۱۸۶.
۷. قال عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه: ثقة، لم أسمع أحداً ذكره بسوء. ←

ابوحاتم گفته: او صالح الحدیث است ولی مطالب منکری در احادیث او وجود دارد.^۱ ذهبی در نهایت به این نتیجه رسیده که روایتش حسن و معتبر است ولی باید مطالب منکرش کنار گذاشته شود.^۲

یحیی بن معین گفته: حدیث او حجت نیست، او قوی نیست.^۳
ابن الجوزی عین مطلبی را که از یحیی بن معین در مورد معلی بن عبدالرحمن نقل شده درباره او نیز نقل کرده و گفته: بهترین حالش آن بوده که هنگام مردن به او گفتند: چرا استغفار نمی‌کنی؟! پاسخ داد: چرا به مغفرت خدا امیدوار نباشم؟! من هفتاد حدیث در فضائل علی (ع) ساخته‌ام!^۴

از احادیث اوست:

[۱۵۳۱ / ۱۸۹] قال النبی (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ أَبَا الْبَشَرِ (ع)، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، التَفَّتْ آدَمُ يَمِينَةَ الْعَرْشِ، فَإِذَا فِي النُّورِ خَمْسَةَ أَشْبَاحٍ سَجْدًا وَرُكْعًا.

→ وقال أبو حاتم: صالح، روى عنه الثقات.

وقال النسائي: ليس به بأس.

وذكره ابن حبان في كتاب الثقات.

وقال محمد بن سعد: قال محمد بن عمر: وصحيفة العلاء بالمدينة مشهورة. وكان ثقة، كثير الحديث، ثبتاً.

روى له البخاري في كتاب القراءة خلف الإمام، وفي كتاب رفع اليدين في الصلاة، والباقون.

(رجوع شود به تهذيب الكمال ۵۲۲/۲ - ۵۲۴، تقريب التهذيب ۷۶۳/۱، تهذيب التهذيب ۱۶۶/۸)

۱. الكاشف ۱۰۵/۲، المغني ۷۰/۲ ذهبی در سير أعلام النبلاء ۱۸۷/۶ بر خلاف ديگر تأليفاتش

عبارت او را به گونه ديگر نقل کرده و گفته: وقال أبو حاتم: ما أنكر من حديثه شيئاً.

۲. لا ينزل حديثه عن درجة الحسن، لكن يُتجنب ما أنكر عليه. (سير أعلام النبلاء ۱۸۷/۶)

۳. تهذيب الكمال ۵۲۲/۲۲.

۴. الموضوعات ۱/۳۳۹، الكشف الحثيث ۱۸۳ - ۱۸۴، ۲۰۴ - ۲۰۵.

قال آدم [ﷺ]: يا ربّ، هل خلقت أحداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم. قال: فمن هؤلاء الخمسة الأشباح الذين أراهم في هيتي وصورتي؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك، لولاهم ما خلقتك، هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي، لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجنّ، فأنا المحمود وهذا محمّد، وأنا العالي وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين. آليت بعزّتي أنّه لا يأتيني أحد بمثقال حبة من خردل من بغض أحدهم إلّا أدخلته ناري ولا أبالي. يا آدم! هؤلاء صفوتي من خلقي، بهم أنجيهم وبهم أهلكهم، فإذا كان لك إليّ حاجة فيهم هؤلاء توسّل. فقال النبي ﷺ: «نحن سفينة النجاة، من تعلّق بها نجا [و] من حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت»^١.

[۱۵۳۲ / ۱۹۰] عن عليّ [ﷺ] قال: أهدى إلى النبي ﷺ قنوموز، فجعل يقشر الموز ويجعلها في فمي، فقال له قائل: يا رسول الله، إنك تحبّ علياً! قال: «أو ما علمت إن علياً مني وأنا منه»^٢.

علي بن بذيمة

عجلى، ابن جبان و أبوزرعه و عدّه ای ديگر او را از ثقات شمردند. يحيى بن معين او را بی اشكال دانسته است.^٣ احمد بن حنبل گفته: او صالح الحديث است ولي از سران شيعة بشمار می رود.^٤

١. فرائد السمطين ١ / ٣٦.

٢. المناقب للخوارزمي ٦٤.

٣. معرفة الثقات للعجلي ٢ / ١٥٢، الثقات لابن حبان ٧ / ٢٠٧، الجرح والتعديل ٦ / ١٧٦، تاريخ مدينة دمشق ٤١ / ٢٧٨ - ٢٧٩.

٤. سأله عن علي بن بذيمة، فقال: صالح الحديث ولكن كان رأساً في التشيع. (العلل لابن حنبل ٣ / ١١٧، ضعفاء العقيلي ٣ / ٢٢٧ - ٢٢٨)

در تضعیفش گفته‌اند: او منحرف است و عقایدش را آشکارا بیان می‌کند. شعبه می‌گوید من از او بیش از دو حدیث نقل نکرده‌ام.^۱

[۱۵۳۳ / ۱۹۱] عن عكرمة في قوله: «أولئك الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبِّهِمْ أَلْوَسِيلَةً» [الإسراء (۱۷): ۵۷] قال: هم النبي وعلي وفاطمة والحسن والحسين (ع).^۲

* روایت شماره ۱۴۳۱ قال ابن عباس: ليس من آية في القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَّا وَعَلِيٌّ رَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا وَشَرِيفُهَا، ولقد عاتب الله أصحاب محمد (ص) في القرآن وما ذكر علياً إِلَّا بخير.^۳

ابن کثیر این روایت را غریب و منکر شمرده و می‌گوید:

گرچه علی بن بذیمه ثقه است ولی شیعه غالی و افراطی است و روایتش در این موارد پذیرفته نیست؛ زیرا او متهم است!^۴

علی بن الجعد بن عبید الجوهری ، أبو الحسن البغدادی

بخاری ، ابوداود، یحیی بن معین و... از او روایت کرده‌اند . اورا با این الفاظ ستوده‌اند: «إمام كبير ، حجة ، مسند بغداد ، الحافظ ، الثبت ، المسند ، شيخ بغداد ، كان عالماً نبیلاً».^۵ ابن عدی جرجانی گفته: من احادیث او را بی اشکال می‌دانم و از

۱. زافع عن الحق معلن به . (تاریخ مدینه دمشق ۴۱ / ۲۷۸ - ۲۷۹)

۲. شواهد التنزیل ۱ / ۴۴۶ .

۳. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۷۶ شماره ۲۳۶ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۸۱۲/۲ شماره ۱۱۱۴ (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض) ، و رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني ۱۱ / ۲۱۱ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۶۳ .

۴. فهو أثر غریب ، ولفظه فيه نكاره ، وفي إسناده نظر ... وعلي بن بذیمه وإن كان ثقة إلا أنه شيعي غالی ، وخبره في مثل هذا فيه تهمة . (تفسیر ابن کثیر ۲ / ۴)

۵. سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۵۹ - ۴۶۰ ، ۴۶۶ ، میزان الاعتدال ۳ / ۱۱۶ ، تذكرة الحفاظ ۱ / ۳۹۹ - ۴۰۰ .

او مطلب منکری در روایات از ثقات ندیده‌ام.^۱

احمد بن حنبل به جهت اتهام به تشییع و ... در او اشکال کرده
و فرزندش را نهی کرده که از او روایت کند.

جوزجانی او را گمراه و دارای بدعت‌های متعدد می‌داند.^۲

در روایتی از ابن عمر نقل شده که ما در زمان پیامبر ﷺ در مورد
برترین صحابه پس از آن حضرت می‌گفتیم: ابوبکر، عمر و عثمان.
علی بن جعد از این سخن به شدت عصبانی شده و گفته: این بچه -
که نمی‌دانسته چگونه زنش را طلاق بدهد! - می‌گوید: ما قائل به
برتری و ترجیح ... بودیم!!^۳

از احادیث اوست:

[۱۵۳۴ / ۱۹۲] قال ابن عباس في قوله تعالى: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ﴾

[الذاريات (۵۱): ۱۷] نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين وفاطمة [ﷺ].^۴

۱. قال ابن عدي الجرجاني: ما أرى بحديثه بأساً، ولم أر في رواياته إذا حدثت عن ثقة حديثاً منكراً
فيما ذكره، والبخاري مع شدة استقصائه يروي عنه في صحاحه. (الكامل لابن عدي ۵ / ۲۱۴)

۲. علي بن الجعد رُمي بالتشيع. (مقدمة فتح الباري ۴۶۰)

و تكلم فيه أحمد من أجل التشيع ومن أجل وقوفه في القرآن. (مقدمة فتح الباري ۴۲۹)

وأما أحمد بن حنبل فما مكّن ولده عبد الله من الأخذ عنه. (میزان الاعتدال ۳ / ۱۱۶)

وقال الجوزجاني: ... متشبّث بغير بدعة، زانغ عن الحق. (سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۶۳)

۳. قال أبو غسان المروزي: كنت عند علي بن الجعد، فذكروا عنده حديث ابن عمر: كنا نفاضل

على عهد رسول الله ﷺ، فنقول: خير هذه الأمة بعد النبي ﷺ أبو بكر وعمر وعثمان، فيبلغ

النبي ﷺ فلا ينكره. فقال علي - يعني ابن الجعد - : انظروا إلى هذا الصبي، هو لم يحسن يطلّق

امرأته يقول: كنا نفاضل! (ضعفاء العقيلي ۳ / ۲۲۴ - ۲۲۵، تاريخ بغداد ۱۱ / ۳۶۳، طبقات الحنابلة

۱ / ۱۵۸، تهذيب الكمال ۲۰ / ۳۴۷، سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۶۴)

۴. شواهد التنزيل ۲ / ۲۶۸.

[١٥٣٥ / ١٩٣] وقال في قوله تعالى: ﴿وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا﴾ [الإسراء (١٧): ٨٠]: والله لقد استجاب الله لتبينا دعاءه فأعطاه علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] سلطاناً ينصره على أعدائه.^١

[١٥٣٦ / ١٩٤] وقال: إن علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] كان صاحب راية رسول الله ﷺ يوم بدر ... وفي المواطن كلها.^٢

* رواية شماره ٣١٩ عن زيد بن أرقم: أول من صلى مع رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب [رضي الله عنه].^٣

* رواية شماره ١٣٥٣ إن حافظي علي ليفتخران علي جميع الحفظة بكينوتتهما مع علي مع [وذلك] أنهما لم يصعدا إلى الله منه بشيء يسخطه [بسخطه].^٤

* رواية شماره ١٣٩٤ باكمي تغيير قال عمر بن عبد العزيز: أزهّد الناس في الدنيا علي بن أبي طالب [رضي الله عنه].^٥

علي بن غراب [علي بن الوليد]^٦ الفزاري الكوفي

نسائي و ابن ماجه از او روايت کرده اند . ابن معين ، دارقطني ، ابن قانع و عثمان بن ابى شيبه او را توثيق نموده اند، احمد بن حنبل ، ابن معين، ابوزرعه

١ . شواهد التنزيل ١ / ٤٥٢ .

٢ . المعجم الكبير ١١ / ٣١١ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٨ ، مناقب علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] ابن المغازلي ٣٢ .

٤ . الموضوعات لابن الجوزي ١ / ٣٨٤ ، تنزيه الشريعة ١ / ٣٦٠ .

٥ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٨٩ .

٦ . كان مروان الفزاري يحدّث عن علي بن الوليد، وهو ابن غراب. (تاريخ مدينة دمشق ٥٧/٣٥٦)

وخطیب بغدادی او را به راستی و صداقت ستوده‌اند. برخی او را از ثقات حفاظ و بصیر در حدیث دانسته‌اند.^۱ یحیی بن معین در دفاع از او می‌گوید: این بیچاره راستگو است، مردم به او ظلم می‌کنند که درباره‌اش حرف می‌زنند (و برایش عیب تراشی می‌کنند) او مشکلی ندارد گرچه شیعه است.^۲

در تضعیفش گفته‌اند: او از ارزش ساقط است. روایات او را ترک نموده‌اند. او مطالب جعلی را به نقل از افراد مورد اطمینان روایت می‌کند. شیعه غالی است. روایات منکر و غریبی دارد که فقط او نقل کرده. من حاضر نیستم حدیثی از او بنویسم. او حلاوتی ندارد.^۳

۱. روی له النسائی، وابن ماجه. (تهذیب الکمال ۹۶ / ۲۱، الکاشف ۴۵ / ۲، المغنی ۹۳ / ۲) وثقه ابن معین، والدارقطنی. قال أبو حاتم: لا بأس به. وقال أبو زرعة: هو عندي صدوق. وقال أحمد بن حنبل: ما أراه إلا كان صدوقاً. (میزان الاعتدال ۱۴۹ / ۳) قال أحمد بن حنبل: كان حديثه حديث أهل الصدق. (تاریخ بغداد ۴۵ / ۱۲) قال الخطيب البغدادي: أحسب إبراهيم - يعني الجوزجاني - طعن عليه لأجل مذهبه، فإنه كان يتشيع، وأما روايته فقد وصفوه بالصدق. (تاریخ بغداد ۴۵ / ۱۲ - ۴۶) قال الدارقطني: كوفي يعتبر به. (تاریخ بغداد ۴۶ / ۱۲)

وقال الحسين بن إدریس: سألت محمد بن عبد الله بن عمار عن علي بن غراب فقال: كان صاحب حديث، بصيراً به، قلت: أليس هو ضعيفاً، قال: إنه كان يتشيع، ولست أنا بترك الرواية عن رجل صاحب حديث بعد أن لا يكون كذاباً للتشيع أو القدر. وقال ابن قانع: كوفي شيعي ثقة. وقال عثمان بن أبي شيبة: ثقة، ووقع في العلل للدارقطني بعد أن ذكر جماعة من جملتهم علي بن غراب فوصفهم بأنهم ثقات حفاظ. (تهذیب التهذیب ۳۲۵ / ۷)

۲. قال يحيى بن معين: المسكين صدوق. (میزان الاعتدال ۱۴۹ / ۳)

وقال: ظلمه الناس حين تكلموا فيه. (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۲۰۰ / ۶)

وقال: لم يكن بعلي بن غراب بأس، ولكنه كان يتشيع. (تاریخ بغداد ۴۶ / ۱۲)

۳. وأما أبو داود فقال: تركوا حديثه. وقال الجوزجاني: ساقط. وقال ابن حبان: حدث بالموضوعات، وكان غالباً في التشيع. (المجروحين لابن حبان ۱۰۵ / ۲، میزان الاعتدال ۳ / ۱۴۹) وله أحاديث منكورة. (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۲۰۰ / ۶)

از احادیث اوست :

- [۱۵۳۷ / ۱۹۵] عن أبان بن تغلب : عن أبي جعفر (ع) في قوله تعالى [: « أَتَقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » [التوبة (۹) : ۱۱۹] قال : مع علي بن أبي طالب (ع) .^۱
- [۱۵۳۸ / ۱۹۶] عن ابن عباس في قوله تعالى : « وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا » [الجن (۷۲) : ۱۷] قال : ذكر ربّه ولایة علی بن ابي طالب (ع) .^۲

علی بن هاشم بن البرید البریدی

ذهبی او را با القاب : الإمام، الحافظ، الصدوق،^۳ و برخی دیگر نیز او را به صدق و راستگویی ستوده‌اند،^۴ یحیی بن معین، عجللی و ابن حبان و ... او را توثیق کرده‌اند،^۵ و احمد بن حنبل و نسائی روایاتش را بی‌اشکال دانسته‌اند،^۶

-
- ولعلی بن غراب غیر ما ذکرت غرائب وافرادات ، وهو ممن یکتب حدیثه . (الکامل ۲۰۶/۵)
- لیس له حلاوة وأنا لا أکتب حدیثه . (تهذیب الکمال ۲۱ / ۹۳ - ۹۴)
۱. شواهد التنزیل ۱ / ۳۴۴ .
 ۲. شواهد التنزیل ۲ / ۳۸۶ .
 ۳. سیر اعلام النبلاء ۸ / ۳۴۲ .
 ۴. سألت أبا داود عن علي بن هاشم بن البرید ، فقال : أهل بیت تشیع و لیس ثم کذب . (سؤالات الأجرى لأبي داود ۱ / ۱۵۸ - ۱۵۹ ، ۲۳۶ ، تاریخ بغداد ۱۲ / ۱۱۶)
 - قال علي بن المدیني : علي بن هاشم بن البرید کان صدوقاً . وقال عبد الرحمن : سئل أبو زرعة عن علي بن هاشم بن البرید ، فقال : صدوق . (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۶ / ۲۰۸)
 - و رجوع شود به الکامل لابن عدي ۵ / ۱۸۳ ، تهذیب الکمال ۲۱ / ۱۶۵ - ۱۶۷ .
 ۵. معرفة الثقات للعجللي ۲ / ۱۵۹ ، الثقات لابن حبان ۷ / ۲۱۳ وقال ابن معین ، ويعقوب السدوسي ، وعلي بن المدیني ، وطائفة : ثقة . (سیر اعلام النبلاء ۸ / ۳۴۳)
 - و رجوع شود به الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۶ / ۲۰۸ ، تاریخ أسماء الثقات لابن شاهین ۱۴۲ ، تاریخ بغداد ۱۲ / ۱۱۶ ، تهذیب الکمال ۲۱ / ۱۶۵ - ۱۶۷ ، خلاصة تذهيب تهذیب الکمال ۲۷۸ .
 ۶. قال احمد بن حنبل : ما أرى به بأساً . (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۶ / ۲۰۸ . ←

بخاری در الأدب، مسلم، ارباب سنن و پیشوایان حدیث از او روایت کرده‌اند.^۱ در تضعیفش گفته‌اند: او فضائلی برای علی [ع] با اسناد مختلف نقل کرده که دیگران نقل نمی‌کنند. او شیعه افراطی است، در تشیع زیاد روی می‌کند، روایاتش منکر است. روایاتی منکر (و غیر قابل قبول) از مشاهیر نقل کرده است. حسین اشقر روایات فراوان در فضائل اهل بیت [ع] از علی بن هاشم از محمد بن کثیر نقل کرده و مشکل آن از ناحیه علی بن هاشم است.^۲

از احادیث اوست:

[۱۵۳۹ / ۱۹۷] «یا علی، قل: اللهم ثبت لي الوُدَّ في قلوب المؤمنين، واجعل لي عندك وُدًّا وعهداً»، فقالها علي [ع]. فقال رسول الله ﷺ: «ثبتت ورب الكعبة» ثم نزلت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ

→ و رجوع شود به: تاریخ بغداد ۱۲ / ۱۱۷) أخبرنا عبد الكريم بن أحمد بن شعيب النسائي، أخبرني أبي قال: ... ليس به بأس. (تهذيب الكمال ۲۱ / ۱۶۵ - ۱۶۷)

۱. وقد حدث عنه جماعة من الأئمة. (الكامل لابن عدي ۵ / ۱۸۳) روى له البخاري في الأدب [الأدب المفرد ۱۲۱]، والباقون [يعني في صحيح مسلم والسنن الأربعة]. (تهذيب الكمال ۲۱ / ۱۶۹، الكاظم ۲۱ / ۴۸)

۲. يروي في فضائل علي [ع] أشياء لا يرويها غيره بأسانيد مختلفة. (الكامل ۵ / ۱۸۳) قال ابن حبان: كان غالبا في التشيع ممن يروي المناكير عن المشاهير حتى كثر ذلك في رواياته. (المجروحين لابن حبان ۲ / ۱۱۰ و مراجعه شود به تهذيب الكمال ۲۱ / ۱۶۳ - ۱۶۹، تهذيب التهذيب ۷ / ۳۴۲ - ۳۴۳)

وقال ابن نمير: كان مفرطاً في التشيع، منكر الحديث ... (المجروحين لابن حبان ۲ / ۱۱۰) وقال ابن عدي: كثير الرواية عن محمد بن عبيد الله ... في فضائل أهل البيت [ع]، ورواه عنه حسين الأشقر، والبلاء فيه من علي بن هاشم لا من حسين. (الكامل ۲ / ۳۶۱ - ۳۶۲) وقال: علي بن هاشم بن البريد وأبوه غالبا في سوء مذهبهما، سمعت ابن حماد يذكره عن البخاري. (الكامل لابن عدي ۵ / ۱۸۳)

لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» [مریم (۱۹): ۹۶ - ۹۷] فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قد نزلت هذه الآية في من كان مخالفاً [مخالفاً ظ] لرسول الله صلی الله علیه و آله ولعلي»^۱.

نگارنده گوید: اگر «مخالفاً» صحیح باشد روایت مربوط به اهل ایمان و عمل صالح است که خداوند برای آنان محبتی (در دلها) قرار می دهد و پرهیزگاران هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به بشارت آنها گشته و هم پیمان با پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند .

و اگر «مخالفاً» درست باشد روایت مربوط به «قَوْمًا لُدًّا» در آیه ۹۷ است که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به انذار آنها داده شده و مخالفین با پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند .

[۱۵۴۰ / ۱۹۸] علي مع الحقّ والحقّ مع علي، ولن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.^۲

[۱۵۴۱ / ۱۹۹] أنت تُقتل علي سنتي.^۳

[۱۵۴۲ / ۲۰۰] إن أخي وخليفتي في أهلي علي بن أبي طالب.^۴

[۱۵۴۳ / ۲۰۱] قال علي علیه السلام: دخلت على نبي الله صلی الله علیه و آله، وهو مريض، فإذا رأسه في حجر رجل أحسن ما رأيت من الخلق، والنبي صلی الله علیه و آله نائم، فلما دخلت عليه قال الرجل: ادن إلي ابن عمك فأنت أحقّ به مني، فدنوت منهما فقام الرجل وجلست مكانه ووضعت رأس النبي صلی الله علیه و آله في حجري كما كان في حجر الرجل، فمكثت ساعة ثم إن النبي صلی الله علیه و آله استيقظ، فقال: «أين الرجل الذي كان رأسي في حجره»؟ فقلت: لما دخلت عليك دعاني ثم قال: ادن إلي ابن عمك فأنت أحقّ به مني، ثم قام فجلس مكانه، فقال النبي صلی الله علیه و آله: «فهل

۱. شواهد التنزيل ۱ / ۴۶۸.

۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۴۹.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۳۷، و رجوع شود به روايات شماره: ۶۲۴، ۹۳۶، ۹۳۷.

۴. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۳ و رجوع شود به روايات شماره: ۳۸۱، ۹۵۰، ۱۰۴۶.

تدري من الرجل»؟ فقلت: لا، بأبي وأمي، فقال النبي ﷺ: «ذاك جبرئيل عليه السلام»^١.
[١٥٤٤ / ٢٠٢] عن عكرمة في قوله تعالى: ﴿الَّتِي فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [سورة
ق (٥٠): ٢٤] قال: النبي ﷺ وعليّ [عليه السلام] يلتقيان^٢.

[١٥٤٥ / ٢٠٣] عن أبي عبد الرحمن حاضن عائشة، قال: قلنا له: ألا تذكر لنا من فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام]؟ قال: هي أكثر من أن تحصر!
قلنا: فاذكر لنا بعضها، قال: أفعل، استأذن علي [عليه السلام] على النبي ﷺ - وأنا في البيت - فسمعته يقول: «إنك لأول من ينفض التراب عن رأسه يوم القيامة»^٣.

[١٥٤٦ / ٢٠٤] عن أبي الحمراء قال: شهدت رسول الله ﷺ أربعين صباحاً يأتي إلى باب علي وفاطمة وحسن وحسين [عليه السلام] حتى يأخذ بعضادة الباب ويقول: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [الأحزاب (٣٣): ٣٣]^٤.
[١٥٤٧ / ٢٠٥] عن سليمان: قال إن أفضل الأنبياء نبينا، وإن أفضل الأوصياء وصينا، وإن أفضل الأسباط سبطانا^٥.

* روایت شماره ٢٦٥ قال رسول الله ﷺ لعلي [عليه السلام]: «أنت أول من آمن بي، وأنت أول من يصفحني يوم القيامة، وأنت الصديق الأكبر، وأنت الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل، وأنت يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الكفار»^٦.

* روایت شماره ٢٧٢ عن ليلى الغفارية: دخل عليّ [عليه السلام] على رسول الله ﷺ وهو

١. المناقب للخوارزمي ١٣٩.
٢. شواهد التنزيل ٢ / ٢٦٥.
٣. الإصابة ٧ / ٢٢٠ - ٢٢١.
٤. شواهد التنزيل ٢ / ٨١.
٥. ضعفاء العقيلي ٣ / ٢٥٦.
٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٢.

مع عائشة، وهو على فرش ... فجلس بينهما، فقالت له عائشة: أما وجدت مكاناً هو أوسع لك من هذا؟! فقال (ع): «يا عائشة دعي لي أخي؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، وآخر الناس بي عهداً عند الموت، وأول الناس بي لقاء يوم القيامة»^۱.

* روایت شماره ۲۸۰ به اختصار قال علي (ع): اللهم لأعرف أن عبداً من هذه الأمة عبدك قبلي غير نبيها^۲.

* روایت شماره ۲۸۸ عن أبي رافع، قال: صَلَّى النبي (ص) أول يوم الاثنين، وصلت خديجة (ع) آخر يوم الاثنين، وصَلَّى علي (ع) يوم الثلاثاء من الغد، وصَلَّى مستخفياً قبل أن يصَلِّي مع النبي (ص) [ع] أحد سبعمائة سنين وأشهرًا^۳.

* روایت شماره ۳۷۸ نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۱۴] در این که پیامبر (ص) بستگان خویش را به دین اسلام فراخواند و کسی جز امیرمؤمنان (ع) نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد و ... قال (ع): «ومن يواخيني [منكم] ويؤازرني ويكون وليي ووصيي بعدي، وخليفتي في أهلي ويقضي ديني؟ فسكت القوم، وأعاد ذلك ثلاثاً، كل ذلك يسكت القوم، ويقول علي (ع): أنا، فقال: «أنت»، فقام القوم، وهم يقولون لأبي طالب: أطع ابنك فقد أمر عليك!^۴

* روایت شماره ۴۴۸ أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب^۵.

* روایت شماره ۴۹۸ لقد صلّت الملائكة عليّ وعلى عليّ سبع سنين؛ لأننا كنّا

۱. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۴ - ۴۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۷ - ۲۸، شواهد التنزیل ۲ / ۱۸۵، المناقب للخوارزمی ۵۷.

نگارنده گوید: در تقدم ایمان مولا بر حضرت خدیجه (ع) رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۷۰.

۴. رجوع شود به دفتر دوم، فضیلت ۸: تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت به نقل از شواهد التنزیل ۱

/ ۵۴۲ - ۵۴۳.

۵. المناقب للخوارزمی ۸۲.

نصلي ، ليس معنا أحد يصلي غيرنا .^١

* رواية شماره ٥٤٧ لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.^٢
* رواية شماره ٧٢٦ يا أبا رافع ! سيكون بعدي قوم يقاتلون علياً ، حقاً [حقاً] على الله جهادهم ، فمن لم يستطع جهادهم بيده فبلسانه ، فمن لم يستطع بلسانه فيقلبه ، ليس وراء ذلك شيء .^٣

* رواية شماره ٨٨٤ أما ترضين - يا بنية - أنك سيّدة نساء العالمين ... أما والله لقد زوجتك سيّداً في الدنيا والآخرة .^٤

* رواية شماره ٨٩٠ با - با قدرى اختلاف - أوصي من آمن بي وصدقني بولاية علي بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولي الله ، ومن أحبّه فقد أحبّني ومن أحبّني فقد أحبّ الله ، ومن أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله .^٥
* رواية شماره ١٠١١ «أنا وهذا - يعني علياً [عليه السلام] - نجيء يوم القيامة كهاتين» ، وجمع بين إصبعيه السبابتين .^٦

* رواية شماره ١٠٤٥ إن أخي ووزيرى وخير من أخلفه بعدي علي بن أبي طالب .^٧

* رواية ١٢٣٩ - با قدرى اختلاف - «إن فيك لخصلتين كانتا في عيسى بن

١ . تاريخ مدينة دمشق ٣٩ / ٤٢ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ١٠٣ / ٤٢ - ١٠٤ .

٣ . المعجم الكبير ١ / ٣٢١ ، خصائص الوحي المبين لابن البطريق ٧٢ عن معرفة الصحابة للحفاظ أبي نعيم ٢ / ٢٤٣ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٤ ، كنز العمال ١١ / ٦١٣ و ١٥ / ١٠٢ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٤ .

٥ . مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي ١٩١ - ١٩٢ .

٦ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٦٧ .

٧ . المناقب للخوارزمي ١١٢ .

مريم عليها السلام]». فقال بعض أصحابه : حتى النبيين شبههم به ! قال: وما الخصلتان؟ قال: «أحبت النصارى عيسى حتى هلكوا فيه ، وأبغضته اليهود حتى هلكوا فيه، وأبغضك رجل حتى هلك فيك، وأحبك رجل حتى يهلك فيك». فبلغ ذلك أناساً من قريش ، وأناساً من المنافقين، فقالوا : كيف يكون هذا ؟ جعله مثلاً لعيسى بن مريم؟ فأنزل الله تعالى: (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصْحَكُونَ) هكذا قرأها أبي ، وجعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علي عليه السلام].^١

* روایت شماره ١٤٢٧ يا ابا ذر ألا تخبرني بأحب الناس إليك؟ فإني أعرف أن أحبهم إليك أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: إي - ورب الكعبة - إن أحبهم إلي أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، هو ذاك الشيخ ، وأشار إلى علي عليه السلام ، وهو يصلي أمامه.^٢

* روایت شماره ١٤٦٠ إن الله تعالى عهد إلي في علي عهداً ... إن علياً راية الهدى بعدي ، وإمام أوليائي ، ونور من أطاعني ، وهو الكلمة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين ، فمن أحبته أحبتي ، ومن أبغضه أبغضني ...^٣

* روایت شماره ١٤٧٦ قالت أم سلمة : ... فانتزع كساء علي ، فألقاه عليه وعليهم ، ثم قال : «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً».^٤

* روایت شماره ١٤٧٩ عن أبي أيوب ، قال : نزلت هذه الآية في علي عليه السلام]: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾ [المجادلة (٥٨): ١٢] إن علياً عليه السلام] ناجى النبي صلى الله عليه وآله عشر نجوات ، يتصدق في كل نجوة بدينار.^٥

١ . شواهد التنزيل ٢٣٣/٢ ذيل آيه : «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ» [الزخرف (٤٣): ٥٧].

٢ . رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٦٤ - ٢٦٥ ، السنة للخلال ٣٤٤ شماره ٤٥٢ ، المناقب للخوارزمي ٦٩ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٧٠ .

٤ . شواهد التنزيل ٢ / ١٠٧ .

٥ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٢٤ .

عمرو بن ثابت بن هرمز العجلی البکری ، ابن اُبی المقدام الکوفی

بزار می‌گوید : شیعه است ولی روایاتش کنار گذاشته نشده . یحیی بن معین می‌گوید : او دروغ نمی‌گوید . ابوداود گفته : گرچه بد مردی است ولی راستگو است و در روایات او مطلب منکری وجود ندارد .^۱

در تضعیفش گفته‌اند : رافضی خبیثی است . مرد بدی است .

من بر جنازه‌اش نماز نخواندم . نه ثقه است و نه امین .

در تشیع سرسخت و محکم است و زیاده روی می‌کند .

هنگام تشییع جنازه‌اش ابن مبارک وارد مسجد شد و درب آن را بست (تا در تشییع او شرکت نکند) .

او نظریه پستی داشت . ضعف و سستی از روایاتش روشن است . جریر از او حدیث نقل کرد ، شاگردانش به او گفتند : نیازی به احادیث او نداریم . گفت : او انسان شایسته‌ای بود ، گفتند : او منحرف شد!^۲

۱ . قال البزار : کان یتشیع ، ولم یتُرک . (تهذیب التهذیب ۸ / ۹ - ۱۰) .

قال یحیی : عمرو بن ثابت لا یکذب فی حدیثه . (ضعفاء العقیلبی ۳ / ۲۶۱ - ۲۶۳)

قال أبو داود : رجل سوء ، ولكنه كان صدوقاً في الحديث . (سنن أبي داود ۱ / ۷۲ ، تهذیب التهذیب ۸ / ۹ - ۱۰) وقال : عمرو بن ثابت ، وأبو إسرائيل ، ويونس بن خباب ليس في حديثهم نكارة . (سؤالات الأجرى لأبي داود ۱ / ۲۴۴ - ۲۴۵)

۲ . سألت أبا داود عن عمرو بن ثابت فقال : كان رجل سوء . قال هناد : لم أصل عليه ... وجعل أبو داود يذمه . (سؤالات الأجرى لأبي داود ۱ / ۲۴۱ - ۲۴۲) وقال : هو رافضي خبيث . (تهذیب التهذیب ۸ / ۹ - ۱۰) وقال : [هو] من شرار الناس . (سؤالات الأجرى لأبي داود ۱ / ۲۴۴ - ۲۴۵) وقال العجلی : شديد التشيع ، غالٍ فيه ، واهي الحديث . (معرفة الثقات ۲ / ۱۷۳)

ومات عمرو فلما مرَّ بجنازته فرأها ابن المبارك دخل المسجد وأغلق عليه بابه حتى جاوزته! حدَّثنا أبو غسان ، قال : كان جرير يخرج حديث عمرو بن ثابت ، فيقولون : لا نريده ، فيقول :

وگذشت که ابوالاحوص شاگردانش را قسم می‌داد که هرکس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد نزد من نیاید.^۱

از احادیث اوست : حدیث غدیر،^۲ مناشده به غدیر.^۳

[۱۵۴۸ / ۲۰۶] لَمَّا أُسْرِي بِي رَأَيْتُ فِي سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ [صفوتي من خلقي]، أَيْدَتُهُ بَعْلِي ، وَنَصْرَتُهُ بِهِ .^۴

[۱۵۴۹ / ۲۰۷] إِنْ لِلَّهِ لُؤَاءٌ مِنْ نُورٍ ، وَعَمُودًا مِنْ زَبْرُجَدٍ ، خَلَقَهَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ بِالْقِيَامَةِ ، مَكْتُوبٌ عَلَيَّ رِذَاءُ ذَلِكَ الْلُؤَاءِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ، صَاحِبُ الْلُؤَاءِ إِمَامُ الْقَوْمِ .

فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا بِكَ وَكَرَّمَنَا وَشَرَّفَنَا .

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص) : « يَا عَلِيُّ ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ أَحِبِّبِنَا وَاتَّحَلَّ مَحَبَّتِنَا أَسْكَنَهُ اللَّهُ مَعَنَا ، وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾ [القمر (۵۴) : ۵۵] .^۵

→ أدركته صالحاً ، فيقولون : تغيّر بعدك .

حدّثنا عمرو بن علي ، قال : سألت عبد الرحمن بن مهدي عن حديث عمرو بن ثابت فأبى أن يحدث عنه . (ضعفاء العقيلي ۳ / ۲۶۱ - ۲۶۳)

عن عبد الرحمن ، قال : سألت أبي عن عمرو بن ثابت بن أبي المقدم فقال: ضعيف الحديث ، يكتب حديثه ، كان ردي الرأي ، شديد التشيع . (الجرح والتعديل للرازي ۶ / ۲۲۳)

قال الجرجاني : ... والضعف على رواياته يبيّن . (الكامل لابن عدي ۵ / ۱۲۰ - ۱۲۲) ورجوع شود به تاريخ ابن معين ۱ / ۲۴۷ ، ۳۷۷ - ۳۷۸ ، التاريخ الكبير للبخاري ۶ / ۳۱۹ ، الضعفاء الصغير للبخاري ۸۷ ، الضعفاء والمتروكين للنسائي ۲۲۰ .

۱ . سير أعلام النبلاء ۹ / ۱۷۳ - ۱۷۵ .

۲ . الكامل لابن عدي ۵ / ۱۲۲ .

۳ . المعجم الكبير للطبراني ۵ / ۱۹۲ .

۴ . المعجم الكبير ۲۲ / ۲۰۰ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۶ ، شواهد التنزيل ۱ / ۲۹۸ .

۵ . شواهد التنزيل ۲ / ۴۷۰ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢١٢١

[١٥٥٠ / ٢٠٨] لا يذوق عبد طعم الإيمان حتى يحبكم لله ولرسوله ١.

[١٥٥١ / ٢٠٩] وقال عليه السلام لعلني عليه السلام: أنت أخي في الدنيا والآخرة ٢.

[١٥٥٢ / ٢١٠] وقال علي عليه السلام: فينا نزلت ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب (٣٣): ٢٣] ، فأنا - والله - المنتظر، وما بدلت تبديلاً ٣.

[١٥٥٣ / ٢١١] وقال: وقع بين علي بن أبي طالب عليه السلام وبين الوليد بن عتبة كلام فقال له علي عليه السلام: يا فاسق! فرد عليه ، فأنزل الله ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة (٣٢): ١٨] ٤.

[١٥٥٤ / ٢١٢] وقال عمرو بن ثابت: رأيت جعفر بن محمد عليه السلام واقفاً عند الجمرة العظمى ، وهو يقول: سلوني ، سلوني ٥.

١. المعجم الكبير للطبراني ٢٠ / ٢٨٥ .

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٢ ورجوع شود به روایت شماره ٣٥٠ .

٣. شواهد التنزيل ٥ / ٢ .

٤. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ٢٥٥ .

٥. الكامل لابن عدي ٢ / ١٣٢ .

نگارنده گوید: این روایت در مصادر شیعه از عمرو بن أبي المقدم - که همان عمرو بن ثابت است - به تفصیل چنین نقل شده: قال: رأيت أبا عبد الله عليه السلام يوم عرفة بالموقف وهو ينادي بأعلى صوته: يا أيها الناس إن رسول الله عليه السلام كان الإمام ، ثم كان علي بن أبي طالب ، ثم الحسن ، ثم الحسين ، ثم علي بن الحسين ، ثم محمد بن علي عليه السلام ، ثم هه .

فنادى ثلاث مرّات لمن بين يديه وعن يمينه وعن يساره ، وعن خلفه ، اثني عشر صوتاً . قال عمرو: فلما أتيت منى سألت أصحاب العربية عن تفسير «هه» ، فقالوا: لغة بني فلان: أنا فأسألوني ، قال: سألت غيرهم أيضاً من أصحاب العربية فقالوا مثل ذلك . (الكافي ٤ / ٤٦٦ ، بحار الأنوار ٤٧ / ٥٨ ورجوع شود به إقبال الأعمال ٣٣٠)

* رواية شماره ٢٥٠/٢ والله لقد أنكحْتُكِه سيِّداً في الدنيا وإنه في الآخرة من الصالحين.^١

* رواية شماره ٢٨١ قال النبي ﷺ : لقد صلَّت الملائكة عليَّ وعلى عليِّ سبع سنين ؛ لأننا كنَّا نصلِّي ليس معنا أحد يصلِّي غيرنا.^٢

* رواية شماره ٣٢٢ قيل لقتم [بن عباس] : ما شأن عليِّ كان له من رسول الله ﷺ منزلة لم تكن للعباس؟! قال : لأنه كان أسرعنا به لحوقاً ، وأشدنا به لصوقاً.^٣

* رواية شماره ٤١٥ خير إخوتي علي ، وخير أعمامي حمزة.^٤

* رواية شماره ٥٩١ قال عليُّ ﷺ : لمَّا كان يوم أحد وفرَّ الناس فقلت : ما كان النبي ﷺ ليفرَّ ، فحملت على القوم فإذا أنا برسول الله ﷺ فقال جبرئيل ﷺ : إن هذه لهي المواساة ، فقال النبي ﷺ : «إنه منِّي وأنا منه» ، فقال جبرئيل ﷺ : وأنا منكما.^٥

* رواية شماره ٧١١ ما وجدت إلا القتال أو الكفر بما أنزل على محمد ﷺ.^٦

* رواية شماره ٨٧٤ عن جابر بن عبد الله ، قال : والله ما كنا نعرف منافقينا على عهد رسول الله ﷺ إلا ببغضهم عليّاً ﷺ.^٧

* رواية شماره ٨٩٠ - با قدرى اختلاف - من آمن بي وصدَّقني فليتولَّ علي بن أبي طالب ؛ فإن ولايته ولايتي ، وولايتي ولاية الله.^٨

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٣ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٩ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٩٢ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٢ .

٥ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٧٩ شماره ٢٤٢ .

٦ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٧٤ .

٧ . المعجم الأوسط للطبراني ٤ / ٢٦٤ .

٨ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٣٩ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۲۳

* روایت شماره ۱۰۱۰ اینی وهذین - وأحسبه قال : - وهذا الراقد - یعنی علیاً [ع] -
- يوم القيامة في مكان واحد. ۱.

* روایت شماره ۱۰۴۶ این خلیلی ، ووزیری ، وخلیفتی فی اهلی ، وخیر من أترك
بعدي، وینجز موعدي، ویتقضي دینی علی بن ابي طالب. ۲.

وفي لفظ : إن خلیلی ووزیری وخیر من أخلف بعدي ، یتقضي دینی ، وینجز
موعودي علی بن ابي طالب. ۳.

* روایت شماره ۱۵۹۲ - با قدری اختلاف - تلا ابن عباس هذه الآية: [وَمَنْ يُطِعِ
اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] فقال: «مَنْ النَّسِيبِينَ»: محمد [ع] ،
ومن «الصَّادِقِينَ»: علي بن ابي طالب [ع] ومن «وَالشُّهَدَاءِ»: حمزة وجعفر [ع] ،
ومن «وَالصَّالِحِينَ»: الحسن والحسين [ع] [وَحَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا] [النساء (۴): ۶۹]
فهو المهدي [ع] في زمانه. ۴.

* روایت شماره ۱۴۳۱ ما في القرآن آية «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إلا علي رأسها. ۵.

* روایت شماره ۱۴۵۹ عن ابن عباس ، قال : ذكر عنده علي بن ابي طالب [ع] فقال :
إنكم لتذكرون رجلاً كان يسمع وطأ جبرئيل [ع] فوق بيته. ۶.

۱ . المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۴۱ .

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۷ ، شواهد التنزيل ۱ / ۴۸۹ .

۳ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۷ .

۴ . شواهد التنزيل ۱ / ۱۹۸ این روایت در شماره ۱۵۹۲ به نقل از پیامبر [ع] خواهد آمد .

۵ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۶۳ .

۶ . فضائل اميرالمؤمنين [ع] لأحمد بن حنبل ۲۷۵ شماره ۲۲۴ .

عمرو بن شمر الجعفی الکوفی

در تضعیفش گفته‌اند: او رافضی، منحرف و دروغگو است. در فضائل اهل بیت علیهم السلام از افراد ثقه روایات جعلی نقل کرده. نوشتن روایات او جایز نیست مگر برای تعجب. او متروک واقع شده، بسیار ضعیف است. شیعه سرسختی بوده. بخاری او را منکر الحدیث و یحیی بن معین او را نامطمئن و بی‌ارزش دانسته و گفته: روایاتش ثبت نشود. عمده روایاتش محفوظ (و ثابت) نیست. از جابر جعفی روایات جعلی منکری نقل کرده است.^۱

از احادیث اوست:

[۱۵۵۵ / ۲۱۳] قال ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة (۹۸): ۷] قال النبي صلی الله علیه و آله لعلي علیه السلام: «هو أنت وشيعتك، تأتي أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين، ويأتي عدوك غضاباً مقمحين».^۲
 أو: ترد أنت وشيعتك يوم القيامة رواءً مرويين، ويرد عدوك عطاشاً مقمحين.^۳

۱. كان رافضياً يكذب. (الثقات لابن حبان ۴ / ۳۶۵) قال السعدي: زائغ كذاب. (الكامل لابن عدي ۵ / ۱۲۹) وكان ممن يروي الموضوعات عن الثقات في فضائل أهل البيت وغيرها، لا يحل كتابه حديثه إلا على جهة التعجب. (المجروحين لابن حبان ۲ / ۷۵) تركه الدارقطني وعدة وكان شيعياً جَبَلًا. (المغني ۲ / ۱۴۶) وكان ضعيفاً جداً متروك الحدیث. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۶ / ۳۸۰) عمرو بن شمر ليس بشيء. (تاريخ ابن معین ۱ / ۲۰۶، ۳۲۱) ... لا يكتب عنهم. (تاريخ ابن معین ۱ / ۳۳۴) منكر الحدیث جداً، ضعيف الحدیث، لا يشتغل به، تركوه. (الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي ۶ / ۲۳۹ - ۲۴۰) يحيى بن معین يقول: عمرو بن شمر ليس بثقة. (الجرح والتعديل للرازي ۶ / ۲۳۹) وعمامة ما يرويه غير محفوظ. (الكامل لابن عدي ۵ / ۱۳۱) يروي عن جابر الجعفي بالموضوعات المناكير. (الضعفاء لأبي نعيم الأصبهاني ۱۱۸) و رجوع شود به الضعفاء والمتروكين للنسائي ۲۲۰، ضعفاء العقيلي ۳ / ۲۷۵ - ۲۷۶.

۲. شواهد التنزيل ۲ / ۴۶۱ - ۴۶۲.

۳. شواهد التنزيل ۲ / ۴۶۴ - ۴۶۶ و رجوع شود به روایت ۱۵۰۶.

[١٥٥٦ / ٢١٤] قال الضحاك بن مزاحم : لما رأت قريش تقديم النبي ﷺ علياً [ع] ، وإعظامه له ، نالوا من علي [ع] وقالوا : قد افتتن به محمد ﷺ ، فأنزل الله تعالى : ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ... مَا أَنْتَ - يَا مُحَمَّد - بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ [....] وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيمٍ ... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ﴾ ، وهم النفر الذين قالوا ما قالوا ، ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القلم (٦٨) : ١-٧] [يعني] علي بن أبي طالب [ع].^١

[١٥٥٧ / ٢١٥] عن محمد بن علي [ع] ، قال : أقبل الحارث بن عمرو الفهري إلى النبي ﷺ فقال : إنك أتيتنا بخبر السماء فصدقناك وقبلنا منك ، فذكر مثله - أي مثل الحديث السابق - إلى قوله : فارتحل الحارث فلما صار ببطحاء مكة أته جدلة من السماء فشدت رأسه ، فأنزل الله : ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ...﴾ [المعارج (٧٠) : ١-٢] بولاية علي [ع].^٢

وإليك نصّ الحديث السابق : لما نصب رسول الله ﷺ علياً [ع] يوم غدير خم فقال : «من كنت مولاه فعلي مولاه»، طار ذلك في البلاد ، فقدم علي رسول الله ﷺ النعمان ابن الحرث الفهري فقال : أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا إله إلا الله ، وأنت رسول الله ، وأمرتنا بالجهاد والحجّ والصلاة والزكاة والصوم فقبلناها منك ، ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت : «من كنت مولاه فهذا مولاه» ! فهذا شيء منك أو أمر من عند الله ؟ قال : أمر من عند الله . قال : الله الذي لا إله إلا هو إن هذا من الله ؟ قال : الله الذي لا إله إلا هو إن هذا من الله . قال : فوالى النعمان وهو يقول : [اللهم] إن كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم . فرماه الله بحجر على رأسه فقتله فأنزل الله تعالى ﴿سَأَلَ سَائِلٌ...﴾ [المعارج (٧٠) : ١].^٣

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٥٩ .

٢ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٨٢ .

٣ . شواهد التنزيل ٢ / ٣٨١ - ٣٨٢ .

[١٥٥٨ / ٢١٦] عن جابر، قال: سألت أبا جعفر [ﷺ] عن قول الله: ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَكَّدَ﴾ [البلد (٩٠): ٣] قال: عليٌّ وما ولد. ١.

[١٥٥٩ / ٢١٧] عن أبي جعفر [ﷺ] في قوله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجدة (٣٢): ٢٤] قال: نزلت في ولد فاطمة [ﷺ] خاصة، جعل الله منهم أئمة يهدون بأمره. ٢.

[١٥٦٠ / ٢١٨] عن جابر، عن تميم بن حذلم، قال: ... فقام علي [ﷺ] بين الصفيين فنادى: ويلك يا معاوية! أبرز إليّ، على ما نضرب بعض الناس ببعض؟! فالتفت معاوية إلى عمرو بن العاص فقال له: ما ترى يا أبا عبد الله؟ فقال له عمرو: قد أنصفك الرجل، واعلم أنك إن نكلت عنه لم تزل سبباً عليك وعلى عقبك. فقال له معاوية: يا ابن العاص أمثلي يُخدع عن نفسه؟! والله ما بارز ابن أبي طالب رجلاً إلا سقى الأرض من دمه! ٣.

* رواية شماره ١٠٠ قال النبي ﷺ: أبشر يا علي، حياتك وموتك معي. ٤.

* رواية شماره ٤٠١ قال حذيفة: آخا رسول الله ﷺ بين أصحابه الأنصار والمهاجرين، فكان يُواخي بين الرجل ونظيره، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب [ﷺ] فقال: «هذا أخي». قال حذيفة: رسول الله ﷺ - سيّد المسلمين، وإمام المتّقين، ورسول ربّ العالمين الذي ليس له في الأنام شبيهه ولا نظير - وعلي بن أبي طالب أخوان. ٥.

١. شواهد التنزيل ٢ / ٤٣٠.

٢. شواهد التنزيل ١ / ٥٨٣.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٥ / ٤٨٥ - ٤٨٦.

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٦٧.

٥. مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٥٤ - ٥٥.

عمرو بن عبد الغفار الفقیمی الکوفی

ابن حبان او را در ثقات ذکر و حاکم در مستدرک از او روایت نموده است.^۱ در تضعیفش گفته‌اند: او در نقل حدیث ثبت (و استوار) نیست. در فضائل علی [ع] روایات منکری نقل می‌کند. گذشتگان او را متهم نموده‌اند که در فضائل اهل بیت [ع] روایت جعل کرده است. چون رافضی بود من از او روایت نقل نکردم. او منکر الحدیث و متروک الحدیث است.^۲

از احادیث اوست:

- * روایت شماره ۱۱۸: **وإن تولّوا عليّاً تولّوه هادياً مهدياً، يحملكم على المحجة.**^۳
- * روایت شماره ۸۹۲: **با قدری اختلاف - من مات وهو يبغضك ففي ميتة جاهلية، يحاسب بما عمل في الإسلام، ومن عاش بعدك وهو يحبك ختم الله له بالأمن والإيمان كلما طلعت شمس وغربت حتى يرد عليّ الحوض.**^۴
- * روایت شماره ۱۳۸۴: **الناس من شجر شتى وأنا وعلي من شجرة واحدة.**^۵
- * روایت شماره ۱۴۱۴: **سورة محمد ﷺ آية فينا وآية في بني أمية.**^۶

۱. ذكره ابن حبان في الثقات، وأخرج له الحاكم في المستدرک. (لسان الميزان ۴ / ۳۶۹ - ۳۷۰)

۲. ليس بالثبت بالحدیث، حدّث بالمناكير في فضائل علي [ع] [ع]... وهو متهم إذا روى شيئاً من الفضائل، وكان السلف يتهمونه بأنه يضع في فضائل أهل البيت [ع] [ع] وفي مثالب غيرهم. (الكامل ۵ / ۱۴۵ - ۱۴۸)

قال أبو حاتم: متروك الحدیث. وقال ابن عدي: اتهم بوضع الحدیث. وقال ابن المديني: تركته لأجل الرفض، وقال العقيلي وغيره: منكر الحدیث. (لسان الميزان ۴ / ۳۶۹ - ۳۷۰)

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۴ / ۲۳۵.

۴. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۹۲.

۵. المعجم الأوسط للطبراني ۴ / ۲۶۳.

۶. شواهد التنزيل ۲ / ۲۴۱.

* روایت شماره ۱۴۷۴ با کمی اختلاف أهل بيتي فيكم كسفينة نوح (ع) في قومه، من دخلها نجا ومن تخلف عنها هلك.^۱

عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الكوفي در مذمتش گفته‌اند: احاديثي كه او روايت مي‌كند كسي نقل نكرده. در رواياتش مطالب منكري ديده مي‌شود. به نقل از پدرش از پدراناش مطالب جعلی و منكر نقل می‌كند، جايز نيست به رواياتش احتجاج شود. نبايد رواياتش نوشته شود. او بی‌ارزش است.^۲

از احاديث اوست: حديث غدیر.^۳

[۱۵۶۱ / ۲۱۹] عليّ يعسوب المؤمنین ، والمال يعسوب المنافقين.^۴

[۱۵۶۲ / ۲۲۰] من سرّه [من أراد] أن يجوز على الصراط كالريح العاصف ، ويلج الجنة بغير حساب فليتول وليّي ووصيّي وصاحبي وخليفتي على أهلي علي بن أبي طالب ، ومن سرّه [ومن أراد] أن يلج النار فليترك ولايته . فوعزة ربّي وجلاله إنه لباب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه ، وإنه الصراط المستقيم،

۱. المعجم الأوسط للطبراني ۳۰۶ / ۵.

۲. في حديثه بعض المناكير. (الثقات لابن حبان ۸ / ۴۹۲) من أهل الكوفة يروى عن أبيه عن آبائه أشياء موضوعة، لا يحلّ الاحتجاج به. (المجروحين لابن حبان ۲ / ۱۲۱ - ۱۲۲) روى عن أبيه عن آبائه أحاديث مناكير، لا يكتب حديثه، لا شيء. (الضعفاء لأبي نعيم الأصبهاني ۱۲۲) و رجوع شود به الكامل لابن عدي ۵ / ۲۴۴ - ۲۴۵، ميزان الاعتدال ۳ / ۳۱۵، لسان الميزان ۴ / ۳۹۹.

۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۵ / ۳۴۴ و ۶۵ / ۳۲۴، أسد الغابة ۵ / ۳۸۳.

۴. الكامل لابن عدي ۵ / ۲۴۴ - ۲۴۵، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۴ و رجوع شود به روايات شماره ۳۳، ۳۳ / ۱، ۳۶، ۷۳، ۲۳۶.

وإنه الذي يسأل الله عن ولايته يوم القيامة^١.

[١٥٦٣ / ٢٢١] من زعم أنه يحبني ويبغض [وأبغض] علياً فقد كذب^٢.

[١٥٦٤ / ٢٢٢] عن علي [عليه السلام]، قال: نزلت هذه الآية على رسول الله [في بيته]: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (٥): ٥٥] فخرج رسول الله [عليه السلام] ودخل المسجد - والناس يصلون بين راعع وقائم - فصلّى ، فإذا سائل ، قال [عليه السلام]: يا سائل، «أعطاك أحد شيئاً؟» فقال: لا إلا هذا الراكع - لعلي [عليه السلام] - أعطاني خاتماً [خاتمه]^٣.

[١٥٦٥ / ٢٢٣] عن علي [عليه السلام] قال النبي [صلى الله عليه وسلم]: أنا أول من تنشق الأرض عنه يوم القيامة وأنت معي، ومعنا لواء الحمد وهو بيدك تسير به أمامي، تسبق به الأولين والآخرين^٤.
[١٥٦٦ / ٢٢٤] عن علي [عليه السلام]: حدثني سلمان الخير فقال: يا [أ]با الحسن، قلما أقبلت أنت وأنا عند رسول الله إلا قال: «يا سلمان، هذا وحزبه هم المفلحون يوم القيامة»^٥.
وفي لفظ: قال لي سلمان: قلما طلعت [أطلعت] على رسول الله [عليه السلام] وأنا معه إلا ضرب بين كتفي فقال: «يا سلمان، هذا وحزبه المفلحون»^٦.

[١٥٦٧ / ٢٢٥] عن علي [عليه السلام]، قال: جمّعنا رسول الله [عليه السلام] في بيت أم سلمة، وأنا وفاطمة وحسناً وحسيناً [عليه السلام]، ثم دخل رسول الله [عليه السلام] في كساء له، وأدخلنا معه ثم ضمّنا، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»^٧.

١. شواهد التنزيل ١ / ٧٦.

٢. المجروحين لابن حبان ٢ / ١٢٢، ميزان الاعتدال ٣ / ٣١٥، لسان الميزان ٤ / ٣٩٩.

٣. معرفة علوم الحديث للحاكم ١٠٢، تاريخ مدينة دمشق ٣٥٦/٤٢ - ٣٥٧ و ٣٥٣ / ٤٥، تخريج الأحاديث والآثار ١ / ٤٠٩.

٤. المناقب للخوارزمي ٣٥٩.

٥. شواهد التنزيل ١ / ٨٩.

٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٣٢، شواهد التنزيل ١ / ٨٩ - ٩٢.

٧. شواهد التنزيل ٢ / ٥٢.

- [١٥٦٨ / ٢٢٦] قال رسول الله (ص): هذه فاطمة وهدان الحسن والحسين ومن أحبهما يوم القيامة في الجنة يأكل ويشرب حتى يفرق بين العباد. ١.
- [١٥٦٩ / ٢٢٧] أما إن الإيمان لا يدخل أجوافهم حتى يحبّوكم. ٢.
- [١٥٧٠ / ٢٢٨] إذا كان يوم القيامة حُمِلْتُ على البراق، وحُمِلْتُ فاطمة على ناقة العُصْبَاء [ناقتي القِصَواء]... ٣.
- [١٥٧١ / ٢٢٩] عن [مولانا أبي عبد الله] جعفر [الصادق]، عن أبيه (ع)، قال: نزلت هذه الآية فينا وفي شيعتنا: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [الشعراء (٢٦) ١٠٠-١٠١]، وذلك أن الله يفضّلنا ويفضّل شيعتنا بأن نشفع، فإذا رأى ذلك من ليس منهم قال: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾. ٤.
- [١٥٧٢ / ٢٣٠] قال رجل لابن عباس: سبحان الله ما أكثر مناقب علي وفضائله، إني لأحسبها ثلاثة آلاف، فقال ابن عباس: أو لا تقول إنها إلى ثلاثين ألفاً أقرب! ٥.
- * رواية شماره ١ حديث طير - با قدرى اختلاف - «اللهم ائنتي بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير» ... فجاء علي (ع) ... ٦.
- * رواية شماره ٦٠ حق علي على المسلمين كحق الوالد على الولد. ٧.
- * رواية شماره ٦٧٦ «إن منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي

١. تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢٢٧.

٢. الكامل لابن عدي ٥ / ٢٤٥.

٣. تاريخ مدينة دمشق ١٠ / ٤٥٩، ميزان الاعتدال ٣ / ٣١٥.

٤. شواهد التنزيل ١ / ٥٤١.

٥. المناقب للخوارزمي ٣٣.

٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٤٥ - ٢٤٦.

٧. الكامل لابن عدي ٥ / ٢٤٤ - ٢٤٥، المجروحين لابن حبان ٢ / ١٢٢، المناقب لابن المغازلي

٦٠، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٠٨، ميزان الاعتدال ٣ / ٣١٦، لسان الميزان ٤ / ٣٩٩.

تنزیله»، فقال أبو بكر: أنا هو يا رسول الله، قال: «لا، ولكنه هذا خالص النعل»، وفي يد علي [ع] نعل يخصفها.^۱

* روایت شماره ۱۲۳۹ «یا علی، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم: أحببه قوم فأفرطوا فيه وأبغضه قوم فأفرطوا فيه». قال: فضحك الملاء الذين عنده ثم قالوا: انظروا كيف شبّه ابن عمّه بعيسى بن مريم! قال: فنزل الوحي ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ أَبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ [الزخرف (۴۳): ۵۷].^۲

عيسى بن مهران المستعطف البغدادي

محمد بن جریر طبری او را توثیق کرده است.^۳

در مذمتش گفته‌اند: رافضی آتشین، کذاب، خشن و از شیاطین متمرد آنهاست. او در فضائل اهل بیت [ع] و مذمت دیگران احادیثی نقل کرده، احادیث جعلی و منکر. سستی روایات او روشن است.^۴

از روایات اوست:

[۱۵۷۳ / ۲۳۱] قال رسول الله ﷺ: أول من اتخذ علي بن أبي طالب أخاً من أهل السماء إسرافيل، ثم ميكائيل، ثم جبرئيل. وأول من أحبّه من أهل السماء حملة العرش، ثم رضوان خازن الجنان، ثم ملك الموت، وإن ملك الموت يترحم على

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۵۱.

۲. رجوع شود به شواهد التنزیل ۲ / ۲۲۷ (دو روایت)، المجروحین لابن حبان ۲ / ۱۲۲، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۹۶.

۳. قال ابن حجر: وثقه محمد بن جریر. (لسان المیزان ۴ / ۴۰۶)

۴. حدّث بأحادیث موضوعة، وهو محترف [محترق] في الرفض. (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۸۱-۳۸۲) و رجوع شود به الكامل لابن عدي ۵ / ۲۶۰-۲۶۱ تاریخ بغداد ۱۱ / ۱۶۸، الأنساب للسمعاني ۵ / ۲۸۵، تاریخ الإسلام للذهبی ۲۰ / ۱۴۷-۱۴۸، میزان الاعتدال ۳ / ۳۲۴، لسان المیزان ۴ / ۴۰۶، الباب في تهذيب الأنساب لابن الأثير ۳ / ۲۰۸، الكشف الحثيث ۲۰۵.

محبی علی بن ابی طالب کما یترحم علی الأنبياء (ع).^۱

[۱۵۷۴ / ۲۳۲] عن أبي رافع ، قال : كانت راية رسول الله (ص) يوم أحد مع علي بن أبي طالب (ع) ، وكانت راية المشركين مع طلحة بن أبي طلحة ... كل من كان يحمل راية المشركين يقتله علي (ع) [ع] حتى عدّ تسعة أنفس حملوها وقتلهم علي (ع) ، وقتل جماعة من رؤسائهم يحمل عليهم ، فقال جبريل : يا محمد هذه المواساة ، فقال النبي (ص) : «أنا منه وهو مني» . ثم سمعنا صائحاً يصيح في السماء وهو يقول : لا سيف إلا ذو الفقار ، ولا فتى إلا علي بن أبي طالب.^۲

* روایت شماره ۱۴۳۱ عن ابن عباس قال : ما في القرآن آية : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ إلا وعلي (ع) أميرها وشريفها ، وما من أصحاب محمد (ص) رجل إلا وقد عاتبه الله ، وما ذكر علياً (ع) إلا بخير.^۳

فطر بن خليفة

در سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) از او روایت شده و بخاری از او در کنار دیگران نقل کرده است . او را با الفاضلی چون : «الشیخ العالم، المحدث الصدوق ، صالح الحديث ، حدیثه حدیث رجل کبیر» ستوده‌اند . ابن معین، احمد بن حنبل ، یحیی بن سعید، عجللی و ابن سعد او را توثیق نموده‌اند و حدیث او نیکو و معتبر دانسته شده است.^۴

۱ . المناقب للخوارزمي ۷۲ .

۲ . قال ابن الجوزي : هذا حدیث لا یصح ، والمتهم به عیسی بن مهران . (الموضوعات ۱ / ۳۸۱ -

۳۸۲ و رجوع شود به الكامل لابن عدي ۵ / ۲۶۰ ، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۸۵)

۳ . شواهد التنزیل ۱ / ۳۰ .

۴ . قال الذهبي : الشیخ العالم، المحدث الصدوق ... وثقه أحمد بن حنبل ، وقال مرة : كان فطر عند

در مذمتش گفته‌اند: اعمش، منصور، و مغیره مشروب می‌نوشیدند و هنگامی که سرشان داغ می‌شد فطر بن خلیفه را مسخره می‌کردند! من عمداً او را رها کردم. من او را مثل سگ رها کرده و به او اعتنایی ننمودم. او منحرف است. ثقه نیست. نمی‌شود به (روایت) او احتجاج نمود. شیعه سرسختی است. به جهت مذهب بدی که دارد از او روایت نقل نمی‌کنم. چندان متقن نیست. اهل بدعت است؛ لذا بخاری او را با دیگران قرین قرار داده (و به روایت او اکتفا نکرده) است.

هنگام جان دادن می‌گفت: ارزش محبت اهل بیت نزد من بالاتر از آن است که به جای هر تار موی بدنم زبانی باشد و تسبیح خدا بگوید.^۱

→ یحیی بن سعید ثقه، لکنه خشبی مفرط. وقال أحمد العجلي: ثقة، حسن الحديث، فيه تشييع يسير. وقال ابن سعد: ثقة إن شاء الله... وقال عبد الله بن أحمد: سألت أبي عن فطر، فقال: ثقة، صالح الحديث، حديثه حديث رجل كئيس إلا أنه يتشيع... وحديثه من قبيل الحسن. (سير أعلام النبلاء ۷ / ۳۰ - ۳۳)

وقال - أيضاً -: شيعي جلد، وثقه أحمد، وابن معين... ثم أشار إلى رواية أصحاب السنن الأربعة عنه وأن البخاري قرنه بأخر. (الكاشف ۲ / ۱۲۵ و رجوع شود به میزان الاعتدال ۳ / ۳۶۳ - ۳۶۴) ۱. عن جرير، قال: كان الأعمش ومنصور ومغيرة يشربون فإذا أخذوا في رؤوسهم سخروا بفطر بن خليفة. (ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۶۵)

وعن أبي بكر بن عياش، قال: ما تركت الرواية عن فطر إلا بسوء مذهبه. وقال أحمد بن يونس: تركته عمداً، وكان يتشيع وكنت أمر به بالكناسة في أصحاب الطعام، وكان أعرج، فأمر وأدعه مثل الكلب... ليس بذاك المتقن مع ما فيه من بدعة، ومن أجل ذلك قرنه البخاري بأخر. عن جعفر الأحمر، قال: دخلنا على فطر بن خليفة وهو مغمى عليه، فأفاق، فقال: يا عبد الله! ما يسرني أن مكان كل شعرة في جسدي لسان يسبح الله بحمدي أهل البيت. (سير أعلام النبلاء ۷ / ۳۰ - ۳۳) وقال الجوزجاني: زائع غير ثقة، وقال الدارقطني: زائع لا يحتج به. (المغني في الضعفاء ۲ / ۲۰۰ و رجوع شود به میزان الاعتدال ۳ / ۳۶۳ - ۳۶۴، ضعفاء العقيلي ۳ / ۴۶۴، الكامل لابن عدي ۶ / ۳۱، تهذيب الكمال ۲۳ / ۳۱۶، تهذيب التهذيب ۸ / ۲۷۱)

از روايات اوست: مناشده به غدیر،^١ حدیث غدیر.^٢
[١٥٧٥ / ٢٣٣] عن سعد: سمعت النبي ﷺ يقول لعلی: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، وسدّ رسول الله ﷺ الأبواب إلّا باب علي [٣].^٣
[١٥٧٦ / ٢٣٤] قال أبو الطفيل: قال بعض أصحاب النبي [ﷺ]: لقد كان علي [لعلی] ابن أبي طالب [ﷺ] من السوابق ما لو أن سابقة منها بين الخلائق لو سعتهم خيراً.^٤
* روایت ٥: من كنت وليّه فعلي وليّه.^٥

* روایت شماره ١ حدیث طیر - با قدری اختلاف - «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فجاء علي [ﷺ].^٦
* روایت شماره ١٠٩ قال علي [ﷺ]: والله ما ضللت ولا ضلّ بي، ولا نسيّت الذي قيل لي، وإني لعلی بيّنة من ربّي، تبعني من تبعني، وتركني من تركني.^٧
* روایت شماره ٦١٠ عن سعد: أمر رسول الله ﷺ بسدّ الأبواب الشارعة في المسجد وترك باب علي [ﷺ].^٨
* روایت شماره ٦٧٦ «إن منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيله» ... فقال أبو بكر: أنا هو؟ قال: «لا»، قال عمر: أنا هو؟ قال: «لا، ولكن

١. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٠٥، ٢٠٩.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢١٣، ٢١٩.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٦٥.

٤. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤١٨.

٥. روايات متعدد به این لفظ گذشت، شماره‌های ١٤٩، ١٥٤، ١٥٥، ١٦١، ١٦٤، ١٦٨، ١٧٥، ١٩٠.

٦. المعجم الكبير ٥ / ١٦٦.

٧. المعجم الكبير للطبراني ٧ / ٨٢.

٨. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٣٤، ضعفاء العقيلي ٣ / ٤٦٥ - ٤٦٦.

٩. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٦٥.

خاصف النعل» یعنی علیاً [ع].^۱

- * روایت شماره ۷۰۴ قال علی [ع]: أُمرتُ بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین.^۲
- * روایت شماره ۸۸۸ من أحبّ علیاً فقد أحبّتی ومن أحبّتی فقد أحبّ الله ، ومن أبغض علیاً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله .^۳
- * روایت شماره ۹۳۵ ... لعهد النبي الأمي إليّ أن الأمة ستعذر بك بعد [بعدي].^۴
- * روایت شماره ۱۰۰۹ أنا سيّد ولد آدم ، وعلي سيّد العرب ، وإنه لأوّل من ينفصّ الغبار عن رأسه يوم القيامة ...^۵
- * روایت شماره ۱۴۱۴ سورة محمد [ص] آية فينا وآية في بني أمية .^۶
- * روایت شماره ۱۵۱۰ عن سعد : أنّ النّبِيَّ [ص] أمر بسدّ الأبواب فسُدّت ، وترك باب عليّ [ع] فاتاه العباس فقال : يا رسول الله ، سدّدت أبوابنا وترك باب عليّ؟! قال: «ما أنا فتختها، ولا أنا سدّدتها».^۷

قيس بن الربيع ، أبو محمد الأسدي الكوفي

شعبه به شدت از او دفاع کرده و او را ثبت دانسته و ابن عدی جرجانی نیز نظر شعبه را ترجیح داده است.^۸

۱ . المناقب للخوارزمي ۲۶۰ ورجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۴۵۳/۴۲ - ۴۵۴ (روایات متعدد).
۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۶۹ .
۳ . المعجم الكبير للطبراني ۲۳ / ۳۸۰ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۷۱ .
۴ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۴۷ .
۵ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۵ - ۳۰۶ .
۶ . شواهد التنزيل ۲ / ۲۴۱ .
۷ . مناقب علي بن أبي طالب [ع] لابن المغازلي ۲۱۰ ورجوع شود به روایت شماره ۵۵۶ .
۸ . الكامل لابن عدی ۶ / ۴۱ ، ۴۶ - ۴۷ .

احمد بن حنبل تصريح کرده که از جمله اموری که باعث شد مردم

روایات قیسی بن الربیع را ترک کنند تشییع او است.^١

از روایات اوست: حدیث غدیر،^٢ رزیه یوم الخمیس.^٣

[١٥٧٧ / ٢٣٥] «یا أنس، انطلق فادع لي سيّد العرب» يعني علياً ﷺ، فقالت عائشة:

ألست سيّد العرب؟ قال: «أنا سيّد ولد آدم وعلي سيّد العرب» فلما جاء علي ﷺ

أرسل رسول الله ﷺ إلى الأنصار فأتوه، فقال لهم: «يا معشر الأنصار، ألا أدلكم على

ما إن تمسكتم به لن تضلّوا بعده»؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «هذا علي فأحبّوه

بحبّي، وكرّموه لكرامتي، فإن جبريل أمرني بالذي قلت لكم عن الله عزّ وجلّ».^٤

[١٥٧٨ / ٢٣٦] عن أبي سعيد الخدري، قال: لما نصب رسول الله ﷺ علياً ﷺ [بغدير

خم فنأدى له بالولاية هبط جبريل ﷺ عليه بهذه الآية: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة (٥): ٣].^٥

[١٥٧٩ / ٢٣٧] عن أبي سعيد الخدري: أن رسول الله ﷺ لما نزلت [عليه] هذه الآية

قال: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة، ورضا الربّ برسالتي وولاية علي بن

أبي طالب من بعدي». ثم قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه،

وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».^٦

[١٥٨٠ / ٢٣٨] وعنه ﷺ في قوله تعالى: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» [الزمر (٣٩): ٢٩]

قال: أنا ذلك الرجل السليم لرسول الله ﷺ.^٧

١. قلت لأحمد بن حنبل: قيس لم ترك الناس حديثه؟ قال: كان يتشيع... (الكامل لابن عدي ٣٩/٦)

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٢٣، شواهد التنزيل ١ / ٢٠١، المناقب لابن المغازلي ٤٠.

٣. المعجم الكبير للطبراني ١١ / ٣٥٢.

٤. المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٨٨.

٥. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٣٧.

٦. شواهد التنزيل ١ / ٢٠١.

٧. شواهد التنزيل ٢ / ١٧٦.

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢١٣٧

[١٥٨١ / ٢٣٩] وعنه عليه السلام في قوله تعالى: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ [سورة ق (٥٠): ٣٧] قال: فأنا ذو القلب الذي عنى الله بهذا^١.

[١٥٨٢ / ٢٤٠] وقال علي عليه السلام عند مبيته على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله:

وقيت بنفسي خير من وطئ الحصا ومن طاف بالبيت العتيق وبالبحر
رسول إله خاف أن يمكروا به فنجاه ذو الطول الإله من المكر
وبات رسول الله في الغار آمنا موقى وفي حفظ الإله وفي ستر
وبت أراعيهم ولم يتهمونني وقد وطنت نفسي على القتل والأسر^٢

[١٥٨٣ / ٢٤١] عن أبي سعيد الخدري في قوله عز وجل: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: علي وفاطمة عليهما السلام، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: محمد صلى الله عليه وآله، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن (٥٥): ١٩-٢٢] قال: الحسن والحسين عليهما السلام.^٣

ورواه الحاكم الحسكاني عن سلمان^٤.

[١٥٨٤ / ٢٤٢] عن ابن عباس، قال: دفع رسول الله صلى الله عليه وآله الراية إلى علي بن أبي طالب عليه السلام وهو ابن عشرين سنة^٥.

[١٥٨٥ / ٢٤٣] قوله تبارك وتعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾

١. شواهد التنزيل ٢ / ٢٦٦.

٢. المستدرک للحاکم ٣ / ٤. مصرع اول از بیت اخیر در مصادر دیگر مختلف نقل شده است:

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ وَمَا يُثْبِتُونِي (شواهد التنزيل ١ / ١٣١)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ وَهُمْ يُثْبِتُونِي (بحار الأنوار ٣٦ / ٤٦)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ مَتَى يُنْشَرُونِي (ديوان الإمام علي عليه السلام ٢١٥، بحار الأنوار ١٩ / ٦٣ و ٣٤ / ٤١٣)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ مَتَى يَأْسِرُونِي (كشف الغمة ١ / ٤٠٦)

٣. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ٢٩٤.

٤. شواهد التنزيل ٢ / ٢٨٥.

٥. المعجم الكبير للطبراني ١ / ١٠٦، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٧٢.

[النساء (٤): ٥٤] قال ابن عباس : نحن الناس دون الناس .^١

* رواية شماره ١٣ عليّ منّي مثل رأسي [منزلة رأسي] من بدني .^٢

* رواية شماره ١٠٠ أبشر يا علي ، حياتك وموتك معي .^٣

* رواية شماره ٤٠٩ إن رسول الله ﷺ لما آخى بين المسلمين ... قال : « يا علي ، أنت أخي ، وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ... أنه أول من يدعى به من أمتي يدعى بك لقربتك منّي ومنزلتك عندي ، فيدفع إليك لوائي ، وهو لواء الحمد ، يستبشر به آدم وجميع من خلق الله عز وجل من الأنبياء والمرسلين ، فيستظلون بظلّ لوائي ... فينادي منادٍ من عند العرش : « يا محمد نعم الأب أبوك إبراهيم ، ونعم الأخ أخوك ، وهو علي . يا علي ، إنك تُدعى إذا دعيتُ ، وتُحيا إذا حُيتُ ، [وتُحبي إذا حُبيتُ] ، وتُكسى إذا كُسيْتُ » .^٤

* رواية شماره ٥٨٢ علي منّي ، وأنا منه ، ولا يؤدّي عني إلا أنا وعلي .^٥

* رواية شماره ٦٤٣ قال لعليّ ﷺ : أمرت بتزويجك من السماء .^٦

* رواية ٩٠٠ - با قدرى اختلاف - قال عليّ ﷺ : قال لي رسول الله ﷺ : « يا علي ، من أشقى الأولين » ؟ قلت : عاقر الناقة ، قال : « صدقت ، فمن أشقى الآخرين » ؟ قلت : لا أدري ، قال : « الذي يضربك على هذه كعاقر ناقة الله أشقى بني فلان من ثمود » .^٧

١ . المعجم الكبير للطبراني ١١ / ١١٨ .

٢ . المناقب للخوارزمي ١٤٤ ، ١٤٨ .

٣ . المعجم الكبير للطبراني ٧ / ٣٠٨ ، المعجم الأوسط ٦ / ٧٦ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٦٧ .

٤ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٨٦ شماره ٢٥٢ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ٢ / ٨٢٤ شماره ١١٣١ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي ، الرياض) ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٣ - ٥٤ ، مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٥٥ - ٥٦ ، المناقب للخوارزمي ١٤٠ - ١٤١ .

٥ . المعجم الكبير للطبراني ٤ / ١٦ .

٦ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٢٥ .

٧ . شواهد التنزيل ٢ / ٤٣٤ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢١٣٩

- * روایت ٩٤٤ قال ﷺ لفاطمة عليها السلام : ان الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبياً ، ثم اطلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إليّ فأنكحته واتخذته وصياً^١ .
وفي لفظ: ان الله اطلع اطلاعة إلى أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبياً مرسلأً
ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحى إليّ أن أزوجه إياك وأتخذة وصياً^٢ .
- * روایت شماره ٩٩٨ إن لك لأضراساً ثواقب : أمرت بتزويجك من السماء ، وقتلك [وقتل] المشركين يوم بدر ، وتقاتل من بعدي على سنتي ، وتبرئ ذمتي^٣ .
- * روایت شماره ١٠٠٠ لا يقضي ديني غيري أو علي^٤ .
- * روایت شماره ١٠١٠ ... إني وإياك - يعني فاطمة - وهذين وهذا الراقد - يعني علياً عليه السلام - في مكان واحد يوم القيامة^٥ .
- * روایت شماره ١٤١١ لما نزلت : ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشورى (٤٢): ٢٣] قالوا: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم [أمر الله بمودتهم]؟ قال : «علي وفاطمة وابناهما [وولدهما]»^٦ .
- * روایت شماره ١٤١٣ ﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [التوبة (٩): ٣] : علي - والله - هو الأذان يوم الحج الأكبر^٧ .
- * روایت شماره ١٤١٨ أول من شرى نفسه لله عز وجل [ابتغاء رضوان الله] علي عليه السلام

١ . المعجم الكبير للطبراني ٤ / ١٧١ ، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ١٠٦ .

٢ . المناقب للخوارزمي ١١٢ ، يتابع المودة ١ / ٢٤٠ و ٣ / ٢٦٩ .

٣ . مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ١٠٥ .

٤ . المعجم الكبير للطبراني ٤ / ١٦ .

٥ . مسند أحمد ١ / ١٠١ ، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لابن حنبل ٣٣٤ شماره ٣٠٦ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ٢ / ٨٦٢ شماره ١١٨٣ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، السنة لابن أبي عاصم ٥٨٤ .

٦ . رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٤٧ ، شواهد التنزيل ٢ / ١٩١ ، ١٩٦ .

٧ . شواهد التنزيل ١ / ٣٠٤ .

ثم قرأ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة (٢): ٢٠٧].^١

* روایت شماره ١٤٩٢ قال أبو ذر عن النبي صلى الله عليه وآله: «علي قائد البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، ومخذول من خذله» ... وقال صلى الله عليه وآله: «... اللهم فاشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واجعل لي وزيراً من أهلي، عليّاً أخي، اشدد به أزري» ... فوالله ما استتم رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام حتى هبط عليه جبرئيل ... وقال: «... أمر الله أمتك بمولاته إلى يوم القيامة، وأنزل قرآنا عليك: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (٥): ٥٥].^٢

* روایت شماره ١٥٧٣ أول من اتخذ علي بن أبي طالب أخاً من أهل السماء إسرافيل، ثم ميكائيل، ثم جبرئيل . وأول من أحبه من أهل السماء حملة العرش ، ثم رضوان خازن الجنان ، ثم ملك الموت ، وان ملك الموت يترحم على محبي علي بن أبي طالب كما يترحم على الأنبياء صلى الله عليهم وآله.^٣

* روایت شماره ١٤٦٦ قال علي صلى الله عليه وآله : ما نزلت في القرآن آية إلا وقد علمت أين نزلت ، وفي من نزلت ، وفي أي شيء نزلت ، وفي سهل نزلت أم في جبل .^٤

* روایت شماره ١٤٦٧ : ما نزلت من القرآن آية إلا وقد علمتُ فيمن نزلت، قيل: فما نزل فيك؟ فقال صلى الله عليه وآله: [لولا أنكم سألتموني ما أخبرتكم ؛ نزلت فيّ [هذه] الآية: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرسول الله المنذر ، وأنا الهادي إلى ما جاء به .^٥

١ . شواهد التنزيل ١ / ١٣٠ ، المستدرک ٣ / ٤ .

٢ . شواهد التنزيل ١ / ٢٢٩ - ٢٣١ .

٣ . المناقب للخوارزمي ٧٢ .

٤ . شواهد التنزيل ١ / ٤٧ .

٥ . شواهد التنزيل ١ / ٣٩٠ - ٣٩١ .

مالك بن مالك

ابن حبان او را در هر دو کتابش - الثقات و المجروحین - ذکر کرده است!^۱
و در تضعیفش گفته: او در فضائل علی [علیه السلام] روایاتی مرسل و منکر
نقل می‌کند که هیچ اصلی ندارد. احتجاج به روایات او و نقل آن جایز
نیست مگر از روی تعجب.^۲

از احادیث اوست:

* روایت شماره ۹۴۵ عن صفیة، قالت: قلت یا رسول الله، لیس من نسائك أحد
إلا ولها عشيرة تلجأ إليها غیری، فإن حدث بك حدث فإلی من؟ قال: «إلی علی». ^۳

محمد بن إسماعیل بن موسی بن هارون، أبو الحسین الرازی

ذهبی در ترجمه او روایت: «النظر إلی علی عبادة» را نقل کرده و او را
متهم به جعل و ساختن آن نموده است.^۴

ولی گذشت که این روایت اسناد دیگری هم دارد.^۵

۱. یروی عن صفیة بنت حی [حیی]، وكان صديقاً لمسروق، روى عنه أبو إسحاق السبيعي.
(الثقات لابن حبان ۵ / ۳۸۸)

۲. شیخ یروی عنه أبو إسحاق البیعی [السبیعی] فی فضائل علی [علیه السلام] مراسیل لیست بمسانید، کلهما
مناکیر لا أصول لها، لا يجوز الاحتجاج به ولا ذکر ما روى إلا علی جهة التعجب. (المجروحین
لابن حبان ۳ / ۳۶)

۳. قال البخاري: ولا يعرف مالك إلا بهذا الحديث الواحد ولم يتابع عليه. (التاريخ الكبير ۳۱۱ / ۷،
ضعفاء العقيلي ۴ / ۱۷۲، الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۲۱۵ / ۸، الكامل لابن عدي ۶ / ۳۸۰)
وقال الذهبي: هذا غريب. (سير أعلام النبلاء ۲ / ۲۳۴ - ۲۳۵)

در میزان الاعتدال ۳ / ۴۲۸ و لسان المیزان ۵ / ۶ گفته شده: معلوم نیست او چه کسی است!

۴. میزان الاعتدال ۳ / ۴۸۴ - ۴۸۵، لسان المیزان ۵ / ۸۱، الكشف الحثیث ۲۲۰.

۵. در دفتر دوم صفحه ۹۴۲ اشاره شد که در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة والحسنة فی
فضائل الإمام علی [علیه السلام] بروایة أهل السنة ۳۳۴ - ۳۵۶ اسناد دیگری برای آن ذکر شده است.

از احادیث اوست :

[۱۵۸۶ / ۲۴۴] عن أبي هريرة ، قال : رأيت معاذ بن جبل يديم النظر إلى علي بن أبي طالب (ع) ، فقلت : ما لك تديم النظر إلى علي كأنك لم تره؟! فقال : سمعت رسول الله (ص) يقول : «النظر إلى وجه علي عبادة»^۱.

محمد بن عبد الله [عبد الله بن محمد / محمد بن عبد الله بن محمد] البلوي
در مذمتش گفته‌اند : او دروغگو است^۲.

از احادیث اوست :

[۱۵۸۷ / ۲۴۵] قال رسول الله (ص) لعلي : لو أن عبداً عبد الله مثل ما أقام نوح في قومه ، وكان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله ، ومدّ في عمره حتى يحجّ ألف عام على قدميه ، ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوماً ، ثم لم يوالك - يا علي - لم يشم رائحة الجنة، ولم يدخلها^۳.

[۱۵۸۸ / ۲۴۶] قال علي (ع) : دعاني رسول الله (ص) فقال : «ألا أبشرك»؟ قلت : بلى يا رسول الله ، وما زلت مبشراً بالخير . قال : «قد أنزل الله فيك قرآناً» . قلت : وما هو يا رسول الله ؟ قال : «قُرئتَ بجبرئيل» ثم قرأ : «﴿وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾» [التحریم (۶۶): ۴] فأنت والمؤمنون من بني أبيك الصالحون»^۴.

[۱۵۸۹ / ۲۴۷] او روایت مفصلی از سلمان نقل کرده که در ضمن آن آمده:

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۲.

۲. میزان الاعتدال ۳ / ۵۹۷ ، لسان المیزان ۵ / ۲۱۹ ، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۹۸ - ۳۹۹.

۳. منابع پیشین .

۴. شواهد التنزیل ۲ / ۳۴۷.

پیامبر ﷺ از اصحابش خواست که به همراه یکی از جنیان برای دعوت آنان به اسلام بروند و جز امیرالمؤمنین ﷺ کسی نپذیرفت، حضرت او را فرستاد و به آن جنی فرمود: «أبعث معك رجلاً يفصل بحكمي، وينطق بلساني ...» و سپس اسلام آوردن آنها را به دست امیرالمؤمنین ﷺ به تفصیل نقل کرده است.^۱

* روایت شماره ۱۰۵۴ عن جابر، قال: سمعت علياً [رضي الله عنه] يُشيدُ رسول الله ﷺ :

أنا أخو المصطفى لا شك في نسبي معه ربّيت^۲ وسبطاه هما ولدي
جدّي وجدّ رسول الله منفرد وفاطم زوجتي لا قول ذي فند
صدّقته وجميع الناس في بهم من الضلالة والإشراك والنكد
فالحمد لله شكراً لا شريك له البرّ بالعبد والباقي بلا أمد
زاد الحداد: فتبسم رسول الله ﷺ وقال: «صدقت يا علي».^۳

* روایت شماره ۱۱۸۸ روایت مفصّلی در فضائل مولا که در صدر آن آمده:
لولا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم ﷺ لقلت فيك
اليوم مقالاً لا تمرّ على ملام من المسلمين إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل
طهورك يستشفون به.^۴

* روایت شماره ۱۳۶۶ يا أخي قول الله تعالى: ﴿ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الثَّوَابِ﴾ [آل عمران (۳): ۱۹۵] ، ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران (۳): ۱۹۸] أنت
الثواب ، وشيعتك الأبرار.^۵

۱. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۳۸ - ۳۴۰ .

۲. در برخی از مصادر: (ربّیت معه) بود .

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۲۱ - ۵۲۲ و ...

۴. المناقب للخوارزمي ۱۲۹ .

۵. شواهد التنزيل ۱ / ۱۷۸ .

محمد بن عبد الله ، أبو المفضل الشيباني الكوفي

او را حافظ حدیث و شبیه مشایخ حدیث دانسته‌اند.^۱

از او بدگویی نموده ، و او را کثیر التخلیط گفته‌اند. گفته شده : او احادیثی غریب نقل می‌کرد و هنگامی که معلوم شد دروغگو است احادیث او را نابود کردند. او برای رافضی‌ها حدیث جعل می‌کرد و در مسجد برای آنان املا می‌نمود.^۲

از احادیث اوست :

[۱۵۹۰ / ۲۴۸] لو اجتمع الناس على حبّ علي بن أبي طالب لما خلق الله النار.^۳

[۱۵۹۱ / ۲۴۹] عن ابن عباس في قول الله تعالى: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء (۴): ۲۹]

قال : لا تقتلوا أهل بيت نبيكم (ع).^۴

[۱۵۹۲ / ۲۵۰] عن حذيفة بن اليمان ، قال : دخلت على النبي (ص) ذات يوم وقد نزلت عليه هذه الآية : ﴿ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴾ [النساء (۴): ۶۹] فأقْرأنيها (ع) ، فقلت : يا نبي الله - فداك أبي وأمي - من هؤلاء ؟ إني أجد الله بهم حقياً ! قال : « يا حذيفة أنا ﴿ مِنَ النَّبِيِّينَ ﴾ ﴿ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ﴾ ، أنا أولهم في النبوة وآخرهم في البعث ، ومن ﴿ الصِّدِّيقِينَ ﴾ علي بن أبي طالب ، ولما بعثني الله عز وجل برسالته كان أول من صدق بي ، ثم من ﴿ الشُّهَدَاءِ ﴾ حمزة وجعفر ، ومن ﴿ الصَّالِحِينَ ﴾ الحسن والحسين سيّدا شباب

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۵۴ / ۱۴ ، وقال الدارقطني : يشبه الشيوخ . (تاریخ بغداد ۳ / ۸۶)

۲ . وكان يروي غرائب الحديث ... بان كذبه فمزقوا حديثه ، وأبطلوا روايته . وكان بعد يضع الأحاديث للرافضة ويملي في مسجد الشارقة . (رجوع شود به تاریخ بغداد ۳ / ۸۶ - ۸۸ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۴ / ۱۶ - ۱۷ ، میزان الاعتدال ۳ / ۶۰۸)

۳ . المناقب للخوارزمي ۶۷ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۹۸ - ۳۹۹ قال : لم يُبين عله!

۴ . شواهد التنزيل ۱ / ۱۸۲ .

أهل الجنة ، «وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا» المهدي في زمانه»^۱ .
[۱۵۹۳ / ۲۵۱] عن أبي جعفر [ع] في قوله تعالى: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ [النحل (۱۶): ۲۳] والآنبياء [ص: (۲۱): ۷] قال : هم الأئمة من عترة رسول الله ﷺ ، وتلا : ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا *﴾ [الطلاق (۶۵): ۱۰] .^۲
* روایت شماره ۴۸۶ عن علي [ع] ، قال : ما دخل نوم عيني ولا غمض رأسي على عهد محمد ﷺ حتى علمت ذلك اليوم ما نزل به جبرئيل من حلال أو حرام أو سنة أو كتاب أو أمر أو نهي وفي من نزل .^۳

محمد بن عبید الله بن أبي رافع

ابن ماجه از او روایت نموده و ابن حبان او را از ثقات دانسته است.^۴
در مذمتش گفته‌اند : او ارزشی ندارد. از شیعیان کوفه بشمار می‌رود.
فضائلی برای اهل بیت [ع] نقل کرده که کسی آن را روایت نکرده.^۵

غالب روایات او از جدش ابورافع است ، از احادیث اوست :
[۱۵۹۴ / ۲۵۲] يا علي ، والذي نفسي بيده لو لا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصرى في عيسى بن مريم ، لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمر بأحد من المسلمين إلا أخذوا التراب من أثر قدميك يطلبون به البركة .^۶

۱ . شواهد التنزيل ۱ / ۱۹۹ .
۲ . شواهد التنزيل ۱ / ۴۳۷ - ۴۳۸ در مصدر در ضبط آیه اخیر اشتباهی رخ داده بود اصلاح شد .
۳ . شواهد التنزيل ۱ / ۴۳ .
۴ . ذكره ابن حبان في كتاب الثقات ، وروى له ابن ماجه . (تهذيب الكمال ۲۶ / ۳۸)
۵ . محمد بن عبید الله ليس بشيء . (تاريخ الإسلام ۴۶ / ۳۹۱)
هو في عداد شيعة الكوفة ، ويروي من الفضائل أشياء لا يتابع عليها . (الكامل ۶ / ۱۱۳ - ۱۱۴)
و مراجعه شود به تهذيب الكمال ۲۶ / ۳۶ - ۳۸ ، تهذيب التهذيب ۹ / ۲۸۶)
۶ . المناقب للخوارزمي ۳۱۱ این روایت شبیه صدر روایات شماره ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ است .

[۱۵۹۵ / ۲۵۳] أنت أخي وحبیبی ، من آذاك فقد آذانی .^۱

[۱۵۹۶ / ۲۵۴] إن النبی (ص) خطب الناس فقال : « یا أيها الناس ، إن الله أمر موسى وهارون أن يتبوءا لقومهما بيوتاً ، وأمرهما أن لا يبیت فی مسجدهما جنب ، ولا یقربوا فیہ النساء إلا هارون وذریته ، ولا یحلّ لأحد أن یعرك النساء فی مسجدي هذا ولا یبیت فیہ جنب إلا علی وذریته» .^۲

* روایت ۲۶۵ - با قدری اختلاف - قال رسول الله (ص) لعلی (ع) : « أنت أول من آمن بی ، وأنت أول من یصافحني يوم القيامة ، وأنت الصديق الأكبر ، وأنت الفاروق الذي یفرّق بین الحق والباطل ، وأنت یعسوب المؤمنین ، والمال یعسوب الکفار» .^۳

* روایت شماره ۲۸۸ عن أبي رافع ، قال : صلّى النبی (ص) أول يوم الاثنين ، وصلّت خديجة (ع) آخر يوم الاثنين ، وصلّى علی (ع) يوم الثلاثاء من الغد ، وصلّى مستخفياً قبل أن یصلّي مع النبی (ص) [أحد سبع سنین وأشهرًا] .^۴

* روایت شماره ۵۹۱ قال علی (ع) : لَمَّا كان يوم أحد وفرّ الناس فقلت : ما كان النبی (ص) لیفرّ ، فحملت علی القوم فإذا أنا برسول الله (ص) فقال جبرئیل (ع) : إن هذه لهی المواساة ، فقال النبی (ص) : «إنه منّي وأنا منه» ، فقال جبرئیل (ع) : وأنا منكما .^۵
وفی رواية : لَمَّا قتل علی (ع) أصحاب الألوّية يوم أحد قال جبرئیل (ع) : إن هذه لهی المواساة ، فقال له النبی (ص) : «إنه منّي وأنا منه» ، فقال جبرئیل (ع) : وأنا منكما .^۶

۱ . شواهد التنزیل ۲ / ۱۵۰ .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۴۱ - ۱۴۲ و رجوع شود به روایت ۶۳۲ .

۳ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۲ .

۴ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۷ - ۲۸ ، شواهد التنزیل ۲ / ۱۸۵ ، المناقب للخوارزمی ۵۷ .

نگارنده گوید : در تقدم ایمان مولا بر حضرت خدیجه (ع) رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۵۷۰ .

۵ . فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۷۹ شماره ۲۴۲ .

۶ . فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۷۹ شماره ۲۴۱ همین روایت را با تفصیل بیشتر بنگرید در تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۷۶ .

واكنش ٦ / تضعيف راويان / ٢١٤٧

* روایت شماره ٨٩٠ «أوصي من آمن بي وصدّقني بالولاية لعلي؛ فإنه من تولّاه تولّاني ومن تولّاني تولّى الله». وزاد في رواية: «ومن أحبّه أحبّني ومن أحبّني أحبّ الله، ومن أبغضه أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله»^١.

* روایت شماره ١٥٤١ أنت تقتل علي سنتي^٢.

* روایت شماره ١٠٨٩ عن أبي رافع: أن علياً [عليه السلام] كان يجهز النبي [صلى الله عليه وآله] - حين كان بالغار - ويأتيه بالطعام... وخلفه النبي [صلى الله عليه وآله] فخرج إليه أهله، فخرج وأمره أن يؤدّي عنه أمانته... فأدّى أمانته كلّها. وأمره أن يضطجع علي فراشه ليلة خرج، وقال: «إن قريشاً لن يفقدني ما رأوك»، فاضطجع علي [صلى الله عليه وآله] على فراشه... وأمر النبي [صلى الله عليه وآله] علياً [عليه السلام] أن يلحقه بالمدينة، فخرج علي [صلى الله عليه وآله] في طلبه بعدما أخرج إليه أهله يمشي من الليل ويكمن من النهار حتى قدم المدينة، فلما بلغ النبي [صلى الله عليه وآله] قدومه قال: «ادعوا لي علياً...»، قيل: يا رسول الله، لا يقدر أن يمشي، فأتاه النبي [صلى الله عليه وآله] فلما رآه النبي [صلى الله عليه وآله] اعتنقه وبكى رحمةً لما قدمه من الورم - وكانت تقطران دماً - فتفل النبي [صلى الله عليه وآله] في يديه ثم مسح بهما رجليه ودعا له بالعافية، فلم يشتكهما علي [صلى الله عليه وآله] حتى استشهد^٣.

* روایت شماره ١٢٣٩ - با قدری اختلاف - «إن فيك لخصلتين كانتا في عيسى بن مريم [صلى الله عليه وآله]... أحبّ النصارى عيسى حتى هلکوا فيه، وأبغضته اليهود حتى هلکوا فيه، وأبغضك رجل حتى هلک فيك، وأحبّك رجل حتى يهلك فيك»... فقالوا: ... جعله مثلاً لعيسى؟! فأنزل الله تعالى: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...﴾ [الزخرف (٤٣): ٥٧]^٤.

* روایت شماره ١٤٦٠ إن الله تعالى عهد إليّ في عليّ عهداً... إن عليّاً راية

١. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٣٩ - ٢٤٠.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٣٧.

٣. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٨ - ٦٩.

٤. شواهد التنزيل ٢ / ٢٣٣.

الهدى بعدي ، وإمام أوليائي ، ونور من أطاعني ، وهو الكلمة التي أكرمتها [ألزمتها] المتقين ، فمن أحبّه أحبّني ، ومن أبغضه أبغضني ... ١ .

* روایت شماره ۱۵۴۰ «يا علي ، قل : اللهم ثبت لي الوُدَّ في قلوب المؤمنين ، واجعل لي عندك وُدًّا وعهداً» . فقالها علي (ع) ، فقال رسول الله (ص) : «ثبتت وربّ الكعبة» ، ثم نزلت : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ...» [مريم (۱۹): ۹۶-۹۷] ... ٢ .

* روایت شماره ۱۵۴۴ قال علي (ع) : دخلتُ على نبي الله (ص) ، وهو مريض ، فإذا رأسه في حجر رجل أحسن ما رأيتُ من الخلق ، والنبي (ص) نائم ، فلما دخلتُ عليه قال الرجل : ادن إلى ابن عمك فأنت أحقّ به مني ... ثم إن النبي (ص) استيقظ ، فقال (ع) : ... «ذاك جبرئيل (ع)» . ٣ .

محمد بن فضيل بن غزوان

يحيى بن معين او توثيق نموده و احمد بن حنبل و ارباب صحاح به رواياتش احتجاج کرده اند . ذهبی او را با این تعابیر ستوده است : «الإمام ، الصدوق ، الحافظ ، كان من علماء الحديث ، والكمال عزيز» . ٤ .

در مذمتش گفته اند : اصحاب ما او را نمی پسندند ، او شیعه ای آتشین

١ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۷۰ .

٢ . شواهد التنزیل ۱ / ۴۶۸ .

٣ . المناقب للخوارزمي ۱۳۹ .

٤ . الإمام ، الصدوق ، الحافظ ... حدّث عنه أحمد ... وعدد كثير وجمّ غفير على تشييع كان فيه إلا أنه كان من علماء الحديث ، والكمال عزيز . وثقه يحيى بن معين . وقال أحمد بن حنبل : هو حسن الحديث شيعي ... وقد احتجّ به أرباب الصحاح . (سير أعلام النبلاء ۹ / ۱۷۳-۱۷۵ و رجوع شود به الكاشف ۲ / ۲۱۱)

است! گذشت که ابوالاحوص شاگردانش را قسم می‌داد که هرکس با ابن فضیل و عمرو بن ثابت مجالست دارد نزد من نیاید.^۱

از روایات اوست :

حدیث غدیر به نقل از سعد بن ابی وقاص ،^۲ حدیث ثقلین^۳.

[۲۵۵ / ۱۵۹۷] عن عبد الله بن مسعود، قال ﷺ: «يا عبد الله ، أتاني ملك فقال : يا محمد ﴿وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ [الزخرف (۴۳): ۴۵] على ما بُعِثُوا ؟ قال : قلت : على ما بعثوا؟! قال : على ولايتك وولاية علي بن أبي طالب».^۴

* روایت شماره ۱۴۸ ... نلتُ من علي [ﷺ] . فتغيّر وجه رسول الله ﷺ وقال:

«لا تبغضنّ - يا بريدة - لي عليّاً ؛ فإن عليّاً منّي وأنا منه ، وهو وليّكم بعدي».^۵

* روایت شماره ۲۸۰ قال علي [ﷺ] : ما أعرف أحداً من هذه الأمة عبداً لله بعد نبينا

غيري، عبدت الله قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة تسع [سبع ظ] سنين.^۶

* روایت شماره ۴۵۱ عن أبي جعفر محمد بن علي ، عن أبيه ، عن جدّه [ﷺ] ، قال :

۱ . قال أبو داود السجستاني : كان شيعياً متحرّفاً ... وكان أبو الأحوص يقول : أنشد الله رجلاً يجالس ابن فضيل ، وعمرو بن ثابت أن يجالسا ... وقال الحسن بن عيسى بن ماسرجس : سألت ابن المبارك عن أسباط وابن فضيل ، فسكت ، فلمّا كان بعد ثلاثة أيام ، قال : يا حسن ، صاحبك لأرى أصحابنا يرضونهما . (سير أعلام النبلاء ۹ / ۱۷۳ - ۱۷۵)

۲ . رسالة طرق حدیث من كنت مولاه للذهبي ۵۵ - ۵۶ ، شماره ۵۱ .

۳ . سنن الترمذي ۵ / ۳۲۸ - ۳۲۹ .

۴ . رواه الحاكم النيسابوري في النوع الثالث من غريب الحديث : غرائب المتون ، قال : تفرد به علي ابن جابر ، عن محمد بن خالد ، عن محمد بن فضيل ، ولم نكتبه إلا عن ابن مظفر ، وهو عندنا حافظ ثقة مأمون . (معرفة علوم الحديث للحاكم النيسابوري ۹۶ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۴۱ ، المناقب للخوارزمي ۳۱۲ ، كفاية الطالب للكنجي ۷۵ ، فرائد السمطين ۱ / ۸۱)

۵ . خصائص أمير المؤمنين ﷺ للنسائي ۹۸ - ۹۹ .

۶ . خصائص أمير المؤمنين ﷺ للنسائي ۴۶ - ۴۷ .

قال علي (ع) : قال النبي (ص) : «لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ لِي : يَا مُحَمَّدُ ! لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، قَالَ : قَدْ بَلَوْتُ خَلْقِي فَأَيُّهُمْ رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : رَبِّي عَلِيٌّ ، قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُؤَدِّي عَنْكَ ، يَعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : يَا رَبِّ اخْتَرْ لِي ؛ فَإِنْ خَيْرُكَ خَيْرَتِي ، قَالَ : اخْتَرْتُ لَكَ عَلِيًّا ، فَاتَّخِذْهُ خَلِيفَةً وَوَصِيًّا ، وَنَحْلُثُهُ عِلْمِي وَحَلْمِي ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا ، لَمْ يَنْلِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ . يَا مُحَمَّدُ ، عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى ، وَامَامٌ مِنْ أَطَاعِنِي ، وَنُورٌ أَوْلِيَائِي ، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ ، مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ . فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) : قُلْتُ : رَبِّي فَقَدْ بَشَّرْتُهُ ، فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) : أَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، وَفِي قَبْضَتِهِ ، إِنْ يَعَاقِبُنِي فَبِذَنُوبِي ، لَمْ يَظْلَمْنِي شَيْئًا ، وَإِنْ تَمَّمْ لِي وَعَدِي ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَايَ . قَالَ [يعني الله عز وجل] : أَجَلٌ ، قَالَ [يعني النبي (ص)] : قُلْتُ : يَا رَبِّ وَاجْعَلْ رِبِيعَةَ الْإِيمَانِ بِهِ ،^١ قَالَ : قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِ - يَا مُحَمَّدُ - غَيْرَ أَنِّي مَخْتَصِّصُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَحْصِ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي ، قَالَ : قُلْتُ : رَبِّي أَخِي وَصَاحِبِي ؟! قَالَ : قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنَّهُ مَبْتَلَى ، وَلَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يُعْرِفْ حَزْبِي وَلَا أَوْلِيَائِي وَلَا أَوْلِيَاءَ رَسُلِي».^٢

* روایت شماره ٤٦٨ قال ابن شُبْرُمَةَ : مَا كَانَ أَحَدٌ يَقُومُ عَلَى الْمَنْبَرِ فَيَقُولُ : سَلُونِي عَمَّا بَيْنَ اللُّوْحَيْنِ إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع).^٣

* روایت شماره ٦٢٨ يا علي لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك.^٤

١ . در کتاب العقد النضيد ٨٥ و کتاب الأربعين لمحمد طاهر القمي الشيرازي ٨٨ نیز «واجعل ربيعة الإيمان به» نقل شده ولی در روایت شماره ١٤٦٠ عبارت : «واجعل ربيعة الإيمان بك» بود ، بنا بر آنچه علامه مجلسی در شرح آن فرموده (بحار الأنوار ٣٧ / ٢٩٢) ممکن است عبارت اینجا چنین معنا شود که : خدايا بهار ايمان و صفای آن را به علی - یا به ايمان به علی - قرار ده .

٢ . المناقب للخوارزمي ٣٠٣ - ٣٠٤ .

٣ . شواهد التنزيل ١ / ٥٠ .

٤ . سنن الترمذي ٥ / ٣٠٣ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۵۱

- * روایت شماره ۸۶۶ قال النبي ﷺ: لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق.^۱
وفي لفظ: لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق.^۲
وفي لفظ آخر: لا يحبّ علياً منافق، ولا يبغضه مؤمن.^۳
- * روایت شماره ۹۳۰ دعا رسول الله ﷺ علياً [ع] يوم الطائف فانتجاه، فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمه، فقال رسول الله ﷺ: «ما انتجيتُه ولكن الله انتجاه».^۴

محمد بن كثير القرشي الكوفي، أبو إسحاق

او از مشايخ يحيى بن معين و سعدويه است. نظر يحيى درباره او مثبت بود و می گفت او مشکلی ندارد، روایاتش روبراه است.^۵ در تضعیفش گفته اند:
او کوفی منکر الحدیثی است. مطالب عجیبی از او نوشتیم سپس آن را خط زدیم. احمد بن حنبل احادیث او را پاره کرد و از بین برد!^۶
از روایات اوست:

* روایت شماره ۴۵ من لم يقل علي خيرا فقد كفر.

-
۱. فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۶۳ شماره ۲۲۴.
 ۲. فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۲۹، ۳۲۰ شماره ۱۸۱، ۲۹۲.
 ۳. سنن الترمذي ۵ / ۲۹۹.
 ۴. سنن الترمذي ۵ / ۳۰۳.
 ۵. كان يحيى بن معين يحسن القول فيه ... يقول: محمد بن كثير الكوفي - الذي يحدث عن ليث - هو شيعي، لم يكن به بأس، قد حدث عنه سعدويه، وسمعتُ أنا منه. (الجرح والتعديل للرازي ۸ / ۶۹ و مراجعه شود به تاریخ ابن معین ۱ / ۳۴۶، سوالات الآجری لأبي داود ۱ / ۲۰۶ - ۲۰۷، میزان الاعتدال ۴ / ۱۷) وقال: فإني قد رأيت حديث الشيخ مستقيماً. (تاريخ بغداد ۳ / ۴۱۰، تهذيب التهذيب ۹ / ۳۷۲)
 ۶. قال البخاري: كوفي منكر الحديث. وقال ابن المديني: كتبنا عنه عجائب وخططتُ على حديثه. قال أحمد: خرقتنا حديثه، وفي رواية: مرقتنا حديثه. (سوالات الآجری لأبي داود ۱ / ۲۰۶ - ۲۰۷، تاريخ بغداد ۳ / ۴۱۰، میزان الاعتدال ۴ / ۱۷، فضائل الصحابه للصاعدي ۶ / ۲۷۳)

مطر بن میمون (مطر بن ابی مطر) المحاربي الإسكافي ، أبو خالد الكوفي
در مذمتش گفته‌اند : او روایات ساختگی را به نقل از افراد مورد اعتماد
روایت می‌کند . در فضیلت علی بن ابی طالب (ع) مطالبی را از انس
نقل کرده که از احادیث انس نیست . نقل از او جایز نیست . او منکر
الحديث است . او متروک است.^۱

از روایات اوست :

* روایت شماره ۵۵ قال أنس : كنت عند النبي (ص) فرأى علياً (ع) مُقبلاً فقال : «أنا
وهذا حجةٌ على أمتي يوم القيامة» .

وفى لفظ : «يا أنس ، هذا حجتى على أمتي يوم القيامة».^۲

* روایت شماره ۴۰۶ عن أنس، قال: آخى رسول الله (ص) بين المسلمين فقال
لعلي (ع) : «أنت أخي وأنا أخوك».^۳

* روایت شماره ۵۸۲ علي مني وأنا منه .^۴

* روایت شماره ۶۶۱ النظر إلى وجه علي عبادة .^۵

* روایت شماره ۱۰۴۶ إن أخي [خليلي] ووزيري وخليفتي في أهلي وخير من أترك
[أخلفه] بعدي [يقضى ديني وينجز موعدتي] علي بن أبي طالب .

۱ . كان ممن يروي الموضوعات عن الأثبات ، يروي عن أنس ما ليس من حديثه في فضل علي بن
أبي طالب (ع) ... لا تحل الرواية عنه . (مراجعته شود به المجروحين لابن حبان ۳ / ۵ ، الكامل
لابن عدي ۳۹۷ / ۶ - ۳۹۸ ، تهذيب الكمال ۲۸ / ۵۸ ، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۷ ، ۳۷۴ -
۳۷۶ ، ميزان الاعتدال ۴ / ۱۲۷ - ۱۲۸ ، تهذيب التهذيب ۱۰ / ۱۵۴ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۳ - ۳۵۴)
۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۰۸ - ۳۰۹ ، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۵۸ و رجوع
شود به منابع پاورقی شماره ۱ .

۳ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۲ ، فضائل اميرالمؤمنين (ع) لأحمد بن حنبل ۱۹۹ شماره ۱۴۱ .

۴ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۶۳ .

۵ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۵۵ و رجوع شود به منابع پاورقی شماره ۱ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۵۳

وفي رواية : علي أخي ، وصاحبي ، وابن عمي ، وخير من أترك بعدي ، يقضي ديني، وينجز موعدي^۱.

* روایت شماره ۱۲۶۳ من صام يوم ثمانی عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً [سنة] ، وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي ﷺ بيد علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] فقال : «ألست وليّ المؤمنين [مولى المؤمنين / أولى بالمؤمنين]؟! قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه، [اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه، وانصر من نصره]»، فقال عمر : يخ يخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي ومولى كل مسلم، فأنزل الله عز وجل ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ [المائدة (۵): ۳].^۲

المعلی بن عبد الرحمن الواسطي

ابن خزيمة در صحیح خود از او روایت نموده است . ابن عدی می گوید: امیدوارم مشکلی نداشته باشد . دقیقی او را ستوده است .^۳

یحیی بن مَعین گوید : بهترین حالش آن بوده که هنگام مردنش به او گفتند: چرا استغفار نمی کنی؟! پاسخ داد : چرا به مغفرت خدا امیدوار نباشم؟! من هفتاد حدیث در فضائل علی [رضي الله عنه] ساختم!^۴

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۷ ، شواهد التنزیل ۴۸۸/۱ - ۴۸۹ ، المناقب للخوارزمی ۱۱۲ و رجوع شود به منابع پاورقی شماره ۱ صفحه گذشته .

۲ . رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۳۳ - ۲۳۴ ، مناقب علی بن ابی طالب [رضي الله عنه] لابن المغازلی ۳۷ ، شواهد التنزیل ۱ / ۲۰۰ ، ۲۰۳ مطالب داخل کروش از مناقب خوارزمی ۱۵۶ است .

۳ . مراجعه شود به صحیح ابن خزيمة ۳/ ۳۴۹ وقال ابن عدی: أرجو أنه لا بأس به . (لسان المیزان ۷ / ۳۹۴) وقال لنا ابن صاعد : وكان الدقیقی یثني علیه . (الكامل لابن عدی ۶ / ۳۷۳)

۴ . سمعت یحیی بن مَعین - وسئل عن المعلی بن عبد الرحمن - فقال : أحسن أحواله عندي أنه قيل له عند موته : ألا تستغفر الله؟! فقال : ألا أرجو أن یغفر لي وقد وضعت في فضل علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] سبعین حدیثاً! (ضعفاء العقیلي ۴ / ۲۱۵)

نگارنده گوید: عین همین مطلب در ترجمه العلاء بن عبد الرحمن الحرقي از ابن معین نقل شده^۱ که او یا دیگران این عبارت را کلیشه کرده و برای تضعیف راویان فضائل از آن سوء استفاده می کرده اند.

از روایات اوست:

* روایت شماره ۵۴۷ لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.^۲

* روایت شماره ۵۹۱ ... فقال جبريل - [في يوم أحد] - : يا محمد هذا - وأبيك -

المواساة! فقال رسول الله (ص): «يا جبريل إنه مني» فقال جبريل: وأنا منكما.^۳

* روایت شماره ۶۷۰ ... عن أبي أيوب الأنصاري: ... وإن رسول الله (ص) أمرنا

بقتال ثلاثة مع علي (ع): بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين ...

«يا عمار بن ياسر إن رأيت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس غيره فاسلك مع علي؛

فإنه لن يدليكَ في ردي ولن يخرجك من هدي».

«يا عمار من تقلد سيفاً أعان به علياً على عدوه قلده الله يوم القيامة وشاحين من

درّ، ومن تقلد سيفاً أعان به عدوّ علي عليه قلده الله يوم القيامة وشاحين من نار».^۴

موسی بن عثمان الحضرمي المؤدب

ابن عدی می گوید: هر چند غالی است ولی راستگو است.^۵

۱. الكشف الحثيث ۱۸۳ - ۱۸۴، ۲۰۴ - ۲۰۵.

۲. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۸۱.

۳. مجمع الزوائد ۶ / ۱۲۲ - ۱۲۳، و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۷۶. قال الهيثمي: رواه البزار، وفيه معلى بن عبد الرحمن الواسطي.

۴. تاريخ بغداد ۱۳ / ۱۸۸ - ۱۸۹، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۷۲ - ۴۷۳، بغية الطلب ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۳،

البدایة والنهاية ۷ / ۳۳۹ - ۳۴۰، الموضوعات لابن الجوزي ۲ / ۱۱ - ۱۲، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۷۱

و رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۹۴۹.

۵. وهو صدوق في رواياته إلا أنه غالٍ في جملة الكوفيين. (الكامل لابن عدی ۶ / ۳۵۰)

در مذمتش گفته‌اند: او متروک الحدیث است.^۱

از احادیث اوست: حدیث غدیر.^۲

[۲۵۶ / ۱۵۹۸] عن محمد بن علي [رضی الله عنه] قال: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل (۱۶): ۴۳ و الأنبياء (۲۱): ۷] قال علي [رضی الله عنه]: نحن أهل الذكر الذي عنانا الله جلَّ وعلا في كتابه.^۳

* روایت شماره ۱۴۸۳ با کمی اختلاف عن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾ [الصافات (۳۷): ۱۳۰]، قال: [نحن] هم آل محمد [رضی الله عنه].^۴

* روایت شماره ۱۴۳۱ به اختصار قال ابن عباس: ما أنزل الله آية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَّا عَلَيَّ رَأْسَهَا وَأَمِيرَهَا.^۵

موسی بن قیس الحضرمی کوفی

مدح و توثیق او و نیز تضعیف او به این‌که:

او از غالبان رافضی‌ها است... احادیث پست و باطلی نقل کرده است.

و هم‌چنین برخی از روایت‌هایش در متن و پاورقی صفحه‌های ۱۹۵۱،

۱۹۵۴ - ۱۹۵۵، ۱۹۷۲ گذشت.

۱. قال عبد الرحمن: سألت أبي عن موسى بن عثمان الحضرمي فقال: متروك الحديث. (الجرح

والتعديل لابن أبي حاتم ۸/ ۱۵۳)

۲. الكامل لابن عدي ۶/ ۳۵۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲/ ۲۲۲ - ۲۲۳.

۳. شواهد التنزيل ۱/ ۴۳۵ - ۴۳۶.

۴. الكامل لابن عدي ۶/ ۳۵۰، شواهد التنزيل ۲/ ۱۶۷.

۵. تاريخ مدينة دمشق ۴۲/ ۳۶۳، شواهد التنزيل ۱/ ۶۸، المناقب للخوارزمي ۲۶۶ - ۲۶۷.

ناصر بن عبد الله [عبد الرحمن]

مرد خوب و شایسته و اهل عبادت بوده است.^۱

در تضعیفش گفته‌اند: او ضعیف الحدیث و منکر الحدیث است. در فضائل [علی (ع)] روایاتی را از سماک از جابر بن سمره نقل کرده که منکر (و غیر قابل قبول) است.^۲

از احادیث اوست: حدیث منزلت.^۳

[۱۵۹۹ / ۲۵۷] عن جابر بن سمرة، قال: أمر رسول الله ﷺ بسد أبواب المسجد كلها غير باب علي (ع) فقال العباس: يا رسول الله، قدر ما أدخل أنا وحدي وأخرج، قال: «ما أمرت بشيء من ذلك»، فسدها كلها غير باب علي (ع)، وربما مرّ وهو جنب.^۴
[۱۶۰۰ / ۲۵۸] وقال لعلي (ع): «إنك امرؤ مستخلف، وإنك مقتول، وهذه مخضوبة من هذه»، لحيته من رأسه.^۵

[۱۶۰۱ / ۲۵۹] عن جابر بن سمرة، قال: لما سأل أهل قباء النبي ﷺ أن يبني لهم مسجداً، فقال رسول الله ﷺ: «ليقوم بعضكم فيركب الناقة»، فقام أبو بكر فركبها فحرّكها فلم تنبعث فرجع فقعد، فقام عمر فركبها فحرّكها فلم تنبعث فرجع فقعد، ثم قال رسول الله ﷺ لأصحابه: «ليقوم بعضكم فيركب الناقة»، فقام علي (ع) فلما وضع رجله في غرز الركاب وثبت به، قال رسول الله ﷺ: «يا علي، ارج زمامها، وابنوا علي

۱. وكان من العابدين، ذكره الحسن بن صالح، فقال: رجل صالح، نعم الرجل! (ميزان الاعتدال ۴/ ۲۴۰)
۲. قال أبو حاتم: ضعيف الحديث، منكر الحديث، عنده عن سماك، عن جابر بن سمرة مسندات في الفضائل كلها منكرات كأنه لا يعرف غير سماك عن جابر، وهو في الضعف مثل سماك... وهو في جملة متشيعي أهل الكوفة، وهو ممن يكتب حديثه. (تهذيب الكمال ۲۹ / ۲۶۱ - ۲۶۳)
۳. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۷۸، المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۲۴۷.
۴. المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۲۴۶.
۵. المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۲۴۷ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۳۶.

مدارها؛ فإنها مأمورة»^١.

* روایت شماره ٨٩٩ قال ﷺ لعلي [ع]: «من أشقى الأولين»؟ قال: عاقر الناقة.

قال: «فمن أشقى الآخرين»؟ قال: الله ورسوله أعلم، قال: «قاتلك [يا علي]»^٢.

* روایت شماره ٩٠١ عن جابر بن سمرة، قال: قال رسول الله ﷺ لعلي [ع]: «من

أشقى ثمود»؟ قال: من عقر الناقة [قالوا: عاقر الناقة]. قال: «فمن أشقى هذه الأمة»؟

قال: الله اعلم [قالوا: الله ورسوله أعلم]. قال: «قاتلك [يا علي]»^٣.

* روایت شماره ٩٤٩ عن سلمان، قال: قلت: يا رسول الله، لكل نبي وصي فمن

وصيِّك؟ فسكت عني، فلما كان بعد رأيي فقال: «يا سلمان» فأسرعت إليه قلت: لبيك،

قال: «تعلم من وصيِّ موسى»؟ قلت: نعم، يوشع بن نون، قال: «لم»؟ قلت: لأنه كان

أعلمهم، قال: «فإن وصيِّ، وموضع سرِّي، وخير من أترك بعدي، وينجز عدتي،

ويقضي ديني علي بن أبي طالب»^٤.

* روایت شماره ١٠٣٨ عن جابر بن سمرة، قال: قيل: يا رسول الله، من يحمل

رايتك يوم القيامة؟ قال: «من عسى [يحسن] أن يحملها إلا من حملها في الدنيا:

علي بن أبي طالب»^٥.

* روایت شماره ١٠٦٦ إن هذا لا يموت حتى يُملاً غيظاً، ولن يموت إلا مقتولاً^٦.

١. المعجم الكبير للطبراني ٢ / ٢٤٦.

٢. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٥١، ورجوع شود به المناقب لابن المغازلي ١٧٠.

٣. المعجم الكبير للطبراني ٢ / ٢٤٧، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٥٠، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٦.

٤. المعجم الكبير للطبراني ٦ / ٢٢١، مجمع الزوائد ٩ / ١١٣ - ١١٤ و مراجعه شود به كنز العمال

١١ / ٦١٠، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٩١.

٥. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٧٤ - ٧٥، المعجم الكبير للطبراني ٢ / ٢٤٧، المناقب للخوارزمي ٣٥٨،

مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي ١٦٧.

٦. تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٢٢، ٥٣٦ و رجوع شود به المستدرک ٣ / ١٣٩.

وکیع بن الجراح

او از رجال صحاح سته است . ذهبی او را با القاب : «الإمام، الحافظ، الثبت، محدث العراق» ستوده است. احمد بن حنبل می گوید : من کسی را در دانش و حفظ جامع تر و برتر از وکیع ندیده‌ام!^۱

مروان بن معاویه لیستی تهیه و اسامی عده‌ای را در آن ثبت کرده بود که اینها رافضی هستند و وکیع را نیز نام برده بود.^۲

از احادیث اوست: حدیث منزلت .^۳

[۱۶۰۲ / ۲۶۰] قال رسول الله ﷺ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ حَبِيبُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمَّةِ اللَّهِ، عَلِيٌّ مَبْغُضُهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.^۴

[۱۶۰۳ / ۲۶۱] قال ابن عباس في قول الله تعالى: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الحمد (۱): ۶] يقول: قولوا معاشر العباد: اهدنا إلى حبّ النبي ﷺ [وَأَهْلَ بَيْتِهِ] .^۵

[۱۶۰۴ / ۲۶۲] روى السيوطي - وبتبعه المتقي الهندي - رواية طويلة جداً عن وكيع، عن يحيى بن عبد الله بن الحسن، عن أبيه، قال: كان علي [ع] يخطب فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني من أهل الجماعة؟ ومن أهل الفرقة؟ ومن أهل السنة؟ ومن أهل البدعة؟

۱ . قال أحمد : ما رأيت أوعى للعلم منه ولا أحفظ . (رجوع شود به الكاشف ۲ / ۳۵۰، سير أعلام النبلاء ۹ / ۱۴۰) وقال الذهبي : وكيع بن الجراح ابن مليح، الإمام، الحافظ، الثبت، محدث العراق . (تذكرة الحفاظ ۱ / ۳۰۶)

۲ . رجوع شود به مطلبی که صفحه ۱۹۵۷ گذشت .

۳ . فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۴ شماره ۷۷ .

۴ . المناقب للخوارزمي ۳۰۲ .

۵ . شواهد التنزيل ۱ / ۷۵ .

فقال [ﷺ]: ويحك! أما إذ سألتني فافهم عني ولا عليك أن لا تسأل عنها أحداً بعدي .
فأما أهل الجماعة فأنا ومن اتبعني وإن قلوا، وذلك الحق عن أمر الله وأمر رسوله ،
فأما أهل الفرقة فالمخالفون لي ومن اتبعني وإن كثروا ،
وأما أهل السنة المتمسكون بما سنّه الله لهم ورسوله وإن قلوا وإن قلوا ،
وأما أهل البدعة فالمخالفون لأمر الله ولكتابه ورسوله ، العاملون برأيهم وأهوائهم
وإن كثروا ، وقد مضى منه [منهم ظ] الفوج الأول وبقيت أفواج^١ ، وعلى الله قصمها
واستئصالها عن جذبة الأرض

فقام عمار فقال : يا أيها الناس ! إنكم - والله - إن اتبعتموه وأطعتموه لم يضلّ بكم
عن منهاج نبيكم قيس شعرة ، وكيف يكون ذلك وقد استودعه رسول الله ﷺ المنيا
والوصايا وفصل الخطاب على منهاج هارون بن عمران إذ قال له رسول الله ﷺ :
«أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» ، فضلاً خصّه الله به إكراماً
منه لنبيه ﷺ حيث أعطاه الله ما لم يعطه أحداً من خلقه .

ثم قال علي [ﷺ]: انظروا رحمكم الله ما تؤمرون به فامضوا له ؛ فإن العالم أعلم بما
يأتي من الجاهل الخسيس الأخس ؛ فإني حاملكم - إن شاء الله تعالى إن أطعتموني -
على سبيل الجنة ، وإن كان ذا مشقة شديدة ومرارة عتيدة

ثم إنني مخبركم أن خيلاً من بني إسرائيل أمرهم نبيهم أن لا يشربوا من النهر، فلجّوا
في ترك أمره فشرّبوا منه إلا قليلاً منهم ، فكونوا - رحمكم الله - من أولئك الذين
أطاعوا نبيهم ولم يعصوا ربّهم .

وأما عائشة فأدركها رأي النساء ، وشيء كان في نفسها عليّ يغلي في جوفها

١ . فوج اول اشاره به ناكثين يعنى اهل جمل است به قرينه ادامه روايت كه : فأَيُّكم يأخذ أمه عائشة
بسهمه؟ قالوا: يا أمير المؤمنين! بل أصبت وأخطأنا، وعلمت وجهلنا ... (كنز العمال ١٦ / ١٨٥)
و افواج ديگر اشاره به معاويه، شاميان، خوارج (قاسطين و مارقين و ...) می باشد .

كالمرجل ، ولو دعيت لئنال من غير [ي] ما أتت إليّ لم تفعل
 فتبرؤوا من الذين آثروا طاعتهم على طاعة الله ، وفاز السعداء بولاية الإيمان
 فقام إليه رجل فقال : يا أمير المؤمنين ! أخبرنا على ما قاتلت طلحة والزبير ؟ قال :
 قاتلتهم على نقضهم بيعتي ، وقتلهم شيعتي من المؤمنين حكيم بن جيلة العبدي من
 عبد القيس والسائحة والأساورة بلا حق استوجبه منهما ، ولا كان ذلك لهما دون
 الإمام ... وقد بايعاني طائعين غير مكرهين ، ولكنهما طمعا مني في ولاية البصرة
 واليمن

فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين ، أخبرنا عن الفتنة ، هل سألت عنها
 رسول الله ﷺ؟ قال : نعم ، إنه لما نزلت هذه الآية من قول الله عز وجل : ﴿الم *
 أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنكبوت (٢٩) : ١-٢] علمت أن
 الفتنة لا تنزل بنا ورسول الله ﷺ حي بين أظهرنا ، فقلت : يا رسول الله ، ما هذه الفتنة
 التي أخبرك الله بها ؟ فقال : «يا علي ، إن أمتي سيُفْتَنُونَ من بعدي» ، قلت : يا
 رسول الله ، أوليس قد قلت لي يوم أحد - حيث استشهد من استشهد من المسلمين
 وحزنتُ على الشهادة فشق ذلك عَلَيَّ فقلت لي - : «أبشر يا صديق ؛ فإن الشهادة من
 ورائك» ؟ فقال لي : «فإن ذلك لكذلك ، فكيف صبرك إذا خضبتُ هذه من هذا» ؟ -
 وأهوى بيده إلى لحيتي ورأسي - فقلت : بأبي وأمي يا رسول الله ، ليس ذلك من
 مواطن الصبر ولكن من مواطن البشري والشكر ! فقال لي : «أجل» ، ثم قال لي : «يا
 علي ، إنك باقٍ بعدي ، ومبتلىٌّ بأمتي ، ومخاصم يوم القيامة بين يدي الله تعالى فأعد
 جواباً» ، فقلت : بأبي أنت وأمي ! بين لي ما هذه الفتنة التي يبتلون بها ، وعلى ما
 أجاهدكم بعدك ؟ فقال : «إنك ستقاتل بعدي الناكثة والقاسطة والمارقة» - وحلاهم^١
 وسمّاهم رجلاً رجلاً ، ثم قال لي : «وتجاهد أمتي على كل من خالف القرآن ممّن يعمل

١ . وحليّ الرجل تحليّة ... أي وصفت حليته . (الصحاح للجوهري ٦ / ٢٣١٩)

فی الدین بالرأی، ولا رأی فی الدین، إنما هو أمر من الربّ ونهیه»، فقلت : یا رسول الله، فأرشدنی إلى الفلج عند الخصومة یوم القیامة ، فقال : «نعم ، إذا کان ذلك فاقصر علی الهدی إذا قومک عطفوا الهدی علی العمی، وعطفوا القرآن علی الرأی فتأولوه برأیهم، تتبع [بتتبع ظ] الحجج من القرآن بمشبهات الأشياء الکاذبة عند الطمأنینة إلى دنیا والتهالك والتکاثر ، فاعطف أنت الرأی علی القرآن إذا قومک حرّفوا الکلم عن مواضعه عند الأهواء الساهیه ، والأمر الصالح ، والهرج الآثم^۱، والقادة الناکثة ، والفرقة القاسطة ، والأخری المارقة أهل الإفک المردي والهوی المطغي، والشبهه الحالقة ، فلا تتکلنّ عن فضل العاقبة ؛ فان العاقبة للمتقین»^۲.

* روایت ۳: من كنت ولیّه فعلی ولیّه^۴.

* روایت شماره ۵۴۷ لأبعثنّ رجلاً یحبّه الله ورسوله ویحبّ الله ورسوله، لیس بفرار^۵.

* روایت شماره ۶۵۸ لقد فارقکم أمس رجل ما سبقه الأولون بعلم ولا أدركه

الآخرون.^۶

۱. فی العسل المصفی من تهذیب زین الفتی للعاصمی ۳۹۹/۱ من غیر طریق وکیع : «والأمر الطامح ، والمرح الآثم» .

۲. شاید آخر روایت اشاره باشد به آیه شریفه : «فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» [هود (۱۱) : ۴۹].
کنز العمال ۱۶ / ۱۸۳ - ۱۹۷ ، قسمت های انتخاب شده از صفحه های ۱۸۳ ، ۱۸۵ - ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ - ۱۹۵ .

صدر این روایت در الاحتجاج ۱ / ۱۶۸ - ۱۶۹ (چاپ دیگر ۱ / ۲۴۶ - ۲۴۷) و بحار الأنوار ۲۲۲/۳۲ و ذیل آن در الاحتجاج ۱ / ۱۹۵ - ۱۹۶ (چاپ دیگر ۱ / ۲۹۰) و بحار الأنوار ۲۹ / ۴۲۳ نقل شده است .

۳. روایات متعدد به این لفظ گذشت، شماره های ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۰.

۴. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۴۹ شماره ۷۰.

۵. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۵۲ شماره ۷۳.

۶. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۰۴ شماره ۴۵، ۱۳۵، ۱۴۸.

* روایت شماره ۶۷۶ «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يقاتل على تأويله كما قاتلت على تنزيله»،
فقام أبو بكر وعمر، فقال: «لا، ولكن خاصف النعل»، وعلي [ع] يخصف نعله [ع].^۱
* روایت شماره ۸۶۶ والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي الأمي (ص) إلي
أن لا يحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق.^۲
وفي لفظ: «لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق».^۳

* روایت شماره ۹۰۲ - با قدری اختلاف - «يا علي، تدري من أشقى الأولين؟»
قلت: الله ورسوله أعلم، قال: «عافر الناقة» قال: «تدري من شرّ - وقال مرّة:
وأشقى - الآخرين؟» قلت: الله ورسوله أعلم، قال: «قاتلك يا علي».^۴
* روایت شماره ۱۰۹۹ عن ابن عمر، قال: لَقَدْ أُوتِيَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ثَلَاثَ خِصَالٍ
لَأَنَّ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ: زَوَّجَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ابْنَتَهُ
وَوَكَّدَتْ لَهُ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ.^۵

هارون بن حاتم الكوفي، أبو بشر البزاز

ابن حبان او را در كتاب الثقات ذكر و توثيق نموده، و حاكم نيشابورى حديث
او را صحيح دانسته است.^۶

ذهبی در ترجمه يحيى بن عيسى روایت: «النظر إلى علي عبادة» را
نقل کرده و گفته: شاید هارون بن حاتم آن را جعل کرده باشد!^۷

۱. مسند أحمد ۳ / ۳۳.

۲. صحيح مسلم ۱ / ۶۰ - ۶۱.

۳. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۰، ۲۶۸ شماره ۷۱، ۲۳۰.

۴. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۳ - ۱۵۴ شماره ۷۶.

۵. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۴ - ۱۵۵ شماره ۷۸.

۶. الثقات لابن حبان ۹ / ۲۴۱، المستدرک ۲ / ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳ - ۲۴۴.

۷. میزان الاعتدال ۴ / ۴۰۱ - ۴۰۲، الكشف الحثيث ۲۷۰.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۶۳

او مکرر هارون را تضعیف و حدیث فوق را باطل دانسته است.^۱
و البته هارون متفرد به نقل آن از استادش یحیی بن عیسی رملی نیست بلکه
عده‌ای آن را از او نقل کرده‌اند و اسناد دیگری - غیر از طریق یحیی - نیز دارد.^۲

از احادیث اوست: حدیث منزلت.^۳

[۲۶۳ / ۱۶۰۵] وقال عليه السلام لعلي عليه السلام: «الناس من شجرشتي وأنا وأنت من شجرة واحدة»،
ثم قرأ عليه السلام: «وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صُنُوانٌ وَعَيْرٌ صُنُوانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ»
[الرعد (۱۳): ۴].^۴

* روایت شماره ۶۶۱ قال رسول الله ﷺ: النظرُ إلى عليّ عبادة.^۵

یحیی بن سلمة بن کهیل الکوفی الحضرمی

حاکم نیشابوری حدیث او را صحیح دانسته و ابن حبان او را در کتاب الثقات
ذکر کرده ولی در کتاب المجروحین او را منکر الحدیث دانسته است.^۶
در مذمتش گفته‌اند: احادیث منکری دارد. ضعیف الحدیث و متروک
الحدیث است. در تشیع غلو و زیاده‌روی دارد. او هیچ ارزشی ندارد،
روایاتش نوشته نمی‌شود.^۷

۱. المغنی ۲ / ۴۶۸، میزان الاعتدال ۴ / ۲۸۲ - ۲۸۳، لسان المیزان ۶ / ۱۷۸.

۲. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۹۴۲، واکنش دوم: حکم به بطلان و جعلی دانستن روایت.

۳. مناقب علی بن ابی طالب ﷺ لابن المغازلی / ۵۲، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۵۵.

۴. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۶۴.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۱، مناقب علی بن ابی طالب ﷺ لابن المغازلی ۱۷۵ و ...

۶. رجوع شود به الثقات ۷ / ۵۹۵، المجروحین لابن حبان ۳ / ۱۱۲: منکر الحدیث جداً.

قال الذهبي: وقد قوّاه الحاكم وحده، وأخرج له في المستدرک فلم يصب. (میزان الاعتدال
۴ / ۳۸۱ - ۳۸۲)

۷. في حديثه مناكير. (التاريخ الكبير للبخاري ۸ / ۲۷۷ - ۲۷۸، الضعفاء الصغير للبخاري ۱۲۴) ←

- از احاديث اوست: حديث غدیر،^١ حديث منزلت.^٢
- [١٦٠٦ / ٢٦٤] ندای آسمانی : لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي.^٣
- [١٦٠٧ / ٢٦٥] عن عبدالرحمان بن أبي ليلى، قال: لقد نزلت في علي ﷺ [ثمانون آية] صفواً في كتاب الله ما يشركه فيها أحد من هذه الأمة.^٤
- * روایت شماره ٢٨٠ قال عليّ ﷺ : اللهم لا أعرف عبداً لك من هذه الأمة عبدك قبلي غير نبيها ﷺ - ثلاث مرار - ، ثم قال : لقد صليت قبل أن يصلي أحد سبعاً.^٥
- * روایت شماره ٥٣٠ عن عامر الشعبي ، قال : ما أحد أعلم بما بين اللوحين من كتاب الله تعالى - بعد نبي الله ﷺ - من علي بن أبي طالب ﷺ .^٦
- * روایت شماره ٦٦١ النظر إلى علي عباداً.^٧
- * روایت شماره ٦٩٩ مختصراً «لئن بقيت لأقتلن العمالقة» فقال جبرائيل: أو علي.^٨
- * روایت شماره ٧٠٤ قال علي ﷺ : أمرت بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين.^٩

→ متروك الحديث ، ضعيف الحديث ، وكان يغلو في التشيع . (الضعفاء والمتروكين للنسائي ٢٤٩ ، معرفة الثقات للعجلي ٢ / ٣٥٣) عبد الله بن المبارك يقول : يحيى بن سلمة بن كهيل ضعيف . يحيى يقول : ليس بشيء ، وقال مرة : لا يكتب حديثه . (ضعفاء العقيلي ٤ / ٤٠٥ و رجوع شود به الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ٩ / ١٥٤ ، تاريخ ابن معين ١ / ٢٠٤ ، ٢٣١ ، الكامل لابن عدي ١٩٦ / ٢ ، الكاشف ٢ / ٣٦٧ ، المغني ٢ / ٥١٧ ، تهذيب التهذيب ١١ / ١٩٧ ، لسان الميزان ٧ / ٤٣١)

- ١ . المعجم الكبير للطبراني ١٩٤ / ٥ .
- ٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٥٦ ، ١٨١ ، المعجم الكبير للطبراني ٢٣ / ٣٧٧ .
- ٣ . تنزيه الشريعة ١ / ٣٨٥ .
- ٤ . شواهد التنزيل ١ / ٥٥ .
- ٥ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٢ .
- ٦ . شواهد التنزيل ١ / ٤٩ .
- ٧ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٥٥ ، الكامل لابن عدي ٧ / ١٩٦ ، ميزان الاعتدال ٤ / ٣٨١ - ٣٨٢ .
- ٨ . الكامل لابن عدي ٧ / ١٩٦ ، ميزان الاعتدال ٤ / ٣٨١ - ٣٨٢ .
- ٩ . المعجم الأوسط للطبراني ٨ / ٢١٣ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۶۵

* روایت شماره ۸۶۴ قال علی علیه السلام : حَسْبِي حَسْبُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و دینی دین النبی صلی الله علیه و آله ،
ومن نال مني شيئاً فإنما يناله من النبي صلی الله علیه و آله .^۱

یحیی بن عیسی الرملی التیمی النهشلی الفاخوری

برخی چون احمد بن حنبل او را ستوده‌اند . مسلم ، ابن داود ، ترمذی ،
ابن ماجه قزوینی از او روایت نموده‌اند .^۲

تضعیف شده که احادیثی روایت می‌کند که هیچ کس نقل نمی‌کند.
او هیچ ارزشی ندارد .^۳

از احادیث اوست: حدیث منزلت .^۴

* روایت شماره ۲۳۳ وقال صلی الله علیه و آله لأم سلمة : «هذا علي بن أبي طالب ، لحمه لحمي ،
ودمه دمي ، هو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» .^۵

* روایت شماره ۴۴۵ علي عیبة علمی .^۶

* روایت شماره ۶۶۱ النظر إلى علي عبادة .^۷

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۱۹ .

۲ . کان أحمد یثنی علیه . وقال أبو معاوية : اکتبوا عنه ، فطالما رأیته عند الأعمش . (الجرح والتعديل للرازی ۹ / ۱۷۸ ، میزان الاعتدال ۴ / ۴۰۱ - ۴۰۲) و رجوع شود به الکاشف للذهبی ۲ / ۳۷۲ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳ ، ۵۷۶ ، المستدرک للحاکم ۱ / ۳۸۸ .

۳ . هو ضعيف لا یکتب حدیثه لیس بشیء ... وعامة رواياته مما لا یتابع علیه . (الکامل لابن عدي ۷ / ۲۱۷ - ۲۱۸ ، میزان الاعتدال ۴ / ۴۰۲)

۴ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۷۴ .

۵ . المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۱۵ .

۶ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۸۴ - ۳۸۵ .

۷ . المستدرک ۳ / ۱۴۱ - ۱۴۲ ، المعجم الكبير للطبراني ۱۰ / ۷۷ ، تاریخ مدینه دمشق ←

* روایت شماره ۸۶۶ وقال علي (ع) : لَعَهْدِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ (ع) إِلَيَّ : «أَنْهُ لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ» .^۱

* روایت شماره ۱۵۵۱ قال النبي (ص) لعلي (ع) : «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» .^۲

یحیی بن [ابی] سلیم ، أبو بلج الفزاري

ارباب سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) و شعبه - که نزد اهل تسنن امیرالمؤمنین در حدیث است! - از او روایت نموده‌اند . ابن معین، نسائی، دارقطنی و جماعتی او را توثیق نموده و ابوحاتم و ابن عدی گفته‌اند : اشکالی در (روایات) او نیست .^۳

در مذمتش گفته‌اند : بخاری گفته : (احادیث) او جای تأمل دارد . عسقلانی می‌گوید: جماعتی او را به جهت تشیع تضعیف کرده‌اند .

و ادامه داده : ولی نزد جمهور رجالین، تشیع مانع قبول روایت نیست.^۴

از احادیث اوست : حدیث غدیر به نقل از بریده .^۵

روایت معتبر عبدالله بن شداد در قتل ذوالثدیة .^۶

→ ۳۵۱/۴۲، المناقب لابن المغازلی ۱۷۵، میزان الاعتدال ۴ / ۴۰۱ - ۴۰۲ .

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۷۶ .

۲ . الکامل لابن عدی ۲ / ۱۶۶ - ۱۶۷ و رجوع شود به روایت شماره ۳۵۰ .

۳ . الکاشف ۲ / ۴۱۴ ، فتح الباری ۱۰ / ۱۵۲ . وقال ابن عدی : وقد روى عن أبي بلج أجلة الناس مثل شعبة وأبو عوانة وهشيم . (الکامل ۷ / ۲۳۰)

۴ . قال البخاري : فيه نظر . قال ابن حجر : وضعفه جماعة بسبب التشيع ، وذلك لا يقدر في قبول روايته عند الجمهور . (الکاشف ۲ / ۴۱۴ ، فتح الباری ۱۰ / ۱۵۲)

۵ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۸۷ - ۱۸۸ .

۶ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۶۵ ، رجوع شود به روایت شماره ۸۲۹ .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۶۷

روایت معتبر و مفصل ابن عباس در ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام. این روایت که مشتمل بر ۱۰ ویژگی است، گاهی تقطیع شده و بخش‌های مختلف آن به صورت پراکنده در بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن نقل شده است.^۱

یونس بن خباب، الأسیدی، مولا هم الکوفی

بخاری در الأدب المفرد و ارباب سنن اربعه از او روایت نموده‌اند. حاکم حدیث او را بر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و یحیی بن معین و عثمان بن ابی‌شیبه و ابن‌شاهین نیز او را توثیق کرده‌اند.^۲

در مذمتش گفته‌اند: او متهم به رفض است. شیعه افراطی است. در رفض زیاده‌روی نموده است. به جهت نظریه بدی که داشت مورد اشکال واقع شده. نقل روایت از او جایز نیست؛ زیرا دیگران را به مذهب خویش دعوت می‌کند. او متفرد به نقل روایات منکری است که آن را از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل می‌کند. مشایخ حدیث - حتی امثال یحیی بن معین که او را ثقه دانسته‌اند - از او روایت نقل نکرده‌اند. راوی می‌گوید: از او درباره حدیث قبر^۳ پرسیدم، گفت: ناصبی‌ها -

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۲۵، پیوست ۴: «ویژگی‌های علی علیه السلام به نقل ابن‌عباس».

۲. رجوع شود به تقریب التهذیب ۲/ ۳۴۸ - ۳۴۹، تهذیب الکمال ۳۲/ ۵۰۷، المستدرک ۱/ ۴۰.

قال الساجي: صدوق في الحديث. وقال ابن معين: كان ثقة. وقال ابن شاهين في الثقات: قال

عثمان بن أبي شيبة: يونس بن خباب ثقة صدوق. (تهذیب التهذیب ۱۱/ ۳۸۵ - ۳۸۶)

قال أبو داود: وقد رأيت أحاديث شعبة عنه مستقيمة، وليس الرافضة كذلك. (تهذیب الکمال

۳۲/ ۵۰۶ - ۵۰۷)

۳. در مسند أحمد ۴/ ۲۹۶ و منابع دیگر روایت شده که در قبر می‌گوید: ربی الله، و دینی ←

وینابر نقلی : مرجئه فاسق [اشاره به عامه!] - مطلبی را (در نقل آن) کتمان کرده‌اند! گفتیم: چه چیزی را؟! گفت:

[۱۶۰۸ / ۲۶۶] در قبر از میت پرسیده می‌شود: ولی (مولی و امام) تو کیست؟ اگر پاسخ داد: علی بن ابی طالب (ع) اهل نجات است.

راوی می‌گوید: به او گفتیم: به خدا ما چنین چیزی را از پدران خویش نشنیده‌ایم.^۱

از احادیث اوست:

[۱۶۰۹ / ۲۶۷] عن أبي الحمراء ، قال : شهدت النبي (ص) ثمانية - أو عشرة - أشهر [نحواً من تسعة أشهر] إذا خرج إلى الصلاة - أو إلى الغداة - مرّ بسباب فاطمة (ع) فيقول : «السلام عليكم ورحمة الله ، الصلاة أهل البيت ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

→ الإسلام، ونبيي محمد (ص)، فيقول له: صدقت.

۱. ويونس بن خباب فوق الشيعي . تكلموا فيه من جهة رأيه السوء. ورمي بالرفض . كان خبيث الرأي . لا تحل الرواية عنه . كان رجل سوء فيه شيعية مفرطة. كان يغلو في الرفض . شيعي غال . وعن أبي داود قال : ليس في حديثه نكارة إلا أنه زاد في حديث عذاب القبر «وعلي وليي» ... حدثنا عباد بن عباد ، قال : أتيت يونس بن خباب [بمنى عند المبرة [المنارة] ، وهو يقصّ] فسألته عن حديث عذاب القبر ، فحدثني به ، فقال : هنا كلمة أخفها الناصبة [قد كتمته المرجئة الفسقة]! قلت: ما هي؟ قال: إنه ليسأل في قبره: من وليك؟ فإن قال: علي بن أبي طالب، نجا، فقلت: والله ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى﴾ [المؤمنون (۲۳): ۲۴].

قال ابن حبان: لا يحل الرواية عنه؛ لأنه كان داعية إلى مذهبه، ثم مع ذلك يتفرد بالمناكير التي يرويها عن الثقات والأحاديث الصحاح التي يسرقها عن الأئمة فيرويها عنهم... حدثنا عمرو بن علي، قال: ما سمعت يحيى ولا عبد الرحمن حدثا عن يونس بن خباب بشيء قط. (مراجعته شود به سؤالات الآجري لأبي داود ۱/ ۲۲۲، ۲۴۴- ۲۴۵، الكامل لابن عدي ۱/ ۲۴۵ و ۱۷۲- ۱۷۴، المجروحين ۳/ ۱۴۰، ضعفاء العقيلي ۴/ ۴۵۸، ميزان الاعتدال ۴/ ۴۷۹- ۴۸۰، تقريب التهذيب ۲/ ۳۴۸- ۳۴۹، تهذيب التهذيب ۱۱/ ۳۸۵- ۳۸۶)

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿ [الأحزاب (٣٣): ٣٣] ١.

[١٦١٠ / ٢٦٨] عن أنس ، قال : أنزلت النبوة على رسول الله ﷺ يوم الاثنين وبعث

يوم الاثنين ، وأسلمت خديجة يوم الاثنين ، وأسلم علي [ع] [ع] الثلاثاء. ٢.

[١٦١١ / ٢٦٩] قال عمر [لمولانا أبي عبد الله الحسين ع] في ضمن رواية [: وهل

أنبت الشعر على الرأس غيركم ! ٣

* رواية شماره ٩٣٨ عن أنس ، قال : خرجت وعلي [ع] [ع] مع رسول الله ﷺ في

حيطان المدينة فمررنا بخديجة فقال علي [ع] [ع] : ما أحسن هذه الخديجة ! قال النبي ﷺ :

«خديقتك في الجنة أحسن منها» حتى مرّ من تسع حدائق ويقول مثلها ، وجعل

النبي ﷺ يبكي ، فقال علي [ع] [ع] : ما يبكيك ؟ قال : «ضعائن في صدور قوم لا يبدونها

حتى يفقدوني» . ٤.

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٨٠ - ٨٢ ، و رجوع شود به الكنى (جزء من التاريخ الكبير) للبخاري ٢٥ ،

الكامل لابن عدي ٧ / ٦١ ، ١٧٤ و ...

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٢٨ .

نگارنده گوید : در تقدم ايمان مولا بر حضرت خديجه ع رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ٥٧٠ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ١٤ / ١٧٥ .

٤ . الكامل لابن عدي ٧ / ١٧٣ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٢٣ - ٣٢٤ .

تذکر دو نکته مهم

نکته اول : اشکال تفرّد به نقل

در موارد متعدد بر احادیث فضائل اشکال شده که فلان راوی متفرّد به نقل آن است و کس دیگری آن را نقل نکرده است .
و در مورد برخی از راویان به عنوان عیب و اشکال گفته شده که او متفرّد به نقل روایاتی است که دیگران آن را نقل نمی‌کنند .

اشکال

تفرّد راوی ثقة به نقل روایتی ، عیب برای او نیست و باعث تضعیف روایت هم نمی‌شود و در اعتبار و صحت روایت شرط نشده که حتماً باید دیگران هم آن را نقل کرده باشند .^۱

ذهبی در شرح حال علی بن مدینی می‌نویسد : عقیلی او را در کتاب ضعفاء آورده و تضعیف نموده و کار زشتی کرده ! (من می‌گوییم:) ای عقیلی آیا تو عقل نداری؟! می‌دانی درباره چه کسی صحبت می‌کنی؟! من دوست دارم یک راوی ثقة ثبت به من معرفی کنی که اشتباه نکرده یا متفرّد به نقل مطلبی نباشد که دیگران آن را نقل نکرده باشند . بلکه اگر حافظ ثقة متفرّد به نقل روایاتی باشد موجب برتری جایگاه او نسبت به دیگران می‌شود ؛ زیرا این مطلب حاکی از آن است که او به یادگرفتن و ضبط آثار، اهتمامی بیشتر از هم‌گنان خویش داشته است ... هیچ یک از صحابه و تابعین نیست مگر آن‌که مواردی از سنت را نقل کرده که دیگران آن را نقل نکرده‌اند ... علاوه بر آن ، چنین نیست که هر کس بدعت، لغزش یا گناهی

۱ . قال الحاكم النيسابوري : وإذا تفرّد الثقة بحديث فهو على أصلهم صحيح . (المستدرک ۳ / ۱۲۸)
وقال المزي - في ضمن كلام له - : ... هذا لا يقدح في صحة الحديث ؛ لأن وجود المتابعة ليس شرطاً في صحة كل حديث صحيح . (تهذيب التهذيب ۱ / ۲۳۴)

داشت روایاتش ضعیف شمرده شود [زیرا] در وثاقت [راوی] عصمت از گناه شرط نیست.^۱

نکته دوم: غلو چیست و غالی کیست!؟

بارها دیده شده که مخالفین، روایات فضائل را به بهانه آن که غلو و زیاده‌روی است تکذیب نموده یا در تضعیف راویان از این حربه استفاد می‌نمایند که او شیعه افراطی و غالی است.

پیش از این گذشت که نزد رجالیین اهل تسنن «شیعه غالی» آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر شیخین مقدم بدارد، و به او «رافضی» نیز گفته می‌شود. «رافضی غالی» کسی است که نسبت به شیخین کینه داشته یا آن دو را سب نموده و ناسزا گوید و شدیدترین درجه غلو و رفض آن است که اعتقاد به رجعت نیز داشته باشد.^۲

ولی از روایات استفاده می‌شود که مراد از غلو آن است که کسی امیرمؤمنان علیه السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله برتر دانسته، یا برای آن حضرت پیامبری و یا الوهیت قائل شود.

۱. قال الذهبي: ذكره العقيلي في كتاب الضعفاء فبئس ما صنع ... أفما لك عقل يا عقيلي، أتدري فيمن تتكلم؟! ... وأنا أشتهي أن تعرّفني من هو الثقة الثبت الذي ما غلط ولا انفراد بما لا يتابع عليه؟! بل الثقة الحافظ إذا انفراد بأحاديث كان أرفع له، وأكمل لرتبته، وأدل على اعتنائه بعلم الأثر وضبطه دون أقرانه لأشياء ما عرفوها، اللهم إلا أن يتبين غلظه ووهمه [في] الشيء فيعرف ذلك، فانظر أول شيء إلى أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله الكبار والصغار، ما فيهم أحد إلا وقد انفراد بسنة، فيقال له: هذا الحديث لا يتابع عليه، وكذلك التابعون، كل واحد عنده ما ليس عند الآخر من العلم ... هذا مقرر على ما ينبغي في علم الحديث. وإن تفرّد الثقة المتقن يعدّ صحيحاً غريباً؛ وإن تفرّد الصدوق ومن دونه يُعدّ منكراً ... ثم ما كل أحد فيه بدعة أو له هفوة أو ذنوب يقدر فيه بما يوهن حديثه، ولا من شرط الثقة أن يكون معصوماً من الخطايا. (میزان الاعتدال ۳ / ۱۳۸ - ۱۴۱)

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۹۷۷: «توضیح چند اصطلاح».

پس برتر دانستن امیرالمؤمنین (ع) از دیگران، قول به امامت و عصمت آن حضرت، اطلاع آن حضرت از امور غیبی و ... ربطی به غلو ندارد .

[۱۶۱۲ / ۲۷۰] عن علي (ع)، قال : دعاني رسول الله (ص) فقال: « [إن] فيك مثلُ [مثلاً] من عيسى أبغضته اليهود حتى بهتوا أمّه، وأحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزل الذي ليس به» .

ألا وإنه يهلك فيّ اثنان : محبُّ مفرطٌ يُقرّظني بما ليس فيّ ، ومبغضٌ يحمله شنائي على أن يبهتني . ألا وإنني لست بنبيّ ولا يوحى إليّ ، ولكني أعمل بكتاب الله وسنة نبيّه (ص) ...^۱

چنانکه ملاحظه فرمودید در بخش پایانی کلام حضرت در انکار آنچه «محبُّ مفرط» پنداشته می فرماید : من پیامبر نیستم که به من وحی شود (و شریعتی جز پیامبر (ص) داشته باشم) من بر طبق قرآن و سنت پیامبر (ص) عمل می کنم .

* و پیش از این گذشت که : یا علیّ، لولا أن تقولَ طائفةَ - وفي لفظ : طوائف - من أمّتي فيك ما قالت النصارى في عيسى بن مريم (ع) لقلتُ فيك مقالا لا تمرُّ بملاً من المسلمين إلا أخذوا الترابَ من تحت رجلِك وفضّلَ طهورك يستشفون بهما .

* یا علی، إنما مثلك في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم أحبّه قوم فأفرطوا فيه ...

* ما شبهك في هذه الأمة إلا عيسى في أمته: أحبّه قوم فأفرطوا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن .

۱ . رجوع شود به مسند أحمد ۱ / ۱۶۰، کتاب السنة لعبد الله بن أحمد بن حنبل ۵۳۰، السنة لابن أبي عاصم ۴۶۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۹۳، ۲۹۵، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۲، تاریخ الخلفاء للسيوطي ۱۹۱، الصواعق المحرقة ۱۲۳ النهاية لابن الأثير ۴ / ۴۳، لسان العرب ۷ / ۴۵۵، تاج العروس ۱۰ / ۴۸۴، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۳ باب في من يفرط في محبته وبغضه . قال الهيثمي: رواه عبد الله والبخاري باختصار وأبو يعلى أتم منه .

* ... أَحَبُّهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا

* وَعَنْ عَلِيٍّ عليه السلام ، قَالَ : يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ : مُحِبٌّ مَفْرُطٌ ، وَمُبْغِضٌ مَفْرُطٌ .^۱

قال الشعبي: قال علقمة: تدري ما مثل عليّ في هذه الأمة؟ قلت: ما مثله؟ قال: مثل عيسى بن مريم، أحبّه قوم حتى هلكوا في حبّه، وأبغضه قوم حتى هلكوا في بغضه.^۲
و افراط مسیحیان آن بوده که برای حضرت عیسی صلی الله علیه و آله الوهیت قائل شدند .

امّا تقدّم بر شیخین؛

از روایاتی که در دفترهای پیشین گذشت معلوم شد که امیرالمؤمنین علیه السلام با هیچ کس قابل قیاس نیست . آیه شریفه مباهله و روایات معتبر دلالت دارد که آن حضرت به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آله است .^۳

امّا مطلبی که درباره کینه شیخین گفته‌اند؛

در پاسخ آنها می‌گوییم: شگفتا که آنها - با وجود روایات فراوان در مذمت و تحذیر از بغض امیرالمؤمنین علیه السلام - از کسانی که نسبت به آن حضرت کینه دارند بی تفاوت می‌گذرند، بلکه آنها را مدح و توثیق می‌نمایند،^۴ ولی در مورد کینه صحابه و خلفا این‌گونه تعصّب می‌ورزند!

۱. مراجعه شود به همین دفتر صفحه ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱، روایات شماره ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹، صفحه ۱۸۶۷ روایت شماره ۱۲۳۹ و دفتر چهارم پاورقی صفحه ۱۳۸۵ و دفتر ششم، صفحه ۲۲۹۲ روایت شماره ۱۷۱۵ .

۲. الاستیعاب ۳ / ۱۱۳۰، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۰۱ .

۳. رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۹۸۱ فضیلت ۲۷ «علی علیه السلام همتای پیامبر صلی الله علیه و آله» و در مورد برتری آن حضرت بر پیامبران صلی الله علیه و آله رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ .

۴. رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۵۳۵: «مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام» .

اما اعتقاد به رجعت ؛

آن امری است مستفاد از آیات و روایات مسلم. به عنوان نمونه در آیه شریفه می خوانیم: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا» [النمل (۲۷): ۸۳]^۱ و روشن است که مراد از آن قیامت نیست؛ زیرا خداوند درباره قیامت کبری فرموده است: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» [الکهف (۱۸): ۴۷].^۲

اما اطلاع از آینده و امور غیبی ؛

قال الله تبارك و تعالی: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...» [الجن (۷۲): ۲۶-۲۷].^۳

پس خدای تبارک و تعالی به پیامبران (ع) از امور غیبی خبر می دهد و از روایات اهل تسنن گذشت که پیامبر (ص) ابوابی از دانش را بر امیرالمؤمنین (ع) گشوده و ایشان را از مطالبی آگاه نموده (که دیگران از آن بی بهره اند).^۴

۱. و روزی که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می کنیم.
۲. آنان را محشور می نمایم و هیچ کسی را وانمی گذاریم.
۳. دانای غیب (و نهان) است، و کسی را بر غیب خویش آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد.
۴. در دفتر چهارم، صفحه ۱۴۵۸ در روایت معتبر شماره ۹۱۱ گذشت که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پیامبر (ص) هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و نیز رجوع شود به صفحه ۱۴۸۵ کلام عسقلانی: وقد ثبت عنه (ع) أنه كان يخبر بأنه سيقتله أشقى القوم، فكان ذلك في أشياء كثيرة! (فتح الباري ۱۲ / ۲۶۶)

نمونه‌هایی از واکنش تضعیف راویان در دفترهای پیشین

برخی از موارد واکنش تضعیف راویان فضائل پیش از این گذشت مانند :

دفتر نخست، صفحه ۱۳۰ در روایت معتبر شماره ۳ گذشت که از عایشه پرسیدند: محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ چه کسی بود؟ پاسخ داد: فاطمه. پرسیدند: از مردان؟ عایشه پاسخ داد: شوهر فاطمه ...

ذهبی در همه کتاب‌هایش بر این حدیث خرده گرفته است .

گاهی می‌گوید : جمیع بن عمیر را عده‌ای تکذیب کرده‌اند .

در جای دیگر می‌گوید : این حدیث سند درستی ندارد .

و در تلخیص المستدرک می‌گوید: جمیع بن عمیر متهم است !

در حالی که ذهبی از جمیع بن عمیر به جلالت یاد کرده که : کوفی جلیل و او را راستگو دانسته ، ابو حاتم گفته: ومحلّه الصدق ، صالح الحدیث و عجلی می‌گوید: تابعی ثقة . و به اعتراف ذهبی و دیگران در سنن اربعه از او روایت شده است .

صفحه ۱۳۴ در روایت معتبر شماره ۴ گذشت که بریده گفت : محبوب‌ترین

زنان نزد پیامبر ﷺ فاطمه ﷺ و محبوب‌ترین مردان علی ﷺ بود. البانی گفته :

ذهبی ، عبدالله بن عطا را در ضعفا ذکر کرده . راوی از او جعفر بن زیاد

است که در او اختلاف شده و ذهبی او را نیز در ضعفا ذکر کرده ، به

ویژه که حدیث در فضیلت علی ﷺ است و جعفر هم شیعه است .

در حالی که ابن حبان، ابن معین، ترمذی و ... عبدالله بن عطا را توثیق کرده‌اند.

و احمد بن حنبل، ابن معین، یعقوب بن سفیان، ساجی، عجلی و ... نیز جعفر بن

زیاد را توثیق کرده و دیگران او را به راستگویی ستوده‌اند ، بلکه خود البانی هم

او را توثیق کرده است.

پاورقی صفحه ۱۴۰ در روایت شماره ۱۹ آمده: ابن مسعود از پیامبر (ص) پرسید: جایگاه علی نسبت به شما چیست؟ حضرت فرمود: «مانند جایگاه من نسبت به خدای عزوجل».

ذهبی بدون هیچ دلیلی محمد بن داود رملی را متهم به جعل این روایت نموده با آن که این مضمون با اسناد دیگر نیز نقل شده است.

صفحه ۱۵۷ در روایت شماره ۴۲ گذشت: ای فاطمه وصی (و جانشین) من بهترین اوصیا و محبوب ترین آنها نزد خداست که شوهر توست ... فرزندان حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند ... پدرشان (علی (ع)) از آن دو برتر است.
در پاورقی گذشت که :

ذهبی آن را ساختگی دانسته و هیثم را متهم به جعل آن نموده است. هیثمی اعتراف کرده که جز ذهبی کسی او را متهم به جعل این روایت نکرده.

صفحه ۲۰۵ در روایت شماره ۱۰۸ گذشت : هر کس که می خواهد [دوست دارد] حیاتش (مانند) حیات من و ممت او (مانند) ممت من باشد (و بر دین و آیین من زندگی کند و بمیرد) و در بهشت جاویدان که پروردگرم به من وعده داده سکونت گزینند ... ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد ...

ذهبی در تلخیص المستدرک می نویسد: اشکال این روایت از ناحیه قاسم است (یعنی او آن را ساخته)!

در میزان الاعتدال آن را با سندی دیگر نقل کرده و در آن اشکال کرده که: غلابی در این سند متهم (به جعل این حدیث) است.

در حالی که ابن حبان، قاسم و غلابی هر دو را توثیق کرده است. گذشته از آن که این حدیث با اسنادی دیگر نقل شده که این دو راوی در آن نیستند!

صفحه ۲۵۲ محدث دهلوی می‌نویسد :

روایت بریده مرفوعاً : «علي مَنِّي وأنا من علي ، وهو وليّ كل مؤمن من بعدي» باطل است ؛ زیرا که در اسنادش اجلح واقع شده و او شیعی است ، متهم در روایات خود و جمهور او را تضعیف کرده‌اند .

اشکال : اولاً : بنابر نقل اهل تسنن ، جمهور اجلح را توثیق کرده و عده‌ای از آنان حکم به اعتبار روایت بریده کرده‌اند .

ثانیاً : ابن حجر روایت بریده را از مصادر مختلف با اسناد متعدد نقل کرده و گفته : این اسناد یکدیگر را تقویت می‌کند (و باعث اعتبار روایت می‌شود) .

صفحه ۳۵۰ بخاری روایت غدیر را از سهم بن حصین نقل کرده و گفته : سهم مجهول و ناشناخته است ، معلوم نیست او چه کسی است ! در حالی که در کتب رجال نام سهم بن حصین اسدی کوفی مذکور و ابن حبان او را از ثقات دانسته است .

صفحه ۴۲۸ البانی می‌گوید :

شیخ الإسلام ابن تیمیہ بخش اول حدیث غدیر - یعنی : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...» - را تضعیف کرده است .

و خود البانی اشاره به اسناد معتبر و فراوان آن کرده ، چنان‌که گذشت .

دفتر دوم ، صفحه ۴۹۱ - ۴۹۲ در روایت ۲۵۴ گذشت که : مراد از آیه : ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ...﴾ ده نفر از قریش هستند . اولین کسی که از آنها اسلام آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود . در پاورقی گذشت که :

در سند آن اشکال شده که : حسن بن علی همدانی مجهول است .

در حالی که ابن حجر گفته: ابن حبان و ابن شاهین او را از ثقات دانسته‌اند!
صفحه ۴۹۹ در روایت شماره ۲۷۲ از لیلی الغفاریه گذشت که: هذا علي بن أبي
طالب أول الناس إيماناً .

در پاورقی گذشت که برخی آن را از مسلم بن القاسم نقل کرده و او را
تضعیف کرده‌اند که:
او ناشناخته است .

و بخاری افزوده: کس دیگری این روایت را نقل نکرده است!
در حالی که ابن حبان مسلم بن القاسم را در ثقات ذکر و توثیق نموده و راوی
از او را نیز نام برده‌اند .

و همین مضمون از راویان دیگر نیز نقل شده است !!
صفحه ۵۲۸ بخاری در تاریخ کبیر در مورد روایت شماره ۳۲۹ - روایت
عفیف که دلالت بر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران دارد - گذشته از
تحریف آن ، گفته است :
کسی آن را نقل نکرده است .

و اسناد متعدّد و معتبر آن گذشت و همین مطلب از ابن مسعود نیز نقل شده!
صفحه ۵۹۶ در سند روایت شماره ۳۷۷ - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت -
اشکال شده که :

ابومریم، عبدالغفار بن القاسم ضعیف است.
در حالی که ملاعلی قاری و خفاجی مصری حکم به اعتبار روایت دلائل
النبوة بیهقی نموده‌اند که بخش نخست همین روایت از ابومریم است .
و بنابر نقل رجالیین اهل تسنن، حافظ ابن عقده ، ابومریم عبدالغفار بن قاسم
را توثیق بلکه مدح و ثنای فراوان نموده است .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۷۹

صفحه ۵۹۸ ذهبی دربارهٔ ربیعۃ بن ناجد که در سند روایت شماره ۳۷۴ - ۳۷۵ - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - واقع شده اشکال کرده که :
او مجهول است.

در حالی که عجللی و ابن حبان و ابن حجر هر سه ربیعۃ را ثقه دانسته‌اند.

صفحه ۶۲۶ ابن کثیر دمشقی - با نادیده گرفتن روایات فراوان و معتبر - می‌نویسد:
عقد برادری بین پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ در روایات فراوان نقل شده ولی صحیح نیست ، اسنادش ضعیف و ... است.
فتنی نیز گفته: روایات برادری امیرالمؤمنین ﷺ ضعیف است .

صفحه ۶۴۱ - ۶۴۸ تضعیفات بیجای سندی حدیث : «أنا مدینة العلم...» :

صفحه ۶۴۲ تضعیف ابومعاویه ؛ ابن حجر هیتمی مکی می‌نویسد : بعضی برای او اشکال‌هایی تراشیده‌اند که قابل اعتنا نیست ؛ زیرا ابو معاویه ثقه، مورد اطمینان، امین و از بزرگان مشایخ و حفاظ حدیث است.

صفحه ۶۴۳ تضعیف ابوالصلت ؛ ذهبی برای تضعیف حدیث : «أنا مدینة العلم...» ابوالصلت را تضعیف کرده است .

با آن‌که یحیی بن معین او را توثیق نموده بلکه خود ذهبی نیز در جای دیگر او را ستوده است .

صفحه ۶۴۶ تضعیف محمد بن قیس ؛ ابن الجوزی در کتاب الموضوعات می‌نویسد :

در سند روایت چهارم، محمد بن قیس واقع شده که مجهول است .

در حالی که محمد بن قیس در صحاح عامه روایت دارد و بزرگان اهل تسنن او را توثیق نموده‌اند!!

صفحه ۶۴۷ تضعیف سلمة بن كهیل ؛ در حالی که همه ارباب صحاح شش گانه از سلمة بن كهیل روایت نموده و عده ای از اعلام آنان او را به وثاقت بلکه اثبت بودن از دیگران و کثرت روایت ستوده اند.

صفحه ۶۴۸ تضعیف احمد بن حفص سعدی ؛ ذهبی در ترجمه سعید بن عقبه می نویسد:

شاید احمد بن حفص سعدی آن را ساخته باشد .

در حالی که علمای رجال اهل تسنن تصریح به صدق و راستگویی او کرده اند، گذشته از آن که اسناد دیگری نیز دارد .

صفحه ۶۵۹ هر جا سخن از روایت : «أنا المنذر ، وعلی الهادی» - ذیل آیه شریفه : (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (۱۳): ۷] - باشد، ذهبی به بهانه ای آن را زیر سؤال می برد ، و گاهی بی جهت راویان را متهم می کند که شاید فلانی آن را ساخته باشد .

صفحه ۷۶۰ بعضی روایات مربوط به درب قلعه خیبر را بی اساس معرفی کرده اند . ولی نویسندگان اهل تسنن تصریح به وجود آن در منابع و روایات معتبر نموده اند .

صفحه ۷۸۴ - ۷۸۵ با وجود تصریح بزرگان تسنن به اعتبار حدیث ردّ شمس، ابن کثیر دمشقی می گوید : این روایت با سند معتبر نقل نشده است!

صفحه ۸۴۳ - ۸۴۴ تضعیفات بیجای سندی حدیث : «سَدُّ الْأَبْوَابِ» :

عقیلی گفته: روایت شعبه از ابن عباس در سَدِّ الْأَبْوَابِ محفوظ (وثابت) نیست.

در حالی که ابن حجر از مقدسی نقل کرده که او گفته : حاکم و طبرانی آن را به سندی صحیح تر از شعبه نقل کرده اند.

عقیلی می‌گوید: این حدیث از ابوعوانه به سند صحیح نقل نشده .
دکتر صاعدی بر او اشکال کرده که سند تا ابوعوانه صحیح است.
ابن الجوزی روایت سنن نسائی را به جهت میمون تضعیف کرده است .
ابن حجر گفته: عده‌ای او را توثیق کرده‌اند و فقط در حافظه‌اش اشکال شده.
صفحه ۸۴۶ برخی ابوبلیح فزاری ثقه را به جهت نقل حدیث : «سدّ الأبواب»
وامثال آن تضعیف نموده‌اند .

صفحه ۸۸۹ - ۸۹۰ بخاری در روایت شماره ۶۳۴: «إني لأحلّ المسجد لحائض
ولا جنب إلاّ لمحمد وآل محمد» اشکال کرده که :
جسره مطالب عجیبی نقل می‌کند.

ابن قطان می‌گوید : این امر باعث سقوط اعتبار روایت او نمی‌شود.

صفحه ۸۹۲ در سند روایت : «وجّهوا هذه البيوت عن المسجد ؛ فإني لأحلّ
المسجد لحائض ولا جنب إلاّ لمحمد وآل محمد ﷺ» اشکال شده است .
ابن حزم گوید: راوی آن افلت مشهور نیست و وثاقتش معلوم نیست .
و خطابی گفته: او مجهول است و نمی‌شود به روایتش احتجاج نمود.
عظیم‌آبادی پاسخ می‌دهد: حدیث افلت یا فلیت در اهل کوفه (شناخته شده)
است و سفیان ثوری و عبدالواحد بن زیاد از او روایت کرده‌اند و احمد بن حنبل
گفته: او مشکلی ندارد و ابوحاتم رازی او را از مشایخ دانسته است .

نگارنده گوید: ابن حبان نیز او را توثیق نموده ، دارقطنی گفته : صالح (و
شایسته) است، ابن قطان گفته: حدیث او معتبر است، ابن خزیمه در صحیح از
او روایت نموده و ذهبی او را راستگو و ابن حجر او را مقبول دانسته. زیلعی
حکم به اعتبار این روایت نموده و گفته: ابن قطان نیز آن را نیکو دانسته است.

صفحه ۹۳۵ - ۹۳۶ در روایت معتبر شماره ۶۵۹ گذشت که پیامبر (ص) به امیرمؤمنان (ع) فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم مگر آن که همان را برای تو نیز درخواست کردم و هر چه خواستم به من داده شد».

برخی در سند آن خدشه کرده‌اند که یزید بن ابی‌زیاد ضعیف است.

در حالی که طبری حکم به صحت این روایت کرده است.

و ارباب سنن اربعه و بزرگان عامه از یزید بن ابی‌زیاد روایت کرده‌اند مانند: احمد بن حنبل، دارمی، ابن‌ماجه، ابوداود، ترمذی، نسائی، سعید بن منصور، بیهقی و ... و عده‌ای حدیث او را معتبر و خودش را ثبت و ثقه دانسته‌اند.

صفحه ۹۴۰ تکذیب روایت: «النظر إلى عليّ عبادة»، هیشمی اشکال کرده که:

احمد بن بدیل ضعیف است.

در حالی که به اعتراف خودش ابن‌حبان و ابن‌حاتم او را توثیق نموده‌اند و در ورع و تقوای او مطلب فوق‌العاده‌ای نقل شده است.

صفحه ۹۴۱ - ۹۴۲ ذهبی درباره آن گفته:

شاید هارون بن حاتم کوفی آن را جعل کرده باشد!

او در جایی دیگر گفته: محمد بن اسماعیل بن موسی بن هارون،

ابوالحسین الرازی متهم به جعل و ساختن این روایت است.

ولی ابن‌حبان گفته:

حسن بن علی بن زکریا آن را ساخته است.

ولی گذشت که این افراد متفرد به نقل آن نیستند، بلکه به سند معتبر نقل شده

و بعضی آن را متواتر دانسته‌اند.

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۸۳

دفتر سوم ، صفحه ۹۴۹ - ۹۵۰ در روایت شماره ۶۷۰ گذشت که : «إن رسول الله ﷺ أمرنا بقتال ثلاثة مع علي [ع] : بقتال الناكثين والفاستين والمارقين
«يا عمار بن ياسر إن رأيت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس غيره فاسلك مع علي ؛ فإنه لن يدليكَ في ردى ولن يخرجك من هدى» .

«يا عمار من تقلد سيفاً أعان به علياً على عدوه قلده الله يوم القيامة وشاحين من درّ، ومن تقلد سيفاً أعان به عدوّ علي عليه قلده الله يوم القيامة وشاحين من نار» .
ابن کثیر گفته : ظاهراً این حدیث جعلی و مشکل آن از معلی است .
در حالی که عسقلانی توثیق معلی بن عبدالرحمن را از دیگران نقل کرده و این عدی هم گفته او بی اشکال است .

صفحه ۹۵۶ ابن عساکر دمشقی درباره حدیث شماره ۶۶۵ : «جعلتك علماً فيما بيني وبين أمّتي فمن لم يتبعك فقد كفر» می گوید : رجال سند ، بین فضل و عمر بن احمد واعظ مجهول و ناشناخته هستند !
با آن که آنها افراد شناخته شده هستند .

صفحه ۹۶۴ متقی هندی روایت شماره ۶۷۶ را با لفظ : «إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيهه» ، قیل : أبو بكر وعمر ، قال : «لا ، ولكنه خاصف النعل» یعنی علیاً [ع] نقل کرده و گفته :

این حدیث ضعیف شمرده شده است .

با آن که سند آن صحیح و بعضی مانند حاکم و ذهبی و ... تصریح به صحت و اعتبار آن کرده اند ، فقط ابن الجوزی در سند آن خدشه کرده و گفته است :

در سند آن اسماعیل بن رجاء وجود دارد که دارقطنی او را تضعیف نموده و ابن حبان او را منکر الحدیث شمرده است .

در حالی که راوی این روایت اسماعیل بن رجاء الزبیدی است که مسلم نیشابوری و ارباب سنن اربعه از او روایت کرده‌اند و رجالین عامه از جمله ابن حبان او را توثیق کرده‌اند. و اسماعیل بن رجاء که ابن حبان و دارقطنی او را تضعیف کرده‌اند الحصنی یا الحصبی است نه الزبیدی .

صفحه ۹۶۵ برخی حدیث گذشته را با متن و سندی دیگر نقل کرده‌اند که: «أنا أقاتل على تنزيل القرآن وعليّ يقاتل علي تأويله» و اشکال کرده‌اند که:

دارقطنی گفته: جابر جعفی رافضی به نقل آن متفرد است. و راوی آن اخضر انصاری بین صحابه مشهور نیست!

پاسخ: به لحاظ شواهد و متابعات حکم به اعتبار آن می‌شود .

اما عدم شهرت اخضر انصاری ، طبیعی است که ناقل فضائل امیرمؤمنان (ع) مورد بی‌مهری واقع گردد و مشهور نشود هرچند از صحابه باشد .

صفحه ۹۹۳ ابن کثیر درباره روایت معتبر شماره ۶۸۹: «أنا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم» می‌نویسد:

این حدیث فقط از احمد بن حنبل نقل شده است!

در حالی که در منابع دیگر نیز نقل شده است .

صفحه ۹۹۸ بخاری روایت شماره ۶۹۵ را - که در آن آمده: «اللهم عاد من عاداهم ، ووال من والاهم» - به جهت شهر بن حوشب تضعیف نموده است .

در حالی که در سنن اربعه و صحیح مسلم از شهر بن حوشب روایت کرده‌اند و علمای رجال اهل تسنن او را توثیق نموده‌اند بلکه بنابر نقل ترمذی خود بخاری هم او را تقویت کرده و حسن الحدیث دانسته است!

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۸۵

صفحه ۱۱۷۸ - ۱۱۸۶ بعضی روایات قتال ناکثین و قاسطین را تضعیف نموده و فقط بخش مربوط به خوارج نهروان را پذیرفته‌اند! به عنوان مثال :

صفحه ۱۱۸۰ ابن کثیر دمشقی گفته :

اسناد متعدد آن خالی از ضعف نیست .

ولی گذشته از آن که سند برخی از آن روایات معتبر است، این روایات آن قدر فراوان است که موجب حصول علم به صدور آن می شود و از مجموع روایات فضیلت های شماره ۲۳ تا ۲۸ و شواهد آن ، تأیید همه مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می شود .

صفحه ۱۱۸۵ یحیی بن سعید قطان در اشکال بر روایت کلاب حوآب ، راوی آن قیس بن ابی حازم را تضعیف نموده است .

در حالی که او از پیشوایان اهل تسنن است و رجالین عامه او را ستوده‌اند .

دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۰۹ ابن کثیر دمشقی درباره روایت شماره ۸۸۰ : «کذب من زعم أنه یحبني ویبغضك» گفته :

تمام اسناد آن ضعیف است و قابل احتجاج نیست .

در حالی که با توجه به شواهد و متابعات آن ، اعتبارش قابل انکار نیست .

صفحه ۱۴۳۰ در روایت شماره ۸۹۲ گذشت : تو برادر من و پدر فرزندان من هستی، برای دفاع از سنت من مبارزه خواهی کرد و وعده‌ها و دیون مرا می پردازی ... هر کس با محبت تو بمیرد خدا عاقبت او را ختم به خیر کرده و با ایمان و امنیت از دنیا می رود (و از عذاب آخرت در امان است). و هر کس با کینه تو بمیرد به مرگ دوران جاهلیت از دنیا رفته و نسبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مؤاخذه خواهد شد .

هیثمی آن را به زکریا الأصبهانی [الصهبانی] تضعیف کرده است .
در حالی که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است .
صفحه ۱۴۵۵ - ۱۴۵۷ در روایت شماره ۹۰۸ گذشت که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:
پیامبر (ص) هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز
می شود.

عده‌ای این روایت را منکر و مشککش را از ناحیه عبدالله بن لهیعه
دانسته و او را به اتهام تشیع تضعیف کرده‌اند.

نگارنده گوید: ابن عدی مکرر احادیث ابن لهیعه را نیکو دانسته است .
بلکه ذهبی می گوید: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشیع
نسبت داده باشد. و تصریح کرده که ابن لهیعه متهم به جعل حدیث نیست و
شیعه افراطی هم نبوده! ولی بنابر نقل کنانی، ذهبی در جای دیگر گفته:
نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود!
ذهبی در جایی دیگر گفته:

شاید مشکل روایت از ناحیه راوی دیگر به نام کامل بن طلحه باشد .
البته سبط ابن العجمی گفته: کامل هم راستگو است!

صفحه ۱۴۷۵ بخاری در سند حدیث: «إن مما عهد إليّ رسول الله (ص): «ان الأمة
ستغدر بك بعدي» اشکال کرده که:

راوی آن ثعلبه بن یزید است و سپس افزوده: کس دیگری آن را
روایت نکرده است .

با آن که ابن حبان، ثعلبه را در ثقات ذکر کرده، نسائی در مسند علی (ع) از او
روایت و او را توثیق نموده، و ابن عدی گفته: من از او مطلب منکری ندیده‌ام.
اما این که گفته: کسی آن را روایت نکرده، اسناد متعدد و معتبر آن گذشت .

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۸۷

صفحه ۱۴۹۲ - ۱۴۹۴ روایات وصیت پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ؑ بسیار است و گذشته از اعتبار برخی از آن آثار، از مجموع آنها علم به صدور حاصل می‌شود، ولی بعضی با اشکال در برخی از راویان به تضعیف آن روایات پرداخته‌اند.

مثلاً ذهبی در روایتی به وجود قیس بن مینا اشکال کرده است. ابن الجوزی برای روایتی دو سند ذکر کرده و در هر دو اشکال کرده به: محمد بن حمید رازی، سلمة بن الفضل و هیثمی درباره روایتی می‌نویسد: در سند آن ناصح بن عبدالله وجود دارد که روایات او به جهت متروک بودنش اعتباری ندارد.

پاسخ آن است که: اشکال این افراد محبت امیرالمؤمنین ؑ و نقل روایات فضائل است و گرنه برخی از آنان توثیق هم دارند.

مثلاً گفته‌اند: قیس بن مینا مذهب بدی دارد (پس مشکل آنها عقیده اوست). احمد بن حنبل و یحیی بن معین هر دو محمد بن حمید رازی را ستوده‌اند. یحیی بن معین و ابن سعد هر دو سلمة بن الفضل را توثیق نموده‌اند. ناصح نیز متهم به تشیع شده و برخی او را به صلاح و عبادت ستوده‌اند.

صفحه ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ روایت: «اولین کسی که در قیامت با من مصافحه می‌کند علی است» با اسناد متعدد به نقل از ابوذر، سلمان، ابن عباس، ابولیلی غفاری و حذیفه از منابع مختلف گذشت، ولی مخالفان سعی کرده‌اند که هر کدام را به گونه‌ای تضعیف نمایند حتی اگر راوی آن راستگو باشد مانند: عبدالله بن داهر، علی بن هاشم، ابوالصلت هروی یا حتی عباد بن یعقوب که از راویان صحیح بخاری است!

صفحه ۱۵۳۸ در روایت ۱۰۲۵ گذشت: «یا علی، معک یوم القيامة عصا من عصی الجنة، تذود بها المنافقین عن حوضی [الحوض]». .

هیثمی گفته: سلام بن سلیمان مدائنی و زید عمی در بین راویان آن ضعیف هستند گرچه توثیق هم دارند .

نگارنده گوید: ترمذی و نسائی هر دو از سلام بن سلیمان روایت نموده‌اند و نسائی که در توثیق سختگیری می‌کند او را ثقه دانسته است.

اما زید عمی قاضی هرات ، از راویان سنن اربعه است و شعبه و ثوری از او روایت کرده‌اند و عده‌ای تصریح به وثاقتش نموده‌اند .

صفحه ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ در روایت ۱۰۵۶ گذشت که: نسل هر پیامبری از صُلب و تبار اوست، ولی خدا نسل مرا در صُلب علی بن ابی‌طالب (ع) قرار داده است. ابن‌الجوزی گفته: این روایت صحیح نیست .

برخی از عامه مانند سخاوی ، ابن حجر هیثمی مکی ، فتنی و عجلونی گفته‌اند: اسناد مختلف این روایات یکدیگر را تقویت می‌کند و خدشه ابن‌الجوزی در صحت این روایات درست نیست .

صفحه ۱۶۳۵ ذهبی با آن‌که خودش اعتبار روایت ۱۰۹۸ - ویژگی‌های علی (ع) به نقل ابن‌عباس - را پذیرفته ولی در کتاب المنتقی به تبع ابن تیمیه گفته: این روایت مرسل است .

صفحه ۱۶۶۱ ابن‌الجوزی فقط یک سند حدیث ثقلین را ذکر کرده و در راویان آن مناقشه نموده و گفته:

این حدیث صحیح نیست!

واکنش ۶ / تضعیف راویان / ۲۱۸۹

نورالدین سمهودی می‌گوید: شگفت از ابن الجوزی که حدیث ثقلین را در العلل المتناهیه ذکر (و تضعیف) کرده، مبادا فریب او را بخوری! گویا در آن زمان او فقط همان سند را دیده و بقیه اسناد در خاطر او نبوده است!

در همین دفتر، صفحه ۱۷۶۷ - ۱۷۷۱ تضعیفات سندی حدیث: «علی خیر البشر» و پاسخ آن گذشت.

صفحه ۱۷۸۲ - ۱۷۸۳ تضعیفات سندی حدیث: «قسیم النار» و پاسخ آن گذشت.

صفحه ۱۷۹۱ تضعیفات سندی حدیث: «إن السماوات والأرض لو وضعتا في كفة ثم وضع إيمان علي في كفة لرجح إيمان علي» و پاسخ آن گذشت.

صفحه ۱۸۶۴ ابن کثیر سند حدیث تشبیه را صحیح ندانسته است.

* برخی از موارد تضعیفات بیجای سندی در واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» گذشت.

فهرست

پیشگفتار

۱۷۲۳-۱۷۳۰

۱۷۲۲	راهنمای کتاب
۱۷۲۶	تعجب از روایات فضائل و پاسخ به چند پرسش
۱۷۲۶	پاسخ پرسش اول: وجود روایات بشمار در فضائل
۱۷۲۷	پاسخ پرسش دوم: اعتبار روایات فضائل
۱۷۲۷	پاسخ پرسش سوم: عناد و لجبازی در برابر روایات فضائل
۱۷۳۰	ترتیب مطالب
۱۷۳۰	تذکر چند نکته

بخش پنجم: انگیزه‌های مخالفت با فضائل

۱۷۳۱-۱۷۵۸

۱۷۳۴	عداوت و دشمنی
۱۷۳۷	حسادت
۱۷۳۸	برخی از زمینه‌های حسادت
۱۷۴۵	دنیاطلبی
۱۷۴۸	جهل و نادانی
۱۷۴۸	تعصبات قومی
۱۷۴۹	تعصبات مذهبی
۱۷۵۱	نمونه‌هایی از تعصبات حافظ شمس‌الدین ذهبی

تأثیر فضا و محیط	۱۷۵۴
الف (تفاوت استادان	۱۷۵۴
ب (تفاوت دوران حیات	۱۷۵۵
ج (تفاوت محیط پرورش	۱۷۵۵
نمونه‌هایی از تأثیر محیط	۱۷۵۵

بخش ششم: بررسی انواع واکنش‌های مخالفان

۱۷۵۹-۲۶۴۸

کلام ابن قتیبہ دینوری	۱۷۶۳
نمونه‌هایی از واکنش‌های گوناگون نسبت به یک روایت!	۱۷۶۷
نمونه اول: حدیث: «علی خیر البشر»	۱۷۶۷
واکنش‌های مختلف نسبت به حدیث: «علی خیر البشر»	۱۷۶۷
واکنش اول: تضعیفات سندى	۱۷۶۷
واکنش دوم: تحریفات معنوی	۱۷۷۲
واکنش سوم: تحریف لفظی	۱۷۷۴
واکنش چهارم: انکار و حذف!	۱۷۷۵
نمونه دوم: حدیث: «قسیم النار»	۱۷۷۷
واکنش‌های مختلف در برابر حدیث: «قسیم النار»	۱۷۸۱
واکنش اول: تضعیفات سندى	۱۷۸۲
واکنش دوم: انکار نقل، ادعای نقل به جهت استهزا و	۱۷۸۴
واکنش سوم: تحریفات معنوی	۱۷۸۶
واکنش چهارم: برخورد با راویان	۱۷۸۹
واکنش پنجم: سوزاندن و نابود کردن روایت!	۱۷۹۰
نمونه سوم: حدیث: «ترجیح ایمان علی»	۱۷۹۱
واکنش‌های مختلف در برابر حدیث: «ترجیح ایمان علی»	۱۷۹۱
واکنش اول: تضعیف سندى	۱۷۹۱
واکنش دوم: متن‌شناسی	۱۷۹۲
واکنش سوم: جعل روایت در برابر آن	۱۷۹۲

۱. منع از نقل و تدوین..... ۱۷۹۷
- منع از نقل و تدوین احادیث و فضائل اهل بیت علیهم السلام ۱۷۹۷
- فرمان خلیفه بر فرمان خدا مقدم است! ۱۸۰۰
- فروتنی اعمش از ترس ۱۸۰۲
- نمی‌گذارند من فضائل علی علیه السلام را نقل کنم! ۱۸۰۲
- ممانعت از بجای گذاشتن سند مکتوب برای مهم‌ترین فضیلت! ۱۸۰۲
۲. کتمان فضائل..... ۱۸۰۵
- تعجب و پرسش از فضائل ۱۸۰۷
- کتمان معاویه ۱۸۱۲
- کتمان بنی‌امیه ۱۸۱۳
- کتمان فضائل از ترس بنی‌امیه ۱۸۱۵
- کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیاپرستی! ۱۸۱۶
- امتناع شعبه از نقل فضائل از ترس شیعه شدن حاضرین! ۱۸۱۷
- برخورد بخاری و مسلم با روایات فضائل ۱۸۱۹
- چاره‌اندیشی برای کتمان حقائق ۱۸۲۶
- کتمان معاصرین ۱۸۲۷
- نمونه‌هایی دیگر از کتمان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۲۹
- نمونه اول: کتمان فضیلت‌های مهم ۱۸۲۹
- نمونه دوم: مراد از آیه مردی است که او را نام نمی‌بریم ۱۸۳۵
- نمونه سوم: فضیلتی برای یکی از صحابه ۱۸۳۶
- نمونه چهارم: کتمان نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۳۷
- نمونه پنجم: جز این چیزی نمی‌گویم! ۱۸۴۲
- نمونه ششم: ترک نقل فضائل در شرایط نامناسب ۱۸۴۳
- نمونه هفتم: کتمان مطالب سرنوشت‌ساز به بهانه فراموشی! ۱۸۴۴
- تذییل: کتمان واقعه عاشورا در منابع عامه ۱۸۴۶
- نمونه‌هایی از واکنش کتمان در دفترهای پیشین ۱۸۴۸

- ۳ . انکار و تکذیب فضائل ۱۸۵۱
- شروع انکار فضائل از سقیفه ۱۸۵۱
- انکار صریح و بی انصافی ابن حزم و ابن کثیر ۱۸۵۲
- انکار امتیاز علی علیه السلام در قیامت ۱۸۵۴
- انکار روایت: «هدایتگر علی است» ۱۸۵۴
- انکار روایت اولین کسانی که وارد بهشت می شوند ۱۸۵۵
- انکار روایت ندای: «غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ» در قیامت ۱۸۵۵
- انکار روایت: «علی خیر البشر» ۱۸۵۷
- انکار روایت: «ان الله أمرني أن أزوجه فاطمة من علي» ۱۸۵۸
- انکار ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه ۱۸۵۹
- انکار نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام ۱۸۶۰
- انکار حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام ۱۸۶۱
- انکار لقب: «أمیر النحل» ۱۸۶۷
- انکار لقب: «ساقی کوثر» و سوگند به نام امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۷۰
- انکار نزول آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۷۲
- انکار لقب «فاروق» برای علی علیه السلام و شناخت منافقین به بغض آن حضرت ۱۸۷۵
- مواردی از انکارهای ابن تیمیه همراه با ادعای بیجای اجماع ۱۸۷۶
- نمونه‌هایی از واکنش انکار در دفترهای پیشین ۱۸۸۳
- ۴ . منکر دانستن روایات فضائل ۱۸۸۹
- نمونه‌هایی از واکنش منکر دانستن روایات فضائل در دفترهای پیشین ۱۸۹۸
- ۵ . برخورد با راویان فضائل ۱۹۰۵
- ترس از اتهام به تشیع به جهت نقل فضائل ۱۹۰۵
- ترک مجالست با راویان فضائل ۱۹۰۷
- منع از نقل فضائل و حمله به راویان! ۱۹۰۹
- کتک زدن به راویان فضائل! ۱۹۱۰
- تنفر از ذکر فضائل و اتهام راویان به رفض ۱۹۱۱

- هزار تازیانه به جهت نقل فضائل ۱۹۱۴
- شکستن منبر به جهت نقل فضائل ! / جرأت نداشت از خانه خارج شود! ۱۹۱۷
- او علی علیه السلام را بیش از اندازه دوست می دارد! ۱۹۱۷
- تألیف در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام علامت تشیع! ۱۹۱۸
- ترس راویان از نقل روایات فضائل ۱۹۲۰
- تهدید راویان فضائل و ...! ۱۹۲۳
- از نقل فضائل توبه کن! ۱۹۲۷
- اتهام به رفض و ایجاد محدودیت به جهت نقل فضائل ۱۹۲۸
- دفن شبانه طبری در خانه اش! ۱۹۲۹
- سبب وفات نسائی و آزار شدید به جهت نقل فضائل ۱۹۲۹
- کشته شدن گنجی شافعی به جهت نقل فضائل! ۱۹۳۱
- اتهام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخورد های نامناسب با آن حضرت! ۱۹۳۱
- تألیف مستقل در مشکلات راویان فضائل ۱۹۳۶
- نمونه هایی از واکنش برخورد با راویان در دفترهای پیشین ۱۹۳۷
- ۶ . تضعیف راویان فضائل** ۱۹۳۹
- توطئه برای انکار احادیث فضائل ۱۹۳۹
- نمونه هایی از تضعیف راویان فضائل و محبان اهل بیت علیهم السلام ۱۹۴۲
- اتهام به رفض به جهت شک در تقدیم عثمان! ۱۹۵۸
- تکذیب روایات فضائل به تضعیف راویان به بهانه جعل زدایی ۱۹۵۹
- برخی از راویان فضائل نزد رجالین اهل تسنن ۱۹۷۷
- توضیح چند اصطلاح: ۱۹۷۷
- أحمد بن سالم [سلمة] بن خالد بن جابر ، أبو سمرة ۱۹۷۹
- أحمد بن عبد الله بن یزید المؤدب ، أبو جعفر السامري ۱۹۷۹
- أحمد بن عیسی الكندي اللیثي المعروف بـ: ابن الوشاء التنیسی ۱۹۸۰
- أحمد بن محمد بن الحسين بن السندي ، أبو الفوارس ، المصري الصابوني ۱۹۸۱
- أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة ، أبو العباس ، المعروف بـ: ابن عقدة ۱۹۸۱
- أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم ، أبو بكر بن أبي دارم ۱۹۸۲

- أحمد بن نصر الذراع [الذراع] ١٩٨٥
- إسحاق بن بشر الأسدي الكاهلي، أبو يعقوب ١٩٨٧
- أصبع بن نباتة الحنظلي التميمي، أبو القاسم الدارمي [المجاشعي] ١٩٨٩
- تليد بن سليمان، أبو إدريس المحاربي ١٩٩٤
- ثوير بن أبي فاخنة، مولى أم هاني بنت أبي طالب أو مولى زوجها جعدة ١٩٩٦
- جعفر بن سليمان أبو سليمان الضبيعي البصري ١٩٩٩
- جميع بن عمير بن عفاق التيمي، أبو الأسود الكوفي ٢٠٠٥
- الحارث بن حصيرة الأزدي، أبو النعمان الكوفي ٢٠٠٧
- الحارث بن عبد الله الهمداني ٢٠٠٩
- حَبَّة بن جُوَيْن العُرني الكوفي ٢٠١١
- الحسن بن علي [بن صالح] بن زكريا، أبو سعيد العدوي ٢٠١٧
- الحسن بن علي بن عيسى، أبو عبد الغني الأزدي ٢٠١٨
- الحسن بن غفير المصري العطار ٢٠١٩
- الحسن بن محمد بن يحيى العلوي ابن أخي أبي طاهر النسابة ٢٠٢٠
- حسين بن الحسن الأشقر الكوفي ٢٠٢٠
- حكيم بن جبير الأسدي الكوفي ٢٠٢٦
- خالد بن عبيد، أبو عصام ٢٠٢٨
- خالد بن مخلد القطواني الكوفي، أبو الهيثم ٢٠٢٩
- داود بن أبي عوف، أبو جحاف ٢٠٣١
- داهر بن يحيى الرازي ٢٠٣٢
- زكريا بن يحيى الكسائي ٢٠٣٣
- زياد بن المنذر [منذر بن زياد]، أبو الجارود الثقفي الهمداني ٢٠٣٤
- سالم بن أبي حفصة العجلي ٢٠٤١
- سليمان بن قرم [معاذ] التميمي الضبي، أبو داود النحوي ٢٠٤٣
- سويد بن سعيد بن سهل بن شهريار الهروي ٢٠٤٥
- صالح بن أبي الأسود الحنات الكوفي ٢٠٥٠
- ضرار بن صرد التيمي، أبو نعيم الطحان الكوفي ٢٠٥٢
- عباد بن عبد الصمد، أبو مَعْمَر ٢٠٥٥

- ٢٠٥٦ عباد بن عبد الله الأسدي الكوفي
- ٢٠٦٠ عباد [عبادة] بن زياد بن موسى الأسدي الساجي
- ٢٠٦٢ عباد بن يعقوب ، أبو سعيد الرواجني الكوفي
- ٢٠٦٩ العباس بن عمر الكلوذاني
- ٢٠٧٠ العباس [بن الوليد] بن بكار الضبيّ البصري
- ٢٠٧٢ عباية بن ربعي الأسدي
- ٢٠٧٦ عبد الجبار بن العباس الشبامي الكوفي
- ٢٠٧٨ عبد الرحمن بن صالح الأزدي
- ٢٠٨٠ عبد الرزاق بن همام بن نافع ، أبو بكر الصنعاني
- ٢٠٨٧ عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة ، أبو الصلت الهروي
- ٢٠٨٨ عبد الكريم ، أبو يعفور الجعفي
- ٢٠٨٩ عبد الله بن داهر بن يحيى بن داهر الرازي المعروف ب: الأحمر
- ٢٠٩٠ عبد الله بن عبد القدوس التميمي السعدي
- ٢٠٩٢ عبید الله بن موسى بن أبي المختار باذام العبيسي [العبيسي]
- ٢٠٩٩ عدي [بن أبان] بن ثابت الأنصاري الكوفي التابعي المشهور
- ٢١٠١ عطية بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي الكوفي
- ٢١٠٥ العلاء بن عبد الرحمن الحرقي
- ٢١٠٧ علي بن بذيمة
- ٢١٠٨ علي بن الجعد بن عبيد الجوهري ، أبو الحسن البغدادي
- ٢١١٠ علي بن غراب [علي بن الوليد] الفزاري الكوفي
- ٢١١٢ علي بن هاشم بن البريد البريدي
- ٢١١٩ عمرو بن ثابت بن هرمز العجلي البكري ، ابن أبي المقدم الكوفي
- ٢١٢٤ عمرو بن شمر الجعفي الكوفي
- ٢١٢٧ عمرو بن عبد الغفار الفقيمي الكوفي
- ٢١٢٨ عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب الكوفي
- ٢١٣١ عيسى بن مهران المستعطف البغدادي
- ٢١٣٢ فطر بن خليفة
- ٢١٣٥ قيس بن الربيع ، أبو محمد الأسدي الكوفي

۲۱۴۱ مالک بن مالک
۲۱۴۱ محمد بن إسماعیل بن موسی بن هارون ، أبو الحسین الرازی
۲۱۴۲ محمد بن عبد الله [عبد الله بن محمد / محمد بن عبد الله بن محمد] البلوي
۲۱۴۴ محمد بن عبد الله ، أبو المفضل الشيباني الكوفي
۲۱۴۵ محمد بن عبید الله بن أبي رافع
۲۱۴۸ محمد بن فضیل بن غزوان
۲۱۵۱ محمد بن كثير القرشي الكوفي ، أبو إسحاق
۲۱۵۲ مطر بن ميمون (مطر بن أبي مطر) المحاربي الإسكاف ، أبو خالد الكوفي
۲۱۵۳ المعلى بن عبد الرحمن الواسطي
۲۱۵۴ موسى بن عثمان الحضرمي المؤدب
۲۱۵۵ موسى بن قيس الحضرمي كوفي
۲۱۵۶ ناصح بن عبد الله [عبد الرحمن]
۲۱۵۸ وكيع بن الجراح
۲۱۶۲ هارون بن حاتم الكوفي ، أبو بشر البزاز
۲۱۶۳ يحيى بن سلمة بن كهيل الكوفي الحضرمي
۲۱۶۵ يحيى بن عيسى الرملي التميمي النهشلي الفخوري
۲۱۶۶ يحيى بن [أبي] سليم ، أبو بلج الفزاري
۲۱۶۷ يونس بن خباب ، الأسيدي ، مولا هم الكوفي
۲۱۷۰ تذکر دو نکته مهم
۲۱۷۰ نکته اول : اشکال تفرّد به نقل
۲۱۷۱ نکته دوم : غلو چیست و غالی کیست !؟
۲۱۷۵ نمونه‌هایی از واکنش تضعیف راویان در دفترهای پیشین
۲۱۹۱ فهرست